

چشم انداز ایران

آبان و آذر ۱۳۸۴
قیمت: ۱۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

لطف الله میثمی

طرح:

مهدی رضائیان

طرح روی جلد:

مریم نوربخش

مجری طرح:

مجتمع مطبوعات تخصصی کشور

تلفن: ۸۸۷۱۲۰۵۸

نشانی:

میدان توچک، خیابان نصرت غربی، شماره ۱۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۳۵۷۸

صندوق پستی: ۸۹۵ - ۱۳۴۴۵

تلفکس: ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵

Website: www.meisami.com

Email: meisami@gmail.com

به نام مهربان ترین مهربانان

- ۲ علمی کردن صنعت نفت / لطف الله میثمی
- ۶ نوآرندیشی دینی یک پرتو از سه پارادایم / دکتر احمد علوی
- ۱۴ درباره دیالکتیک (۱) / گفت و گو با دکتر بابک احمدی
- ۲۴ نقش پیشین ها و روش شناسی جریان های سیاسی / تقی رحمانی
- ۴۶ اصول منطقی حاکم بر تفسیر قانون اساسی / دکتر ناصر کاتوزیان
- ۴۹ راهکار آینده؛ اتحاد و ائتلاف اصلاح طلبان / گفت و گو با آیت الله حسین انصاری راد
- ۵۵ انتخاب نهم، گذار ناموفق به توتالیتاریزم / گفت و گو با دکتر سعید حجازیان
- ۶۰ ضمانت از خرده رو و ششگوش خاموش / گفت و گو با دکتر فاطمه راکمی
- ۷۴ انتخابات نهم ضرر به یا فاجعه نبود / گفت و گو با سید مهدی ضعی
- ۸۵ انتخابات نهم، دستاورد دولت پنهان / گفت و گو با دکتر حمید رضا جلالی پور
- ۹۵ انرژی اتمی، سیاست دفاعی پانهاجمی / لطف الله میثمی
- ۹۷ قرن بیست و یکم، قرن دموکراسی / منبع: لوموند هفتگی / بزرگ دان: محمود نکو روح
- ۱۰۱ سی خرداد ۹۰؛ تقابل میان اقتصاد سرمایه داری و سوسیالیستی / گفت و گو با دکتر حسن تو انایان فرد
- ۱۱۰ از صحراب مسجد تا میدان پیکار / سید نورزی کیا فر
- ۱۱۳ نگاهی به کتاب «ماهم در این خانه حقی داریم» / پروین امامی
- ۱۱۷ بازخوانی پروژه نامه آیت الله مطهری به آیت الله خمینی / مقاله وارده / میر احمد باقرزاده ارجمندی
- ۱۲۶ ادبیات شعر متعهد ایران
- ۱۲۷ علمی انسان تراز مکتب و میران عمل / سید حامد علوی
- ۱۳۱ منافع مشترک ایران و آمریکا، پای میز مذاکره / سخنرانی مازک کتیر در قم / بزرگ دان: چشم انداز ایران
- ۱۳۳ افزایش بهای نفت؛ تهدیدی برای اقتصاد جهان / نویسنده: لری البوت / بزرگ دان: چشم انداز ایران
- ۱۳۴ اخبار راهبردی
- ۱۳۶ انکار کشته: مسلمانان و ایدز / لورا ام. کلی و ویگلاس ابرستاد / بزرگ دان: چشم انداز ایران
- ۱۳۹ آزادی یا نفت؛ واقعیت جنگ عراق / جان تالون / بزرگ دان: چشم انداز ایران
- ۱۴۱ مطبوعات خارجی
- ۱۵۱ چشم انداز خزانگان

چشم انداز ایران در انتخاب، ویرایش و حذف مطالب رسیده آزاد است.
متن اصلی مطالب ترجمه شده را همراه مطالب برای با ارسال نمایید.
لطفاً مطالب ارسالی خود را در صورت امکان حروفبزرگ شده و در غیر این صورت خوانا روی یک طرف کاغذ بویستید.



تخریب ۲۵۰ ساله

بهره برداری از چاه‌های نفت تابع اهداف سیاسی و استراتژیک نظام شاهنشاهی بود. میزان بهره‌برداری از هر چاه توسط خط‌مشی‌های وابسته تعیین می‌شد و نه تجربیات علمی ۲۰۰ ساله رفتار مخزن. مدیران امریکایی شرکت که به‌شدت نسبت به رفتار مخزن نفت کثورتشان حساس بودند، ولی در ایران در برابر تولید بی‌رویه مخزن - آن هم بدون بازایی به‌وسیله تزریق گاز یا آب - نه تنها حساس نبودند، بلکه مشوق بهره‌برداری بیشتر بودند.

در یکی از روزهای توفانی خلیج فارس، دستوری از تهران مبنی بر افزایش تولید نفت به سکوی بهره‌برداری ساسان (سلمان) داده شد. امراض مدیر سکوی بهره‌برداری (آقای هاوکینز) به‌جایی نرسید؛ وی مدعی بود دریا توفانی و غیرایمن است و براساس آیین‌نامه نباید سوار کشتی شد و به سر چاه رفت، ولی در نهایت دستور باید اجرا می‌شد. پیش‌بینی آقای هاوکینز درست درآمد و وقتی به سر چاه رفت، طناب کشتی در اثر توفان پاره شد و در برخورد با پیشانی آقای هاوکینز او را بیهوش کرد و امواج خلیج او را در میان کشید و فردای آن روز غواصان جسد او را یافتند و من شاهد این منظره درناک بوم. این امریکایی فقیر که برای پولسازی به ایران آمده بود، قربانی سوره‌جوی نفتی‌هایی شد که تولید بی‌رویه را بر رعایت آیین‌نامه‌ها، تجربیات و قوانین علمی ترجیح می‌دادند. آنچه مرا به فکر وامی‌داشت گوش ناشنوی مسئولان ما و بی‌تعهدی آنان نسبت به مسائل ملی و اصول علمی بود. در یکی از روزها که با دانشجویی کارآموزی به سر چاه رفت رفتم، پرسیدم آیا علت این صدای پرهیاهوی سر چاه را می‌دانی؟ او جواب‌های علمی درستی به من داد. ادامه دادم این صدای مردم ایران است که می‌گویند چرا نفت‌های این سرزمین، بی‌رویه، خام و بدون پالایش تولید و صادر می‌گردد.

مشاهده چنین نابسانانه‌هایی، این رویکرد را در من تقویت می‌کرد که اصلاح ساختار این سرزمین، تنها از راه سیاسی امکان‌پذیر است؛ سال ۱۳۵۴ در زندان اوین آقای پرویز ثابتی رئیس اداره سوم (عملیات) ساواک برای سرکشی وارد سلول من شدم، از سوابق و وضعیت پرونده‌ام پرسید که در دادگاه نظامی به جسس ابد محکوم شده‌ام. او گفت حکم دادگاه نشان‌دهنده

پس از جنگ شش‌روزه اعراب و اسرائیل در سال ۱۳۴۶، از طرف شرکت نفت لاران جهت آشنایی با گوشه‌هایی از صنعت نفت و گاز امریکا به آن کشور مسافرت کردم. به‌دنبال اشغال سرزمین‌های فلسطین، مصر و سوریه توسط ارتش اسرائیل، جهان با تحریم نفت از سوی اعراب روبه‌رو شد. دولت فدرال امریکا به شرکت‌های نفتی اجازه داده بود تا از چاه‌های نفت جهان با تحریم نفت از سوی اعراب به‌وسیله تزریق گاز، فلدرال (فیلد) یا سایر روش‌ها، نفت را به‌دنبال آن‌ها بفرستند. این شرکت‌ها در پاسخ به سوال من در مورد علت خوشحالی آنها گفتند هر چاه نفتی در امریکا شناسنامه و پرونده‌ای در دولت فدرال دارد که با کارشناسی‌های دقیق که توسط مهندسان مخزن نفت انجام شده میزان بهره‌برداری علمی روزانه هر چاه مشخص شده است و حق عدول از این میزان را نمی‌دهد و در صورت عدول با دادگاه سروکار خواهیم داشت، چراکه تولید بی‌رویه غیرقانونمند و غیرروال‌مند از هر چاه موجب می‌شود که با ریزش مخزن، تولید آب نمک، افت فشار و عوارض منفی دیگر روبه‌رو گردیم و به‌دنبال آن نه تنها دل‌راهی زیادی برای بازایی چاه‌ها هزینه می‌شود، بلکه عمر مخزن نفت نیز کوتاه می‌شود. آنها می‌گفتند هر سنگ مخزنی قاعده و رفتاری دارد و ناپیوستگی به آن فشار بیش از حد وارد آورد. سعی مهندسان بر این بود که نقطه اوج پایانی هر مخزن را به تأخیر بیندازند، ولی شرکت‌های نفتی از منظر سوره‌جویی از بهره‌برداری بیش از حد بعد از جنگ ژوئن خوشحال بودند.

امریکا نه تنها اولین و قدیمی‌ترین کشور نفت‌خیز جهان می‌باشد، بلکه در عرصه انباشت تجربیات صنعت نفت نیز تاکنون حرف اول را زده است. به‌منظور حفظ و صیانت مخازن نفت در امریکا، قانونی به نام "قانون حفاظت" (۳) تدوین شده است، به‌طوری‌که توانسته‌اند تا آنجا که ممکن است دانش و تجربه علمی خود را وارد عرصه صنعت نفت کنند. این دستاورد علمی - تجربی ۲۰۰ ساله امریکا را به‌عنوان یک راه‌آورد به ایران آوردم ولی متأسفانه در ایران معادلات به‌گونه دیگر بود؛



علمی کردن صنعت نفت

لطف‌الله میثمی

درحالی‌که ۹۰ درصد درآمد ارزی کشور ما از محل نفت و گاز تأمین می‌شود، اقتصاددانان، فرهیختگان و روزنامه‌نگاران، متناسب با این حجم از درآمد، نسبت به اقتصاد و صنعت نفت، اهتمام جدی نمی‌ورزند. روشن است که مقوله راهبرد و استراتژی در ایران بدون بررسی عمیق مسئله نفت تبیین‌شدنی نیست. از یکسو حیاتی بودن نفت برای تمدن و ازسوی دیگر پایان‌پذیری مخازن نفت به امری بدیهی تبدیل شده است و حتی کشورهای غربی - دولت‌ها و کارشناسان مستقل - نیز مطالب زیادی در این باره نوشته‌اند. در همین راستا محمدخاتمی در اوایل دوران ریاست‌جمهوری خود این حقیقت را برملا کرد که مرض مزمن اقتصاد ایران وابستگی به درآمد نفت است و فرهنگ "نفت ثروت است، نه درآمد" در هشت سال دولت اصلاحات تا حدی احیاگردید و گسترش یافت که یکی از دستاوردهای آن صندوق ذخیره‌ارزی بود.

می‌دانیم که در دنیای پرزوسان قیمت‌ها هنوز به تئوری ارزش ذاتی نفت دست نیافته‌ایم، به طوری‌که سال‌ها قیمت یک بشکه آب دو برابر قیمت یک بشکه نفت بود و افزایش اخیر قیمت نفت این نسبت را به سمت تساوی پیش برد.^(۱)

تجارت نفت به اقتصاد صنعت نفت را طی می‌کند که هنوز راهی بس طولانی در پیش روی داریم. غربی‌ها در تحلیل‌هایشان ویژگی ایران را بورژوازی تجاری و در رأس آن تجارت نفت می‌دانند و بر این اعتقادند که اگر تحریم جدی صورت پذیرد نارضایتی در بین مردم به تدریج به شکاف جدی در نظام خواهد انجامید و در واکنشی ناگزیر، مردم نیز مردم و منفعل می‌گردند. چنین وضعیتی می‌تواند پیش‌زمینه وقوع حوادثی نظیر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ باشد.^(۲)

به نظر می‌رسد تنها راه اصلاح ساختاری اقتصاد ایران که ما را از مخاطرات داخلی و خارجی مصون می‌سازد، شتاب‌گرفتن در گذاری است که تجارت نفت را به صنعت نفت تبدیل می‌کند تا از این مزیت نسبی کشور، به‌طور کامل بهره‌مند شویم. امیدوارم تا آنجا که دانش و تجربه‌ام در امر اقتصاد صنعت نفت یاری می‌کند بتوانم مکانیزم این گذار به اقتصاد صنعت نفت را روشن سازم؛ باشد که صاحب‌نظران و کارشناسان، این نوشتار را از نقد و نظر خود محروم ننمایند.

فرآورده‌های نفتی نبود. هرچند وزیر دارایی انگلیس - گوردن براون - خواست با فراکنی علت این بحران را به کشورهای عضو اوپک نسبت دهد.

رئیس بانک مرکزی امریکا رونلد افرایش قیمت را پدیده بدی تلقی نکرده و گفته است وقت آن رسیده که به دنبال انرژی جایگزین باشیم.

نتیجه و پیشنهاد

به نظر ما بهتر است اقتصاد تجارت نفت را به اقتصاد صنعت نفت تبدیل کنیم تا آسیب پذیری مان کاهش یابد.

در اقتصاد صنعت نفت در درجه اول به قانون حفاظت از مخازن نفت که دستاورد ۲۵۰ سال تجربه بشر در صنعت نفت است پیروزیم. این روزها دیگر رقابت بر سر تخلیه مخازن و تولید بی رویه نه مشکلی را حل می‌کند و نه تعیین‌کننده و ایفاکننده نقشی برای ایران می‌باشد. علمی‌کردن صنعت نفت یعنی به‌کارگیری تجربه علمی ۲۵۰ ساله امریکا ما را به راهی هدایت می‌کند که دستاوردهای زیر را در بر خواهد داشت:

۱- ارج نهادن بر علم و تجربه و دستاوردهای بشر
۲- راهایی از رقابت در تخلیه مخازن، تولید صیانتی نفت و در نتیجه کاهش تدریجی تولید که تعیین‌کننده نیز می‌باشند.
۳- حفظ قیمت‌ها، تا آنجایی که انرژی‌های جایگزین (نظیر انرژی‌های خورشیدی، انمی، بادی و...) به لحاظ اقتصادی به صرفه شوند.

۴- حفظ محیط زیست و جلوگیری از عوارض منفی سوخت‌های فسیلی.

۵- دستیابی به تئوری ارزش ذاتی نفت. (هنرینه انرژی‌های جایگزین تا حدی ما را به ارزش ذاتی نفت می‌رساند.)

علمی‌کردن صنعت نفت نبایستی دستخوش خط‌مشی‌های تهاجمی - سیاسی گردد و یا این‌که بخواهیم از این طریق کثوری یا قدرتی را به زانو درآورده و مبارز بطلبیم، بلکه عمل صالح زمان و ارج نهادن به دستاوردهای علمی و تجربی بشر است که مناسفانه به لحاظ زمانی دیر هم شده است. این راهی است که در امریکا طی شده و رجال نفتی دنیا و فرامیت‌ها نباید به بهانه احتمال گران‌شدن نفت، واکنشی در برابر آن نشان دهند، چرا که هدف اصلی، گران‌شدن قیمت نفت نیست. □

پی نوشت‌ها:

۱- ایران و سراب‌های چهارگانه نفت، چشم‌انداز ایران، شماره ۱۳.
۲- کودتای ازان چرا و چگونه؟ چشم‌انداز ایران، شماره ۲۸.
3. The low conservation.

۴- فصلنامه انرژی، موسسه مطالعات بین‌الملل انرژی، شماره ۴، عنوان مقاله "انرژی‌های اقتصادی پروژه‌های تریق‌گان به مخازن نفتی کشور".
۵- ماده سیاهی که نفت به آن وابسته است، نویسنده: لری البورت، منبع: گاردین.
۶- محاسبات دکتر فشارکی کارشناس مسائل نفتی و دیگر منابع.

ولسی رئیس اسبق CIA، قبل از حمله به عراق بدین مضمون گفت که با تصرف عراق، نفت آن را به سرعت به‌دست می‌گیریم و با سه میلیون بشکه تولید روزانه، عربستان را به زانو درمی‌آوریم، اوپک را منحل می‌کنیم و ایران نیز همچون قطعه کبکی است که خوردن آن راحت است، اما آرزوی او در عمل تحقق نیافت.

انگیزه رجال نفتی امریکا و حتی طراحان جنگ، دلیل اصلی جنگ عراق را دستیابی به نفت دانسته ولی امروز آن را تجربه‌ای شکست‌خورده می‌دانند که دسترسی به نفت را مشکل‌تر نموده است. محاسبات و پیش‌بینی‌هایی که از روند تقاضای نفت جهان شده، نشان می‌دهد عرضه‌ای برابر با ۱۳ میلیون بشکه نفت اضافی (Excesscapacity) در روز برای پاسخ به این تقاضای فراینده لازم است.^(۶)

همین بررسی‌ها نشان می‌دهد که ۲ میلیون بشکه از ظرفیت اضافی سال ۲۰۱۰ را کشورهای غیراوپک تأمین می‌کنند. عربستان نیز تا آن تاریخ می‌تواند ۱/۵ میلیون بشکه نفت در روز به تولید خود بیفزاید. بنابراین در صورت تداوم همین روند تقاضا برای نفت، در سال ۲۰۱۰ روزی ۹/۵ میلیون بشکه کمبود تولید خواهد بود و این بحرانی جدی در چشم‌انداز نفت است. برخی کارشناسان در ایران با نرخ افزایش تقاضای کمتر (خوشبینانه) به ارقام حداقلی ۵/۷ و ۴ میلیون بشکه کمبود در روز رسیدند. محدودیت‌های زمین‌شناسی و سرمایه‌گذاری و این‌که نمی‌توان یک شبه افزایش ظرفیت داد کار را دشوارتر کرده است. گنتنی است که ایران در هشت سال گذشته با سقف سرمایه‌گذاری ۲۰ میلیارد دلاری در توسعه منابع نفت، توانسته است تنها به‌سمختی ۱۹ هزار بشکه در روز به ظرفیت تولید نفت بیفزاید. آقای پارسا وزیر نفت سابق وزیرعلا در کتابی با عنوان "خط‌مشی‌های نفتی" (Oil Policies) تحقیقات خود را چاپ نموده است. وی با وجود این‌که دیدگاهی مانند زکی یمانی وزیر نفت سابق عربستان دارد و مخالف افزایش قیمت‌هاست، معتقد است که هدف امریکا در تصرف و دسترسی به نفت ناموفق بوده است. وی با برشمردن التهاجات در دیگر کشورهای نفت‌خیز، پیشنهاد می‌کند که امریکا تحریم‌های وضع شده روی صنعت نفت لیبی و ایران را لغو نماید تا ایران که امن‌ترین کشور در خاورمیانه است بتواند با سرمایه‌گذاری هنگفت، ظرفیت تولید خود را بالا ببرد. بحران عرضه به حدی است که سران هشت کشور صنعتی جهان در نشست ۲۰۰۵ اسکانلند به کشورهای تولیدکننده نفت توصیه کرده‌اند که راه را برای سرمایه‌گذارانی در عرصه نفت باز بگذارند. این نقطه‌عطفی است که مصرف‌کنندگان برای اولین بار به فکر سرمایه‌گذاری در این عرصه افتاده‌اند. امید است مسئولان ما به این روند توجه کافی بنمایند.

طبیعی است که علت اصلی افزایش قیمت نفت، همین بحران عرضه نفت باشد که هنوز فرمولی برای آن پیدا نشده است. توافق کانرینا بحران نفتی جدیدی - یعنی محدود بودن ظرفیت پالایش در امریکا - را در معرض نمایش گذاشت. به‌طوری‌که نزدیک به ۲ میلیون بشکه نفت خام اضافی در بازار بود ولی امکان تبدیل آن به



متأسفانه در این تجربه نیز به مهندسی و رفتار مخازن توجهی نشده و بایستی میلیاردها دلار صرف بازسازی مخازن شود.

چشم انداز نفت دنیا و ایران

در سال ۱۹۷۰ آمریکا از Peak Oil (نقطه اوج پایداری بهره‌برداری از مخازن نفت) خود عبور کرده و از آن به بعد شاهد کاهش تولید نفت امریکا بوده‌ایم.^(۵) این کاهش تولید در نفت دریای شمال، ونزوئلا، اندونزی، مکزیک و نروژ نیز اتفاق افتاده است. آقای چنی در گزارشی به آقای بوش - که به مطبوعات هم درز کرد - هشدار داد که امریکا هم اکنون شصت و پنج درصد، در سال ۲۰۲۰، هشتاد درصد و در سال ۲۰۳۰، نود و پنج درصد به نفت خاورمیانه وابسته خواهد شد.

شرکت نفت آرامکو برای نخستین بار طی گزارشی اعلام کرده است که تا سال ۲۰۱۰ (یعنی تا پنج سال دیگر) به‌منظور افزایش تولید و پاسخگویی به تقاضا باید ۴۰۰ میلیارد دلار یعنی سالی ۸۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری شود. طبیعی است که هیچ‌کدام از کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کنندگان حاضر نیستند چنین سرمایه‌گذاری را انجام دهند. کشورهای تولیدکننده نفت از آنجا که سرمایه خود را صرف رفاه و مسائل جاری کشور خود می‌کنند و نیز دلیلی هم ندارد که با افزایش تولید، قیمت محصول خود را کاهش دهند، تن به چنین سرمایه‌گذاری ای نمی‌دهند. از سویی هم مصرف‌کنندگان به خاطر ریسک بالا حاضر به سرمایه‌گذاری در منطقه نیستند. خانم آلبرایت نیز طی گزارشی اعلام کرده که ۹۰ درصد مردم عربستان طرفدار خط مشی بن لادن می‌باشند. کویت، امارات و بحرین نیز وضعیت ملتهبی دارند. آقای جلال طالبانی در مصاحبه مطبوعاتی خود در لندن در کنار بئر گفت: "بعد از رفاندوم پانزدهم اکتبر قانون اساسی، معلوم نیست که آینده عراق روشن باشد یا نه." و از امریکا و انگلیس خواست دست‌کم دوسال دیگر در عراق بمانند. دسترسی به نفت عراق به دلیل مقاومت‌ها و شورش‌ها دشوار شده است. آقای جیمز

چیزی نیست، همه کارها دست سازمان امنیت است. در ادامه به من اعتراض کرد که چرا علیه نظامی که تو را برای کار و تجربه‌اندوزی به امریکا فرستاده است مبارزه می‌کنی و چه انگیزه‌ای تو را به این سمت می‌کشد؟ در پاسخ به او گفتم از اتفاق همان آموخته‌های امریکا برایم درس شد، چرا که می‌خواستم تجربه ۲۰۰ ساله صنعت نفت امریکا را در ایران تحقق دهم و این امکان نداشت، چرا که آنجا از مخزن حفاظت می‌کردند و در اینجا تنها تولید بیشتر نفت خام برای صادرات و فروش بیشتر اهمیت دارد.

اما چندی بعد تولید بی‌رویه نفت خام ایران به شش میلیون بشکه در روز رسید، بدون آن‌که به فکر ترمیم مخازن و چاه‌ها باشند و این فاجعه فشار مخازن نفتی را به‌شدت کاهش داد. امروز بررسی مخزن آغازی سیر غم‌انگیزی را نشان می‌دهد، به طوری‌که اگر گاز یا آب به آن مخزن تزریق نشود ۵ میلیارد بشکه نفت خام مخزن، قابل بهره‌برداری نخواهد بود.^(۶) مخزن نفت به مادری می‌ماند که شیره جان خود را کاخ حیات فرزند می‌سازد، اما آنگاه که از کار می‌افتد و فرسوده می‌شود، هنگامی که همسرش را از دست می‌دهد، از خانه کلنگی باقی‌مانده طبق قوانین موجود سهمی از زمین نمی‌برد و تنها از امارت آن که ارزشی ندارد بهره‌مند می‌گردد و هیچ تضمینی در وفاداری فرزندانش که محصولات او پیدا به او نیست. کدام دلیل علمی یا عقلی و منطقی حکم می‌کند که تمام توسعه و رفاه ما از مخازن نفت باشد و این‌گونه نسبت به مخازن - که در همه دنیا به حق آن را مادر صنعت نفت می‌دانند - بی‌توجهی شود؟

در سال‌های ۱۳۶۵، ۱۳۶۴ رقابتی بین اعضای اوپک بر سر افزایش سهم صادرات در اوپک به وجود آمد؛ به کشوری که ذخایر بیشتری داشت سهم بیشتری تعلق می‌گرفت، بنابراین کشورهای عضو اوپک بر اساس محاسبات جدیدی به افزایش آماری ذخایر خود پرداختند. نتیجه این رقابت، افزایش تولید نفت کشورهای عضو اوپک بود و این افزایش به کاهش قیمت نفت انجامید.

جامعه‌شناسی و کشفش	جامعه‌شناسی وفاق و هارمونی
تغییر و تلاشی ذاتی جامعه است	ثبات و تداوم ذاتی جامعه است
کشفش پدیده‌ای فراگرو طبیعی است	وفاق و هارمونی فراگرو طبیعی است
نابرابری ناشی از طبقات است	نابرابری پدیده‌ای طبیعی و عادی است
فعلیت نیانفکی جامعه (Potentiality)	فعلیت یانفکی جامعه (Actuality)

بر اساس "جامعه‌شناسی تغییر" تصور می‌شود که جامعه پدیده‌ای در حال تلاشی و تحول است و ثبات و قرار، ذاتی آن نیست، بلکه از سوی سلاطه‌گران بر آن تحمیل می‌شود. از این رو کشفش و ناسازگاری پدیده‌ای طبیعی به شمار می‌آید. بر همین اساس ظهور طبقات در شکل‌های کنونی جامعه به معنی نابرابری است و کشفش و نیاز به تحول را ضروری می‌سازد. جامعه‌شناسی وفاق و هماهنگی (هارمونی)، برعکس، نابرابری را امری طبیعی دانسته و وفاق و ثبات را امری نرمال تلقی می‌کند. طرفداران نگرش کشفش، در مورد آزادی بشر نظر یکسانی ندارند. برخی از آنها مانند انسان‌گرایان رادیکال بر آزادی انسان تأکید دارند، حال آنکه طرفداران مکتب "کشفش ساختاری" بر قدرگرایی و دترمینیسم پای می‌فشزند. قطب‌های معرفت‌شناسانه نماگر یادشده نیز شامل معرفت‌شناسی اثباتی و تاو‌باگرا است.

معرفت‌شناسی تاو‌باغی غیر اثباتی	معرفت‌شناسی اثباتی
معرفت اجتماعی، سو‌پرکتیو است	معرفت اجتماعی، اوبکتیو است
معرفت، وابسته به شناساگر است	معرفت، مستقل از شناساگر است
معرفت اجتماعی، اعتباری است	معرفت اجتماعی، حقیقی است

در ادامه نوشته تلاش می‌شود تا مدل فوق بر سه شاخه متفاوت جنبش نواندیشی دینی ایران انطباق یابد. دلایلی که موجب شد تا این سه دیدگاه انتخاب شوند عبارت است از:

- الف - بازگازان، شریعتی و بنیانگذاران مجاهدین به یک جنبش اجتماعی تبدیل شده و از صورت فردی خارج شدند و به همین دلیل اندیشه و کارکرد آنها مورد نقد و یا حمایت قرار گرفت.
- ب - هر کدام از این سه جنبش دارای تمایز آنتیکاری با دستگاه سنتی - مدبریتی معرفت‌فقهی مشخصی بوده‌اند. این تمایز، هم در عرصه نظری و هم در عرصه عمل اجتماعی قابل مشاهده و تشخیص است.
- ج - استراتژی و همچنین هدف این سه جنبش با گرایش‌های دیگر درون ایران نیز متفاوت بوده است.
- د - مخاطبان این سه جنبش نیز از مخاطبان سنت‌گرایان مذهبی و روحانیون متفاوت‌اند.

بازگان

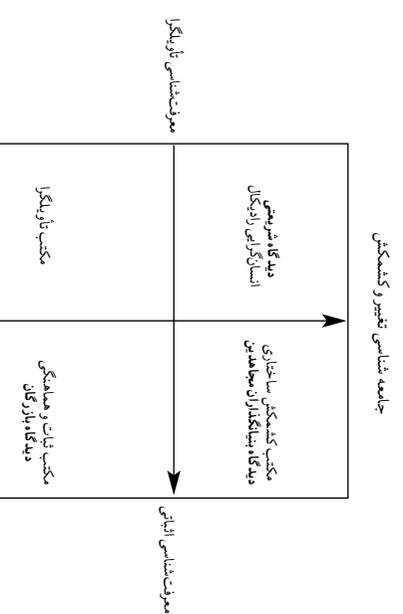
بازگان یکی از نوگرایان مهم دینی ایران به شمار می‌آید. وی از آن‌رو نوگرا به شمار می‌آید که دارای روش‌شناسی و روش، مبدأ

نقوذ اندیشه دینی و افکار مذهبی در فرهنگ ایرانی امکان‌ناپذیر

است. به طوری که می‌توان ادعا کرد بدون شناسخت گروه‌بندی‌های دینی و مذهبی ایران، شناخت این جامعه امکان ندارد. در همین راستا می‌توان ادعا کرد هر تحولی در ایران مشروط به تحول در نهاد‌های مذهبی و اندیشه دینی در این جامعه است. از این‌رو بی‌آن‌که نفوذ مذهب در ایران را مثبت یا منفی تلقی کنیم، باید بپذیریم که بدون شناخت اندیشه دینی رایج، هر اظهارنظری پیرامون فرهنگ ایرانیان نارساست. در سه دهه اخیر نیروهای جدید مذهبی به نام نواندیشان دینی، به تدریج به یک عامل تأثیرگذار تبدیل شده‌اند و همین تأثیرگذاری موجب می‌شود تا این گروه‌ها از نظر تحقیقی موضوعیت پیدا کنند و تفاوت‌ها و شباهت‌های آنها با دیگر گرایش‌های مذهبی یا غیر مذهبی مورد توجه واقع شود. اما پرسش این است که کدام مدل توصیفی، اساسی‌ترین ویژگی آنها را به نمایش می‌گذارد. استفاده از کدام مدل می‌تواند با دآوری منصفانه بررسی این جریان‌ها را امکان‌پذیر کند. به گمان بسیاری از پژوهشگران علوم اجتماعی، مدلی که جامعه‌شناسانه (Sociological) آن را آنتیکار می‌کند، مدل توصیفی مناسبی است، چراکه این دو عنصر، عناصر پایه، پایدار و پنهان ایدئولوژی‌ها و دیدگاه‌های گوناگون است. البته این مولفه‌ها از متد (method)، منظر (Perspective) و منبع معرفتی (Source) جدا نیست و رابطه‌ای دوسویه با آن دارد. نماگر زیر یک مدل توصیفی را که بر مولفه‌های معرفت‌شناسانه و جامعه‌شناسانه بنا شده به نمایش می‌گذارم.

برای اینکه فهم قطب‌های گوناگون این نماگر آسان شود، لازم است که به طور خلاصه تفاوت میان آنها تشریح شود.

دیدگاه‌های گوناگون دیگر همواره ظریف هستند که در میان چهار قطب یاد شده قرار گرفته‌اند. چهار مکتب نظری از ترکیب این چهار قطب تشکیل می‌شود که شامل محور معرفت‌شناسانه و جامعه‌شناسانه به شرح زیر می‌باشد.



تفسیر مکتب‌های گوناگون در علم اجتماعی براساس محورهای جامعه‌شناسانه و معرفت‌شناسانه

نواندیشی دینی یک پرتره از سه پارادایم

احمد علوی



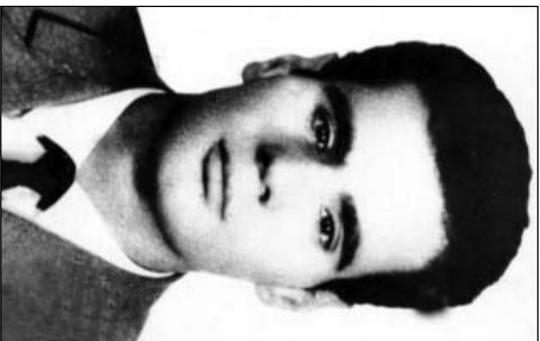
دینی نوشته‌اند که پیش در آمدی از آن، در این مقاله از نظر خوانندگان می‌گذرد. گرچه در این مقاله، ماخذ همه گزاره‌های نقل شده نیامده است، ولی برای پژوهشگران خالی از لطف نیست و امیدواریم که با انتشار کتاب ایشان، نسل نو نیز بتواند بهره کامل از آن ببرد.

از آنجا که آینده ایران از آن نواندیشی دینی و به عبارتی تغییر گفتمان مذهبی جاری و حاکم می‌باشد، از خوانندگان محترم تقاضا داریم که با برخورد‌های فعال خود، گردانندگان نشریه را در این امر

اشاره: احمد علوی در سال ۱۳۴۴ در خوزستان متولد شد. سال ۱۳۵۹ در رشته اقتصاد از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد. دوره فوق لیسانس و دکترای خود را در رشته اقتصاد در دانشگاه استکهلم (سوئد) به پایان رسانید.

وی هم‌اکنون با درجه پی‌اچ‌دی، در رشته اقتصاد، استاد چند دانشگاه در سوئد می‌باشد. علاوه بر مقالات متعدد کتابی نیز با نام "اقتصاد انرژی" از ایشان به چاپ رسیده است.

دکتر احمد علوی به تازگی کتابی درباره نواندیشی



تجربه‌گرایی علمی توضیح داد. نمادهای زیادی در آثار و گفتارهای بازگان وجود دارد که می‌تواند موجب شود تا او را به‌عنوان طرفدار نظریه ثبات اجتماعی و هارمونی در نظریه اجتماعی طبقه‌بندی نماییم، به همین دلیل او را می‌توان "محافظة‌کار" تلقی کرد. نظریه سیاسی وفاق و همگرایی او از همین نگاه جامعه‌شناسی سرچشمه می‌گیرد. از این‌رو او همیشه اصلاح‌گر باقی ماند. جمله او در تشبیه انقلاب ایران به سیل ناخوابسته بیان همین نظریه اجتماعی و سیاسی او بود. مطالعه آثار بازگان بیان گفت‌وگوی مداوم او با محیط پیرامون اوست. کتاب‌های او معمولاً از سخنرانی‌های او که در مجامع کوچکی همچون انجمن‌های گوناگون و یا در زندان فراهم آمده تأیید همین مطلب است. نقش او در این سخنرانی‌ها و پژوهش‌ها معمولاً

نقش محققی بود که اثری را که پیش از آن فراهم آمده بود به معرض‌آرای عمومی می‌گذاشت. به بیان دیگر، کتاب‌های او بخشی از روند پژوهش‌های او بود که از تولید گفت‌وگو با دیگران و با پرورش ایده‌های او فراهم می‌آمد و سپس به شکل سمینار عرضه می‌شد. او عادت داشت که سخنرانی‌های خود را به شکل یک سمینار آماده نموده و پس از سخنرانی با تغییراتی آن را منتشر کند. به زبان دیگر، معارف بازگان دستاورد نوعی دیالوگ و کنش و واکنش با محیط پیرامون او بود. استفاده از چنین روشی کمتر در میان سنت‌گرایان مذهبی رواج داشت. به دلیل زنده بودن آثار بازگان، مشارکت دیگران در تولید آن و موضوعیت مسائل مطرح شده در آن آثار را می‌توان حتی ده‌ها

بازگان باطنی و تاویل‌گر هم نبود. چه، معرفت‌شناسی غالب بازگان اثباتی (پوزیتیویستی) بود. او از پیشگامان بارگشت به قرآن و تلفیق خود‌گرایی و به‌خصوص معارف تجربی با قرآن بود و قطعاً یکی از قرآن‌شناسان برجسته ایران به‌شمار می‌آید. او تلاش کرد با استفاده از روش‌هایی که اغلب مورد استفاده اثبات‌گرایان (پوزیتیویست‌ها) بود، فرودآمدن (نزول) نشانه‌های (آیات) قرآنی را تحلیل نماید. بازگان در نوشته‌های نخستین خود پیش از این‌که فقه سنتی را نقد کند، آن را با دستاوردهای علوم طبیعی توضیح داده و موجه می‌دانست. شاید بتوان گفت که نقد بازگان به فقه در سال‌های پایانی عمر، آن هم به بخش‌های سیاسی و اجتماعی معارف فقهی متوجه شد. در آثار بازگان در سال‌های میانی فعالیت او گرایش به

بازگان بسیاری از پژوهشگران علوم اجتماعی، مدلی که ویژگی‌های اساسی یک نظریه (پارادایم) یعنی عناصر معرفت‌شناسانه (Epistemological) و جامعه‌شناسانه (Sociological) آن را آشکار می‌کند، مدل توصیفی مناسبی است، چرا که این دو عنصر، عناصر پایه، پایدار و پنهان ایدئولوژی‌ها و دیدگاه‌های گوناگون است

بیش‌سیستمی بیشتر نمود پیدا کرد و بدین ترتیب اندیشه ترمودینامیکی او که بیشتر از معارف فیزیکی تأثیر پذیرفته بود، از علوم تجربی اجتماعی نیز بهره برد. زبان بازگان ساده و بیشتر اقلیمی - توضیحی است، هرچند از تنبهن نیز خالی نیست. اما از آن جهت که انگیزه رو‌یارویی با مارکسیسم بخصوص مارکسیسم نوع روسی که حزب توده نماد آن بود دست کم در آثار اولیه بازگان قوی است، می‌توان زبان اقلیمی و گرایش‌کلایی - البته به سبک نو- را بیشتر دید. با این همه بازگان هیچ‌گاه دارای نظام اندیشه بسته و اسکالونیوسوسیستی (Exclusivist) نبود. این امر را شاید بتوان تا حدی با خاستگاه طبقاتی و مسیر تکامل شخصیتی، مخاطبان او، گروه‌بندی که او در آن نقش ویژه داشت و همچنین گرایش او به

بازرگان



و شخصیتی او و همچنین زبان و آموخته‌های او به‌هرحال نوعی تعیین به آثار او می‌داد که گروه‌های اجتماعی خاصی را به او جلب می‌نمود. پرسش‌های مخاطبان بازرگان اغلب همان پرسش‌های متدبیین سنتی نبود. آنان برای اندیشه دینی، میدانی بیشتر از آنچه روحانیت سنتی باور داشت قائل بودند و تلاش می‌کردند با الهام از دین پرسش‌هایی را پاسخ گویند که به نیازهای اجتماعی و سیاسی مربوط می‌شد. شخصیت بازرگان در دوران شکوفایی علوم تجربی - که بیشتر در فیزیک یا علوم طبیعی متبلور می‌شد - شکل گرفت. حرقه او نیز در میان علوم تجربی قرار داشت، به همین دلیل عجیب نیست اگر او برای فهم دین از دستاوردهای این معارف یاری می‌جوید. در آن روزها حتی علوم اجتماعی نیز از علوم طبیعی تأثیر می‌گرفت و پژوهشگران علوم اجتماعی نیز با الهام و الگوگیری از علوم

طبیعی با استفاده از کارش‌های تجربی در پی کشف قوانین جاودان حاکم بر جهان بودند. فهم دین از منظر یک متخصص ترمودینامیک که به حرقه خویش عشق می‌ورزید و دارای اختراع و کشفیاتی نیز بود، پدیدمه شگفت‌آوری نیست. بخصوص این‌که به یاد بیاوریم او دارای انضباطی تحسین‌انگیز در عرصه تحقیق و عمل اجتماعی بود؛ همین انضباط به نوعی با پارادایم او از نظام هستی پیوند داشت و تجربه دینی او را نیز شکل می‌داد. بی‌تردید بازرگان در عرصه اندیشه دینی خردگرا بود، اما خردگرایی او از نوع خردگرایی معتزله نبود، بلکه ویژگی خاص خود را داشت که اندیشه دینی در دوران اولیه اسلام را تداعی می‌کرد؛ اما همزمان، با ظاهری گری در تجانس نبود.

عزیمت، زبان، مخاطبان و دیگر مولفه‌هایی بود که به‌گونه‌ای با نوگرایی دینی پیوند خورده است. بازرگان چه در عرصه اندیشه‌گری و همچنین نقش‌آفرینی همواره در دگرگونی بود. نقش‌هایی که بازرگان در چند دهه فعالیت‌های دینی، اجتماعی و سیاسی اخیر به عهده گرفت متنوع بود. او گاه به‌عنوان مبتکر یک حرکت دینی ظاهر شد، گاه به‌عنوان لیدر یک گرایش و جریان سیاسی و گاه به‌عنوان یک تکنوکرات و دست‌آختر به‌عنوان دولتمرد و منتقد و ناراضی حکومت. در هرکدام از این نقش‌ها او دارای وجوه تمایز، اثر و همچنین محدودیت‌هایی بود. بازرگان هرچند تخصص‌مربوط به حرقه و شغلیش را در غرب آموخت، ولی همزمان با ادبیات بومی آشنا بود و بر منابع دینی تسلط داشت. تسلط او بر منابع دینی به‌گونه‌ای بود که به او این امکان را داد تا یکی از پیرکارترین و پرتولیدترین افراد عرصه معرفت دینی باشد. مخاطبان بازرگان اغلب طبقه متوسط شهری و بخصوص طبقه متوسط شهری تو ایران بود. دانشجویان، آموزگاران، استادان دانشگاه، کارمندان و تکنوکرات‌هایی که دارای پیشینه فعالیت‌های دینی و مذهبی بودند، بخش عمده مخاطبان او را تشکیل می‌دادند. اما این بدین معنا نیست که دیگر گروه‌ها و اقشار اجتماعی از محصولات او بی‌بهره بودند، به همین دلیل کم نبودند روحانیونی که از آثار او برای روزآمد کردن معارف دینی و علمی خود استفاده می‌کردند. بازرگان خود مایل نبود که جنبه طبقاتی و ویژه به مخاطبان خود بدهد، اما خاستگاه و پایگاه طبقاتی او زمینه‌های اجتماعی رشد شخصی

در سه دهه اخیر نیروهای جدید مذهبی به‌نام نواندیشان دینی، به تدریج به یک عامل تأثیرگذار تبدیل شده‌اند و همین تأثیرگذاری موجب می‌شود تا این گروه‌ها از نظر تحقیقی شایستگی پیدا کنند و تفاوت‌ها و شباهت‌های آنها با دیگر گرایش‌های مذهبی یا غیر مذهبی مورد توجه واقع شود

تسلط او بر منابع دینی به‌گونه‌ای بود که به او این امکان را داد تا یکی از پیرکارترین و پرتولیدترین افراد عرصه معرفت دینی باشد. مخاطبان بازرگان اغلب طبقه متوسط شهری و بخصوص طبقه متوسط شهری تو ایران بود. دانشجویان، آموزگاران، استادان دانشگاه، کارمندان و تکنوکرات‌هایی که دارای پیشینه فعالیت‌های دینی و مذهبی بودند، بخش عمده مخاطبان او را تشکیل می‌دادند. اما این بدین معنا نیست که دیگر گروه‌ها و اقشار اجتماعی از محصولات او بی‌بهره بودند، به همین دلیل کم نبودند روحانیونی که از آثار او برای روزآمد کردن معارف دینی و علمی خود استفاده می‌کردند. بازرگان خود مایل نبود که جنبه طبقاتی و ویژه به مخاطبان خود بدهد، اما خاستگاه و پایگاه طبقاتی او زمینه‌های اجتماعی رشد شخصی



زمان بوزند که علیرضیم به‌کارگیری ادبیات جدید، از آنجا که از پرسپکتیو و روش‌شناسی سنتی مدد می‌گرفتند، نتوانستند از بیان نو با کارایی استفاده کنند. مخاطبان شریعتی نه انحصاراً بلکه عمدتاً جوانان و بویژه جوانان وابسته به طبقات متوسط نو و طبقات پایینی جامعه آن روز ایران است. جوانانی که در جوش و فوران انقلابات در کشورهای مستعمره جهان آن روز داعیه همبستگی بین‌المللی یا دیگر انقلابات را نیز داشتند، در آثار اولیه شریعتی در ارشاد، او اغلب از نیاز زمان سخن می‌گوید و توجه به مشکلات اجتماعی را آغاز جست‌وجوی خود معرفی می‌کند. اولویت‌های شریعتی به بعد اجتماعی مشکلات جامعه آن روز ایران، ممکن است این‌مخاطره را برای خواننده آثار او فراهم کند که او به مسائل سیاسی توجهی ندارد.

یکی از کانون‌های مهم تمرکز شریعتی، "فلسفه" تاریخ اوست. به باور او بدون داشتن یک فلسفه تاریخ، دین و تاریخ آن قابل فهم نیست. شریعتی با نقد گدشتگان، با فهم تاریخ به مثابه روند کشمکش همبستگی بین محورمان و مقلت زر و زور و تزویر، به بسیاری از مفاهیم دینی فهم زنده، جنبنده و مدرفی عطا و الفا می‌کند. چنین فهمی هرگز با درک سنتی از تاریخ که آن را مجموعه حوادث بدون سمت‌وسو می‌بیند، امکان‌پذیر نیست. شریعتی در مدلی آرمانی - با تعریف وبری - که از مکتب عرضه می‌کند، مکتب را مشکل از ارکانی همچون جهان‌بینی، ایدئولوژی، جامعه ایدئال، انسان ایدئال و... می‌بیند. وی با استفاده از منابع موجود به امری می‌پردازد که خود آن را "پالایش منابع فرهنگی" می‌خواند. با همین مصالح به تاریخ پازل مکتب را تکمیل

سمت و سوی واحد می‌دهد، می‌تواند مدلی یگانه‌ساز (یا توحیدی به جای مدل هندسی) نامیده شود.

در دیدگاه شریعتی ایدئولوژی، برخاسته از جهان‌بینی و این جهان‌بینی شامل نگاه به انسان، جامعه و تاریخ است. این عناصر بخش‌های عمده‌ای از آنچه که امروز پرسپکتیو یا پارادایم نامیده می‌شود را در برمی‌گیرد. آنچه ما در اینجا نمی‌پاییم، نظر به شناخت‌شناسانه در این میان است. با این‌که شریعتی از اهمیت شناخت‌شناسی در کشف مکتب بی‌اطلاع نبود اما دلیل طرح‌نکردن وجه شناخت‌شناسانه از سوی او در مدل هندسی او در "اسلام‌شناسی ارشاد*" روشن نیست. شریعتی همزمان نسبی بودن معرفت ما نسبت به منابع دینی را طرح می‌کند و به نقش مهم جامعه‌شناسانه، همچون عناصر شناخت‌شناسانه - تأکید دارد.

نقش‌هایی که بازگان در چند دهه فعالیت‌های دینی، اجتماعی و سیاسی اخیر به عهده گرفت
متنوع بود. او گاه به عنوان مبنکر یک حرکت دینی ظاهر شد. گاه به عنوان لیدر یک گرایش و جریان سیاسی و گاه به عنوان یک تکنوکرات و دست‌آخربه‌عنوان دولت‌مرد و منتقد و نازاضی حکومت

بخش عمده منابع اطلاعات دینی شریعتی تقریباً همان است که دیگران به‌کار می‌گیرند. شریعتی همچنین، برخلاف بسیاری دیگر با اطلاعات و منابع اطلاعاتی به‌طورگزینشی (سلکتیو) برخورد نمی‌کند. او اساساً تکیه‌اش بر بازتفسیر همان منابع دینی گذاشته است. بیان شریعتی بیانی نو است، شریعتی به‌مثابه یک ادیب و زبان‌شناس، در این امر تبحر ویژه‌ای از خود نشان داد. ولی اشتباه است که پیدااشته شود، وجوه نوگرایانه ادبیات به‌کارگرفته شریعتی، تنها جوشیده از این نقطه‌قوت اوست. منطقی‌تر آن است که ادبیات نو شریعتی ادامه نوآندیشی وی در عرصه انتخاب پرسپکتیو و پیش‌فهم‌ها و مندولوژی بود. چه، کسان دیگری در همان



سال پس از انتشار دریافت، این رابطه دوسویه با محیط و مخاطبان و نقشی که بازگان به عنوان یک پژوهش برای خود در تولید آثارش پذیرفته بود را می توان حتی در آخرین آثار او نیز یافت. جنبشی که بازگان از فعال ترین آن بود، بعدها در شاخه های گوناگون دیگری ادامه یافت. از آن جمله یکی جنبش شریعتی و دیگری جنبش بنیانگاران مجاهدین خلق بود.

شریعتی

شریعتی اغلب به عنوان فرد تلقی و تحلیل می شود، حال آنکه بررسی شریعتی به عنوان زبان و بیان یک جنبش اجتماعی، زوایای گوناگون فعالیت ها و آثار او را روشن تر می کند. شریعتی به یک معنا ادامه سنت خردگرایی دینی بازگان و تکامل آن است. شریعتی برخلاف بازگان دین را نه از منظر یک فیزیکدان و یا متخصص ترمودینامیک، بلکه از منظر یک جامعه شناس رادیکال به مباحثه و نقد می گذارد. یکی دیگر از تقاطع جدایی شریعتی از اندیشه بازگان تعلق خاطری است که شریعتی به مسکنت گمشکس ساختاری در جامعه شناسی نشان می دهد. او در بسیاری از آثارش به عنوان جامعه شناس جدایی ظاهر می شود که نهادهای دینی و بخصوص روحانیت را به سود آرمان و ایمان به نقد می کند. او هر چند به دلیل پارادایم خود در جامعه شناسی یعنی نظریه جدال ساختاری نمی تواند به انقلاب اجتماعی گرایش نداشته باشد، ولی همزمان نسبت به آسیب شناسی انقلاب ها آگاه است و آن را به نقد می کشد. همین نکته از نکات برجسته در تکامل اندیشه شریعتی

است که شریعتی همواره نقاد باقی ماند. او حتی نظرات خود را بی نقد باقی نمی گذارد و همین مطلب تا حد زیادی دینامیزم نظری او را توضیح می دهد. اندیشه شریعتی برخلاف آنچه اخیر مشهور است، نمی تواند به عنوان اندیشه ایدئولوژیک کردن دین - آن گونه که در زمان ما توسط بعضی مطرح می شود - تلقی گردد، چه نظام نظری او یک نظام پلورالیستی بود که همزمان از نگاه سیستماتیک باز برخوردار بود. معرفت شناسی نسبی گرایی او و این مطلب که وی معرفت بخصوص معرفت سیاسی و اجتماعی را امری اجتماعی، سورژکتیو و متأثر از مناسبات طبقاتی می داند (برای نمونه نگاه کنید به درک طبقاتی او از معرفت، بویژه در مباحث پیرامون روحانیت)، دلیل دیگری بر ارزیابی ما در مورد مطالب یادشده است.

شریعتی از چند جهت می تواند به عنوان نوآندیش تلقی شود:

وجه اول، انتقاد از فهم گسخته و فرگمنت (Fragment) و استفاده آگاهانه از روش هندی برای ارائه فهم سیستماتیک از اندیشه دینی است. شریعتی توانست با پیاده کردن مدل هندی خود، اجزای پراکنده مکتب را که تا پیش از این به مانند اصول و فروع (ریشه و شاخه) و یا ماده، بند و قاعده مطرح می شد، به گونه دیگری سازمان دهد. توحید برای شریعتی تنها یکی از اصول دین نیست، بلکه یک روش است که می بایست تمامی عرصه های مکتب را از این زاویه فهم کرد به طوری که فلسفه (جهان شناسی)، تاریخ، جامعه، طبیعت و انسان نیز از همین زاویه نگریسته می شود. حتی مدل هندی شریعتی نیز - به یک اعتبار - از آن جهت که عناصر متشتمت و پراکنده را سازمان داد،

علت انتخاب دیدگاه بازگان،

شریعتی و مجاهدین برای بررسی این بود که نخست به جنبش اجتماعی تبدیل شدند، دوم این که با دستگاه سنتی - مدیریتی جاری متمایزند و سرانجام این که استراتژی و مخاطبان متفاوتی داشتند

تحت ستم" تغییر یافت.

دیده می‌شود، کمتر در منابع اولیه مجاهدین دیده می‌شود. با این وجود می‌توان ادعا نمود که بنیانگذاران مجاهدین نیز همچون شریعتی‌وارگان برجای مانده در ادبیات دینی را بازفهم نمودند. این بازفهمی در بسیاری از موارد شباهت‌های انکارناپذیری با بازفهمی شریعتی دارد. به همین دلیل شاید ناسمجیه نباشد اگر ادعا شود که نقطه وصل و اشتراک درک شریعتی و بنیانگذاران مجاهدین به یک اعتبار، بازتاب خواست زمان، خواست گروه‌های اجتماعی منطبق با آهنگ زمان و سرانجام جنبش گسترده و نیرومندی بود که بخشی در درک مجاهدین و بخشی در درک شریعتی متجلی شده بود. خاستگاه و پایگاه اجتماعی مجاهدین و گرایشی که در کنار شریعتی نضج گرفت، تقریباً از یک سنخ بود. مخاطبان این دو گرایش نیز تفاوت چندانی با یکدیگر نداشتند. از جنبه نظری نیز شباهت‌هایی در این دو نگرش در عرصه جامعه‌شناسی (و فلسفه تاریخ) دیده می‌شود. تولیدات نظری بنیانگذاران مجاهدین، محصول کار گروهی و گفتمان مداوم میان اعضا بود و طی روندی از کارپیک‌گروهی فراهم آمده بود.

پیدایش - پویش دیدگاه‌های بازگان، شریعتی و بنیانگذاران مجاهدین به عنوان معرفت اجتماعی، مستقل از روند مدرنیتراسیون در ایران توضیح پذیر نیست. کاوش این رابطه در چارچوب جامعه‌شناسی معرفتی مجال دیگری را طلب می‌کند.

* منظور سلسله بحث‌های دکتر شریعتی پیرامون اسلام‌شناسی در حسینیه ارشاد تهران است. وی سخنرانی‌هایی نیز در مشهد با همین عنوان داشته است که به اسلام‌شناسی مشهد شهرت یافته است.

پرسش‌های مخاطبان بازگان
اغلب همان پرسش‌های متدینین سنتی بود. آنان برای اندیشه دینی، میدانی بیشتر از آنچه روحانیت سنتی باور داشت قائل بودند و تلاش می‌کردند با الهام از دین پرسش‌هایی را پاسخ گویند که به نیازهای اجتماعی و سیاسی مربوط می‌شد

آبراهامیان در مورد این تغییر معنای ترمینولوژی و همچنین مراسم مذهبی از جمله می‌نویسد: " مجاهدین به ستم‌ها، مراسم سالگرد و آیین بزرگداشت شیعه آبادی تازه‌ای بخشیدند. به اعتقاد مجاهدین، محرم و عاشورا، فقط سالگرد یک مراسم مذهبی در گرامیداشت مصائب امام حسین نیست، بلکه بیشتر فرصتی است برای تجدید عهد برای مبارزه با همه اشکال ستم و بیسوادگری" (همان منبع). بنیانگذاران مجاهدین با تأکید بر روش شناختی متفاوت از روش شناخت سنتی - و البته روشمند و سازمان‌یافته - به معرفی اصول شناسایی دینامیک (دیالکتیک) در اولین گام مطالعات خود پرداخته و از این امر به مثابه یکی از اساسی‌ترین قدم‌های خود در بازفهم مکتب انقلابی اسلام پرده برمی‌دارند. مجاهدین نیز همچون شریعتی دین را به مثابه مکتب و نظامی اعتقادی می‌دانند و سعی می‌کنند تا اجزای منفکی را که تا پیش از این در قالب مباحث پراکنده از سوی سنت‌گرایان مطرح می‌شود، در چارچوب یک سیستم تبیین نمایند. نظر به شناخت بنا به عقیده مجاهدین دارای اهمیت زیادی است، به طوری که اولین اثر آموزشی آنها به این مطلب اختصاص می‌یابد. بی‌گمان بنیانگذاران مجاهدین به این نکته پی برده بودند که بدون دگرگونی در "نظریه شناخت" اساساً دگرگونی در برداشت و پیدایش اعتقادی ناممکن است. آنها همچنین می‌دانستند که اسلوب معرفت‌شناسانه دارای پیوندی نزدیک با چگونگی عمل اجتماعی می‌باشد. افزون بر این بنیانگذاران مجاهدین توجه خاصی به فلسفه تاریخ - به جای جامعه‌شناسی تاریخی - داشتند. آنها به‌خوبی آگاه بودند که یکی از ارکان دگرگونی در بازفهمی اسلام - به مثابه اعتقادی که دارای عناصری از تاریخ است - یک بازگویی در فهم تاریخ می‌باشد، چرا که بدون دگرگونی در این جریان و نهادهای سنتی متصدی معرفت دینی، برقرار کرد. معرفت‌شناسی بسینیانگنگذاران مسجلمسندین، اثباتی (پزیتویستی) است که همین امر وجه ممیز مجاهدین از اندیشه بازگان و فصل جدایی آنها با اندیشه شریعتی است. انشعابات و اشکالات بعدی در سازمان مجاهدین هم بسی ارتباط با این معرفت‌شناسی نیست؛ چرا که در چارچوب این معرفت‌شناسی بسیاری از پدیده‌های اجتماعی و دینی غیرقابل توضیح باقی می‌ماند. از جمله پیامدهای پذیرش این معرفت‌شناسی، نگرش ایستا و جزئی به تحولات اجتماعی و سیاسی است. اگر بتوان بر اساس آثار محمود به‌جای مانده از بنیانگذاران مجاهدین داوروی کرد، شاید بتوان گفت انسجامی که در آثار شریعتی

مجاهدین خلق ایران با تقدیر سبکی و منظر سنتی و همچنین تفکر سیاسی نهضت آزادی و همچنین برخی از نقطه نظرات فلسفی - بعضی نقد معرفت شناسی و گرایش علم گرای پیروزیستی آن - به تدریج نظرگاهی سوسیالیستی را برای بازفهمی دین برمی گیریند. در این نظرگاه، تاریخ به شکل یک روند رو به رشد تلقی می شود. دین و پیامبران در این روند، تعالی یا بنده فهم می شوند. چالش بین پیامبران و حاکمان زمان که در پیش سنتی، صرفاً کشمکش بین خداپرستان و خداانپرستان، یا قوای خیر و شر علی الاطلاق تعبیر می شد، اینک در پیش مجاهدین با توجه به فصل بندی مدارهای گوناگون و البته تکاملی تاریخ، درگیری ستمگران و ستم ستیزان، استعمارگران و استعمارشدگان، جباران و آزادیخواهان تلقی می شود. فهم تاریخ به مثابه خروج از ضرورت به اختیار و پویه، مملو از کشمکشی همواره بین طبقات استعمارگر و استعمار شونده، کلیدیهایی بودند که تاویل تاریخ مجاهدین را از سنت گرایان متمایز نمود. تلاش برای فهم جلوه های گوناگون استعمار و ارائه یک نظرگاه دینی درباره آن، از جمله کوشش هایی بود، که مجاهدین نمی توانستند بدون دستیاری بدان، دستگاه نظری خود را کامل کنند. مجاهدین تلاش کردند تا بدون دستکاری متون اسلامی و بویژه شیعی، با قراردادن آنها در یک چارچوب (پرسپکتیو) متفاوت از نوع سنتی که نو به شمار می آمد، با به کارگیری همان مصالح سنتی (اطلاعات و منابع) فهم جدیدی را به مخاطبان خود عرضه کنند. البته در تولید این فهم خود را تنها به منابع سنتی محدود نکردند و تا آنجا که ضرورت بود از منابع دیگر هم بهره بردند. پارادایم جامعه شناسانه مجاهدین نیز همانند شریعتی بیشتر در چارچوب جامعه شناسی کشمکش و جدال ساختاری می گنجد. در این جامعه شناسی برخلاف جامعه شناسی بازگان، حرکت و کشمکش جزو ذاتی و حالت طبیعی جامعه تلقی می شود. تکامل جامعه نه از مسیر همین مسیر هارونوی و وفای بلکه از مسیر همین کشمکش ذاتی و همیشگی گذر می کند.

به نظر آبراهامیان، مجاهدین نه تنها روش مدرنی را برای تفسیر متون دینی برگزیدند، بلکه معانی و روح جدیدی را به ترمینولوژی قدیم دیدند. این پژوهشگر در کتاب "اسلام راییکال" برخی از این کلمات را چنین بر می شمارد:

- معنی جهاد از جنگ مذهبی به "جنگ آزادیبخش" تبدیل شد.
- تعریف امام از رهبر مذهبی برداشته شده به "رهبر پر جذب و پر نفوذ انقلابی" اختصاص پیدا کرد.
- مجتهد به "آگاه ترین و متقی ترین مسلمانان" تعبیر شد (رضایی)، در راه حسین - و مهم تر از همه اینها تعریف مستضعفین بود که از مردم افتاده و ضعیف به "توده های

می کند. شریعتی با به کارگیری مدل هندسی و فلسفه تاریخ خود، به یک بازفهمی از همه واژگان شیعی دست می زند و بدون تغییر ظاهر - فرم در ادبیات او - با دمیدن روح جدید، پیوند آن به جهان بینی توحید، رحمت و سستی را از آن دور می کند. با فهم جدید از واژگان، قطعات منفصل و اصمت و ایستای دیروز به پدیده های سازمان یافته، زنده و پویایی تبدیل می شوند که در ضمن معنا داشتن به تنهایی، به قطعات دیگر نیز معنا می دهند.

روش شناخت و روش شناسی اهمیت زیادی در آثار شریعتی پیدا می کند، به طوری که علاوه بر گفتارها و نوشته های مختلف پیرامون آن یکی از نوشته های خاص خود را به آن اختصاص می دهد. بازفهمی اندیشه نوگرایی دینی در نزد شریعتی پیروژه ای همیشگی است که هیچ گاه پایان نمی پذیرد. او همواره دستاوردهای تلاش نظری خود را در دسترس دیگران قرار می داد و تلاش می کرد تا ضمن یک گفت و گو و داد و ستد آن دستاوردها را - که هیچ گاه قطعی و پایان یافته نمی دانست - با هم اندیشی گفت و گو کنندگان خود کمال بخشد. همین مطلب موجب می شد تا او به دام روابط سنتی مذهبی که رابطه میان تولیدکننده دانش و دیگران را رابطه عمودی و یکسویه فهم می کند، نیفتد. همین روش او را موفق می کرد که میان رابطه قدرت و رابطه علمی - حتی در سطح خرد روابط آن زمان - جدایی قائل شود تا این شرط ضروری سلامت تولید معرفت علمی را با این شیوه برآورده کند.

بنیانگذاران مجاهدین خلق

تغییر کهنگی ها به نوه ها، بویژه در قلمرو اجتماعی که "انسان" موضوع آن است، تنها وقتی که به قدر کافی کمیت ها بر روی هم انباشته شد، امکان پذیر می باشد (راه حسین، ص ۱). این جمله که بازتاب بخش مهمی از ایدئولوژی بنیانگذاران مجاهدین است، کوششی است برای انطباق نظر به تکاملی و داروینیسیم اجتماعی (هربرت اسپنس) بر تاریخ اسلام. این نظریه با معرفت شناسی اثباتی (پیروزیستیستی)، صیغی گرایی فلسفی و جامعه شناسی کشمکش و تغییر جان می گیرد.

نظام اندیشه بنیانگذاران مجاهدین در
بسیار از موارد ادامه اندیشه بازگان بود.
 پیشینه همکاری آنها با بازگان به همکاری در نهضت آزادی خلاصه نمی شود، بلکه بسیاری از آنان دانش آموخته بازگان در محیط های دانشگاهی آن زمان بودند و بنابراین همگامی آنها با بازگان، امری مکانیکی و یکباره و ناگهانی نبود، بلکه حاصل رابطه پیگیر و داد و ستد فکری طولانی آنها با او بود. اما بنیانگذاران سازمان

پرومی آشنا بود و بر منابع دینی تسلط داشت.
دینی به گونه ای بود که به او این امکان را داد تا یکی از پرکارترین و پرتولیدترین افراد عرصه معرفت دینی باشد

درباره‌ی دیالکتیک (۱)

گفت‌وگو با بابک احمدی



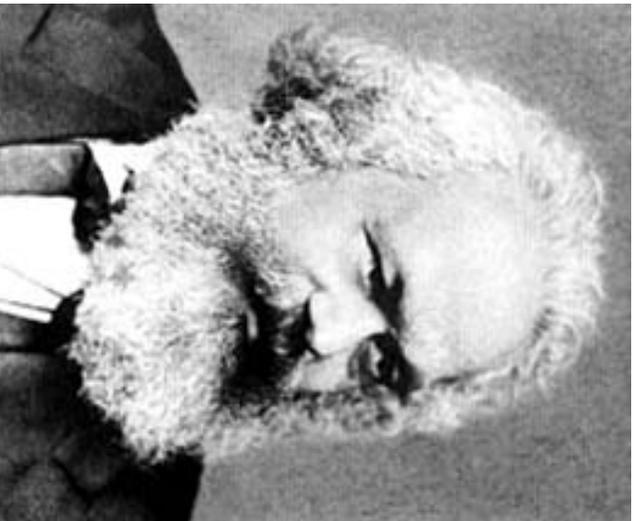
به عنوان یک منطقی و روش‌پویا در برابر منطقی‌سازی و استاتیک‌رشدونمو کرد که به دنبال منطقی‌ واحد برای تبیین طبیعت، جامعه و تاریخ بود و بر این باور بود که مبارزه‌ی هم‌علم است و بایستی همچون دستیابی به قوانین فیزیک و شیمی به قوانین حرکت جامعه نیز دست یافت. این نسل ضمن این‌که جوهره‌اش تکامل‌گرا و تحول‌خواه است و فرازنشیب‌هایی را طی کرده، با پیگیری روند تکامل دیالکتیک، حاضر به پیروی از حرکت خود به خودی و غیرقانون‌نمند هم نیست. از استاد پرسیده شد که فرق دیالکتیک با هرمنوتیک و نظریه سیستم‌ها چیست؟ چرا که بسیاری از ویژگی‌های هرمنوتیک در روند تکامل دیالکتیک نیز دیده می‌شوند.

در پایان گفت‌وگوی دو ساعته، به دلیل تعدد سوال‌ها و نیاز به مستندسازی پاسخ‌ها، استاد ترجیح دادند که کتباً به پرسش‌ها پاسخ دهند که از ایشان بسیار تشکر می‌کنیم. باشد که فعالان نسلی که چنین سیری را گذرانده‌اند، در این راستا با شریه همکاران نمایند. بخش اول این گفت‌وگو که در این شماره به نظر خوانندگان عزیز می‌رسد، درباره دیالکتیک و بخش دوم آن درباره تفاوت دیالکتیک و هرمنوتیک و نظریه

بابک احمدی متولد ۱۳۲۷، پس از ورود به دانشگاه در سال ۱۳۴۶، در سال ۱۳۴۹ موفق به اخذ لیسانس علوم سیاسی از دانشگاه تهران شد. مدرک فوق لیسانس خود را در سال ۱۳۵۳، در رشته فلسفه، از دانشگاه‌های پنسیلوانیا و کانزاس آمریکا گرفت. در بین روشنفکران، مبارزان و فرهیچگان، کمتر کسی است که با نام و آثار ایشان آشنا نبوده و از آنها بهره‌ای نبرده باشد.

مهم‌ترین آثار ایشان که به موضوع گفت‌وگوی حاضر مربوط می‌شود، عبارتند از: مدرنیته و اندیشه انتقادی، معمای مدرنیته، مارکس، سیاست مدرن، واژه‌نامه فلسفی مارکس، تردید، هایدگر و پرسش بنیادین، هایدگر و تاریخ هستی، سارتر که می‌نوشت.

بحث مدرنیسم و پست مدرنیسم از موضوعاتی است که چشم‌انداز ایران پیگیری می‌کند. این بار یکی از وجوه مدرنیسم یعنی دیالکتیک و سیر تحول آن را پس از هگل، در جهان و بویژه ایران، با استاد بابک احمدی مطرح کردیم. این‌که؛ آیا دیالکتیک قانون بیانگر تکامل است؟ آیا دیالکتیک روش شناخت است؟ تفاوت دیالکتیک هگل با دیالکتیک انگلس، مارکس، لنین، استالین و مائو، چیست؟ در ایران - بویژه در دهه ۴۰ و ۵۰ - نسلی با دیالکتیک



مارکس

که سرش را بر زمین نهاده بود و دنیا را بسازگورننه می دید. بسایند او را دوباره روی پاهاش ایستاند تا دنیای واقعی را ببیند. مارکس پیش تر، در پیش گفتار کتاب در آمدی به نقد اقتصاد سیاسی (۱۸۵۹) این نکته را مطرح کرده بود که دگرگونی ها و تکامل فراساختار اجتماعی، سیاسی، فکری، هنری و ... (که در ترجمه های فارسی «روینا» خوانده شده) در تحلیل نهایی، نتیجه ی دگرگونی ها در بنیاد اقتصادی هستند (که به «زیربنای» ترجمه شده). بنیاد اقتصادی هر جامعه مناسبات تولیدی مستقر در آن (به زبان حقوقی: مناسبات مسالکالکالانسه) است. کلید فهم تکامل تاریخی جوامع بشری دقت به شیوه ی دگرگونی مناسبات تولیدی است. بسایند دانست که چگونه چگونگی مناسبات تولیدی ای که موانعی در راه پیشرفت نیروهای تولید هستند از میان می روند و جای خود را به مناسباتی تازه می دهند. این دقت به بنیاد اقتصادی و مناسبات تولید نتایج ی ببینش ماتریالیستی مارکس بود، و با بحث های مدرسی درباره ی تقدیم و تأخر مادی و آگاهی تفاوت داشت. ماتریالیسم مارکس (چنان که خود او در «نهادهایی در انتقاد به فویرباخ» مطرح کرد) طبیعت گرایانه، جزئی و مکانیکی نیست، بلکه برای زندگی فکری، اجتماعی و تاریخی انسان ارزش قائل است و آن را نادیده نمی گیرد. درک مارکس از دیالکتیکتسمیک نیز به این معنای خاص، درکی ماتریالیستی است. یعنی دیالکتیک روش فهم تکامل ناشی از وحدت تنساقض ها است و این همه در تمامی تاریخی (تاریخ انسان که تاریخ پیکار طبقاتی است) معنا دارند. اصطلاح «درک ماتریالیستی از تاریخ» که در ایدئولوژی آلمانی آمده راهم نامی شیوه ی بیان دیگری است، درک ماتریالیستی از دیالکتیک تاریخ. الگوی مورد نظر مارکس در بررسی و فهم تاریخ انسان فرض وجود رشته ای از وجود تولید است که هر کدام بنا به تناقض هایی که پدید می آورند (و راه را بر رشد نیروهای تولید یعنی نهاد های اقتصادی، نیروی کار، شیوه های تولید و تکنولوژی می بینند) جای خود را به دگرگونی می سپارند. انسان ها از کمونیسم آغازین گام به جامعه هایی باستانی نهادند که به طبقات شکافته شده بودند. آنان در این جامعه های طبقاتی، تاریخ خود را می ساختند اما نه در شرایطگیش آزادانه خودشان، بلکه در محدوده ای از امکانات موجود که در آن محصولات ذهنی تولید انسان در برابر او هم چون ابزارهایی بیگانه ظاهر می شدند. وجود تولید گوناگون که استوار بر این شکاف طبقاتی بودند (و هستند) توانایی راستین انسان را نمایان نمی کنند، بلکه او را از فراشد کار و تولید، محصورلکارش، دیگران، و از خودش بیگانانسه می سازند. در جامعه ی

برداشت مایکل اینوود (Michael Inwood) در صفحه‌ی ۸۷ کتاب‌او "واژه‌نامه‌ی هگل" (1992, Oxford, Hegel Dictionary) مـواظفـانـمـانـظـمـر هـگـل "دیالکتیک فقط مشخصه‌ی مفاهیم نبود بلکه مشخصه‌ی چیزهای واقعی نیز بود." این برداشت البته نقد ماركس و انگلس را که دیالکتیک هگل را به روشی در فهم تکامل ایده‌ها کاهش می‌دهند نادریست نمی‌یابد. مثال مشهور هگل در پیشش گفتار "پیداوار شناسمی روح" که تکامل جوانه به گل را پیش می‌کشد مثالی است از امری یا حرکتی واقعی و نه از تکامل ایده‌ها. از نظر هگل دیالکتیک چیزها و رویدادهای طبیعی مستقل است از دیالکتیک اندیشه‌ی ما درباره‌ی آن‌ها، و این جنبه‌ی امروزی بحث هگل را نشان می‌دهد. تکرار می‌کنم که دیالکتیک از نظر هگل یک "روش" نیست. یعنی ابزاری نیست که یک مستفکر برای تحقیق در مورد موضوعی به کار گیرد، بلکه نظریه‌ای درباره‌ی فرآیند یا ساختار متحول و تغییرپذیر درونی موضوع (یعنی تکامل آن) است. به‌شکله‌ای کار فلسفی هگل ما می‌توانیم دیالکتیک را هم چون فرآیند حل شدن تعارض‌های مفهومی و اجتماعی بدانیم. یعنی مناسبات درونی‌ای را درک کنیم که به دلیل تعارض‌ها (و در واقع ترکیب امور متناقض و نفی در نفی) متحرک به تعالی و جهاندیده یا شکل زندگی می‌شوند. این تعالی به شکل پیشرفت و تکامل دارد اما به معنای فرآیندی نیست که مدام به‌طور پیوسته در حال پیشرفت باشد. پیشرفت در تمامیت حرکت نهفته است و در هر لحظه می‌تواند قابل مشاهده یا استنتاج و اثبات نباشد. با وام‌گرفتن تمثیل مشهور هگل یعنی «ادیسه‌ی روح» می‌توان پیشرفت را حرکتی یا سفری به سوی مقصود و هدفی نهایی دانست. اما مسیر این حرکت تک‌خطی، مدام‌پیش‌رونده نیست. انگار مسافری توقف‌کند و حتی به عقب برگردد و دوباره حرکت به جلو را آغاز کند. در ادیسه‌ی هگلی سرانجام به مقصد می‌رسیم اما بارها اجزا مسیر را پیموده‌ایم.

مارکس چه تحولی در دیالکتیک هگل به وجود آورد؟

مارکس در پس‌گفتار به چاپ دوم سرمايه (۱۸۷۳) نوشته‌که روش دیالکتیکی او به‌گونه‌ای بنیادین با روش دیالکتیکی هگل تفاوت دارد. به نظر او هگل دیالکتیک را به حرکت تکاملی ایده‌ها محدود می‌کرد، چون ایده‌ها را آفریننده‌ی واقعیت می‌شناخت، در حالی‌که باید ایده‌ها را نتیجه‌ی تکامل امور مادی و واقعی (و مناسبات راستین اجتماعی) دانست و در نتیجه دیالکتیک را به عنوان روشی برای فهم تناقض‌های ملموس و موجود زندگی اجتماعی مطرح کرد. از نگاه مارکس، هگل به این دلیل دیالکتیک را رازآمیز کرده بود



مانو



نظریه‌ی نسبیّت اینشتین هم‌شده و آشکارا دانش‌لنین در زمینه‌ی علم فیزیک دوزران‌اش محسود به مناسبت دست‌دوم و راه‌مها‌های درسی‌بود. این کتاب هم‌چون تمامی آثار لنین لعن‌جدلی دارد، و معلوم‌است‌که نویسنده‌اش ذره‌ای تردید در این نکته‌ندارد که همه‌چیز را درباره‌ی موضوع‌مورد بحث می‌داند، و بی‌شک حق‌به‌چانب‌او است. وظیفه‌اش‌کو‌بیدن نظر مخالف‌است و

تحکیم اساس نظریات بر حق خودش. به‌بیان‌دیگر این کتاب برخلاف مرفوع‌اش فاسد روحیه، به‌صورت و پایسته‌های اثری فلسفی است. آن‌چه درباره‌ی دیالکتیک در آن یافتی‌است از نوشته‌های اصلی رهبران فکری بین‌الملل دوم و به‌ویژه لنین‌تسکی و پلخانیف جلوتر نمی‌رود. باید به‌صراحت‌گفت‌که، پلخانیف‌با این‌که خود اسیر دگماتیسم فلسفی آشکاری بود بارها پیش‌از لنین به‌تدوین بحثی جدی در زمینه‌ی دیالکتیک و به‌ویژه ماتریالیسم تاریخی خدمت‌کرد و اگر کسی بخواند با این مساحت‌آشنا شود یا به‌آن‌ها انتقاد کند باید آثار او را مطالعه‌کند. اثر فلسفی دیگر لنین حاشیه‌هایی است‌که او بر علم‌منطق‌مگل نوشته و این به‌سال‌های جنگ‌اول جهانی بازمی‌گردد که او گسسته از بسن‌الملل دوم در زور‌بخ‌به‌سر می‌برد و فرصت مطالعه‌ی فلسفه‌ی هگل را یافته‌بود. در حاشیه‌هایی‌که نوشته و به‌صورت مجلد ۳۸ مجموعه‌ی آثار او منتشر شده دیدی‌بنا‌تر و می‌توان گفت فلسفی‌تر یافته‌است. از نگاهش عبارت‌هایی از این دست‌که «حکم‌های ایدئالیسم هوش‌مند بارها درخشان‌تر و واقعی‌تر از حکم‌های ماتریالیسم جزوی و مکانیکی هستند» پروا ندارد. مدام هگل را می‌ستاید و جا‌به‌جا لازم‌می‌داند که زوآوری مسارکس در زمینه‌ی دیالکتیک را به‌این «سرچشمه‌ی اصلی» بازدارد. با این همه، خواننده‌ی این حاشیه‌ها پس از پایان مطالعه احساس می‌کند که حرف‌جدی و تازه‌ای در زمینه‌ی دیالکتیک نیشنیده‌است. تازه‌ای که در حاشیان‌که در ۱۹۲۳ منتشر شدند یعنی تاریخ و آگاهی طبیعتی لوکاچ (که عنوان دوم آن «پژوهش‌هایی در دیالکتیک مارکسیستی» است) و مارکسیسم و فلسفه کارل‌گرش مقایسه‌کنیم تا دریا‌بیم‌که این دو

وجود این در دهه‌ی ۱۹۲۰ کسانی چون گورگ لوکاچ (G. Lukacs) و کسارل کورس (K. Korsch) بسا پذیرش عواقب دشوار، نخستین انتقاده‌ها را در روزن جنبش کارگران آلمان کردند. بسا استحکام‌است‌الین‌سیم امکان‌پی‌گیری این انتقادها حذف‌شد. به‌نظر من انتقاد جرج لیشته‌هایم (G. Lichtheim) به‌انگلس در فصل چهارم از بخش پنجم کتاب مارکسیسم: پژوهشی تاریخی و انتقادی دقیق و موجه‌است. انگلس سال‌خورد آمو‌زه‌های آغازین مارکس جوان در زمینه‌ی فلسفه‌ها نادیده گرفته‌بود، خواهان کشف یک نظریه‌ی همگانی و کلی درباره‌ی طبیعت و تاثیر اندیشه‌های هاکل (Hakel) بر او آشکار بود. این برداشت‌ها از راه‌کاوتسکی، پلخانیف، لنین (Lenin) و بیسارخو (Bukharin) به‌کمونیست‌های سده‌ی بیستم به‌ارث رسید. ایمان عارفانه‌ی آنان به پیروزی نهایی، نتیجه‌ی تحلیل شان از تکامل جبری تاریخ به‌سوی کمونیسم بود.

ویژگی‌های مهمی

تفاوت‌های درک لنین، استالین و مائو از دیالکتیک چه بود؟ آیا این افراد مهم‌ترین کسانی بودند که بحث مارکسیستی در مورد دیالکتیک را پیش بردند؟

نخست‌به‌بخش دوم پاسخ می‌دهم. خیر، اینان از پیش‌از‌سند از بحث فلسفی به‌هیچ‌وجه مهم‌ترین کسانی نبودند که درباره‌ی دیالکتیک بحث‌کردند. ولی به‌دلیل نقش سیاسی شان یعنی رهبری احزاب کمونیست و حکومت‌ها بود که هر چه می‌گفتند و می‌نوشتند مهم تلقی می‌شد. به‌گمان من نوشته‌های کسانی چون لوکاچ (Lukacs)، آلتوسر (Althusser)، آدورنو (Adorno)، سارتر (Sartre)، کوزک (Kosik) و کولتی (Colletti) در زمینه‌ی دیالکتیک بارها مهم‌تر از آثار این‌ها است. برای‌مثال، نوشته‌های کولتی چون مگل و دیالکتیک ماده و ماتریالیسم دیالکتیک و به‌ویژه تناقض دیالکتیکی و غیرتناقض بسیار مهم‌اند. مقاله‌ی آخری در رد ماتریالیسم دیالکتیکی و اثبات این نکته‌است که دیالکتیک از ایدئالیسم جدا‌نی‌ناپذیر است. حکمی‌که نزدیک‌مشاهد سال‌پیش‌تر به‌شکل‌دی‌دیگر و از راهی دیگر برنشتاین (Bernstein) نیز آن را مطرح‌کرده‌بود.

از آثار فلسفی لنین یکی ماتریالیسم ائیرورکریسیسم (۱۹۰۷) است که به‌انتقاد از چند آیین فلسفی به‌نسبت مشهور آن دوران اختصاص داشت و دفاع‌هایی از میانی ماتریالیسم دیالکتیکی است به‌همان معنی رایج‌اش در بین‌الملل دوم، کتابی‌است در دفاع از رئالیسم فلسفی و انتقاد تند به مرگ‌نه‌نسی، آگری و تشکیک در حقیقت‌های. این‌انتقاد حاد حتمی‌شش‌ام‌حل‌حاصل

جعل اصطلاح «ماتریالیسم دیاکتیکی» (Materialism) (Dialectical) که سوسیال دمکرات‌های روسی چون پلخانوف (Plekhanov)، مارتنف (Martov) و لینن بود: بنابه "ماتریالیسم تاریخی"، تاریخ انسان مسیری تک خطی است که به رشته‌ای از وجود توالید تشکیل داده شده، و هر کدام منشأ اقتصم‌سازی و ساختار طبقاتی ویژه‌ی خود و متفاوت با دیگر وجود توالیدی دارند. دگرگونی‌های تاریخی نتیجه‌ی شکستن موانعی است که مناسبات تولید در راه رشد نیروهای تولید فراهم می‌آورند.

ماتریالیسم دیاکتیکی تمامی جنبه‌ها و وجود فلسفی مارکسیستی را غیر از نظریه‌ی تاریخ آن در بر می‌گیرد. در آن از شناسخت‌شناسی و هستستی شناسی بنا به آموزه‌های مارکس بحث می‌شود. از آن جا که مارکس اثر فلسفی منسجم و دقیقی از خود باقی نگذاشته بود مبنای این فلسفه‌ی جدید باید از راه‌رسی اشاره‌ها و گفته‌های پراکنده‌ی او تدوین می‌شدند. انگلس و برخی از پیروان دیگر مارکس چون لافراگ (Paul Lafargue)، بیل (Bebel) (August)، برشتاین (Edvard Bernstein)، کائوتسکی (Karl Kautsky)، ویلهلم لیبنکشت (Wilhelm Liebknecht) به این وظیفه پرداختند. البته آنان خود را موظف دانستند که در زمینه‌هایی تازه هم بحث‌کنند. انگلس نتیجه‌ی مطالعات خود را در مورد شناسی، فهم تاریخی مناسبات خویشاوندی و خانوادگی و علوم تجربی دوران منتشر کرد. دو کتاب او یکی در رد نظریات دورینگ (Dühring) با عنوان آنتی دورینگ (۱۸۷۸) و دیگری دیاکتیک طبیعت (۱۹۲۵) که پس از مرگ او در ۱۹۲۵ در مسکو منتشر شد) از مبنای این پیش و «علم تازوی پرتوری» بحث کردند. این آثار به زبانی همه فهم و ساده‌نوشته شدند، و راه را بر برداشت‌هایی سطحی گشودند. بحث از دیاکتیک به‌طور عمده (غیر از اشاره‌های پراکنده) در فصل‌های سیزدهم و چهاردهم از نخستین بخش آنتی دورینگ و در دو یادداشت در دیاکتیک طبیعت آمده است. قاعده بندی دیاکتیک در قانون‌های کلی (قوانین تبدیل کمیت به کیفیت و برعکس، وحدت امور متضاد، نفی در نفی، تکامل نتیجه‌ی نزاع تضاد است) ذکر مقال‌های سطحی‌ای چون حرکت ناشی از دو قطب مشیت و منفی‌الکتر یسته، یا ترکیب مواد شیمیایی، بازویستی «قوانین دیاکتیک» بر اساس دستاوردهای علوم طبیعی، پیروی علم اجتماعی و تاریخی از علوم تجربی فیزیکی و طبیعی، همه نتیجه‌ی پیش مکانیکی، جبرگرا، و علم‌باور و پوزیتیویستی مندرج در این آثار انگلس هستند. پس از انتشار این آثار و تبلیغ آن‌ها به‌عنوان درس‌نامه‌های اصلی طبقه‌ی کارگر، انتقاد به آن‌ها همواره با خطر اخراج از احزاب کارگری همراه بود. با



لنین

کمونیستی آینده است که انسان به معنای واقعی کلمه انسان خواهد بود و تاریخ راستین او آغاز خواهد شد. فرارشد جای‌گزینی کمونیسم آغازین - پس رفت جامعه‌های طبقاتی - کمونیسم راستین، فرارشدی دیاکتیکی است. هم چنین، کشف تناقض‌های بنیادین (زیربنایی) یعنی تضاد میان رشد نیروهای تولید و شکل موجود مناسبات طبقاتی و مالکانه نیز دیاکتیکی است.

نقش "انگلس" در تدوین مبنای ماتریالیسم دیاکتیک چه بود؟
 ببنا انگلس بس‌بحثی‌آغاز شد که سرانجام به‌طرح "ماتریالیسم دیاکتیکی" منجر شد، هر چند خود او هم چون مارکس این اصطلاح، و نیز اصطلاح "ماتریالیسم تاریخی" را در هیچ‌یک از آثار خود به‌کار نبرده بود. **جستار** این دو اصطلاح در دهه‌ی بیانی سده‌ی نوزدهم‌گشی نمادین و مهم بود. در این دوران نخستین نسل مارکسیست‌ها در پی ساختن «علم پرتوری»، «جهان بینی جدید»، «سوسیالیسم علمی» و دستگام منسجم و دقیق ایجادتولوثیکی با عنوان «مارکسیسم» برآمده بودند. با رشد نسبی قدرت طبقه‌ی کارگر، پیشرفت اتحادیه‌ها، تعاونی‌ها و احزاب کارگری، امکان نفوذ نمایندگان احزاب کارگری در نهادهای دولتی و به‌ویژه در پارلمان‌های اروپایی، گسترش عناصر هرژومونیک کارگری (رهبری مبارزات دمکراتیک)، ضرورت تدوین آن چه‌کارل کائوتسکی رهبر فکری و سیاسی بین‌الملل دوم، «جهان بینی کارگران» خوانده بود احساس می‌شد. باید در برابر جهان بینی پرتوری، «علم راستین» به‌صدا در می‌آمد. سوسیالیست‌ها نیازمند پاسخ دادن به تمامی مسائل اجتماعی از جمله مسائل علمی بودند و باید بدیل نظری قدرتمندی هم ارائه می‌کردند. از این رو توجه به آثار مارکس به‌عنوان برجسته‌ترین متفکر پرتوری، کسی که علمی تازه پدید آورده بود که دیگر جهان را تأویل نمی‌کند بلکه تغییرمسیر می‌دهد، آغاز شد. سوسیالیسم علمی مارکس (که هم‌خوان بود با علم باوری پوزیتیویستی سده‌ی نوزدهم)، علم مطلق انگاشته‌شد. سنگ پایه‌ی این «علم پرتوری» دیاکتیک به‌مفهوم ماتریالیستی بود.

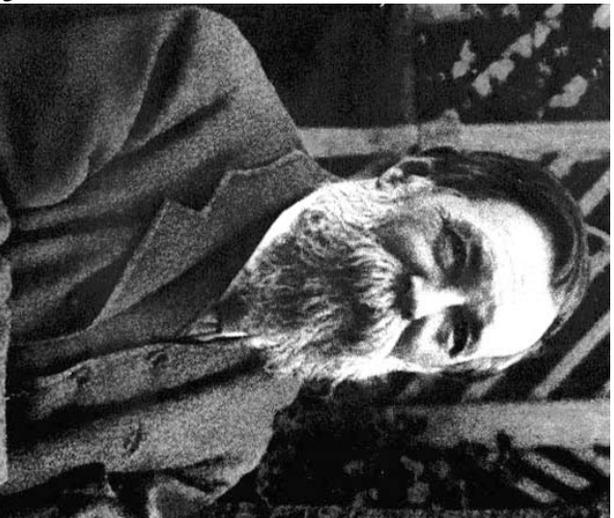
وحدت کند.

او برای وحدت با کمومین تانگ (حزب حاکم به رهبری چیان‌گان‌کای چک، حزب‌بی‌کمه مسسورولک‌ششار خوزمین کمونیست های چین در پی شکست انقلاب ۱۹۲۷ بود) این نکته را پیش کشید که اکنون تضاد کمونیست های چینی با ژاپن آنتاگونستی است اما تضادشان با کمین تانگ غیر آنتاگونستی است. این است که در جنگ با متجاوزان ژاپنی با دشمن قدیمی خود متحد می شوند. ظاهرآ پس از پایان جنگ با ژاپن تضاد با کمین تانگ دوباره آنتاگونیستی شد و جنگ تا براندازی حکومت چیان‌کای چک ادامه یافت! در سال های دهه ی ۱۹۶۰ که در اروپا و ایالات متحده جنبش دانشجویی رادیکال، اختصاص های کارگری و تظاهرات مردمی خاصه علیه جنگ در ویتنام به راه افتاده بود برخی از کمونیست های اروپایی (از جمله لویی آلتوس) این رساله ی مائو و دیگر نوشته های فلسفی او را گام های بی پایه پیش در بحوث از مائو ریالیسیسم دیالکتیکی محسوب کردند. آنان یادآور شدند که مائو بیش تر به وحدت امور متضاد اندیشیده بود تا به تضادآشتی ناپذیر. آنان نوشته های بی ارزش مائو را که به زبان سسطحی و عامیانه نوشته شده بودند راهنماهای فکر فلسفی دوران معرفتی کردند، خلاصه کنیم: مائو ریالیسم دیالکتیکی است بر مائو ریالیسمی مکانیکی و طبیعت گرا که مائو کس در انتقاد به فویرباخ آن را مورد شدیدترین حمله ها قرار داده بود. این دستگاه فکری با هرگونه شک آوری و نسبی نگری مخالف است. دنیای مادی را مقدم بر دنیای ذهنی و تعیین کننده ی نهایی زمینه، مشخصه های اصلی و تکامل آن می داند. جسم، پیش شرط آگاهی است و تکامل ماده تولید کننده ی دانایی. دنیای مادی در اصل از طریق علوم تجربی شناخته می شود. هر چند بر اهمیت علم تجربی تاکید می شد اما در عمل این علم نیز تابعی از خواست های سیاسی حکومت های کمونیستی بود وگرنه چگونگی مسی توان رویداد تراژیک - کمیک تدوین زیست شناسی لیسنکو (Lysenko) در شوروی استالینی، یا «پیداایش علم پمپرولتوری» در جریان انقلاب فرنگی چین را توضیح داد؟

این که زمانه ی به دنبال دست یابی به منطقی بودند که راهنمای حل مسائل طبیعی و اجتماعی باشند درست بود یا نه؟ آیا چ - - - - - ۴ - - - - - ا ن د و منطقی (یعنی منطبق های جداگانه ی ماده و معنا) درست است؟

متفکران سده ی نوزدهم با دو مساله ی مهم در مورد دانش اجتماعی روبرو بودند که این مسائل از جنبه های مهمی برای متفکران پیش از آن ها در دوران روشن گری هم مسطح بودند: (۱) آیا ما

انگلس





منفکر تا چه حد بیش از لنین توانایی استنتاج نکته‌هایی تازه از آثار هگل را داشتند و این به‌شکرا نه‌ی منش انتقادی اندیشه و آشنایی‌شان با فرهنگ و ادبیات دوران حاصل شده بود، یعنی همان‌ها که لنین فاقدشان بود. حتی کتاب مشهور لوکاخ در باره لنین (با عنوان فرعی روشن‌گر «پژوهش در وحدت اندیشه‌ی او») نشان نمی‌دهد که لنین حرفی تازه در زمینه‌ی دیالکتیک داشت. در نوشته‌ها و سخنرانی‌های لنین پس از انقلاب اکتبر هم اشاره‌ی به دیالکتیک‌گمباب است و مدام به جوانان حزبی رهنمود می‌دهد که بسا مسطالمعه‌ی آثار ماركس، انگلس و پلخانف به «روش دیالکتیک» مسلح‌شوند. این را هم بگویم که با خمولای بوم‌خارین و لئون تروتسکی (Trotsky) در زمینه‌های دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی هیچ چیز افزون بر نوشته‌های پلخانف پیدا نخواهد کرد. آنان نیز دیالکتیک را جز روشی در تحلیل تناقض‌ها و کشف وحدت تضادها و قانون تکامل نمی‌دانستند. نگارش محدود و جزئی لنین پس از مرگش و در سال‌های دشوار دیکتاتوری خونین استالین، به‌عمدوان دستاورد بزرگی نظری پس از ماركس پذیرفته‌شد. اصطلاح «مارکسیسم-لنینیسم» اختراع‌شد. همان‌زمان مفهوم «کلاسیک‌های ماركسیسم» ابداع‌شد که البته استالین را در ردیف ماركس، انگلس و لنین قرار می‌داد. در رساله‌ای که به نام استالین با عنوان ماتریالیسم دیالکتیک منتشر شد، ماتریالیسم دیالکتیک چنان که بود بیان شد: ابزار ایندئولوژیک (به معنایی که ایدئولوژی در کتاب ایدئولوژی آلمانی ماركس داشت یعنی آگاهی کاذب و باطنی‌امر حقیقی) در دست‌محکوبتی استبدادی و کمونیست‌ها را که به بیان صریح استالین «سرزشتی ویژه» داشتند علییه «علم و فلسفه‌ی بی‌ورژوایی» مسلح‌کنند. این تقابل دیالکتیک‌ها «متانفریزیک» (که زماتنی‌انگلس از آن‌یاد کرده‌بود) گاه موجب مباحثی مضحک می‌شد. برای نمونه برخی از کمونیست‌ها در دهه‌ی ۱۹۵۰ از تقابل «منطق دیالکتیک» با «منطق صوری» سخن می‌رانند و دیالکتیک را شکلی عالی‌تر از منطق ارسطویی می‌دانستند.

برداشت‌ماتو از دیالکتیک در گوهر فلسفی‌اش از این برداشت رسمی‌که راهنمای نظری تمامی کمونیست‌های جهان بود، فراتر نمی‌رفت. رساله‌ی مشهور او با عنوان در باره تضاد که در سال‌های جنگ با ژاپن نوشته‌شده بهترین نمونه‌است. منش ابزاری بحث از دیالکتیک در این رساله قدرت‌مندانه جلوه می‌کند. ماتو با پیش کشیدن دو گونزه تضاد (تضاد آنتاگونیستی و تضاد غیر آنتاگونیستی) راه را گشود تا هر جا که به مصلحت حزب کمونیست بود با دشمن

گفت‌و‌مان‌هایی‌تازه‌(از‌جمله‌مباحث‌پسامدرن،‌هرمنوتیک،‌تحلیل‌گفتمان،‌نوآوری‌های‌فلسفه‌ی‌تحلیلی‌و...‌)‌مطرح‌شده‌اند.‌ گنجی‌نظری‌و‌عملی‌احزاب‌چپ‌گرا‌در‌جریان‌انقلاب‌۱۳۵۷‌از‌یک‌سوی‌و‌شکست‌مارکسیسم‌شورویایی‌و‌ضعف‌آشکار‌احزاب‌کمونیست‌در‌اروپا‌از‌سوی‌دیگر‌در‌گسست‌اند‌پیش‌نمندان‌جوان‌از‌تلفیق‌های‌جزئی‌و‌پیشنی‌گذشته‌موثر‌بوده‌اند.‌حتی‌نویسندگان‌و‌مترجمان‌چپ‌گرا‌زبانی‌تازه‌یافته‌اند‌و‌می‌دانند‌که‌جزم‌های‌عقیدتی‌کهنه‌دیگر‌هوادر‌ندازند.‌ ما‌باید‌محو‌شدن‌واژه‌ی‌«دیالکتیک»‌را‌که‌استوار‌به‌فهمی‌جزئی‌و‌استالینیستی‌بود‌به‌فال‌نیک‌بگیریم.‌ این‌پیش‌شرطی‌برای‌آغاز‌بحثی‌تازه‌از‌دیالکتیک‌ است.‌ با‌مطالعه‌ی‌سرچشمه‌های‌ژرف‌آن‌در‌فلسفه‌ی‌ایده‌نالیستی‌آلمان‌و‌هگل،‌و‌درکی‌تازه‌از‌نوشته‌های‌مارکس،‌زمان‌اند‌پیشیدن‌به‌دیالکتیک‌فرا‌رسید‌ه‌است،‌زیسرا‌کسسی‌از‌انتقصاد‌بسه‌آن‌هراس‌نماید.‌ خرد‌انتقادی‌سرانجام‌کارش‌را‌در‌قلمرو‌فرهنگ‌ما‌آغاز‌کرده‌است.‌ اگر‌بگوئید‌که‌زمانه‌ی‌ما‌هم‌چنان‌روزگاری‌دشوار‌برای‌آزاداند‌پیشی‌و‌انتقاد استان قول‌هگل‌می‌گوییم‌که‌جغد‌مینروا (Minerva)،‌الهی‌خرد،‌در‌ظلمت‌شب‌بال‌های‌اش‌را‌می‌گشاید‌و‌به‌پیرواز‌درمی‌آید.

ROY از این دسته است. او نویسنده‌ی کتاب مشهور **یک نظریه‌ی رئالیستی درباره‌ی علم** (۱۹۷۵) است، و در ۱۹۹۳ کتاب مهمی با عنوان **دیالکتیک**، **نقض آزادی** نوشته است. امیدوارم که این کتاب به فارسی ترجمه شود. در این صورت خواننده‌ی فارسی زبان با تلاشی تازه و جدی تر در زمینه‌ی «اندیشه‌ی دیالکتیکی» روبرو خواهد شد. کوششی که هر چند من از نظر فلسفی با آن همراه نیستم اما به‌گمانم بیارها مهم تر از تمام مباحثی است که گرد مفهوم ماتریالیسم دیالکتیکی شکل گرفته بود.

چرا در سال‌های اخیر (پس از انقلاب ایران) بخشی از دیالکتیک در میان ما مطرح نیست؟

دیالکتیک در میان اهل فرهنگ و روشن فکران ایرانی از دروازه‌ی ادبیات "مارکسیستی" وارد شد. علت کاربرد گیومه هم روشن است. زیرا این ادبیات در نام مارکسیستی بود، و در واقع ترجمه‌ی درس نامه‌های استالینیستی‌ای از قبیل کتاب "اصول مقدّمات فلسفه" نوشته ژرژ بولتزر بود که حزب توده در انتشار آن‌ها نقش داشت.

نوشته‌های طبری در دهه‌ی ۱۳۵۰ نمونه‌ای تازه تر از آن برداشت و متأثر از آثار نظری‌ای بودند که در ادبیات رسمی شوروی در این زمینه نوشته می شدند. جز این، برخی از روشن فکران کوشیدند تا درکی دیگر از دیالکتیک را به خوانندگان فارسی زبان پیشنهاد کنند. برای مثال ترجمه‌ی آثاری درباره‌ی فلسفه‌ی هگل، و کتاب‌هایی در زمینه‌ی خاص علوم اجتماعی از جمله کتاب گورویچ (Gurvich) در سوره‌ی دیالکتیک و آثاری از متفکران لیبرال که نقد‌هایی به استالینیسم و مارکسیسم راست کیش را ارائه می کردند، منتشر شدند. دیالکتیک به معنای دقیق واژه استوار به برداشتی ماتریالیستی میان فعالان و هواداران احزاب چپ‌گرا رواج داشت و این چندان جای تعجب ندارد. اما نکته این جا است که بیا همان برداشت در نوشته‌های برخی از مبارزان مذهبی هم به‌کار می رفت. برای مثال، فهم سازمان مجاهدین از دیالکتیک در اصل استوار به درکی مارکسیستی بود اما با این کوشش دشوار همراه شده بود که جامعه‌ای اسلامی به آن کنند. همان طور که تاو یلی استوار به درکی تازه تر و شاید بتوان گفت رادیکال تر از مفاهیمی چون عدل، قسط، جامعه‌ی نبوی، شهادت و غیره آن‌ها را (و شش پرستاری) بسنگ مونیسم‌های سوسیالیستیم نبردیم می‌کرد که در جامعه‌ی بی طبقه‌ی توحیدی جلوه می‌کرد، و البته از نظر مارکسیست‌ها چیزی جز بیان سوسیالیسم آرمان شهری نبود. اکنون افق فرهنگی ما دگرگون شده است. نسلی تازه از روشن فکران و دانش جویان کوشیده‌اند و توانسته‌اند که جزم‌های عقیدتی نسل‌های پیش را کنار بگذارند.

لودیگ فویرباخ و پایان فلسفه‌ی کلاسیک آلمان نوشته‌بود که «ما مفاهیم را در مغز خود به‌گونه‌ای مایتریا لیستی درک می‌کنیم، آن‌ها تصاویر یا بازخوردهای (Abbilder) چیزهای واقعی هستند... دیالکتیک خود را به‌علم قرارنیم‌کلی حرکت در هر دوی دنیای بیرون و اندیشه‌ی انسان‌نور می‌گاهد. هر دو رشته‌ی قوانین که در گوهر خود یکی هستند، اما در بیان خود، آن‌جا که ذهن انسان می‌تواند از آن‌ها باخبر شود متفاوت به‌نظر می‌رسند»^{۱۰}. ریشه‌ی بسیاری از برداشتهای مکتب‌نیک‌ی از تحول جوامع بشری در همین درک جزئی از رابطه‌ی سوژه و اثره نهفته است.

فلسفایان بیمن‌المصلح دوم پیمه دل‌سپیل بساور به‌همانندگی تکامل تاریخی به‌فراشد تکامل پدیدارهای طبیعی، همسان‌گرایی با نظم بورژوازی را در پیش‌گرفتند. باوری همانند در میان استیلیانیست‌ها در دوره‌ی نوآگون موجب‌انحراف‌های نظری و عملی شد. حتی در دهه‌ی ۱۹۷۰ هنوز مقاله‌هایی در نشریه‌های علمی منتشر می‌شدند که برای نمونه از «پیکار طبقاتی در میان مولکول‌ها» یاد می‌کردند. من به‌این‌ساده‌نگاری اعتراض دارم، و این به‌معنای رد کوشش علمی و جدی‌ماتریالیست‌هایی نیست که در زمینه‌ی علوم طبیعی (از جمله عمیق‌شناسی و پژوهش‌های مربوط به کارکرد مغز انسان) کار می‌کنند و می‌کوشند تا دستاوردهای مربوط به زندگی روانی و به‌یک‌معنا اجتماعی انسان تعمیم دهند. مسأله پیچیده نیست. کسانی هستند که به‌گونه‌ای جزئی در صدد اثبات درست‌ی اندیشه‌ی کلاسیک‌ها برمی‌آیند. آنان بی‌توجه به‌تکامل‌گفتن‌های علمی و فلسفی‌انگاری هنوز در افق‌اواخر سده‌ی نوزدهم‌زیست‌گی می‌کنند یا از "دستاورد‌های علم پرولتری در دوران حکومت‌کمونیست‌ها در شوروی" بسا حسرت یاد می‌کنند. کنار فکری این بیرون‌یک‌سنت‌مرده، جدی نیست. اما در مقابل، کسانی هم هستند که بر اساس تجربه‌های علمی خود نظر به‌هایی عنوان می‌کنند و تلاش دارند تا این نظر‌ها را بیازمایند و درست‌ی و خطای آن‌ها را دریابند. اینان توانایی کنار گذاشتن نظر‌ها را در نتیجه‌ی آزمون‌های تازه‌دارند و به‌معنای دقیق‌واژه‌دانش‌مندند. در میان اینان کسانی هنوز می‌کشند تا منطبق بکله‌ای بیابند. کار آن‌ها با دستاوردهای تازه در زمینه‌ی پژوهش‌های فلسفی و فرهنگی (از جمله در گفتمان‌پسامدرن Post-Modern) و نیز با برخی از نتایج مهم بحث در فلسفه‌ی علم (از جمله نظریات تامس کوهن (T. Kuhn) و پاول فایرابند، Feyrabend) خوانا نیست. اما روشن است که این‌تا هم خوانی هنوز به‌معنای نادرستی نظر یا کار آن‌ها نیست. ماتریالیست متفکری چون روی باسکار (Bhaskar)

می‌توانیم به‌یک علم اجتماعی دست‌یابیم یا به ضرورت ناگزیریم که به‌علوم مختلف اجتماعی متوسل شویم؟ تفاوت این علم با علوم اجتماعی با علوم تجربی (فیزیکی و طبیعی) در چیست؟ علم باوری سده‌ی نوزدهمی از یک سو، و اقتصدار مستحاضح‌ت‌سازه در علوم طبیعی (مهم‌ترین نمونه‌اش داروینیسیم) از سوی دیگر به‌این‌مباحث راستایی خاص بچشیدند. این مسیر را می‌توان پیروی‌شده‌ی ادراک و روش علمی در علوم اجتماعی از شیوه‌ی ادراک و روش علوم فیزیکی و طبیعی دانست. پی‌زی‌توسیم‌گم در نیمه‌ی دوم‌سده‌ی نوزدهم در گفتمان‌های علوم اجتماعی مطرح و چیره‌شد به‌این پیروی، گردن نهاده بود. نخستین نشانه‌های ضرورت جدا‌ای روش‌های علوم اجتماعی و علوم طبیعی در آثار متفکران آلمانی اواخر سده‌ی نوزدهم پدید آمد. در آن‌میان، نوشته‌های ویلهلم دیلتای (Dilthey) نقش مهمی داشتند. او از سال ۱۸۸۳ به تفاوت میان روش‌های علوم طبیعی و تاریخی توجه‌کرده بود. او بسا جدا دانستن روش توصیف و تبیین علمی (ویژه‌ی علوم طبیعی) از روش‌تایپل (ویژه‌ی علوم اجتماعی) گام نخست را در این بحث برداشت. یک‌سال بعد ویلهلم ویندل‌باند (Windelband) تساکسید کرد که فلسفه و علوم اجتماعی روش‌هایی کاملاً متفاوت از روش‌های علوم طبیعی و فیزیکی دارند، و این بحث را هاینریش ریکرت (Rickert) نیز در بررسی تاریخ فلسفه دنبال کرد. می‌توان گفت که درالیسم (Dualism) روش‌شناسانه یا "دو منطبق" مستصاوت‌مسطوح‌شدند. در فلسفه‌ی علم‌سده‌ی بیستم‌کوشش شد تا این تفاوت دقیق‌شود. مسأله‌ی شباهت‌های دو‌گونه‌علم و تفاوت‌های‌شان در آثاری که از پی‌زی‌توسیم منطقی انتقاد داشتند، مطرح شد. از جمله در ریالیسم انتقادی پوپر (Popper)، بحث‌های و پیگشتاین در دوم‌سین مسرحله‌ی کسار فکری‌اش، اصصرار دیالکتیسین‌های مارکسیست به‌این‌که به‌شیوه‌ی سنتی انگلس رو ش و قانونی بکله بیابند تا به‌کار فهم هر پدیدار و موضوع طبیعی یا اجتماعی بیاید دیگر پذیرفتنی و موجه نیست. چنان‌که‌سارتر به‌خوبی نشان داده ماتریالیسیسم دیالکتیکی، نظریه‌ی همگانی تکاملی است که در مورد طبیعت و تاریخ یک‌ساز صادق است. هم‌چنین نمایان‌گر باور به‌منمنش‌ت‌ثابتی‌پژند‌سرو بیی پدیدارانی، آگاهی به‌ذنبال تکامل طبیعی است و همه چیز را به ماتریالیسیسمی خشک و مکانیکی فرومی‌کاهد. در واقع تکامل مستقل آگاهی و تاریخ آن را نفی می‌کند. غم‌انگیز است که کشف مهم فلسفی مارکس جوان که راه‌گشای نقادی به‌مفهوم سوژه‌ی دکارتی بود، به‌چنین سرزوشتی دچار شود که تکامل ذهن و آگاهی سوژه را نتیجه‌ی سراسر تکامل ماده و طبیعت معرفی‌کند. انگلس در

روشنفکران دینی به این معنی بود؛ یعنی جمهوریّت اصلی اساسی بود که اسلام از آن صیانت و نگهبانی می‌کند، نه این که آن را مقید می‌کند. درحالی که در بستر زمان، اسلامیت به گونه‌ای تعریف شد که جمهوریّت را محدود و کنترل می‌کرد؛ آن‌هم اسلامیتی با قوانین خاص و مشخص.

روشنفکران دینی: میان‌های نداشتند، هر چند با حکومت دینی هم نمی‌کردند و مشروعیت حکومت را "رای مردم" می‌دانستند، اما زمانی که اسلامیت با درک خاص از آن، جمهوریّت را در محاق قرار داد، ایشان نقد خود را صریح‌تر به این نوع حکومت دینی مطرح نمودند. (۳) به مرور زمان در سال ۱۳۶۸ بسته به عملکرد پیشینی از درون حاکمیت جمهوری اسلامی نیروی آمد که با وجود تحصیلات دانشگاهی، با روشنفکران دینی مزبندی کرده بودند، اما به مرور زمان با پذیرش پارادایم مدرنیته، تلاش کردند، قرآنی از دین ارائه دهند که با مردم سالاری مدرن تعارض نداشته باشد. این گرایش با دو دیدگاه درصدد برآمد تا نشان دهد که دین با دموکراسی تعارض ندارد:

۱- عدم دخالت دین در سیاست
۲- دخالت دین در سیاست و حتی حکومت اما با توجه به مشروعیت آن حکومت به وسیله رأی مردم
این دیدگاه هم‌چنان از سال ۱۳۶۸ به این سوی در تحول بسته سراسر می‌یرد و هنوز به شیباتی در ارائه مدل حکومتی نرسیده است. (۴) مردم سالاری دینی زمامداری به بیشتر موزود مسئولان است. قرار گرفت و قرار گرفت که دیدگاه سنتی در عرصه عمل قرار گرفت و هم اکنون دو گرایش سنتی و نوگرای دینی از مردم سالاری دینی سخن می‌گویند. در چنین شرایطی یکی "دینی" را برای مردم سالاری قید قلمداد می‌کند و دیگری آن را صفت می‌داند.

در سال ۱۳۵۸ نخبین در مسوورد مقوله "جمهوری اسلامی" چالشی میان مهندس بازرگان و رهبر انقلاب رخ داد. بازرگان مسطح نخبین که نام جمهوری اسلامی به نام جمهوری دموکراتیک اسلامی میدل شود، اما چون گرایش روشنفکری نتوانست دیدگاه خود را پیش برده و مسطح سخنان سازد، با این اوصاف در مجلس خبب سخنان قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ عاقبت "دیدگاه اسلامی به عنوان قید جمهوریّت" مطرح شد. (۵) و دیدگاه اسلامیت به عنوان صفت حکومت نقش مغلوب را یافت. اگر چه خود حضور خود را در برخی از مواد قانون اساسی حفظ کرد. امروزه لازم است که هر کدام از دیدگاه‌های سه گانه، تعریف دقیق خود را از مردم سالاری و مذهب مطرح سازند و آن را به جامعه عرضه کنند، تا در عرصه این گفت و گوها، ابهامات و کلی گویی‌ها از میان بروند.

پیشگفتار

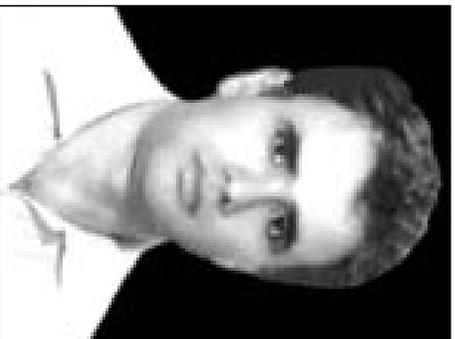
امروزه مقولاتی چون مردم سالاری، رابطه دین و دولت و شیوه اجرای احکام مدنی شریعت در جامعه ما بحث‌هایی برانگیخته است. اگرچه این گونه مباحث جدید نیستند، اما در هر دوره‌ای این مقولات به گونه‌ای خاص نگرینسته می‌شوند؛ برای نمونه آن زمان که ضریبان و بسخنی از غرب گریانان ایرانی در انقلاب مشروطیت از دموکراسی سخن می‌گفتند، روشنفکران مذهبی (۱) از رابطه منطقی دین و آزادی سخن گفتند. چندین دهه بعد وقتی زمان آن فرا رسید که عدالت حتی برتر از آزادی سربز آورد، این بار نیز روشنفکران مذهبی از رابطه مشببت دین با برابری سخن گفتند. چهره شاخص جریان اول مرحوم پانزگان و چهره شاخص جریان دوم دکتر شریعتی می‌باشند. با این حال در نزد این بزرگان، مردم سالاری و عدالت ننگه بینشی بود، یعنی ایشان با رقیبان در عرصه منظر و بینش رقیابت می‌کردند و در مرحله سطح دکتورین و نظریه کلکی بودند. در نتیجه به ارائه مدل اجرایی، ممکن، مطلوب و عملی پذیرای مردم سالاری و عدالت اجتماعی که درچارچوب ساختار اداری، آموزشی، اقتصادی، سیاسی باشد، نیرداختند.

با این وصف مسلم بود که روشنفکران دینی با دو گرایش کلان خود یعنی چه آنانی که در وهله نخست، مذهب را با نوعی از لیبرالیسم سیاسی- اقتصادی، نه اعتقادی و هم آنانی که در نگساهی دیگر، مسدسب را با نوعی از سویال دموکراسی هماهنگ کرده بودند، دینی بودن هر مقوله‌ای را به عنوان صفت می‌پذیرفتند نه به عنوان یک قید بازمانده. برای نمونه، مردم سالاری به مفهوم حکومت مردم بر مردم به وسیله مردم، به عنوان اصل در نزد ایشان پذیرفته شده بود و حالا مذهب قصد دانشتکت به بسا ارزش‌های خود، این نوع مردم سالاری را تحقق دهد و از آن نگهبانی کند.

در این ننگسب آزادی و رای مردم، اصلی اساسی بوده که هر انسان و گروهی با هر ایده‌ای می‌توانست با رعایت آزادی و مردم سالاری وارد رقیابت با دیگری شود و مذهبی‌ها در این میدان رقیابت منطقی با ارزش‌های دینی از آزادی بیان و حقوق بشر و آزادی احزاب و مطبوعات دفاع می‌کردند تا بتوانند مردم سالاری را تحققت دهند. تساریب انقبابل و حوادث پیس از آن گواه این ادعاست که روشنفکران مذهبی بر این اعتقاد بودند. (۲) مسفهوم مردم سالاری در نبرد روشنفکران مذهبی تسالان‌های ۱۳۶۰ به معنی رعایت آزادی بیان و مردم سالاری برای همه شهروندان ایرانی بود. اما سخن این است که هر مسفهوم در بستر زمان تحول می‌پذیرد و دچار قبض و بسط می‌شود. جمهوری اسلامی در نزد

نقش پینش ها و روش شناسی جریان های سیاسی

تقی رحمانی



برای تفکر سنتی- بنیادگرا به عنوان قیید مشروط و محدودکننده مردم سالاری است که ریشه در میانی تفکر هر کدام از این دو دیدگاه دارد. از همین روی درست تر و شایسته تر این است که پیشینه بحث را به پیش و روش شناسی (متدولوژی) دیدگاه ها بکشاییم و سه مقوله را و اشکافی نماییم:

- ۱- مبانی نظری هر دیدگاه
 - ۲- مشروعت و مدل حکومت در نزد هر دیدگاه
 - ۳- گشودن احکام مدنی شریعت در هر دیدگاه
- از همین روی سه دیدگاه بسیار عطف به روش شناسی و پینش آنان به ترتیب زیر معرفی می گردند:
- ۱- سنتی- بنیادگرا که تلاش می کند افق گذشته را بر افق حال حاکم کند.
 - ۲- نوگرای انطباقی که تلاش می کند افق دید حال را بر گذشته حاکم کند.
 - ۳- تاویلی- تطبیقی که تلاش می کند افق گذشته را تا حد امکان همانند آن درک کند.

سپس تلاش خواهیم کرد که مقوله مدل حکومت و مشروعت و احکام مدنی شریعت را در نزد این سه دیدگاه مورد بررسی قرار دهیم. بی گمان آنچه در این نوشتار می آید، تلاشی است پرشش گونه که با شکافتن مقولات یادشده می خواهد به دیدگاه های عمیق تری برسد.

تقی رحمانی در سال ۱۳۳۸ در شهر قزوین متولد شد. دوره دبستان، راهمایی و دبیرستان را در همان شهر سپری کرد و پس از آن در رشته تاریخ دانشگاه تبریز به ادامه تحصیل پرداخت که با انقلاب فرهنگی همزمان شد. از سال ۱۳۶۰ تا سال ۱۳۶۳ با دانشت و به همین سبب از ادامه تحصیل دانشگاهی محروم ماند. دوباره از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۳ با دانشت شد. ایشان برای بار سوم در اسفند ۱۳۷۹ به اتفاق جمعی از فعالان ملی - مذهبی دستگیر و در فروردین ۱۳۸۱ با نهادن وثیقه آزاد گردید. وی در اواخر خرداد ۱۳۸۲ تا خرداد ۱۳۸۴ نیز به همراه هدی صابر و رضا علیچانی بازداشت شد. از وی علاوه بر نشریات "ایران فردا" و "پیام هاجر" و "چشم انداز ایران" در دیگر مطبوعات، مقالات زیادی به چشم می خورد. کتاب های وی عبارتند از "شریعتی؛ نقاد سنت، قدرت و مدرنیته"، "روشنفکران مذهبی و عقل مدرن"، "هرمنوتیک غربی و تأویل شرقی"، "تلاش در راه تأویل معنا در هستی" و "موانع نظری استقرار دموکراسی در ایران و موانع ساختاری استقرار دموکراسی در ایران". آقای رحمانی تقاضا دارند که خوانندگان چشم انداز ایران مقاله ایشان را از صافی نقد و نظر خویش بگذرانند.

در تبیین رابطه دین، سیاست، حکومت و احکام مدنی شریعت به اصطلاح مصطلح می توان گفت که مقوله مردم سالاری دینی برای دیدگاه نوگرای مذهبی، صفت و

برقراری حکومت نمی‌تواند یک اصل معین برای همه پیمانبران باشد. در حالی‌که پیامبر در مکه و مدینه حکومتی به‌سبک و سبک‌پوش به‌جزیره برقرار کرد و در روند قدرت یافتن مسلمانان، بسیاری از ساختارهای حکومت از غرب و شرق توسط خلفا در تمدن اسلامی اقتباس گردید که از رفتار حکومتی پیامبر در مدینه متفاوت بود.

همچنین می‌توان به رفتار متفاوت پیامبران در مورد تشکیل حکومت و شیوه برخورد با مقوله قدرت توجه کرد. موسی و یوشع نبی نیز در جریان خروج بنی اسرائیل از مصر، رهبری بنی اسرائیل را به شکل و مدل شیوخویت (بزرگی قبیله) دارند، اما بعد از این، انبیا بنی اسرائیل پادشاه نمی‌شوند. در همین رابطه حتی یوشع به‌طور رسمی شاه نیست. مردم وقتی از پیامبر، پادشاه می‌خواهند، یوشع طاوت را برمی‌گزیند که به روایت تورات و عهد عتیق، اختلاف میان طاوت و داود نبی به‌وجود می‌آید. (۱) همچنین در بحث رسالت لوط، او پیامبر است، اما پادشاه و رهبر قبیله نیست. ابراهیم هم که پدر توحید است، هیچ‌گاه پادشاه و سلطان نبوده، بلکه بزرگ یک قبیله کوچک است. حضرت مسیح ادعای حکومت ندارد، همان‌طور که گفتیم حتی شیوه حکومت پیامبر و خلفای راشدین در طی زمان تحول می‌یابد و به تناسب زمان و وجود نیاز، خلفای اموی و عباسی تلاش می‌کنند که حکومت خود را با شرایط قدرت و اقتدار خویش، دارای انواع سیستم‌های مدیریتی کنند.

به دیگر سخن، حتی در مورد انتخاب طاوت به وسیله یوشع نبی برای پادشاهی بنی اسرائیل، توجه به خواست مردم وجود دارد، اما مکاتب آن مبتنی بر رأی‌گیری به‌سبک امروزه نیست، چون چنین ساز و کاری در آن روز لازم نبود. با این وصف آیا می‌توان تشکیل حکومت و نوع مشروعیت حکومت و پیامبر یهود اشعیا و ارمیا نبی قابل توجه است. بخصوص آن زمان که حکام و حکومت یهود (به نام اسرائیل - یهودا) به مردم ظلم می‌کنند و پیامبران قوم یهود مردم را به عدم تمکین و اطاعت از حکومتی فرا می‌خوانند که خود را دینی و قومی می‌داند. حتی در زمان حمله نبوکدنصر پادشاه بابل، ارمیا نبی از مردم می‌خواهد که به پادشاه بابل پناهنده شوند و حکومت اسرائیل را به حال خود بگذارند تا نابود شود اما مردم یهود باید جان خود را نجات دهند. چنین برخوردی با مقوله حکومت و قدرت حتی به نام دین، به وسیله پیامبران، نشان می‌دهد که انبیا رویکرد عدالت خواهانه به قدرت سیاسی داشته‌اند، نه رویکرد تقدس بخشیدن به هر قدرتی و هر نوع قدرتی به نام دین. (۱۰)

این گونه برخوردها را می‌توان در قرآن سراج کوفت که بعد از فتح مکه، به اعراب مدینه و یاده‌مشمار می‌دهد که بیشتر شما تسلیم شده‌اید، ولی ایمان نیاروداید. به عبارتی دیگر، تسخیر

مهم‌ترین نهاد های روابط میان انسان‌ها، چگونگی است. در لایحه مزبور با برداشتن مقام دادستان از دادگاه‌ها، شیوه کار مدعی العموم یا قاضی با یکدیگر مخلوط شد و از سوی دیگر به تجربه تخصصی کردن شعب دادگاه‌ها بی‌اعتنایی شد. در نتیجه این سیاست نادرست، تقلید از گذشته را روش قضایی درست می‌خوانند که با قوانین شریعت هماهنگی دارد.

با این وصف، افتخار گذشته را بر آینده و حال حاکم کردن، جای نقد چه اندازه بر سنت اجتماعی آن زمان مطبق بوده و قرآن و بزرگان دین آیا مدل قضایی برای قضاوت آوردند یا این‌که تلاش کردند که قوانین را به عدالت نزدیک‌کنند. این استدلال مطرح شده که آنچه لازم است در شریعت و دین آمده، و نیازی به نظام سیستم جدید در جامعه نیست، مدام از سوی درک بنیادگرایانه که خواستار تحقق دیدگاه خود در جامعه است، تکرار می‌شود، اما این باور هیچ‌گاه به دنبال شناخت افق گذشته نیست و توجه ندارد که شکل‌ها، ظرفیت پاسخگویی نیازهای زمانه خود را دارند و به راحتی نمی‌توان شکل‌ها را برای ابدی فرض کرد یا این‌که تفسیر سنتی - بنیادگراها، توجه نمی‌کنند که حتی فقهای حوزوی قوانین مدنی و حکومت مشروطه به رأی مردم را غیردینی نمی‌دانستند، مرحوم مدرس و نائیتی در زمره این افراد هستند. در نقد دیدگاه سنتی - بنیادگرا سخن فراوان می‌توان گفت. برای نمونه در نگاه به موضوع حکومت و رابطه دین و دولت، مشرعین آن در این نگاه بیشتر بر درک نوعی ولایت موروثی یا نیابتی است که هر دو شکل این حکومت، مشخص زمان خودش می‌باشد که راهکارهای حکومتی زمان خود بوده و این دو نوع مدل حکومت در قرآن به عنوان ساختار مطلوب یا نامطلوب حکومتی مورد نقد قرار نگرفته است.

در این مورد می‌توان به فرعون دوره موسی و فرعون دوره یوسف اشاره کرد که این نوع مدل حکومت مورد نقد نبوده اما رفتار هر کدام از این دو فرعون، مورد ارزشیابی قرار گرفته است. در عین حال قرآن نگاه‌های نقادانه به بزرگان اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه دارد که رفتارشان می‌تواند تأثیر فراوان بر اوضاع احوال زندگی مردم داشته باشد؛ برای نمونه قرآن علمای یهود و نصارا را دعوت به رعایت انصاف و عدالت و رعایت اصول تورات و انجیل می‌کند، ولی سازمان و نقش علمای اهل یهود و مسیحی را نکار نمی‌کند. چنین نگاهی به رویه روشن‌با مدل‌ها و نهادها در قرآن مورد توجه‌اند پیشه‌سننی - سیاسی شده قرار نمی‌گیرد، بلکه ایشان با توجه و سرمشق قرار دادن سنت فکری - فرهنگی گذشته که در طی قرون، که فرهنگ مسلمانان نامیده می‌شود و با همراگردن افق دیدگاه خود بر قرآن، در بسیاری از موارد، رهنمودهای کلی قرآن را مصداق تاریخی خاص قرار می‌دهند، در حالی‌که توجه‌ندان که آن‌چه ایشان در زمره غیرقابل تغییر در امور مکتب‌نیزم حکومت می‌دانند، بخشی از آن در طی زمان و یا به وسیله بیشتر در جوامع شکل گرفته است. پس به عنوان نمونه مشرعین و حکومت ازسوی خداوند و

آن مقطع الهام، الگو برداری و حتی مدل برداری می‌کند و آن را قابل اجرا در تمام زمان‌ها و مکان‌ها می‌داند.

۲- گرایش معروف به "نوگرا - انطباقی" که تلاش می‌کند افق حال را بر افق گذشته حاکم کند و تلاش می‌کند که با مبانی امروزی گذشته را تحلیل کند.

۳- گرایش تطبیقی- تاویلی معروف به "تواندیش" که تلاش می‌کند میان افق گذشته و افق آینده رابطه تاملی و دوسویه برقرار کند تا بتواند هم اشتراک و هم تفاوت گذشتہ با حال را به درستی درک کند. برای نمونه رابطه دین و سیاست، دین و دولت و مدل حکومت در نوزدهم و بیستم از این سه دیدگاه متفاوت خواهد بود و همچنین شیوه نگاه و تفسیر از مردم سالاری دینی تفاوت چشمگیری خواهد داشت.

در بررسی این دیدگاه‌ها، رابطه دین و حوزه عمومی، رابطه مشروطیت و حکومت و مسئوریت و مسئوریت حاکم و مسئول و چگونگی اجرای احکام‌سندنی شریعت را در دیدگاه این سه‌گرایش به مقایسه می‌گذاریم تا نشان دهیم که این سه دیدگاه چه تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند و در عین حال از چه اشتراکاتی برخوردار هستند.

۱- گرایش سنت سیاسی شده (بنیادگرایی)

این گرایش آن زمان که سیاسی شد، با تغییر باور خود در مورد علت‌های غیبت و ظهور امام زمان [عج]، موضوع رابطه دین با سیاست و دولت را مطرح کرد. اما به پیشنهاد سید محمد باقر در این دیدگاه با استفاده از متناوژی حاکم کردن افق زمان گذشته بر حال در عمل تلاش می‌کند که از گذشته الهام، الگو و نیز برنامه عمل برگیرد. چنین دیدگاهی که در مجموع بهینشی ایستادار، متناوژی را تجویز می‌کند که در خدمت بهینشی استای آن باشد.

این دیدگاه با تقلید از دوره گذشته، با تلاش ناموفق می‌کوشد این دوره را در شکل و محتوا تقلید و تقلید کند و در این دوره با راستی است که تلاش می‌کند مفاهیمی را که امروزه با توجه به پیرویه دیگری در تمدن بشری تکوین یافته است، نادیده بگیرد. یعنی بدون درک شکل گیری این مفاهیم در بستری زمان، به نقد و بررسی آنان بپردازد. این مفاهیم مانند دموکراسی و حقوق فرد و جمع در زمره دستاوردهای تمدن بشری است.

سنت سیاسی شده که به تمدن بشری مدرن به دید یکسویه منتهی یا همراه با شک فراوان می‌نگرد، بدون این که متوجه باشد افق دید این زمانی خود را ناسواسته با افق دید آن زمانی (گذشته) همراه می‌کند و آنگاه تلاش می‌کند که شکل و محتوای گذشته را از منظر محتوا تکرار کند و با استناد به روایات اشکال، تلاش دارد که محتوا را زنده کند. (۸) در حالی که نگاهی به شکل و محتوای گذشته، نشان می‌دهد که نسبتی معقول میان شکل و محتوا در گذشته وجود داشته است که شکل قالب مزبور توان آن را داشته که نیاز محتسوم را در مقیاس اجرا عملی کند. برای نمونه توجه به قانون لایحه دادگاه‌های عام نشان می‌دهد که نگاه سنتی - سیاسی شده به تخریب قضارت به عنوان یکی از

در میان مسلمانان تعریف‌های گوناگونی از مردم سالاری دینی وجود دارد که باید این تعاریف خود را در عرصه نقد و بررسی به محک قضاوت عقل و عملی بودن بگذارند. یکی از مواردی که مردم سالاری را در نزد مسلمانان مورد کشمکش و چالش قرار می‌دهد، سمت عملی و نظری پیامبر در مکه و مدینه است که بعد از قرآن، یکی از منابع استناد یا توسل مسلمانان در باره شیوه زیست خصوصی و جمعی در جامعه می‌باشد. به عبارتی مسلمانان با انواع گرایش‌ها خود به قرآن و سنت و بویژه سنت رسول الله استناد می‌کنند.

جالب است بدانیم که در چند سال بعد از وفات پیامبر؛ حتی دوره خلفای راشدین و بعد در قرون اول و دوم هجری، اختلاف بر سر فهم از قرآن و این که آیات قرآن در برخی موارد مستلزم معنی نداد و به معنای قیاس بیانی که منطبق عقلانی حاکم بر اعراب بود، برای آن که آیات مصداق معین بیابند، به وسیله قیاس بیانی مستوسل به رفتار پیامبر و بعد خلفای راشدین شدند که این مصداق‌ها بعداً به عنوان سنت مطرح شد. (۹)

به عبارتی در طول زمان تا به امروز برای کسانی که دغدغه استناد یا شوق الهام از دین و رفتار بزرگان آن را دارند، این دغدغه همواره وجود داشته، اما این دغدغه و شوق در طی زمان ادامه یافته و ایمن و اندیشه و احکام دین را در طی زمان دچار تحولات و نوسان‌ها مبارک و نامبارک کرده، اگرچه هر کدام از این نوسانات در جای خود عزیز و خوش بین هستند.

با این حال اگر از هر مقوله‌ای که با دین نسبتی داشته باشیم، بخواهیم سخن بگوئیم؛ به علت همان دل‌بستگی‌ها و دغدغه‌ها نسبت به قرآن و رفتار افراد الگو و نمونه مذهبی، نگاهی به این متون و سلوک بزرگان دین خواهیم داشت. بدیهی است که اگر در باره مردم سالاری دینی و حکومت و مدل و شیوه‌های آن نیز سخن بگوئیم، باز به متن قرآن و رفتار شناسی و مفسرانش و افکار الگوی بزرگان دین توجه می‌کنیم، اما هر کدام از این رجوعات متأثر از بینش، روش و پیشش فهم‌هایی است که میان ما و قرآن و فرهنگ و منابع به جای مانده از گذشته وجود دارد.

همه‌شان طوطی که اشاره کردیم، امروزه سه روش برای بررسی و تحلیل متن قرآن و رفتار و افکار بزرگان دین و فسرهای گوناگون وجود دارد که به تدریج و پیش و پیش ویژگی‌ها هستند و با تفاوت‌هایی در مورد باورهای دینی خود توضیح می‌دهند.

۱- گرایش معروف به "سنتی- بنیادگرایی" که تلاش می‌کند افق گذشته را بر حال و آینده حاکم کند و تلاش دارد با توجه به این همخوانی، افق حال و آینده را چندان کار و موثر نداند و به عبارتی با درک محافظه کارانه از حال و آینده، مقطعی از گذشته را درست تر و ایدئال جلوه دهد و در عین حال از

نیز مشاهده می‌شود. چنین تلاشی را اندیشمندان مسلمان سده‌های پیشین با پذیرش سرمشق فلسفه یونانی با گرایش یونانی بر متن مقدس (قرآن) و فرهنگ ایرانی-اسلامی حاکم‌کردند که البته چنین نگری مورد نقد طرفداران تأویل قرار گرفت. باید در نظر داشت که شریعتی به روش انطباقی انتقاد داشت و در مجموع همانند بازگان و دکتر یدالله سبحانی تلاش نکرد تا افت این زمانی را بر آن زمان انطباق دهد. وی از روش تطبیقی سخن گفت که به روش تأویلی (نه پیش تأویلی) نزدیک تر است.

اما در مواردی وی با توجه به نفوذ جامعه‌شناسی فرانسوی بر دیدگاهش، تلاش کرده که مفاهیمی چون جبریت تاریخی یا کشف قانونمندی کنش اجتماعی جوامع و کشف قوانین مربوط به جامعه‌شناسی یا مقایسه علوم تجربی با علوم اجتماعی به‌گونه‌ای که علوم اجتماعی نیز چون علوم دقیقه‌شود یا تعریف از روش شناخت قرآن مرحوم بازگان که این کتاب را با کشف داروین و نیوتن در علوم مقایسه‌گره به این روش نزدیک‌شود.

با این وصف در مجموع، وی از شیوه‌نگرش انطباقی فاصله‌گرفته و بویژه در مرحله سوم تفکر خود و همچنین در مرحله اول تفکر خود (در مشهد) با دید انتقادی به‌مد زینته تلاش کرد تا زیر سیطره دیده انطباقی قرار نگیرد و حتی بر این روش نقد وارد کرد. با این وصف با توجه به تسلطه پارادایمی نگاه‌مدرنیته و گرایش و سیطره نگاه تکاملی به علوم تجربی و علوم اجتماعی، هیچ اندیشمندی توان‌گر بزرگ‌کامل از این نگاه را نمی‌تواند داشته باشد.

با این وصف نوگرایانی چون مهندس بازرگان در مورد چگونگی حکومت، مدل حکومتی، احکام اجتماعی شریعت و چگونگی دخالت دین در سیاست تلاش نمودند که تا حدی افت دیدگاهی زمان خود را بر زمان گذشته حاکم کنند. باور بازگان به دخالت دین در سیاست و تشکیل حکومت در مدیته به‌وسیله پیامبر با رأی مردم با مکانیزم بیعت و همچنین شیوه برخورد امامان با حکومت مورد نظر امام علی (ع) و امام حسن (ع) که مبتنی بر رأی مردم است، از این منظر است.

این گرایش باور دارد که در زمینه دیدگاه‌های کلی قرآن درباره شیوه حکومت‌کردن، مصداق رفتار پیامبر و امامان را در اختیار دارد. با توجه به این مصداق‌ها که رویکردی مردم‌گرایانه و دارای روح مشورت‌پذیر با مردم می‌باشند، می‌توانیم که این گرایش در تلاش خود قصد دارد نشان دهد که حکومت و نوع آن و انتخاب حاکم در واقعیت پیام‌دین، مردم‌سالارانه است و دست‌کم نقش مردم را لحاظ می‌کند و همچنین در رفتار پیامبر و امامان، مشورت با مردم موج می‌زند. از همین روی به رفتار پیامبر در جنگ‌ها و یا توصیه امام علی به مالک‌اشتر در منشور حکومتی توجه می‌دهد. در نزد این گرایش رفتار پیامبر در جنگ احد و هم‌منشور حکومتی به مالک‌اشتر همچون سندی مطالبی با هم‌راستی مدرن عمل می‌کند. با این وصف این نظریه توضیح دموکراسی مدرن که چرا در همان تاریخ اسلام و رفتار ائمه‌رفقاری نمی‌دهد که چرا در همان تاریخ اسلام و رفتار ائمه‌رفقاری مشاهده می‌شود که با پارادایم‌روزی زندگی نمی‌خواند. مانند چند همسری، برخی از رفتارهای جنگی، برخی از آلات مجازات،

سیاسی، برخی از بن‌بست‌های نظری و عملی جریان مذهبی را حل کرده است. ازجمله در تفسیر قرآن و برخی از مسائل تئوریک و همچنین در مورد برخی از مفاهیم سیاسی، مسائلی را طرح می‌کند که تا حد زیادی حاکم کردن افق این زمانی بر آن دوران است که چنین دیدگاهی مانع از شناخت درست زمان گذشته می‌شود و به مطلق‌کردن یک پارادایم فکری بر تمام دوران‌ها می‌انجامد. در حالی که سیر اندیشه آدمی متنوع و گوناگون است که نمی‌توان قطعیت‌ها و باورهای یک‌دوران فکری متعلق به نوع انسان را به همه انسان‌ها تعمیم داد.

مبانی تئوریک علم جدید و متن مقدس (قرآن)

در این مورد سر (Sit) سید احمدخان هندی آغازگر است. او در میانه قرن نوزدهم با شناختی که از علوم جدید و سیر در غرب پیدا کرد، علوم جدید (تجربی) را با نگرشی تجربی‌گرا و دقیق بین‌انگلیسی که در کسب علوم تجربی شهرت دارند، با قرآن به‌گفت‌وگو گذاشت و در تفسیری که دو جلد آن به‌وسیله فخر داعی گیلانی در سال ۱۳۳۲ به فارسی ترجمه شده است، سر سید تلاش می‌کند تا نشان دهد که تمام مفاهیم قرآن چون خلق انسان از خاک، تولد حضرت عیسی بدون داشتن پدر، عبور بنی اسرائیل از رود نیل در هنگام خروج، همگی با توجه به علم جدید (علوم تجربی-فیزیکی) توجیه‌پذیر است. اگرچه سر احمد خان هندی انسانی متفکر و آغازگری جسور و دقیق بود، اما از عمق کافی در گفت‌وگو میان علم و دین برخوردار نبود. در ایران مهندس بازرگان در این‌گونه تلاش‌ها مشهورتر شد. بازرگان، پدر روشنفکری دینی در ایران است. تلاش وی البته در انطباق برخی از مفاهیم متن قرآن با علوم جدید بود نه در اندازه‌های سر سید احمدخان. وی معتقد بود با علم جدید بهتر می‌توان مفهوم متن مقدس (قرآن) را فهمید و مطالبی را که برای انسان عصر ظهور پیامبر قابل فهم نبوده، درک کرد. وی تلاش می‌کند افت دید خود (اندوخته علمی و دانایی و پیش فرض‌ها) را بر افق متن، حاکم کند. درحالی‌که افق متن قرآن با هر تفسیری از مقوله وحی طوری‌ناز و مطرح‌شد که قابل فهم و درک انسان آن دوره باشد، چراکه در غیر این صورت، قابل فهم برای انسان آن زمان نبود تا بتوانند از آن پیروی کنند.

مهندس بازرگان تلاش کرد تا نشان دهد که قرآن با مبانی ریاضی جدید و علوم تجربی و فیزیک‌مخواری دارد و بسیاری از دیدگاه‌های قرآن درباره آسمان و سموات، خلقت انسان و پدیدهای طبیعی با علوم جدید (تحت سیطره نگاه کامل داروینی) همخوانی دارد و ادعا کرد صحت دیدگاه‌های قرآن در این مورد نیز به‌وسیله علم جدید به اثبات رسیده است.

در این مورد سخن فراوان است که موضوع بحث ما نیست. اما نگاهی به کتب راه‌طی شده، عشق و پرستش، ذریه آنها و بررسی سیر نزول قرآن می‌تواند در اثبات ادعای نگارنده سودمند باشد.

با این وصف رگه‌های این دیدگاه در آرای شریعتی و اقبال‌لاهوری

شرايط ناگون رفتار با آن از سوی دینداران متفاوت است؟ آیا حکومت با مشورت مردمی درست است؟ آیا حکومت مکانیزم خاصی دارد که این مکانیزم در همه زمان‌ها ثابت است؟ آیا حکومت امری متعلق به حوزه صومعه‌ای است؟ آیا دین در حوزه عمومی دخالت می‌کند؟ آیا دین یک مدل حکومتی را باور دارد یا نه؟ یا این که دین به رعایت عدالت در حکومت کردن می‌اندیشد که این رعایت عدالت در دوره‌های گوناگون مکانیزم مناسب خود را می‌طلبد؟

از این‌گونه نمونه‌ها در تاریخ اسلام فروان هستند. در عین حال سنت اسلام به معنی آنچه‌که به نام تاریخ اندیشه و عمل در جهان اسلام رخ داده، با سنت مسیحی متفاوت است. با این وصف دیدگاه جزئی‌گرایانه از تاریخ‌نگارانی که برای تحقق مجدد آن در زمان حال امری ممکن نمی‌نماید و در صورت تلاش در راه چنین عملی، آنچه تحقق می‌یابد مدل‌نگار شده نیست، بلکه مقوله جدیدی است، زیرا در زمان و مکان دیگری این رخ نسموده است که این رخداد با رخداد گذشته همسان نیست. از همین روی نگاه بنیادگرایانه سیاسی به دنبال تحقق امری ناممکن به معنی تحقق گذشته در شرایط حال است.

درحالی‌که سنت‌گرایان غیر بنیادگرا که ادعای تمامیت خواهی و همسان‌سازی حال با گذشته را ندارند، با رعایت باورها و دیدگاه‌های سنتی، با نگاه مثبت به بخشی از تاریخ گذشته، در عمل به آن وفادارتر هستند و رفتاری معقول‌تر و حتی خداپسندانه‌تر از سنتی - بنیادگراها دارند.

۲- دیدگاه انتطافی- نوگرا

دیدگاه دیگری که تلاش می‌کند افاق حال را بر گذشته حاکم کند و با سازوکارهای اندیشه‌گویی و نیازهای امروزی، گذشته را مورد کارش قرار دهد، دیدگاه انتطافی- نوگراست.

این نگرش را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:
الف- دیدگاه مؤمنانه، به گذشته

ب- دیدگاه غیرمؤمنانه به گذشته
این دیدگاه بیشتر تلاش می‌کند با توسل به گذشته برای آینده توجیه مناسب بسازد. برای نمونه باور دارد که چون در گذشته انسان‌ها به بلوغ نرسیده بودند، پیامبران نباید با زبان خاص آنها، مردم را به بهداشت، عدالت، شجاعت و حقیقت دعوت می‌کردند، در حالی که امروزه اوضاع زمانه طور دیگری شده است. در این بحث ما به نقد این نگاه نمی‌پردازیم، بلکه به نگاه اول که دیدگاه مؤمنانه است خواهیم پرداخت.

این دیدگاه در میان نوگرایان مسلمان (۱۱) و حتی برخی از سنتی - رفم‌گراها (اصلاح‌گراها) (۱۲) طرفدار دارد و در عرصه اندیشه و عمل گامی مهم رو به جلوست، چرا که تلاش دارد در عین داشتن غرض‌های دینداری و حفظ هویت خویش تا حد توان از مسأله و نیازهای روز غافل نباشد و سوای آن را دارد که در عین زیستن در دنیای مدرن میل و خواست دینداری خود را حفظ کند و در مجموع نگاهی به جلو و رو به آینده را در چشم انداز خود تعقیب می‌کند. این دیدگاه در مورد برخی مسائل تئوریک و

فقدرت سیستمی مسلمانان، سازگاری و شیوه‌ای برای اجرای عدالت در آن زمان بوده، نه این که هدف پیامبر تلقی شده باشد؛ چرا که اگر برای مصلحت مهم می‌شد، می‌باید به دلیل اکثریت یافتن و اهمیت دادن برای حفظ این اکثریت عددی مسلمانان، لحن قرآن با افراد جبهه خودی، نرم همراه با دادن امتیاز باشد. درحالی‌که قرآن بر میزان تازه مسلمانان یعنی اعراب و اعراب‌باده انتقاد دارد.

در این زمر می‌توان در سیره امامان پیشنهاد شورای خلافت بعد از خلیفه دوم را به امام علی (ع)، مورد عنایت قرار داد که وی حاضر نشد به شرط رعایت رویه دو خلیفه پیشین، حکومت را بپذیرد و زمانی هم‌که خلیفه‌شد، خود را خلیفه خدا نخواند، بلکه خلیفه مسلمان دانست.

همچنین وقتی ابو مسلم خراسانی به امام صادق (ع) پیشنهاد بیعت داد، امام این پیشنهاد را نپذیرفت، زیرا زمانه را موافق احوال تشکیل حکومت مطلوب خویش نمی‌دید. اما امام رضا ولیعهدی مأمون را پذیرفت، درحالی‌که ولایتعهدی مأمون امری بس قابل مناقشه است. چون مقام ولیعهدی یعنی موروثی بودن حکومت که یک نوع مدل حکومتی است. همان‌طور که می‌دانیم از دلایل مخالفت امام علی (ع) با معاویه این بود که امام می‌گفت معاویه می‌خواهد حکومت را در خانواده خود موروثی کند و بدین وسیله پادشاهی را در میان اعراب برقرار کند. حکومت خلفای عباسی مکانیزم پیچیده‌تری از سیستم حکومت سلطنتی یافت که می‌باید ولیعهد، فرزند اول پادشاه حاکم باشد و اگر پادشاه فرزندی نداشت، آنگاه برادر در اولویت قرار می‌گرفت، اما خلفای عباسی قریبی بودن را شرط خلافت می‌دانستند و به این لحاظ امام رضا می‌توانست خلیفه باشد. خلفای عباسی می‌خواستند قدرت در قبیله عباسیان بماند و از همین روی ایشان ترکیبی از خلافت و پادشاهی موروثی را به وجود آورده بودند که در عمل خلافت از خانواده عباسی بیرون نرود. امام رضا با پذیرفتن مقام ولایتعهدی در حقیقت به مکانیزم حکومتی مرسوم زمانه تن داد، اما رفتار مثبت و عادلانه این نوع مکانیزم حکومتی را پذیرفت و حاضر نشد که به هر شیوه‌ای برای حکومت تن دهد.

در این زمینه می‌توان رفتار امام حسن (ع) با معاویه را در نظر گرفت. امام با وجود حقانیت در امر خلافت در موقعیت سخت، ناگزیر شد که با معاویه صلح کند. این صلح با قرارداد انجام گرفت، درحالی‌که معاویه نمی‌توانست قرارداد صلح را رعایت کند، یعنی به دنبال موروثی کردن خلافت در خاندان خود نباشد. با این وصف امام به روال معقول در شرایط ناگزیر رفتار کرد و از حکومت کنارگرفت. درحالی‌که امام علی، یکی از علل مخالفت خود با معاویه را

وی برای موروثی کردن حکومت در خاندان معاویه اعلام می‌کند. از این چهار رفتار حکومتی، به وسیله چهار امام کشته‌شده دوازده‌ساله می‌بشماران باور دارد، چه برداشتی می‌توان کرد؟ آیا می‌توان استناد کرد که حکومت امری نیابتی است که از پیامبر به امام از امام به نایب او می‌رسد؟ آیا حکومت امری است صرفی که در

می پذیرد، برای نمونه این پیش فهم‌ها بر این اصل استوار است که متن، با وجود داشتن توان مرجح بودن برای آینده‌گان، در زمان خود نیز باید قابل فهم و درک باشد؛ به طوری که مطالب یک متن حتی مذہب‌باید معقولیت و مطلوبیت خاص خود را داشته باشد تا انسان‌ها به آن باور داشته باشند، در غیر این صورت ممکن نیست که متن مقبولیت یابد. از همین رو برای مقبولیت یافتن باید معقول‌نیز باشد. البته ناگفته نماند معقول بودن به معنی معقولیت فلسفی نیست. در این مورد قرآن آیات فراوانی در مورد علت‌عربی بودن قرآن دارد و همچنین قابل فهم بودن (۱۵) آن برای مخاطبان. متن مقدسی چون قرآن باید متناسب با فهم انسان مخاطب خود سخن بگوید. در عین حال این دیدگاه معتقد به تفاوت فهم میان انسان‌هاست نه این که انسان‌های یک دوره از انسان‌های دوره دیگر فهم و شعور کلی بیشتری دارند، که البته خوراین مطلب نیز به توضیح بیشتری نیاز دارد که در اینجا به آن نمی پردازیم.

همچنین این دیدگاه باور دارد که پارادایم‌های فکری بشری با یکدیگر متفاوت هستند، اما عنصر عقل، درک و فهم امور در نوع انسان مشترک است. با این وصف آدمیان انواع فهم‌ها و فکر‌ها را دارند که محصول تعقل آدمی است، اما هر تفکری و پرگی زمانی و مکانی خاص خود را داراست. به عبارتی تعقل، ویژگی نوع آدمی است، اما تفکر محصول تعقل است که در زمان و مکان شکل می‌گیرد و تفکر مقید به زمان و مکان است، اما مقوله‌های تفکر و امر تعقل در میان انسان‌ها مشترک است. (۱۶) به همین خاطر است که تعقل و انواع تفکر از آغاز خلقت انسان با آدمی بوده و هر دورانی آدمی ویژگی خاص خود را داشته که در آن تفکر نیز به همان نحو و شکل معنی می‌شده است.

۱ - مبانی نظری - تئوریک و باورهای بنیادین و دیدگاه‌تأویلی- تطبیقی

باور دینی بر محور ایمان است. ایمان امری باورگونه است. اگرچه ایمان دینی با باور دینی فرق دارد. با این وصف هیچ ایمانی بدون باور بدست نمی‌آید. باور امری حسی و هم تعقلی به شکل توأمان است. اگرچه همواره تعقل ورزیدن امری فلسفی یا فیلسوفانه نیست، در عین حال ایمان می‌تواند با فلسفیدن همراه باشد. اگرچه وظیفه فلسفه، ایمان دینی دادن به خواننده آن نیست، اما تلفیق دین و فلسفه، الهیات را به دنبال دارد که الهیات بخش بزرگی از میراث تفکر بشری است.

این دیدگاه، باور را توأمان متأثر از حس و تعقل می‌داند که به اعتقادی قوی مبدل می‌شود و از عنصر تعقل و اطمینان حسی و قلبی مایه می‌گیرد. از همین روست که مقوله ایمان ریشه در فکر و فهم و مبانی نظری هم دارد، اگرچه این مبانی نظری همیشه فلسفی صرف نیستند، اما مقوله بنیادین هر دینی در دورانی که ظهور می‌کند، امری غیرتعقلی نیست، منتها اختلاف بر سر نحوه استدلال‌ها و نوع عقلانیت در اثبات باورهاست.

در زمان ظهور پیامبر اسلام، مقوله نبوت و وحی و الهام و معجزات و اعتقاد به آخرت و بخصوص مقوله معنی خدا و خدا یان اموری

مضموم است و شناخت در همین حد کلی، همواره با ابهام و مناقشه میان تأویل و تفسیرکنندگان همراه است. این نوع نگاه به تأویل، هر دو نگاه هرمنوتیک یعنی سنتی و نو را به چالش می‌طلبد و آن را در محاق خاص خود قرار می‌دهد. (۱۷)

با توجه به این توضیح است که دید تأویلی- تطبیقی به مقولات کتاب قرآن و اعمال پیامبران و امامان به عنوان "اثر" نگاه می‌کند. اثری که همواره آموزنده و تاثیرگذار بوده و می‌باید با شناخت همراه باشد.

برای نمونه تلاش نصر حامد ابوزید در کتاب "معنای متن" برای شناخت افق متن قرآن در زمان بعثت و یا نگاه مرحوم طالقانی به مفهوم ناسخ و منسوخ و برخی مفاهیم کلیدی در قرآن به عنوان متن قرآن برای ما قابل اعتناست.

در این نگرش تلاش می‌شود که متن از قید یک تفسیر مطلق رهایی یابد و در میان انسان‌ها و دیدگاه‌های آنان مورد کاوش قرار بگیرد و در نتیجه این رقابت‌ها، دیدگاه برتر مورد توجه واقع شود. طبیعی است دیدگاهی که مقبولیت بهتری در میان خوانستاران یافته، خود مبانی برای گفت‌وگوهای بعدی و تفاسیر و تأویل بعدی می‌شود نتیجتاً این تأملات در صحنه ماندن خللاق متن قرآن و رفتار پیامبر و امامان و بزرگان است. در سایه چنین کشاکشی در صحنه عمل و تئوری، گذشته با حال رابطه منطقی نه سلطه‌گرانه و نه مغلوب پیدا می‌کند. چرا که در نتیجه سلطه دید بنیادگر در ظاهر گذشته بر حال سلطه می‌یابد، درحالی که در عمل چنین ادعایی تحققی نمی‌یابد و در نتیجه نگاه نوگرای انطباقی، نگاه بر گذشته حاکم می‌شود و گذشته مغلوب حال می‌شود، در صورتی که در گذشته این گونه نبوده است.

رابطه دیدگاه تأویلی- تطبیقی و مبانی نظری و سیاسی و احکامی شریعت و فقه:

۱ - مبانی نظری- تئوریک و باورهای بنیادین و دیدگاه‌تأویلی- تطبیقی

۲ - نظریه‌های سیاسی درباره مشروعت، مدل، نوع حکومت و رابطه دین، دولت و سیاست با یکدیگر و دیدگاه تأویلی- تطبیقی

۳ - رابط‌احکام شریعت و نهاد و ساختارهای اجتماعی در هر دوره و دیدگاه تأویلی- تطبیقی.

دوره و دیدگاه تأویلی- تطبیقی، لازم است که در ابتدا پیش از پرداختن به سه مقوله یاد شده، لازم است که در ابتدا مطرح شود که دیدگاهی که با تأمل به حال و گذشته می‌نگرد، تلاش می‌کند افق متن یا افق گذشته با افق دوره مزبور را درک کند. در این درک نوعی شناخت نسبت به گذشته ایجاد می‌شود که در حالت کلان اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ساختار آن دوره را مورد ارزیابی و شناخت قرار می‌دهد و آنگاه تلاش می‌کند که با این شناخت به دست‌آمده که البته دقیق و قطعی نخواهد بود، به افق متن قرآن و رفتار پیامبر و امامان و بزرگان توجه کند. در چنین حالتهای سیاسی-بسیاری از رفتارها و گفتارها برای خواننده قابل فهم می‌شود، البته نه همه رفتارها و گفتارها و کردارها (۱۸).

با این وصف، دیدگاه تأویلی و تطبیقی، از پیش فهم‌هایی تیراثر

کشورهای مسلمان که بنیادگرایان اسلامی مدعی تحقق احکام مدنی شریعت در جامعه از طریق گرفتن دولت است .

۳- دیدگاه سوم؛ گرایش تا وطنی- تطبیقی نوآندیش
این دیدگاه را می توان دیدگاه تا وطنی با روش تطبیقی نامید. نگاه تا وطنی- تطبیقی با چند ویژگی می تواند مورد توجه قرار بگیرد. ویژگی هایی مانند تجربه دیدگاه سنتی در قدرت طی یک دوره صملی- کارکردی مانند عملکردهای دو دهه ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ در ایران و برخی از رفتارهای بنیادگرایانه نیروهای سیاسی مذهبی . به این ترتیب روشنفکران مسلمان نوگرا که با دید انطباقی- علمی تلاش می کردند تا اندیشه های دینی را با اندیشه مدرن هماهنگ کنند، در رویا رویی با این گونه خدایاها که در نوع خود گامی به جلو بود، به نگاه کارائتری نیاز پیدا کردند.

نگاه تا وطنی- تطبیقی به دنبال شناخت افتخار گذشته و فهم آن با توجه به شناخت افق حال و همچنین آگاهی به موانع فهم گذشته به شکل اصولی و صحیح می باشد. از همین روی نوعی دیدگاه نسبی گرا اما در چارچوب یک قطعیت معقول را باور دارد که تلاش ندارد آفات دید تا وطنی را انکار و دارای افق بی بنیاد را بپذیرد و به دنبال حاکم کردن هر یک از دو افق یعنی گذشته و حال بر یکدیگر باشد، بلکه به دنبال تعامل و کنش و واکنش های دوسویه میان آنهاست.

این نگاه به دنبال زدودن پرده های شرایط زمانه و رسیدن به برخی از قطعیت های فرا زمانی است که در هر زمانی تفسیر پذیر هستند. اما به هر حال چون این قطعیت ها وجود دارند، اشتراک میان گذشته و حال را برملا می کنند. این اشتراکات کلی که به شکل قول و یا مقوله بروز می کنند، موضوع و نوعیت مشترک آدمی را نشان می دهد. از همین رو سنت که تاریخ گذشته و اعمال گذشته گان برای انسان حاضر موضوعیت و مفهوم پیدا می کند. در غیر این صورت یعنی در صورت نبودن این اشتراکات در امور عقلی و عملی که برای نوع انسان وجود دارد، خواندن و شناخت و جدایی اندیشه و اعمال گذشته گان برای نسل حاضر از میان می رفت. از سوی دیگر این نگاه تا وطنی- تطبیقی در عین این اشتراکات در مورد مقوله های بنیادی و رفتارهای روزمره، تفاوت ها را درک می کند و در عمل در سایه این تفاوت ها سنت که زندگی هر فرد و جامعه در هر دورانی ویژگی بی مانند می یابد و در گذشته و حال در پرتو دیالکتیک (اشتراک- تفاوت) برای یکدیگر جدایی می یابند تا انسان ها به شکل اصولی به شناخت و اشتراکات و تفاوت های یکدیگر بپردازند. از همین زاویه است که هر نوع تطبیق مدنی با توجه به جدایی های خود به خاطر توجه بنیادین به تفاوت ها، از امر اشتراک مقوله های بنیادین نوع انسان باز می ماند و هر منسویک سنتی نیز که به قصد شناخت نیت مؤلف می رود، با توجه و دقت خود از افق خواننده که بر افق متن تاثیر می گذارد، غافل است و بنا بر این باید به سخن پل ریکور در این مورد توجه کرد که می گوید شناخت نیت مؤلف و حقیقت هر متن در حد کلی،

جریان صلح حدیبیه و یا رفتار امام علی در جریان حکمیت در جنگ صفین .

با این وصف این احکام زمانی چالش برانگیز است که بحث احکام شریعت دین و احکام مدنی فقه، خود را به عنوان یک شیوه مجازات و قضایی برای همه زمان ها بدانند. از آنجایی که دین شناسی این گرایش بر اساس عقل مدرن است، ایشان تلاش می کنند با توجه به جوهر دین که رحمت، تعالی و نجات و آرامش انسان است، سمت گیری خود را مشخص کنند. برای نمونه مرحوم بازرگان و آقای اسدالله مبشری برای توجیه مذهبی- عقلی مسجوعه قرائتین حقوق بشر، در برابر احکام موجود شریعت و فقه سکونت نمودند، اما آنها در توجیه احکام شریعت پاسخی شایسته جز این که شرایط برای اجرای آنها آماده نیست، در آستین خود نگذاشتند.

مرحوم بازرگان در مصاحبه معروف خود با اوربانا فالاجی، خبرنگار مشهور و جنجالی ایتالیایی در کتاب "گفت وگو با تاریخ" می گوید احکام شریعت مدنی قرآن در مورد زنا و سرقت و... امکان اجرا ندارند، ما تلاش می کنیم که احکام حقوقی مدرن را اجرا نماییم، یا این که مهندس عبدالمعلی بازرگان نیز احکام مدنی قرآن را درست و صحیح و قابل اجرا می داند، اما امکان آن را در جامعه ایدئال ممکن می داند. یعنی باید جامعه ای باشد که در آن هیچ کس محتاج نباشد تا دردی نکند؛ آنگاه می توان احکام قرآنی مربوط به سارق را اجرا کرد. در عین حال ایشان از طریق تحلیل آیات قرآن به آزادی و مردم سالاری می رسد، چرا که ایشان معتقد است تمام آیات قرآن به عنوان متن و نص صریح، فرا زمانی و فرا مکانی است. سکونت این دیدگاه نوگرا در جریان انقلاب در مورد برخی از مسائل مربوط به احکام مدنی شریعت، باعث شد که روشنفکران دینی در برابر نظر به ها و مدل های دیدگاه سنتی- سیاسی خافناگر شوند و نتوانند از گوهر نوآندیشانه دیدگاه خود که برای کرامت انسان، آزادی، برابری حقوقی انسان ها در چارچوب جامعه از روش قائل بود با توسل به نظریه قوری و مدل و الگوی مناسب دفاع کنند.

این دیدگاه نوگرا با توجه به مدل نوژی خود تلاش می کند تا اتنم سفر و سپهر سنت در تمام موارد دچار دگرگونی نگردد، بلکه برخی از مبانی تفسیر دین را با عقل مدرن مورد نقادی قرار دهد. این تلاش تا زمانی که گرایش بنیادگرایانه نخواهد تمام یابد و حال را به گذشته بببرد و قصد اجرای تمامیت خواهانه الگوی خود را بر جامعه بدون رعایت دموکراسی و مردم سالاری بقرار کند، قابل فهم و درک است، بخصوص این دیدگاه از ۱۳۵۷ هجری شمسی در چنین موقعیتی قرار داشت که هنوز گرایش بنیادگرایانه ادعای روشنی مبنی بر اجرای تمام احکام دین و شریعت در دنیای مدرن از موضع حکومت و حاکمیت مطخ نکرده بود، اما با توجه به طرح چنین ادعایی در کشورهای بسیاری از موارد دیگر در مورد دیدگاه ناگزیر است به توضیح بسیاری از موارد مهم دیگر در مورد دین و مفهوم شریعت و سیر تاریخی فقه پیرواژ و کارکرد و ترمیف از این مبانی را روشن کند. امروزه این چالش ها بسیار جدی هستند؛ بخصوص در کشورهای مانند ایران که جریان روشنفکری دینی در آن دارای سابقه بسیار طولانی می باشد و هم در

صبارتی روی حکومت به مفهوم یکدولت پادشاهی، یا امپراتوری برقرار نمی‌کند، چرا که جامعه مدینه و مکه می‌تواند با یک حکومت کوچک اداره شود که با مدل حکومت‌های پادشاهی رومی و ایرانی زمان خود بسیار متفاوت است. در عین حال پیامبر به لاکر اداره جامعه خود متناسب با شرایط آن روز است. در برخی از تعاملات قرآن نیز، این توجه وجود دارد.

است؟ چنین نگاه‌های به پیامبران و رسالت‌آنها به اتفاق قریب به یقین مردود است. چرا که تسخیر دولت و اعمال حاکمیت بر مردم مؤمن و غیرمؤمن هدف پیامبر نبوده است. با این وصف آیا پیامبر نسبت به حوزه سیاست و جامعه و اقتصاد بی تفاوت است؟ در این مورد دقت بیشتری لازم است. بی تفاوتی و درستی که انسان‌ها را به زیست معقول، اخلاق و درستی دعوت کند. پس آیا می‌تفاوت باشد؟ در این صورت آیا دین از طریق تغییر وضع فردی انسان‌ها یعنی ایمانی کردن دیدار آن به تحول اجتماع توجه می‌کند؟ یا اینکه علاوه بر این‌که بر تغییر انسان‌ها توجه دارد، باز به حوزه عمومی به شکل مجزا توجه دارد. در این صورت این توجه چگونه است؟ به عبارتی این توجه به معنی سیستم‌سازی اجتماعی است یا ارزش‌گذاری و ارزش دهی به حوزه عمومی زیست انسان‌ها؟

با سقوط خلافت عثمانی که جنبه مشروعیّت دینی و عرفی را با یکدیگر داشت، موجی در دنیای اسلام ایجاد شد که این موج به سرور زمان بنه عثمان مسئله مهم در میان همه مسلمانان مطرح شد و بخصوص روشنفکران را وادار به کنش سیاسی کرد. بعد از سقوط خلافت عثمانی در پایان جنگ اول جهانی دیدگاه ستمی - رفم‌گرا در مصر تلاش کرد تا با طرح نظریه به خلافت و شورای مسلمین (رشیدرضا) عظمت مسلمین را با توجه به حفظ اقتدار سیاسی به آن بازگرداند، چنین تلاشی را رشیدرضا که شاگرد معتمد عبدو نوگرا بود سامان داد. رشیدرضا بعد از جنگ اول جهانی و سید قطب بعد از جنگ دوم جهانی با هجوم به ایدئولوژی‌های غربی در جهان عرب یعنی اولی به لیبرال دموکراسی به رهبری سیاسی حزب و فسد و دیگ‌سوزان و دومی ایندئولوژی‌بسا گرایش سوسیال دموکراسی که پان عربیسم ناصریسم از آن متأثر بود، تلاش کردند نوعی بنیادگرایی سیاسی را در جامعه زنده کنند. تحقیق سید زینت‌الله در کشور رهسای اسلامی، بنیادگراییان اسلامی که می‌خواهند افنگ‌گشته را بر حال حاکم‌کنند، نیروهای قدرتمندی هستند.

در مقابله با این دیدگاه، نگارش و منتشر لوزی نوگرایانی چون سید جمال الدین - سرسید احمد خان و محمد

برای نوع انسان بارز است و انسان‌ها با پاسخ‌های متفاوت با این سخنان اشتراک، روبه‌رو می‌شوند. پس متن قرآن با طرح دیدگاه‌های بنیادین به دنبال ارائه فلسفه زیستن، علل زیست و چگونگی زیستن در این دنیا است. به عبارتی دیگر، الگو و مدل زیستن، مناسبات زیستن را به خود انسان واگذار می‌کند. به دیگر سخن متن مدعی قرآن مکانیزم و سیستم‌ساز و چگونگی را نشان نمی‌دهد، اما در همین موارد تجریبات فراوان در اختیار انسان می‌گذارد. متن قرآن شور و شوق و باور و ایمان خوب و انسانی، اخلاقی، معنوی زیستن را به انسان‌ها نشان می‌دهد و در این راه‌نمایی افراط و تفریط را برنمی‌تابد، آدمیان را در چگونگی زیستن آزاد می‌گذارد و آنان را به بند نمی‌کشد، بلکه هرکس مختار است مهار اسب خود را به دست خویش داشته باشد و به سوی جهنم و بهشت درونی و بیرونی راه بینماید. از همین روی ایمانی زیستن را به اجبار به کسی تحمیل نمی‌کند. البته زیست‌ایمانی با زیست اجتماعی تحت قوانین جامعه متفاوت است. دومی امری قراردادی است که افراد جامعه با مکانیزمی به آن تن می‌دهند، اما زیست ایمانی، داوطلبانه است و هرگونه اجباری آن را از شکل ایمانی که امری اختیاری است - خارج می‌کند و به تحمیل محض می‌کشاند.

۲- زیست اجتماعی، رابطه آن با مدل مدیریت اجتماعی، شیوه حاکمیت، مدل حاکمیت و مشروعیت آن در دیدگاه تاولی- تطبیقی؛

پیامبران در جوامع مختلف و در شرایط متفاوت برانگیخته شده‌اند، نگاهی به شرایط اجتماعی- سیاسی این جوامع این تفاوت‌ها را نشان می‌دهد. انبیا دعوت به عدالت، انصاف و محبت کرده‌اند و این مقولات را در عرصه عمومی از مردم خواستند و حاکمیت‌ها را به عدالت دعوت کردند. منتها هر یک از ایشان با توجه به ویژگی‌های خاص زمان خود این کار را می‌کردند. به عبارتی پیام ایشان با انسان اجتماعی روبه‌رو بود که شرایط زندگی این انسان‌ها متفاوت از یکدیگر است. یوسف (ع) با فرعون با انصاف روبه‌روست، وی عزیز مصر می‌شود. اما موسی (ع) به‌ناگه بر فرعون می‌شورد، چون او طغیان کرده است. وی رهبر و پادشاه (رشید سفید) قوم بنی اسرائیل است. دیگر انبیا بنی اسرائیل هیچ‌کدام شاه نمی‌شوند مگر داود (ع) و سلیمان (ع)، حتی برخی انبیا بر پادشاهان یهود که یک‌دولت قومی- دینی است، می‌شورند و خواستار سرنگونی دولت ظالم می‌شوند. در عین حال حکومت‌ها و پادشاهان خوب دو دولت یهود و اسرائیل مورد تأیید انبیا بنی اسرائیل قرار می‌گیرند. در این مورد کتاب عتیق بسیار قابل اعتنا و قابل مطالعه و توجه است.

در پیام مسیح تسخیر دولت نیست. حتی وحی به حکومت مردم‌گرای ندارد، اما از ترویج علمای یهود، پرهیز می‌دهد، در عین حال وی خود را پادشاه یهود می‌خواند. پیامبر اسلام به مقتضای شرایط جامعه، دولت مدینه را با همان سازکارهای یک حاکمیت محلی کوچک‌سازمان می‌دهد. به

مختلف ، مانند خلقت انسان با متدلوژی تبیین متفاوت این تحولات در هر پارادایم فکری ، پذیرفتنی نیست ؛ در غیر این صورت محقق از ضرورت تبیین متدلوژی‌ها بازمی‌ماند.

با چنین دیدی آنچه دین به دنیای آن است ، نهادینه کردن مدل مطلوب زیست‌آدمیان در این جهان است که نتیجه زیست صحیح در این دنیا ، رحمت است و روی دی‌پیست دارد. اگر بپذیریم که واژه دنیایی به معنی نزدیک و اخروی به معنی جایی بعد از دنیاست ، همچنین اگر باور کنیم که این زیست ، سلوک فرد و جمعی را فرا می‌گیرد ، اما دین درباره مدل جهان‌شمول و همه عصری نیست ، جمعی به دنیای ارائه مدل جهان‌شمول و همه عصری نیست ، بلکه دین بر ارزش‌های کلی قابل تفهیم برای زیست آدمی تأکید دارد. اگر متن قرآن بنا توضیح چگونگی مناسبات اخلاقی در زیست جمعی انسان‌ها و تکیه بر رعایت قوانین به دنیای تحقق عدالت در میان انسان‌ها می‌باشد ، اما در عین حال متن قرآن خود را یک کتاب عالمانه به مفهوم علمی یا کتابی فلسفی یا حقوقی نمی‌داند. با چنین صیقلی حوز پویش متن قرآن حوزه‌ای بسیار مورد توجه و اصولی می‌شود که باید آن را راجع نهاد. با این وصف متن قرآن به خاطر طرح دغدغه‌های بنیادین و برانگیختن تعلق خاطر به امر غایی ، در ذهن و باور انسان معتقد ، به عنوان متن مرجع توانسته دغدغه‌های اساسی انسان را برانگیزاند و به آنها پاسخ کلی و اطمینان بخش بدهد. این مستند نقیض خود را به عنوان یک اصل مرجع بازی خواهد کرد. اگرچه مرجع بودن این متن ، به معنی کامل بودن آن به معنی دانستن همه فرامین و قوانین زندگی فردی و جمعی نیست ، اما این متن جامعیت دارد ، چرا که متن قرآن‌ها و شما را به خلق جدید در تمام امور فرا می‌خواند و هیچ ابایی ندارد ما در کارید در امور مختلف ، حتی به‌کاروش و تحقیق در امور خلق ، ساعت و روح بپردازیم ، چرا که پیام این کتاب و کوشش‌های تاریخی نشان می‌دهد که موجود محدود در برابر نامحدود ، کشاکی پرمخاطره ، دست یابنده اما قانع نشونده دارد و همواره مجهولات کاشفان و خلق کنندگان در عین کیفیت جدید بیشتر و پرمخاطره تر می‌نماید. از همین روست که قصه آدمی و داستان‌های او نامکرر است. اما متون قرآن و قول‌های بنیادین بزرگ در کلیات خود مشترک هستند.

برای نمونه نیاز معنا در هستی در کلیت نوع انسان مورد پرستش است ، اما همین مفهوم را حد در ادیان سامی تشخیص فردی می‌گیرد اما در ادیان هندی تشخیص نمی‌پذیرد. (۱۷) با این وصف کل در پرتو کلیت خود می‌درخشد ، در سایه این درخشش نگران‌کننده و حرکت آفرین ، این جزء انسان و جوامع است که کل مدام در جلوه‌های گوناگون متجلی می‌شود. اما باز چون فشرده‌شده ، یک کل یکپارچه است که از خود می‌پرسد " از کجا آمده‌ام ، چرا آمده‌ام ، به کجا می‌روم . چگونه آمده‌ام ، چگونه زیست می‌کنم و تا کجا زیست می‌کنم ؟ " شباهت این پرسش‌ها در عین تفاوت ،

تعلقی مورد باور زمانه بود. این واقعیات در زبان و مطالب قرآن موج می‌زند. حتی در مورد نبوت پیامبران ، عده‌ای از منکران پیامبر ، معتقد بودند که چرا به محمد (ص) که پتیم بود وحی شده ، نه به یک فرد بزرگ و اشرافی از مکه ، یا این که اعتقاد به وحی و معجزه و ایجاز در فرهنگ مردم مکه و اعراب امری مسلم بوده یا این که قرآن مطابق با فرهنگ و نگاه‌های زمانه خود حرف زده تا بتواند با همین پارادایم‌های عقلی زمان خود مردم را به ایمان دعوت کند و ایمان و مقوله‌های بنیادین مشترک نوع انسان را در جامعه مطرح و قابل فهم سازد ؟

خدای واحد و تأثیر آن در زندگی و معنا در هستی برای هر انسان ، باور به نتیجه کار و آخرت و رابطه منطقی دنیا و آخرت (نه رابطه تقابلی میان این دو) توصیه به زیست معقول در دنیا برای این که همگان در آسایش باشند ، لزوم نیایش و ستایش برای انسان‌ها که امری مورد نیاز همه آدمیان است و آن هم ستایش و نیایش به معنی بخش هستی و خالق آن ؛ مفاهیمی از این دست که هنوز دغدغه‌های بنیادین نوع انسان است.

انسان امروزی هم می‌تواند باشد. در این نگاه ، متن قرآن به دنیای اثبات نظریه علمی درباره خلق کرات و سمات و... نیست و همچنین نمی‌تواند همراه با قوانین نبوتی درباره سرعت و شتاب باشد یا این که به دنیای آن باشد که بر نظریه نسبیت اینشتین مطبق گردد. چنین نگاهی به متن قرآن ، نگاهی مقبول نیست. متن قرآن در حوزه علوم ، دید کلی و منطبق بر زمان خود دارد. این دید کلی نمی‌تواند منطبق با دیدگاه‌های علمی امروز باشد. اما باید باور داشت که علوم در پارادایم‌های متفاوت برخی مبانی درست دارند که این مبانی ، اثبات علوم را باعث می‌شود. به عبارتی ، درستی برخی مفاهیم مهم در علوم در تمام پارادایم‌های فکری بشر امری بنسبتار مهم است ، اما این اثبات‌آسان نیست که تفاوت علوم در دوران‌های مختلف فکری را عمده‌سازد. برای نمونه ، نگاه به خلقت تدریجی انسان از دید عارفان ، همان‌شعور از جمادی مردم و نامی شدن... مولانا را می‌توان با دید تکاملی داروینی مقایسه کرد ، اما این شباهت کلی نمی‌تواند مانع تفاوت‌های تبیین نظریه تکامل با دید تکاملی عارفانه وحدت وجودی مولانا شود. چرا که نوع نگاه به انسان و متدلوژی تبیین پدیدمورد تکامل در این دو پارادایم فکری متفاوت است. از همین روی باید توجه داشت که آیات مختلف انسان در قرآن و آیات مربوط به آن نمی‌تواند با علوم جدید در مورد تکامل نوع انسان منطبق باشد ؟ اگرچه می‌تواند اثبات‌گامی داشته باشد.

با چنین دیدی است که باید میان باور به مقوله‌های بنیادین مانند باور به معنی در هستی (خدا) ، آرامش و نیاز به جاودانگی و نحوه اثبات آن با سرمشق‌های علمی زمان خود فرق گذاشت. عدم درک این تفاوت‌ها موجب نوعی ساده‌سازی در باورها می‌شود که امر مغفبولی نیست و یکسان‌پنداری این دیدگاه‌های کلی درباره مقولات

پیامبر می‌باید به‌امر مدیریت توجه می‌کرد تا بتواند زندگی مسلمانان را طوری تنظیم‌کند تا ایمان ایشان شکنج‌گردد. همچنین عبدالرزاق متوجه نیست که برای نقد دولت دینی و مشروعیت الهی حکومت خلافتی، لازم نیست که نقش اجتماعی تمدن‌ساز دین را منکر شد یا به اهمیت آن اشاره کرد.

در این رابطه است که عبدالرزاق به‌نگاهی متفاوت از باور خود نزدیک می‌شود، چرا که ایشان در مجموع با چیز دیگر قلمداد باور ندارند که تجربه‌گذشته پیامبر الهی است، پس می‌توانند کردن زندگی و اعمال پیامبر، مدعی عدم‌نقادی هستند، و چون این تجربه را به خوبی اجرا کنند و موفق باشند و در عین حال از نقد پذیرایی مصون بمانند، چون عقل بشری توان فهم معجزه پیامبر را که برای نوع بشر نجات بخش بود، ندارد. ازسوی دیگر عبدالرزاق که متأثر از لائسیسم غرب است، توجه ندارد که سنت اسلامی با سنت مسیحی در بستر تاریخ بسیار متفاوت است. به‌تعبیر محمد جابری - متفکر مراکش - و محمد مجتهد شبستری - متفکر ایرانی - تمام تاریخ تمدن اسلامی تحت تأثیر تفکیک دو نوع فهم از قدرت خلافت و امامت بوده است، در حالی که تمدن مسیحی این‌گونه نبوده است. عبدالرزاق بیاید توجه داشته باشد که صرف‌وفتار پیغامبر هم نمی‌تواند به تنهایی سنت اسلامی مسلمانان را تحت الشعاع کامل و محض خود قرار دهد. برای نمونه عبدالرزاق از مقدمه‌های خلدون بسیار آدرس می‌دهد تا نظریه خلافت و حکومت را توضیح دهد. مقدمه این خلدون نشان دهنده یک‌سنت سیاسی در دنیای اسلام و تمدن شرق بعد از اسلامی است که در قیل از اسلام هم ریشه داشته است. بی‌گمان بارگشت به‌نص متن قرآن، حتی در اوایل کار خلفا، مشکل مسلمانان را حل نکرد، چرا که بعد از مدت کوتاهی نیاز پاسخگویی به مسائل جدید در دنیای اسلامی کار را به‌جهاد کشاند. یعنی در ابتدا برای توضیح قرآن به رفتار پیامبر استناد کردند و بعد از مدتی به دلیل پیدایش مسائل جدید به‌اجماع و عقل سنت و قرآن برای اجتهاد متوسل شدند. اگرچه برای فهم دین بازگشت به‌سرچشمه‌ها امری ضروری است، اما سنت اینبناشده در طی قرون را به صرف اینکه متن قرآن در یک مورد یا مواردی اظهار نظری نکرده است، نمی‌توان قانع یا ساکت کرد، چون در بسیاری از موارد متن قرآن در پرتو تفاسیر گوناگونی قرار می‌گیرد که شرایط زمان و مکان در تأثیر و پیدایش تفاسیر بی‌اثر نیستند.

همان‌گونه که گفتیم در قران اول و دوم هجری بسیاری از ارجاجات کلی قرآن را با رفتار پیامبر مصداقی کردند و حتی گاه رجاعات قرآن را در تفاسیر خود، اسیر زمان و مکان کردند. در حالی که توجه به رفتار پیامبر نشان می‌داد که تلاش برای فهم دقیق رفتار وی با ناکامی همراه بوده و تفاسیر همواره با سطحی‌نگری همراهی باشد. علی عبدالرزاق با وجود دیده‌گاه مثبت در مورد مبارزه با دیکتاتوری و حکومت‌های فزونی موروثی و خلافتی موروثی و برعکس کردن ظلم این حکومت‌ها تلاش کرد تا اعتبار و مشروعیت چنین حکومت‌ها

درحالی که هدف او درست است. وی به دنبال آن است که ثابت‌کند پیامبر، شایسته نبود و خلافت، همانند نبوت نیست. اما وی توجه ندارد که برای اثبات این تفاوت‌ها، نیامستی به دنبال ساختار حکومتی دوره پیامبر باشد که آیا ایشان والی، نماینده و ساختار دولت برقرار کرد یا خیر؟ و آنگاه فقدان این ساختار را دلیل آن بگیرد که رفتار پیامبر با خلفا متفاوت بود.

عبدالرزاق به دلیل نگاه مردم سالارانه به قدرت - دیدگاهی که جای تحسین دارد - تلاش می‌کند تا تاریخ گذشته بشری را بر اساس فهم خود از نحوه مکابیزم حکومت تحلیل کند، در این روایت، تاریخ گذشته مسالوی است با استبداد و دیکتاتوری و ظلم و جور و ستم و فقط در دوره جدید است که می‌توان از دموکراسی و مردم سالاری و عدالت و آزادی سخن گفت. بی‌گمان چنین دیدگاهی باید به پرسش‌های فزاینده در مورد نگاه خود از تاریخ گذشته بشر پاسخ‌شایسته دهد، چرا که در پرتو ظلم و جور و ستم، تمدن، ادبیات، فرهنگ و هنر شکنج‌گرفته نمی‌شود. درحالی که بشر گندشسته دارای تمسک بنبشتری بوده است؟ در همین راستاست که وی تاریخ گذشته و همچنین گذشته تاریخ حکومت‌های کشورهای اسلامی را فقط ظالمانه می‌بیند. در حالی که ما خلفای عادل و پادشاهان خوب هم داشته ایم. عبدالرزاق متأثر از دید مدرنیته از تاریخ گذشته و ناراضی از پادشاهان بی‌لیاقت در مصر، حکومت‌های گذشته را یک‌دست می‌بیند و آنان را نفی می‌کند. خطای دیگر عبدالرزاق این است که حکومت را در نهادهای مشخص خلاصه می‌کند. انتخاب والی یا قاضی برای اداره امور یا اینکه وجود خلیفه و یا... در حالی که وی توجه ندارد که جامعه عربستان به تناسب خود می‌بایست مدیریت می‌شد و در ادامه همین مقوله وی فراموش می‌کند که مدیریت امر مهم و غیرقابل انکاری است. این‌که پیامبر نوعی مدیریت به‌کار می‌برد که این مدیریت مشروعیت خاص خود را داشت، اما این مدیریت بعد از پیامبر چگونه مشروعیت خود را بازتولید می‌کرد، مقوله دیگری است. از سوی دیگر عبدالرزاق باید روشن می‌کرد اگر مدینه و مکه فرمانروا باشند، آیا پیامبر نسبت به امور دنیا بی‌اعتنا بود، یا این‌که به اصلاح مناسبات می‌پرداخت و مردم را دعوت به عدالت می‌کرد. در همین راستا پیامبر برای پادشاه ایران و روم حقیقه پیام فرستاد و آنان را دعوت به دین جدید و به رعایت عدالت می‌کرد. عبدالرزاق در انطباق این زمان به آن زمان (گذشته) تلاش می‌کند تا ثابت‌کند که حاکمیت پیامبر استثنایی است و با هیچ‌یک از موازین بشری در مورد حکومت و مشروعیت آن همخوانی ندارد؛ در این حالت وی متوجه نیست که از پیامبر فزونی غیر بشری می‌سازد که نتیجتاً عدم نقد تاریخی دوران پیامبر را سبب می‌شود و آن را از حیطه بررسی عقلانیت انسان‌کنار می‌گذارد، درحالی که عبدالرزاق خود معتقد به نقد عقلانی و منطقی دوران پیامبر است. همان‌طور که عبدالرزاق از خلافت و پادشاهی نقدی عقلانی دارد. عبدالرزاق متوجه نیست که پیامبر در امور حکومتی با مردم مشورت می‌کرد و ازسوی دیگر توجه ندارد که

بود. عبدالرزاق در این کتاب به توسعه طلبی پادشاه مصر که به دنبال خلیفه خواندن خود برای جهان اسلام بود، نیز تاخت. علی عبدالرزاق در تحلیل رابطه حکومت و دین و سیاست و مدل حکومت و مشروعیت حکومت در کتاب اسلام اصول حکم، با وجود بکر بودن موضوع و همچنین مناقشه برانگیز بودن آن، به دنبال آن بود که راه نظریه پردازانی در فلسفه سیاسی در میان مسلمین را باز کند و در عین حال می خواست که دین را در حوزه عمومی و در میان افراد محترم بینگارد و همچنین نظر به خلافت را که دیدگاهی در خدمت استبداد و رسم موروثی گری در امر قدرت سیاسی بود و با توجه دینی بودن، خود را رسمیت می بخشید، مورد نقد قرار دهد.

با این وصف نگاه انطباقی حال بر گذشته از سوی علی عبدالرزاق دارای نکاتی قابل تأمل و نقادانه بود که باید مورد بررسی قرار بگیرد.

۱- رابطه دین و سیاست و حوزه عمومی^۲ - دین و حکومت دینی
۳- مشروعیت حکومت^۴ - مبانی مشروعیت و نحوه اجرای آن
۵- مکانیزم حکومت کردن و مدل حکومتی^۵ - شرایط اجتماعی - سیاسی و نحوه حکومت و مدل آن^۷ - رابطه نبوت و قدرت و نحوه رابطه آنها با یکدیگر^۸ - تفکیک نکردن افق زمان خود با افق زمان پیامبر

کتاب اسلام و اصول حکم با دو پیش فهم به سیخ رفتار پیامبر و آیات قرآن می رود:

پیامبر، شاه نیست ساختار حکومتی مدرن و حتی ساختار حکومتی سنتی بر اساس سلطنت و پادشاهی در دوره نبوت پیامبر وجود نداشته و مشروعیت نداشتن پادشاهان عمل نکرده و در امور مختلف نماینده امیر به شهرها گسیل نکرده و از مردم همسان قبیله و قریه برای گرداندن امور ما نهند قبال از اسلام آوردن آنان استفاده کرده است.

بی گمان شان پیامبر همانند و یکسان با شاه و حتی خلیفه رسول الله هم نیست، مشروعیت او و محبوبیت و مقبولیت وی متفاوت است. با این وصف عبدالرزاق فراموش می کند که ما پیامبر شاه و پیامبر وزیر هم داشته ایم. حضرت یوسف، سلیمان و داود نبی شاه هم بوده اند. عبدالرزاق به سهو یا عمد از این موضوع گذشته است. شاید وی رفتار پیامبر اسلام را ملاک قرار دهد. اما باید توجه می کرد که قرآن به تمام انبیا باور دارد و آنان را الگویی مسلمین مسی دانند. البته بسیار توجه کنیم که قرآن پادشاه شدن سلیمان را الگو نمی داند، اما رفتار صحیح او را ملاک و الگو می گیرد.

توجه به این نکته ظریف است که عبدالرزاق را در دادن پاسخ به آن دچار مضمه می کند. از سوی دیگر قرآن با وجود داشتن انسدادی فوری من حق حقیقت من حق مدنی، باز برای اجرای آن جای توجه باقی می گذارد. این احکام را چه کسانی باید پیاده کنند؟ حتی اگر باور کنیم که صد الرزاق این نکته ظریف را نادیده می گیرد،

صمد و علمی عبدالرزاق قسر دارند. ایشان هم متداولی انطباقی، بخصوص در سیاست را باب کردند که این متداولی با وجود داشتن نکات مثبت از نقاط ضعف فراوانی برخوردار است، به طوری که بسیاری از سؤالات در مورد رابطه دین و سیاست و دولت را بی پاسخ می گذاشت و در فقدان این پاسخ ها، دیدگاه بنیادگرا به عنوان تنها پاسخ دهنده خود را مطرح می ساخت و خود را مدعی نشان می داد.

گرایشی از دیدگاه انطباقی که تفکری نوگرا دارد، به دنبال یافتن علایم و دیدگاه هایی در گذشته است تا افق دیدگاه خود را توضیح دهد و اثبات نماید که در گذشته و مقطعی خاص رو بگرد و مکانیزم مردم سالاری وجود داشته و دین در آغاز سخنانی می گفته یا می خواسته بگوید که امروز علم و تجربه بشری می زند.

گرایش انطباقی - نوگرا برای جست و جو به نص و سنت رسول الله و امامان پرداخت. با این وصف این دیدگاه به دو درک متفاوت از متن قرآن و سنت رسول الله رسید که جای تأمل داشت.

۱- گرایش انطباقی که مطرح نمود اسلام دین اجتماعی - سیاسی است، اما به کتاب قرآن و سنت رسول به امور حکومتی و سیاسی دنیوی نپرداخته و پیامبر شاه نیست، پیامبری و خلافت یکسان نیستند، پیامبری اموری موروثی نیست و جانشینی پیامبر وجود ندارد، این دیدگاه حکومت بعد از پیامبر را حکومت اعراب نامید، نه حکومت دینی. این حکومت نیاز جامعه پیشرفته اعراب بود که بعد از دین جدید وارد حوزه تمدنی پیشرفته شد بود. نویسنده کتاب اسلام و اصول حکم که در زمره این متفکران است. این گرایش که به اسلام اجتماعی باور دارد، اما به اسلام حکومتی و حکومت دینی باور ندارد، در کتاب "اسلام و اصول حکم" علی عبدالرزاق، نویسنده و متفکر مصری در دهه ۳۰ قرن بیستم میلادی مطرح شد که مسائل بسیاری را برانگیخت.

نویسنده که تلاش داشت به نوعی پذیرای حکومت مدرن و دمکراسی در جامعه باشد، کوشید که ثابت کند که دین برای امور دنیایی قوانین مطلق ارائه نکرده و پیامبر نیز مستمسازی ننموده است. وی همچنین خلعی را شدین و بخصوص ابوبکر صدیق را خلیفه ای می دانست که به نام دین - اما برای حفظ قدرت سیاسی - مخالفین را به نام مرتد کشت، در حالی که برخی از این به ظاهر مرتدین، از دین خدا برنگشته بودند، ولی خلافت ابوبکر را قبول نداشتند، اما ابوبکر به خاطر تحکیم قدرت جامعه نو پا چنین کرد، (۸) علی عبدالرزاق در کتاب "اسلام و اصول حکم" تصریح می کند که در فقدان نظر به پیرزای سیاسی در جهان اسلام در طی قرون متصادمی و رفتار حاکمان به نام دین در مجموع ناد رست بود، وی در این تحلیل خلافت امویان و عباسیان را ظالمانه می داند و در پی آن است که خلافت عثمانی فرو پاشید. هر نیز غیر قابل توجه دینی بدانند. باید توجه داشت نویسنده کتاب اسلام و اصول حکم در دوره ای که عدای به دنبال احیای خلافت عثمانی و برخی دیگر به دنبال احیای مدل خلافت اصیل اسلامی بودند (مانند رشید رضا که از افکار گذرشته خود برگرفته بود و دنبال طرح اسلام خلافت ناب گرا بود) به طرح دیدگاه خود پرداخت که این دیدگاه بسیار تأمل برانگیز

شیرایط امر و وزین جامعه بشری است که در مجموع دارای مدل و مکانیزم حکومتی مطلوبی است ، اگرچه بی عیب نیست یا ، با این که مشروعیست حکومت بر اساس رأی هر فرد در جامعه ای که دولت مدرن در آن تحقق یافته و انسان ها دارای حقوق هستند و هر فرد در روپا رویی با دولت مدرن اگر حق برخوردار از حقوق انتخاب کردن و انتخاب شدن نداشته باشد ، به واسطه نفوذ و سلطه دولت مدرن بر تمام شئون اجتماعی ، دیکتاتوری دولت مدرن ، وحشتناک تر از دولت های گذشته می شود ، چرا که دولت های قبیله از مدرن ، چنین سطره ای بر تمام شئون زندگی مردم نداشته اند . این دولت ها با حکام محلی رابطه داشتند و حاکم محلی در صورت داشتن رابطه صحیح با مردم خود ، ایشان را از حد مناسبی از عدالت برخوردار می کردند .

بی گمان در این مورد می باید تحقیقات دقیق تری انجام داد ، چرا که نگاه مدرنیت از تاریخ گذشته ، نگاه واقع بینانه ای ارائه نمی دهد ، چون افق دید و ارزش های مخصوص به خود را به دوران های دیگر غالب می کند و در نتیجه از ماهیت روابط و مناسبات ، شناخت خوبی به دست نمی دهد ، در حالی که می باید با نگاهی همدلانه و محققانه با تاریخ گذشته برخورد کرد و این نگاه متلاثری تطبیقی- تأویلی را می طلبد که در نگرش مدرن در روایت غالب آن یافت نمی شود . باید توجه داشت که عدالت و آزادی در مفهوم کلان آن ، مقوله ای نیست که در دوره ای از زندگی بشر شکل گرفته باشد و کیمیای یک دوره بشری باشد ، بلکه عدالت و آزادی کیمیایی است که در هر دوره ای بو ، گل ، شاخ و برگ خاص خود را خواهد داشت . از همین روی اگر چند اصل محوری را مورد توجه قرار دهیم ، آنگاه فهم گذشته ، نزدیک به آنچه بوده و رخ داده ، بهتر حاصل می شود .

۱- هر دوره به مقتضای زمان خود مکانیزم مدیریتی- حکومتی و سازمان اجتماعی خاص خود را تعیین می کند .
۲- مکانیزم های مدیریتی- حکومتی یکسویه یا خوب نیستند .
۳- مکانیزم های مدیریتی دستخوش دگر دگرسی ها و دگرگونی هایی شوند .

۴- مکانیزم های حکومتی- حکومتی رو یکد یکسره مثبت یا منفی ندارند و به مقتضای نوع انسان یا تغییر مناسبات اجتماعی- سیاسی دچار دگرگونی های بنیادی می شوند .

۵- مکانیزم های مدیریتی- حکومتی در این دیدگاه جای تخریب آمیزی و قابلیت استفاده و جرح و تعدیل دارند . این مکانیزم ها امر یعنی یا فرشته خو نیستند ، بلکه انسان ها و رفتارها در مکانیزم های مورد ارزیابی قرار می گیرد . چنین نسبتی در مورد فهم درست از مکانیزم های مدیریتی کارگشایی خاص خود را در جزئی شدن در مورد مدل حکومت ها و نحوه مشروعیت دادن به این حکومت بازی خواهد کرد . به عبارتی مدیریت- حکومت وظیفه دارد که تا عدالت- امنیت و آزادی را برای مردم به ارمغان بیاورد حال هر نوع مشارکت و شکل مشارکت مردم که باشد این سه عامل مزبور پاری برساند ، مقبولیت می یابد و مقبولیت با مشروعیست هم همراه می شود ، اما آن زمان که مقبولیت از حکومت رخت بیند ، مشروعیست یک مدل

اما نگرش انطباقی- نوگرا با توجه به این ظرایف بدنبال تفکیک و یزگی نبوت از حکومت و حاکمیت است ، اما در این تفکیک باز دچار برخی خطاهایی می گردد که به ناگه بر به خاطر متلاثری خود به آن مبتلا گشته است . برای نمونه این دیدگاه مشخص نمی سازد که حوزه تفکیک امر نبوت با حکومت پیامبر در مدینه که جحاست ؟ آیا این امر جداشدنی می باشد یا نه ؟ از سوی دیگر بیعت پیامبر با مردم مدینه ، دلیل آن می شود که دیگر مناطق فتح شوند و جزیه به عنوان خراج به غیر مسلمین بر سراسر شبه جزیره عربستان اعمال شود یا این که به دلیل اسلام آوردن مردم مدینه ، پیامبر می تواند نماینده حکومتی و مشروعیت یافته همه عربستان باشد ، آیا این دیدگاه با دموکراسی همخوانی دارد یا خیر ؟ همچنین گاه قوانین قرآن با برخی از مکانیزم های امروزی دموکراسی همخوانی ندارد ، اگر چه گویا دین با آزادی انسان هممانگی دارد . به عبارتی دموکراسی نه آزادی ، مقوله ای است متمم به ذنبای مدرن و براساس رابطه دولت و ملت بر اساس تعریف مشخص از مرزهای معین و قوانین تعریف شده است ، در حالی که نظام های دیگر حکومتی باید برای مشروعیت خود مکانیزم های دیگری را دست و پا کنند .

اطاعت از رسول الله ، اطاعتی عاقلانه و عاشقانه است که بر اساس اعتماد ایجاد می شود ، این اعتماد و یزگی خاص خود را دارد و نمی تواند از یک فرد جدا شود ، به طوری که بتوان پیامبر را در هیئت یک نبی یا یک حاکم دید که این دو ، دو قلمرو جداگانه با یکدیگر داشته باشند . (۲۰) از همین روی وقتی قرآن از اولی بودن چنان پیامبر بر جان دیگر مسلمین می گوید ، در حقیقت واقعیتی محض را بیان می کند . همچنین این گرایش در مورد امام علی (ع) و امام حسن (ع) با استناد به رأی مسرد آن هم رأی مسرد مسلمین و سرخسی از قد رنمندان طوایف عرب ، تلاش می کند که این نوع رو یکد به انتخاب حاکم را با دموکراسی امروزی برابر بداند ، در حالی که همین گرایش در مورد قبول ولایت عهدی امام رضا (ع) در زمان سامون خلیفه عباسی چه سختی می تواند ، داشته باشد ؟ به شهادت تاریخ مطابق عرفان زمان امام با پذیرش این مکانیزم حکومتی در حقیقت بدون این که دچار خطای حق و باطل شده باشد ، تلاش کرد تا استراتژی خود را به پیروزی برساند که در عمل امکان پذیر نشد . پیدا است که گرایش تطبیقی- تأویلی ، به دنبال منطبق کردن افق دید خود با افق گذشته گان نیست . این دیدگاه دین را حقیقتی می داند که آمده است تا مناسبات فردی و اجتماعی انسان ها را لطیف ، انسانی ، عادلانه و اخلاقی کند و از دردهای انسان و جوامع در این دنیا بکاهد ، اما رسالت دین یگانه ، سیستم سازی برای همه زمانه ها نیست ، اما می تواند در سیستم سازی الهام دهند باشد ، بلکه متناسب با شرایط اجتماعی ، به ساخت قدرت و روابط انسان ها رو یکد عادلانه و انسانی می دهد . تحقق عدالت و انسانیت در کاربرد کلان خویش به آزادی و اختیار انسان احترام می گذارد . از همین رو نباید در دورانی که مقتضای آن نیست به دنبال مکانیزم های دموکراسی سیاسی ی به مفهوم امروز بود چون دموکراسی سیاسی مفهومی متناسب با

همگان بودن بود است. با این وصف امام علی، برای قبول خلافت فقط به رویه شیخین قناعت نکرد، بلکه از مردم مدینه بیعت گرفت. در حالی که هوی قبیل از بیعت‌گرفتن از مردم، از سران قبایل مطابق سنت انتخاب سه خلیفه پیش بیعت گرفته بود، با این‌که امام علی در جریان جنگ صفین مطابق نظر اکثر پساپه خود به حکمیت تن داد، در حالی‌که خود مخالف حکمیت بود و آن را درست نمی دانست و همچنین امام حسن که برای جنگ با معاوی ه رفته بود، به دلیل تمایل سران سپاه خود به لاپل ناتوانی ایشان در جنگ به صلح تن داد، در حالی‌که وی در حقیقت خلیفه مسلمین بود، اما چون احساس کرد که حامیان وی، دیگر تمایلی به خلافت ایشان ندارند، با معاوی به صلح کرد و شرط اصلی وی آن بود که معاوی به برای خویش جانشین معین نکند و خلافت را در خانواده خویش موروثی نگرداند.

این نگاه نوگرا که متفاوت از دید عبدالرزاق است، شاید نگاهی کارا تر از نگاه عسیدالرزاق داشته باشد؛ چرا که به دنبالن نیست که تمام مکاتبینام های حکومتی گذشته را با امروز مقایسه کند. با این وصف به دنبال آن است که نشان دهد: ۱- اسلام دین سیاسی است. ۲- اسلام دین دولتی نیست. ۳- اسلام رو بکرد مردم سالارانه را باور دارد ۴- دین علاوه بر حوزه خصوصی بر حوزه عمومی و سیاست توجه دارد ۵- اسلام با حکومت موروثی مخالف است. ۶- اسلام فقط کتاب قرآن و فقط شامل رفتار پیامبر نیست، بلکه اسلام مجموعه گسترده ای را نیز شامل می شود که به نام سنت اسلامی خوانده می شود. این دیدگاه در تلاش است تا نشان دهد سنت حکومتی پیامبر و امامان به خصوص امام علی با رو بکرد مردم سالارانه منافات ندارد و این رو بکرد ریشه در گوهر دین دارد. از همین رو این دیدگاه به سنت و شریعت بسیار اهمیت می داد و بر آن تکیه فراوان می کرد، اما در عین حال مشروعیت حکومت را به رای (۹) مبتنی می داند. این رو بکرد درباره مشروعیت حکومت، تلاش داشت تا میان نوع و نحوه خلافت در میان مسلمانان تفکیک فنانا شل شود، در حالی که علی عبدالرزاق سعی می کند که بعد از پیامبر عنصر نقش اجتماعی دین را به حکومت و حکومت سیاسی را نیز در خدمت قدرت عدله ای علیه عدله ای دیگر قلمداد کند. وی به حکومت ابوبکر نقد وارد می آورد که چرا خود را خلیفه رسول الله خلیفه خواند، در

حالی که وی یک حکومت سیاسی عربی را نادانخته بود. پس ابوبکر صدیق نمی تواند ادعای چنین رسالتی را برای خود داشته باشد، چرا که جانشین رسول الله نیست، در حالی که عبدالرزاق سابق قدرت یافتن خلفا را بر اساس جنگ و اختلاف می داند که این نوع قدرت یافتن با نبوت پیامبر متفاوت است. عبدالرزاق که به دنبال راه مشروعیت خلافت از سیاسی به عرفی است، توجه ندارد که حتی پیامبر نیز برای دعوت به دین جدید با انکار و هجوم فریبش بر علیه دین جدید روبه روشد که نتیجه آن اختلاف و جنگ بود. عبدالرزاق انگار به شرایط زمانی و مکانی توجه ندارد.

و مدل های آن را از مشروعیت دینی تهی کند و توضیح دهد که نبوت یا پادشاهی متفاوت است. پیامبر پادشاه نیست و خلافت و نبوت یکسان نیستند. با این وصف وی در مدلورثی و نوع نگاه خود به نقد گذشته چار خطایی بزرگ شد و آن این بود که وی افق این زمانی خود از حکومت، مناسبات، ساز و کار و نحوه مدیریت را با اوضاع سامان منطبق کرد.

در نتیجه همان طور که پیش بینی می شد در برابر بسیاری از پرسش ها که در مورد نقش اجتماعی و سیاسی دین، بی پاسخ ماند. با این وصف کتاب علی عبدالرزاق به نام اسلام و مبانی قدرت نکات خواندنی و آموزنده فرارانی دارد که در بررسی آن، نقاط قوت و ضعف آن، بیشتر نمودار می شود. با این وصف مدلورثی وی در بررسی حکومت در دوران پیامبر و خلفا و دیگران، نگاه ها و مباحث جدیدی را خلق نمود که تأمل برانگیز است.

۲- گرایش انطباقی دیگری وجود دارد که با حاکم کردن افق دید این زمانی بر زمان گذشته تلاش کرد ثابت کند که پیامبر و حکومت امام علی و امام حسن و مشروعیت حکومت آن مبتنی بر نظر مردم بوده و مکانیزم خاصی براساس سنجش آرای مردم وجود داشته و بخصوص امام اول شیعیان خود را خلیفه مردم می دانستند نه خلیفه خدا. این دیدگاه بر خلاف نگرش عبدالرزاق به دنبال آن بود ثابت کند که رو بکرد اسلام به سیاست و حکومت امری، مسلم است و دین با توجه به میل مردم در امور سیاسی و اجتماعی مردم خالت می کند و در حقیقت بخشی از رسالت دین در حوزه عمومی و سیاست و دولت خلاصه می شود. اگرچنین دیدگاه از حکومت دینی و انتقال قدرت به قشر خاص دفاع نمی کرد و حق ویژه برای صنف خاص قائل نبود، بلکه نجهله ای از این دیدگاه بر نظارت مجتهدان بر قوانین که بر خلاف اسلام و شریعت نباشد، نه این که برخاسته از دین و شریعت و فقه باشد، اعتقاد و اصرار و باور داشتند. این نگرش بر خلاف دیدگاه عبدالرزاق از رفتار پیامبر و امامان، رو بکرد مردم سالارانه و قابل نقد و بررسی ارائه داد. برای نمونه وی حکومت مدینه پیامبر را، از نبوت ایشان تفکیک می کرد و معتقد بود که پیامبر برای حکومت کردن از دو طایفه بزرگ یعنی از اوس و خزرج در مدینه بیعت گرفته است. پس رهبری با رو بکرد مردم سالارانه است که از نبوت وی جداست، اما از مفهوم نبوت جدا نیست و در همین رابطه وی حتی با طوایف یهودی و مسیحی مدینه پییمان حقوقی- مدنی امضا کرده، مانند پیمان عدم همکاری با کفار قریش مکه که طوایف یهودی در ازای رعایت این قرارداد از غنایم جنگی پیامبر برخوردار می شدند. در همین راستا این گرایش شیعه معتقد است که پیامبر در غدیر خم به شایستگی، امام علی (ع) را به خلافت توصیه کرد، اما مردم را مخترار گذاشت که از وی اطاعت کنند یا نکنند؟ به عبارتی امام علی (ع) در عین شایستگی مشروعیت حکومت خود را از مردم می گرفت، اگر چه صلاحیت وی برای حکومت کردن محرز بود، در عمل نیز نشان دادند که صلاحیت وی در حکومت بیشتر از دیگران بوده، چون به شهادت تاریخ وی در قضاوت در زمان خود سرآمد بوده و در عین حال توانایی وی در امر حکومت مورد تأیید

حسین عاقبت در زندگی اخروی این احکام را به جای آورند، اما دیگران را وادار به اجرا این احکام نکنند و اجرای آن را ایمانی بدانند. به نظر می‌رسد طرفداران این نگرش انطباقی نیز در عمل به سکوت در برابر احکام مسندنی شریعت می‌رسند. این گرایش فکری تلاش می‌کند تا نشان دهند که دین به معنای باور، ایمان، آداب و نیایش و احکام است و احکام مدنی دین جزه کوچکی از این مجموعه دین هستند که در عین اجرا شدن، نیایستی جای ایمان و نیایش و اعتقادات را بگیرند. با این وصف ظرف و مطلق رابطه‌ای منطقی با یکدیگر دارند و جریان مزبور (۲) توجه ندارد که احکام مدنی و نسبت کارایی آن در موارد گوناگون امری کاهش یافتنی در ذهن یک مسلمان یا معتقد به یک مذهب نیست. به عبارتی احکام مدنی همراه با احکام عبادی، بخشی از هویت را می‌سازد که این هویت به انسان معتقد در جامعه متمایز می‌بخشد، حتی عدم پرداختن منطقی به این هویت و توضیح دقیق آن، باعث می‌شود که این نوع هویت‌ها (بخوانید شریعت‌ها) با یکدیگر در ادیان مختلف جدال نادرست داشته باشند. با این وصف چاره‌کار، محو هویت‌ها یا شریعت‌ها، یا سکوت در برابر آنها نیست، حتی شریعت‌ها را نباید با سکوت یا تقلیل دادن به محدودده‌ای از دین راند، بلکه باید چاره‌ای اندیشید، چاره‌ای مناسب که با روح دین یعنی حقیقتات سازگاری داشته باشد و همچنین می‌بایست جایگاه شریعت احکامی را به شکل منطقی در پیکره اندیشه و تفکر و ایمان دین توضیح داد و به گفته اقبال لاهوری راه را برای سیستم سازی حقوقی جدید باز گذاشت. دیدیم که علی عیدالرزاق به عنوان متفکری انطباقی از گرایش اول که به دنبال عدم یافتن مکانیزم‌های حکومتی، به مقوله احکام شریعت مدنی دین توجه نمی‌کند و همچنین مهندس بازگان به عنوان متفکری انطباقی از گرایش دوم انطباقی که به دنبال یافتن مکانیزم‌های حکومت دمکرات در تاریخ اولیه اسلام است، برخی از احکام مدنی شریعت مانند حدودات و تعزیرات را غیر قابل اجرا می‌داند، بدون این که همچون اقبال لاهوری در مورد دستگاه حقوق فقه در اسلام نظر به پردازش کند.

در این میان گرایش دیگری وارد صحنه می‌شود که ویژگی خاص خود را دارد. این دیدگاه درباره دین شناسی هنوز سنتی می‌اندیشد و دین را به مفهوم مجموعه‌ای از متن قرآن و آداب سنت (پیامبر و امامان) و فرهنگ اسلامی مرکب از فقه، فلسفه و حکمت می‌داند، معتقد است که در دین و اصول فقه منطبقه فراغ منطقه منوعه وجود دارد. این دیدگاه اجتهاد را در منطقه فراغ ممکن می‌داند و معتقد است که در برخی از موارد امکان تغییر در احکام شریعت مدنی وجود ندارد (تاکید می‌کنیم شریعت مدنی دین، نه شریعت عبادی دین) با این وصف این دیدگاه معتقد است که اجرای بسیاری از احکام شریعت نیز به زمان و مکان و شرایط درست دارد که اجرای درست و صحیح آن در عمل در بسیاری موارد در جوامع کنونی اگر ممکن نباشد، بسیار سخت است. برای نمونه می‌توان از اجرای حد برای سارق نام برد، در حالی که قطع دست سارق نیز به شرایط مشخص دارد تا حد اجرا

دیدگاه انطباقی مانند عبدالرزاق با اثبات این که پیامبر در پی نقد حکومت‌های موروثی و خلافتی بوده، به دنبال رد تجربه حکومتی زمان پیامبر و خلفا می‌باشد. همچنین وی در این نقادی، در عمل در برابر احکام مدنی اسلامی که در مورد ارث و وارث و برخی از احکام حقوقی در مورد حد و حتی قصاص ساکت می‌شود، درحالی که توضیح نمی‌دهد که چرا این احکام در قرآن آمده است. در حالی که تفکر بنیادگرایانه با ایده لازم الاجرا دانستن احکام شریعت (عبادی- مدنی) حکومت دینی یا حکومت شریعت را توجیه می‌کند و حتی انحصار قشر خاص بر حکومت را برای اجرای احکام شریعت که ضامن سعادت انسان‌هاست، لازم می‌داند. به عبارتی تفکر بنیادگرایانه (اسلام سیاسی شده) که با نقد حکومت‌های شبه مدرن در کشورهای اسلامی شکل گرفته با این ادعا نظرات خود را دسته بندی می‌کند ۱- اسلام دین کامل است. ۲- دین کامل شریعت مدنی کامل دارد. ۳- اجرای این شریعت ضامن سعادت انسان‌هاست. ۴- این احکام باید اجرا شوند. ۵- برای اجرای این احکام نیاز به قدرت است. ۶- حکومت ابزار این قدرت است. ۷- حکومت دینی (حال به هر نامی دیگر) وسیله اجرای احکام شریعت است. ۸- مسلمانان باید به این حکومت تن دهند. دیدگاه انطباقی باید توجه داشته باشد که با اکثریت مردم سروکار دارد. یعنی اکثریت انسان‌ها دین را عرفانی یا ایمانی درک نمی‌کنند، اگر چه خالی از این مقوله نیستند، اما بیشتر مفهوم دین را با آداب رسوم احکام می‌فهمند. در برابر این دو حالت علی عبدالرزاق در عمل ساکت است و توانایی پاسخ دادن به ایرادها را ندارد. از جمله این که پس تکلیف احکام مدنی دین چه می‌شود؟ به عبارتی اگر این احکام وجود دارند، آیا باید اجرا شوند یا خیر؟ در این مورد حتی کسانی که عبدالرزاق را ستایش کرده‌اند، به این نقطه ضعف وی اذعان دارند که وی در این مورد سکوت کرده توانسته دلیل شایسته‌ای ارائه دهد.

ع. ف. لای انصاری در کتاب اسلام و لایسته ترجمه امیر رضایی در فصل ششمینم به تفصیل در عبدالرزاق پرداخته که پس تکلیف این که اسلام، دینی سیاسی می‌باشد و دارای احکام شریعت است، چه می‌شود؟ نگرش دوم این دیدگاه نیز درباره احکام شریعت در عمل بی جواب می‌ماند و چندین سخنی محکم و دندانگیر در این مورد ندارد. به عبارتی آن زمان که مطرح می‌شود تکلیف احکام شریعت چه می‌شود، یکی از معروف ترین نظر به پردازان این دیدگاه یعنی مرحوم بازگان در مصاحبه با اوریانا فلا چی در سال ۵۸ در کتاب "مصاحبه با تاریخ" اعلام می‌کند که احکام شریعت اسلام مانند قطع دست سارق و اجرای حد زنا و... در این شرایط غیر قابل اجراست. در شماره ۴۲ در مقاله "راز و رازدانی" اعلام نمود که احکام شریعت ادامه همین گونه نظرات آن زمان که دکتر سروش در ماهنامه کیان اعصار احکام زکات و... نقد پذیر نیستند و مومنان می‌توانند نسبت به انجام آن وفادار باشند و باید به قصد قربت به خداوند و

با این وصف مشروعهیت حکومت تابع خواست مردم است حال یا این خواست تحمیلی یا ناگزیر است که به مرور زمان به سوسی فری و پادشاهی حکومت می رود یا این که مردم به مشروعهیت آن حکومت باور دارند و آن را درست می دانند.

در جامعه ای که مردم حق انحصار یک قوم یا طایفه بر قدرت را پذیرفته اند اما از همین طایفه عدالت و آزادی می خواهند، تا زمانی که حکومت چنین کند و مردم نیز به این نوع مشروعهیت باور داشته باشند، این حکومت مشروعهیت دارد. (۱۱) همچنین بر عامل مردم و مدل نوع حکومت و نحوه اعمال قدرت آن می توان بر عوامل شرایط زمان- مکان را افزود که شامل مزبور کارایی یک مکانیزم را نشان می دهد، چرا که عامل زمان و مکان به مفهوم نوعی از روابط و مناسبات میان فرد با جامعه و جامعه با جوامع و تأثیر متقابل بر یکدیگر را سامان می دهد؛ عاملی که بر نوع حکومت (خوب و بد) و باورهای مردم تأثیر می گذارد. همچنین این سه عامل بر یکدیگر تأثیر می گذارند. دیدگاه تاؤ بلی- تطبیقی با توجه به دیدگاه فکری- سیاسی موسوم و مقبول هر دوره و تنوع آنها به باور و ترویج مردم جامعه، نوع کرداری رفتاری حکومت و عوامل زمان و مکان و مناسبات اجتماعی، مشروعهیت حکومت را به رضایست مردم مسمول می کنند. بسا این حال این مشروعهیت به معنی درستی نوع مشروعهیت آن نیست، اما در قلمرو اجتماعی هر تحولی با تغییر در باورها و مناسبات اجتماعی امکان دارد و اعتراض و جنبش روشنفکری وقتی مقبولیت می یابد که مورد حمایت مردم باشد. در حالی که امکان دارد اعتراض مصلحان و روشنفکران به سیستم حکومتی دارای حقانیت باشد، اما فاقد مقبولیت مردمی باشد. به همین خاطر است که در مقبولیت مردمی یک مدل حکومتی مشروعهیت همیشه ندارد و از سوی دیگر پسک مسدل حکومتی در یک دوران مشخص تاؤ بلی به عنوان مدل حکومت لیبیرال دموکراسی و سوسیالیستی نمی تواند مشروع ترین حکومت در طی تاریخ بشر از گذشته تا حال و برای آینده باشد، چرا که این نگاه موعودگرایانه گذشته گرا هر گونه تحول و آینده را در خود می کشد، چون که آینده مال مطلق خود را در حال با گذشته ممکن کرده است. این دیدگاه در عمل مخالف هر گونه تحول و اقدام نوظلمانه می شود. از همین دیدگاه تاؤ بلی- تطبیقی هم نگاه پایان تاریخ فوکو پامایی را که مدل لیبیرال دموکراسی را بهترین مدل نوع بشر برای همه زمان ها می داند به همسان انداز نادراست می داند که دیدگاه مدل حکومت سوسیالیستی برگرفته از تجربه اتحاد جماهیر شوروی سابق را، همان دیدگاهی که همه جهان را به ایجاد چنین مدلی برای همیشه دعوت می کرد.

۳- رابطه احکام شریعت و نهاد های ساختاری اجتماعی در نگاه تطبیقی- تاؤ بلی

حکومتی زیر سؤال می رود. با چنین دیدی لازم نیست همانند علی عبدالرازق در پی یافتن مکانیزم های حکومتی دنیای فعلی یعنی مواردی از قبیل عزل و نصب و ساختار حکومتی در دوران پیامبر باشیم و به واسطه فقدان این مکانیزم ها از جنبه اجتماعی و سیاسی دین غفلت کنیم و همچنین لازم نیست که تلاش کنیم مکانیزم های مشروعهیت حکومت در گذشته را مطابق دنیای جدید بدانیم (نظرات مهندس بازگان در برخی از موارد این چنین است.) یا این که تصور و استثنایی قائل شویم که در غیبت امام زمان (ع)، حکومت پارلمانی مشروعهیت دینی هم دارد را توضیح دهیم (منظور نظر به مرحوم نائینی درباره حکومت مشروطه سلطنتی و پذیرش مرد سالاری و مجلس شورای ملی است.) نگرش تطبیقی- تاؤ بلی با توجه به گوهر مفاهیم به دنبال حرکت به سوی حقیقت، خیر، زیبایی در روابط فرد و جمع است، اما در عین حال این مفاهیم را به هیچ وجه مطلق نمی انگارد و تعریفی کلی برای همه زمان ها از این مفاهیم ارائه نمی دهد و در عین حال توجه دارد که هیچ مکانیزم مدیترتی- حکومتی توانایی آن را ندارد که بتواند برای همه زمان ها و مکان ها موفق عمل نماید. از همین رو مدل های حکومتی- مدیترتی اعم از سلطنتی- مورثی- خلافتی حتی با رگاهی، مدل های پایدار و ابدی نسینند، اما یک جریان عدالت طلب و آزادی خواه به دنبال یافتن مکانیزم های عملی برای مدل های حکومتی می باشد که حداکثر مشارکت مردم را تحقق دهند. با چنین نگاهی بیشتر مکانیزم های مدیترتی- حکومتی در دوره هایی دارای کاربرد مؤثر در زمان خود بودند که باید علت و توانایی این تأثیر را به خوبی شناخت.

مردم و مشروعهیت حکومت

مشروعهیت حکومت به وسیله هر فرد یک رأی و بیعت گرفتن فردی و دیگر مکانیزم های دموکراسی که یکی از اشکال حکومت مردم بر مردم است، هر چند از مدل دموکراسی پارلمانی تا دموکراسی شورایی مستقیم که مدل های مختلف مردم سالاری است تفاوت فراوانی وجود دارد اما جوامع به مقتضای توانایی خود، قادر به اعمال یکی از مدل های دموکراسی هستند. با چنین نگاهی، دیالکتیک (رضایت- اعتراض) یا دیالکتیک (نظام- جنبش) شکل می گیرد به عبارتی درحالی که جوامع دچار بحران و ناکارآمدی مدل مدیترتی- حکومتی می شوند، عده ای بر حفظ ساختار موجود قدرت اصرار می کنند و عده ای بر این تغییر نسخه می گذارند. در جامعه ای که سازوکار تغییر و تحول، قانونی مستطقی باشد، مانند شرایط تغییر حقوقی قوانین در قانون اساسی نوشته شده یا نانوشته (مانند انگلستان)، به مراتب این تحول به سازوکارهای دموکراتیک همسازتر است. اما در جوامعی که این امکان وجود ندارد، تحول و حمایت، جنبشی و اعتراض با مشکلات بسیاری برخورد می کنند و در همه مسکن را به سطرش، انسداد و تضادم میان نیروهای اجتماعی به وقع می بینند که می تواند نتایج متفاوت و ناخواسته ای داشته باشد.

کند، غیرمسلمانان از اختیارات بسیاری کمتری برخوردار بوده و در برابر قانون با دیگر شهروندان مساوی نیست. در برابر حوادث، ضرر و زبانی که متوجه این شهروندان می‌گردد، بیشتر از مسلمانان خواهد بود. در همین حال این افراد به دلیل ذمی بودن از حقوق سیاسی - اجتماعی - اقتصادی کمتری در جامعه نسبت به مسلمانان برخوردار هستند. اگرچه ابتدا باید توضیح داد که چنین تفاوت‌هایی با روح دین همخوانی دارد یا نه؟ پارادایم دینی - پارادایم دینی -

آزادی بیان برای مسلمانان محفوظ است، آن‌هم مسلمانی که به قرأت خاص دینی - فقهی اعتقاد داشته باشند.

از همین رو هر مسلمانی در معرض اتهام زندگی، ناصبی و انتقادی بودن قرار می‌گیرد. همان‌طور که مرحوم مطهری به راحتی به وکثر شریعتی اتهام انتقادی زد و حتی وی را ملعون دانست که مرگش رحمت خداوندی بود (وی در نامه معروف خود به آقای خمینی در سال ۵۶ م. مفصل در این مورد سخن گفته است) در مورد طرفداران عقاید چپ مارکسیستی نیز این افراد محکوم به ارتداد می‌شوند که می‌باید حکم درباره ایشان جاری شود، در حالی که آقای خمینی در سال ۵۷ در پاریس اعلام کردند که مارکسیست‌ها در بیان عقاید خود آزاد هستند.

اهل کتاب نیز، می‌توانستند عقاید خود را تبلیغ کنند و حتی حق ندارند دین خود را به دین غیر از اسلام تغییر دهند. در حالی که در تاریخ اسلام ما مشاهده می‌کنیم که اهل کتاب با علما و بزرگان دین در حضور مردم بوده‌اند و این مناظره‌ها در کاخ‌های شاهان یا مساجد بزرگ صورت می‌گرفته است. کفار که شامل اهل کتاب نیستند نیز می‌باید یا کشته شوند یا تبعید، در غیر این صورت جایی در جامعه اسلامی ندارند. حال آن‌که قرآن در سوره توبه نسبت به کفار حریمی اجازه جدل و بحث داده و در عین جنگ با مسلمانان، تضمین امنیت جانی می‌دهد. مجموعه این عوامل در دیدگاه دین فقهی هستند که آزادی بیان و عقیده را محدود می‌سازند. گرایش رفم‌گرا سنتی تلاش می‌کند با ماندن در پارادایم تفکر سنت برای این محدودیت‌ها چاره‌ای بیابد. باقی این وصف تلاش‌های آقایان منتظری، ابازی، کدیور، فاضل میبدی و... اگرچه قابل ستایش است، اما هر بار که قصد حل هر یک از مقولات مطرح شده و محدودیت آزادی بیان را به هم راه داشته، می‌بایست یا از پارادایم سنت بیرون آیند یا این‌که لوازمات استلاال سنتی را در مورد خاص کنار بگذارند یا این‌که با تبصره و استثنای موضوعی را پذیرا شوند.

تلاش مرحوم نائینی هم نمونه دیگری است که ایشان در زمان غیبت امام معصوم، مشروطیت را بر نظام استبداد ترجیح دادند، در حالی که خلق نظر به سیاسی به بنیان‌های قدیمند دیگری نیاز دارد. به عبارتی علی عبدالرزاق نیز در نظر به حکومت، با استثنا کردن حکومت پیامبر به سوی دموکراسی روی آورد، در حالی که اگر الگو یا سوره دین، رو یکد از آرایه‌ها و دموکرات نداشته باشد، چگونه می‌توان از مردم آن دین چنین رویکردی را انتظار داشت؟ عبدالرزاق به این مقوله مهم توجه نکرد. با این وصف با توجه به این‌که در تعالیم فقهی آزادی بیان و عقیده اهل کتاب محدود است و

شود و در صورت عدم احترام این شرایط اجرای حکم مبرور درست نیست. این دیدگاه معتقد است که در چنین شرایطی منطقی فرایغ برای ما آماده است تا بتوانیم اجتهاد کرده و قانونگذاری نسلیم. با این وصف برخی از احکام مدنی شریعت که در قرآن، سنت و رفتار پیامبر و امامان شیعه وجود دارند، غیرقابل تغییر هستند. لذا اگر اجرا شدنی نیستند، دست‌کم می‌باید برای رعایت حرمت آنها سکوت اختیار کرد. این دیدگاه را در جامعه ما، از مرحوم نائینی تا مرحوم مطهری و آیت‌الله منتظری و... جریان‌های روحانی جوان خورش فکر تشکیل می‌دهند. چنین نگرش‌هایی در بیان روحانیون اهل سنت نیز وجود دارد که این افراد در میان شیعیان و اهل سنت با توارزی در درون پارادایم سنتی با دیدگاه بنیادگرایانه اختلاف دارند و همچنین با جریان‌ات روشنفکری دینی اسم از گرایش انطباقی و تأویلی، تطبیقی نیز تفاوت دیدگاه دارند. با این وصف، پرمناقشه‌ترین بحث در این جریان در مورد آزادی بیان و عقیده و بحث ارتداد می‌باشد که بحثی مناقشه برانگیز است. در نگاه روشنفکران مذهبی اعم از انطباقی و تطبیقی، مقوله آزادی بیان و عقیده مسئله‌ای قابل قبول است که در اصل آن تردیدی ندارند. اما بنیادگرایان معتقد به اجرای احکام شریعت به طور کامل هستند و به حکم ارتداد توجه دارند. اما

گرایش رفم‌گرا (ذمی‌که این نوشتار برای این گرایش می‌پسندد) در این مورد دارای دیدگاه‌های تأخیری و یا احتیاطی می‌باشد.

مرحوم مطهری آزادی عقیده را باور دارد، اما آزادی بیان را جایز نمی‌داند، از همین رو به اصل ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر ایراد می‌گیرد و آن را نادرست می‌داند، در حالی که این اصل اساس حقوق انسانی در این اعلامیه می‌باشد. استدلال ایشان این است که مگر بیمار می‌تواند هر آنقدر که می‌خواهد برای خود دارو تجویز کند، پس نمی‌توان بیسان هرگونه عقیده را برای جامعه مجاز دانست. مخالفان مرحوم مطهری با آزادی بیان بسیار پرمناقشه است، چون ایشان از آزادی عقیده دفاع می‌کنند، اما مشخص نمی‌کنند آزادی عقیده در چه شرایطی می‌تواند مورد نقادی و آزمون نقد قرار بگیرد؟ و مگر جز در شرایط تحقق آزادی بیان می‌توان به چنین شرایطی دست یافت. ایشان از امکان آزادی بیان در میان متخصصانی که فریب نمی‌خورند، صحبت می‌کنند، اما توضیح نمی‌دهد که چرا عقاید خود و برخی عقاید را آزاد می‌داند که هر کجا بر سر هر کوی و بوزن تبلیغ شود، اما برخی عقاید را شایسته این نمی‌داند. به عبارتی، آزادی بیان و عقیده و حق داشتن اجتماعات و گروه‌های آزاد مستقل حق همه انسان‌هاست، اما مرحوم مطهری برخی از انسان‌ها را از این حق برخوردار می‌داند. در ادامه این دیدگاه آنچه که آزادی بیان را به خطر می‌اندازد، مقوله ارتداد است که در حکومت‌های دینی و محافل مذهبی سنتی بو نیزه آن زمان که دارای قدرت باشند، به عنوان اصلی فراتر از آزادی بیان مطرح می‌شود. و در کنار این مقوله می‌توان به تفاوت مؤمن با غیر مؤمن و حقوق شهر و ندی تأکید نمود. در عصر حاضر در یک کشور یا منشور ملی، اگر حکومت دینی حدود و دیات دوران‌گذشته را اجرا

بتوان زمینه نقد و گفت‌وگوهای میان‌این دیدگاه‌ها را فراهم آورد. به نظر می‌رسد که در این راستا می‌بایست مبانی بنیادی تفکر مذهبی و دیدگاه‌ها در مورد حکومت و مشروعیت‌آن و اجرای احکام شریعت همان پیش‌نوگرا انطباقی، نوگرا تطبیقی- تاویلی و دیدگاه سنتی- بنیادگرا و سنتی- اصلاح‌گرا به بحث‌گذاشته‌شود. بی‌گمان در سایه این تعامل، تولید اندیشه نو ممکن است و شناخت سنت فکری گذشته و نقد اصولی آن امکان‌پذیر می‌گردد. نگارنده معتقد است که پیش‌ها و متدلوژی‌های همراه آن، هیچ کدام کامل نیستند، اما در هر زمانی برخی از پیش‌ها و متدلوژی‌ها توان شناخت بیشتر و بهتر گوهر دین را دارند. بنا بر این در عین این‌که می‌باید آفات پیش‌ها و متدلوژی‌های همراه آن را شناخت، اما نباید در صدد مطلق کردن هر نوع تفسیر و برداشت از دین بود، بلکه باید فرصت از مومن و نقد‌پذیری به دیدگاه‌ها و باورها داده شود. نباید از ارزیابی‌ها هر اسید، چرا که در این میان اگر صداقت و صفا و درود زیستن خوب در جهان باشد، انسان شکوفایی شود و بی‌گمان گوهر دین با چنین رشدی مخالف نیست.

گفتنی است در تقسیم‌بندی جریان سنتی به دو گرایش ۱- سنتی بنیادگرا به مرور زمان به واژه شبه سنتی معتقد شدم ۲- گرایش سنتی - فرمگر به واژه سنتی - اصلاح‌گرا را صحیح‌تر می‌دانم. در پایان جا دارد از خانم محترم رحمانی و آقای محمدتقی محمدی به خاطر ترجمه کتاب "اسلام و اصول حکم" نوشته علی عبدالرزاق (نشر سرائی) با مقدمه محمد عمارة و همچنین ترجمه دیگری از این کتاب توسط آقای امیر رضایی (نشر قصیدهمسرا) البته بدون مقدمه محمد عمارة تشکر کنم که برای نوشتن این مقاله، انگیزه لازم را در من ایجاد کردند.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- روشنفکران مذهبی یا دینی را می‌توان نضله‌ای از روشنفکران بومی یا ملی به حساب آورد.
- ۲- به‌عنوان نمونه، برای اثبات به‌قانون اساسی پیش‌ها در ۱۳۵۸ دولت مستورقت به مجلس خیرگان‌نگاه، پیشنهاد زدند یا اعتراض نهضت‌آزادی ایران به لایحه قصاص که به‌وسیله آقای بهشتی به جای قوانین گذشته پیشنهاد شده بود.
- ۳- مهدی بازرگان، انقلاب در دو حرکت، ۱۳۶۳، شرکت سهامی انتشار. همچنین مخالفت‌مهندس‌سحابی با اصل پنجم قانون اساسی در کمیسیون اجتماعی مجلس خیرگان اول.
- ۴- جریانی که به‌حلقه‌یکان معروف است و جریان فکری- مذهبی مبارکی نیز هست. در مجموع از مدل حکومت‌دموکراتیک یعنی تا حکومت غیردینی دفاع می‌کنند. در این میان برخی از اعضای این حلقه از حکومت دموکراتیک دینی همراه با اصل ولایت مطلقه فقیه با تفسیر خاص خریش دفاع می‌کنند. اما مهم این بود که دکتر سوروش از مدل حکومت‌دموکراتیک دینی به‌عرصه "زیست‌دین به‌حوزه خصوصی" رسید.
- ۵- مراجعه کنید به پیش‌نویس قانون اساسی پیشنهادی دولت موقت در سال ۱۳۵۸
- ۶- نقد نظر، تاجستان و پاییز ۱۳۸۰، ص ۲۲۶ تا ص ۲۲۹، مقاله ماهیت و

شریعت فقهی با روایت خاص را در جامعه خویش تخریب کرده، با کوله باری از تخریب‌جرائبی در مرحله بسیار مهمی قرار گرفته که همانا گفت‌وگو با تمام‌گرایش‌های دینی جامعه و در عین حال زمینه‌سازی تئوریک مبانی نظری و همچنین زمینه سازی برای ارائه‌الگو عملی و رفتار مطابق زیست مؤمنانه است. باید توجه داشت که اندیشه نوگرای دینی در حال آزمون چنین تجربه‌ای است. اما چنین تجربه‌ای می‌بایست دارای مبنا، نظریه، الگوی زیست‌فردی و جمعی باشد و باید در پی ساختن نهاد بود. به‌عبارتی در سایه تلاش و چالش دیدگاه تاویلی- تطبیقی با دیدگاه انطباقی نوگرا و سنتی- اصلاح‌گرا و حتی تفکر بنیادگرا، می‌توان امیدوار بود که طرح افکنی مبانی تئوریک- نظری ارائه‌نظر به درباره مشروعیت حکومت و انواع آن و همچنین رابطه احکام مدنی دین و فقه با شرایط زمانه به‌سرانجامی، خلاق و پویا رسید. البته نباید فراموش کرد که دیدگاه تاویلی- تطبیقی دارای آفاتی است که می‌باید با دقت و شناخت از ابتلا به آفات آن پرهیز کرد.

در پایان:

زمان و مکان و نیازها
زمان و مکان نقش مهر خود را بر هر پدیده می‌زند، این مهر زدن به معنی منفی یا مثبت نیست، بلکه
اعتراف به واقعیتی است که باید با معترف بودن به آن، موقعیت اندیشه و زیستن خود را در جهان نسبت به آن مدام تعریف و بازتعریف نمود.

مقره مردم‌سالاری دینی زمانی در برابر ادعای اندیشه لائیک مطرح بود که اسلام را فاقد دیدگاه دموکراسی می‌دانست. امروزه مقره مردم‌سالاری دینی برای برخی نوزعی قید محدود کننده برای دموکراسی به معنی حکومت مردم‌بر مردم است. پس زمان و مکان برای قیسی و بسط مفهوم مردم‌سالاری برای پیش‌ها و متدلوژی‌های گوناگون فرصتی فراهم آورده است.

این فرصت زمینه را برای پرداختن و نقد برخی از پیش‌ها و متدلوژی‌های آنان فراهم می‌سازد که در گذشته این نقد یا جایگاه خود را نداشته، یا این‌که ضرورت نقد نداشته، چرا که آدمیان در بستر روایی یا مسائل به تعقل و تفکر در مورد موضوع مورد نظر می‌پرداختند. برای نمونه در دوره پیش امکان وجود حکومت دینی بر اساس مفهوم غیورمردم‌سالار متصور نبود، چون این نوع حکومت زمینه نظری و عملی اجرا نداشت، اما حکومت‌سکولار غیر مردم‌سالار متصور بود، اما امروزه وضع متفاوت است. در دوران یک حکومت دینی، گرایشی "مردم‌سالار" را مقید به دین و شریعت و فقه می‌کند و گرایشی دیگر از "مردم‌سالاری" به عنوان صفت یاد می‌کند. در سایه این چالش است که می‌توان به نقد پیش‌ها و متدلوژی‌های این دیدگاه‌ها نشست.

به عبارتی، هر جریان فکری وقتی از مدل حکومت و مشروعیت آن و رابطه احکام شریعت مدنی دین با شرایط اجتماعی سخن می‌گوید، با توجه به پیش‌ها و متدلوژی خود در این موارد ابراز نظر می‌کند. پس شناخت این پیش‌ها و متدلوژی‌ها بسیار مهم است تا

بسیار محترم است. پس اگر به این منطق استناد شود آنگاه باید پرسید مگر در زمان امام زمان (عج) قرآن است که انسان‌ها به اجبار اسلام بجاورند؟ یا این که امام اجازه جهاد می‌دهد، برای این که مسلمانان، دیگران را به زور شمشیر مسلمان‌کنند؟ به نظر می‌رسد که دیدگاه فقهی مزبور چون از پارادایم تفکر سنتی خود فاصله نمی‌گیرد، توجه ندارد که این تبصره‌ها کافی نیست تا بتواند آزادی انسان‌ها را توضیح و تبیین کند، درحالی که گوهر دین بر آزادی و کرامت انسان تکلیف دارد و به دنبال اجباری کردن مسلمانان برای هیچ کس نیست.

به نظر می‌رسد نگاه کلان و دوران‌ساز اقبال لاهوری که ریشه در فرهنگ اسلامی نیز دارد، در مورد احکام مدنی قرآن کارساز است که انبیا، بنیانگذاران سیستم حقوقی خاصی نبودند. با توجه به این نگرش، سیستم‌سازی برای مسلمانان در سپهر ارزش‌های دینی- انسانی فراهم می‌گردد و در عین حال از سنت و آداب رسوم و حقوق به خوبی استفاده معقول می‌گردد، در حالی که در این تفکر، باور و پیش‌رو طبقه احکام مدنی رساندن حد اکثر عدالت به انسان‌های جامعه است این عدالت مسلمانان و غیر مسلمانان را در برمی‌گیرد. از همین روی بود که اقبال لاهوری دادن حق طلاق به زن را با روح اسلام در منافات ندید.

درحالی که سنتی- اصلاح‌گرها تلاش می‌کنند در منطقه‌های فراغ فقهی چنین احکامی را که سمت و سوی اختیار و آزادی انسان دارد با زدن تبصره به احکام فقهی سنتی صادر کنند، بدون این که در مبانی شناخت تحولی ایجاد کنند. اما دیدگاه تاو پللی- تطبیقی در این مورد به اجرای عدالت در مورد انسان‌ها توجه دارد.

بسی گمان به دلیل گوناگون، دیدگاه نوگرا انطباقی و سنتی- اصلاح‌گرها در اجرای احکام مدنی دین و فقه و اجرای آن در جامعه با مواضع فزوانی روبه‌رو بوده‌اند. این تفکر هم در مورد ارائه مدل‌های حکومتی و مشروعیت‌با مشکل روبرو بوده و همچنین در زمینه اجرای احکام مدنی فقهی و دینی نیز با اشکالات فراوان روبرو بوده است که به برخی از نکات آن پرداختیم. با این حال دیدگاه تاو پللی- تطبیقی که هنوز در عرصه تبیین مبانی تئوریک خود به سر می‌برد، نتوانسته آن‌سان که شایسته است به مقوله نقل و بررسی قدرت سیاسی و مدل حکومتی و احکام مدنی شریعت و دین بپردازد.

باید توجه داشت که اقبال و شریعتی با ریکرد تطبیقی خود به برخی از مبانی فکری توجه کردند، اگرچه روش تاو پللی را تبیین نکردند و به آن کمتر پرداختند. اما پیش‌ایشان تاو پللی و مندلوژی ایشان تطبیقی بود که شریعتی در این مورد سخن گفته است. با این وصف این اندیشمندان در عرصه نقادی قدرت و ارائه مدل حکومتی در کلیات ماندند. برای نمونه اقبال لاهوری پارلمان در دولت و ملت مدرن را به جای اجماع مسلمین در امر اجتهاد نشانده یا این‌گونه‌ای مردم را مبنای مشروعیت حکومت گرفت. درحالی که دیدگاه‌های سنتی- اصلاح‌گر در جهان اسلام چنین باوری به مدل حکومت و مشروعیت آن نداشتند.

با این همه، دیدگاه تاو پللی- تطبیقی در ایران که اجرای احکام

نمی‌تواند با اصل آزادی و انتخاب انسان‌ها و حق آنها در بیان عقیده خویش حتی به قصد داوری شدن در نزد خداوند نیز هماهنگ باشد. در همین رابطه، بحث آزادی مذاهب نیز در تفکر فقهی- سنتی، جای بحث دارد، چرا که حتی اهل کتاب "اهل ذمه" نامیده می‌شوند و حق ندارند که در جامعه اسلامی دین خود را تبلیغ کنند یا این‌گونه خود را به غیر از اسلام به ادیان دیگر تغییر دهند، درحالی که حق آزادی بیان عقیده در تمام شیون زندگی انسان‌ها جاری است. این در حالی است که در زمان پیامبر وقتی در مورد عدم تمکین به اسلام و فرزند مسیحی مردی که مسلمان شده بود، آیه "لا اکراه فی الدین" [بقره: ۲۵۶] آمد. حال با توجه به چنین شیوه‌ای چگونه می‌توان برای اهل کتاب محدودیت‌های تبلیغ عقیده را در نظر گرفت، اگرچه در برخی از اقوال و ضوابط برخی از فقها و مجتهدان مقررات سخت‌تر از عدم حق تبلیغ عقیده برای اهل کتاب وجود دارد که شامل نحوه ساختن بنای منازل و عبادتگاه‌های ایشان تا طرز لباس پوشیدن و نوع رفتار خاص با ایشان می‌باشد. (۲۷) با این حال در طی قرون گذشته برخورد اسلام سنتی با اهل کتاب (مسیحی، یهودی، زرتشتی و صابئین) از دیگر مذهب‌ها بهتر بوده، حتی برخی از اندیشمندان مسلمان در هندوستان تعالیم بودایی را در جهت توجه ارزیابی کردند، چرا که برخی از اهل کتاب در زمان حاکمیت، رفتار مداراگرانه با دیگر ادیان نداشته‌اند.

در مورد کفار (کسانی که در ردیف ادیان اهل کتاب نیستند) باید توجه داشت که کفار در تعاریف مختلف متفاوت هستند. برخی از دیداران، معتقدان به خدا، قیامت را در ردیف کفار نمی‌دانند، اما دیدگاه‌های سنتی از مذهب، به‌طور عموماً غیر معتقد به آن دین یا به چند دین مشخص را در ردیف کفار قرار می‌دهند.

در نزد نگاه بنیادگرا در جامعه اسلامی، هر غیرمسلمانی که اهل کتاب نباشد، از کفار به حساب می‌آید که باید او را تبعید کرد یا کشت، مگر این‌که این فرد به هیچ نحو عقیده و رفتار خود را آشکار نسازد. درحالی که همگان می‌دانند که قرآن، تنها جنگ با کافر حربی را واجب دانسته، یعنی کسی که بخواهد به مسلمانان حمله و جنگ‌کنند، در غیر این صورت صلح و صفا را توصیه کرده و همچنین جالبان است که در سوره توبه که مخاطب آن کفار و منافقین هستند، باز سخن قرآن این است که حتی در حین جنگ اگر کسی بخواهد استدلال شما را گوش کند، می‌باید به‌وی امید داده‌با او سخن بگویید، آنگاه وی را به حالت اول خود بازگردانید، تا اگر وی خواست با شما بجنگد یا این‌که با شما مدارا کند یا این‌که مسلمان شود. اگر با او دید تاو پللی- تطبیقی به روح این آیات توجه شود اختیار انسان اصل اساسی قرآن می‌باشد، چرا که در شرایط جنگی نیز کفار می‌توانند انتخاب‌کنند. در عین حال قرآن توصیه به قتل کفار نکرده، مگر آن‌که ایشان اقدام به جنگ و قتل و کشتار کنند، چرا که در باور به دین اجبار جایز نیست.

با این وصف تفکر سنت‌گرا- اصلاح‌گر تلاش می‌کند که مسلمانان را توصیه کند که چون جهاد ابتدایی در زمان امام معصوم به اجماع بیشتر فقها جایز نیست، پس نباید با کفار به جهاد پرداخت و چنین امری جایز نیست. همچنین حرمت خون انسان

جہ یاد ہے یاد آوا آوا
قلب بیندہ جنبش دانشجوی



در کتاب سرمشرق‌گشود و تحقیقات مردم‌شناسانه و نیز به‌کتاب جدال‌علم، کلام و فلسفه‌در تمدن اسلامی، نوشته‌محمد جابری، ترجمه‌رضا شیروازی، انتشارات یادآوران.

۱۷- در این مورد دین‌شناسی تطبیقی میرچالیا در کتاب مقدمه‌ای بر تاریخ ادیان بسیار خواندنی است.

۱۸- کتاب اسلام و اصول‌حکم‌علی‌عبدالرزاق، ترجمه‌امیررضایی، ص ۱۵۷ تا ص ۱۷۳، نشر قصیده‌سرا. یا کتاب مبانی حکومت‌در اسلام علی‌عبدالرزاق ترجمه‌مجترب‌رحمانی و محمدتقی محمدی، ص ۱۹۳ تا ۱۱۳ نشر سراسی.

۱۹- کتاب دین و حکومت، نشر رسا.

۲۰- دین و حکومت، مقاله‌مرزهای دین و حکومت، عبدالعالی‌بازرگان، ص ۹۱ تا ۱۱۹، نشر رسا.

۲۱- باری‌شناسخت بیشتر به‌مدل‌های هموکراسی می‌توانید به‌کتاب مدل‌های دموکراسی دیوید هیلد، نشر روشنگران رجوع کنید.

۲۲- اسلام لائیسیتیه‌خ نیلای انصاری، ترجمه‌امیررضایی، نشر قصیده‌سرا.

۲۳- محمدعلی‌ایازی، نشر په‌چشم‌انداز ایران، شماره ۱۸، صفحه ۷۱ تا ۸۱.

۲۴- همان.

۲۵- فصلنامه‌حکومت‌اسلامی، شماره ۱۵، نقد و بررسی در شصت صفحه.

۲۶- مجله‌آفتاب، شماره ۲۳، مقاله‌آزادی عقیده و مذهب، نوشته‌محمدحسن کدبوری.

۲۷- در این مورد مرحوم محطسی‌زفاری و محدودیت‌های خاصی برای اهل ذمه‌در دوران خدمت خود اعمال کرد

و وظیفه‌مقل و نقد شیعه، محمدتقی کریمی.

۷- بین سنتی و سنتی: بنیادگر تفاوت وجود دارد.

۸- مرآة‌جمع‌کتاب بنیید به‌ششم‌سازه‌های متعدّد و فصل‌نامه‌مجلس خیرگان (حکومت اسلامی) که رابطه‌دین، سیاست و دولت و احکام‌شرب‌بعث‌در این مجموعه توضیح داده می‌شود.

۹- کتاب مقدس، عهد عتیق، کتاب اول سموئیل و کتاب دوم سموئیل

۱۰- کتاب مقدس کتاب ارمیا نبی صص ۷۲۹-۷۲۴

۱۱- نوگرایان دینی به معنی کسانی که میان تجدید فکری و اندیشه‌دینی الفت و رابطه‌عقلی برقرار می‌کنند.

۱۲- سنتی- اصلاح‌گر یعنی کسانی که در پارادایم تفکر سنتی می‌اندیشند اما تلاش می‌کنند بدون تغییر پارادایم فکری در برخی دیدگاه‌های خود رفرم ایجاد کنند.

۱۳- هرمنوتیک‌مدرن گریته‌جستارها، نشر مرکز، مقاله‌وجود و هرمنوتیک، پل ریگور، صص ۱۳۳-۱۹.

۱۴- در این مورد تلاش ابروتسو اسلام‌شناس ژاپنی در کتاب "انسان، اسلام، قرآن" ستودنی است.

۱۵- در قرآن بارها به‌صورت عربی بودن قرآن و اینکه خداوند از میان هر قومی پیامبری برمی‌گزیند تا با زبان قوم یا آنها سخن بگوید، اشاره شده است. همچنین بارها در مورد این که قرآن مدعی است که ضرب‌المثل‌هایی می‌زند که تبت‌ازاد منطبق خود را برای مردم قابل فهم کند.

۱۶- در این مورد می‌توانید نگاه کنید به کتاب ادگار مورن روش شناس فرانسوی



نقاد سنت، قدرت، مدرنیته
تقر رحمانی



نیازهای جدید جامعه باید با تفسیر ایجاد شود و این موضوع نقش تفسیر را بسیار زیاد می‌کند.

ممکن است در قانون عادی هم به نام تفسیر، بدعت دیگری گذاشته شود، اما توجه داریم که در مورد قانون عادی، خود قانونگذار است که تفسیر می‌کند و اگر بدعت گذاشته شود، مانند آن است که قانونگذار قانونی جدید وضع کرده است، اما در مقام تفسیر قانون اساسی، هیتی دیگر است که می‌بایست از بدعت‌گذاری در تفسیر قانون اساسی جلوگیری کند. به همین جهت در مورد قانون اساسی، مفسر نباید مصلحت‌گرا باشد و تحمیل سلیقه فردی کند، چون بسیار گران تمام می‌شود. بلکه باید با کمال احتیاط، مقصود نویسندگان قانون اساسی را دریافته و آنها را بیان کند.

شناخت هدف تفسیر

شناخت هیچ ماهیتی جز از راه شناخت هدف آن ممکن نیست. حکیمان آزادپخواه در سده‌های پیشین، قرارداد و فرضی را بنیای حکومت می‌ساختند تا از آن مرزی برای قدرت بسازند. امروز قانون اساسی که گاه به آن "میثاق ملی" یا "پیمان میان دولت و مردم" می‌گویند، نماد منطقی و خارجی همان قرارداد اجتماعی است. روزگاری مردم آزاد بودند. اما زور و عدم امنیت حاکم بود. این وضعیت، آنها را رنج می‌داد، پس برای ایجاد امنیت، بخشی از حقوق و آزادی‌های خود را به دولت اعطا کردند تا امنیت یابند. قانون اساسی نمود خارجی این قرارداد است. این قانون، پایه ضمانتی است برای حفظ حقوق و آزادی‌های مردم در برابر دولت، نه ضمانت حفظ قدرت دولت در برابر مردم؛ چون مردم برای حفظ و استیفای حقوق و آزادی‌های خود در برابر دولت به قانون نیاز دارند. برای این‌که بدانیم قانون اساسی چیست، باید هدف ایجاد آن را بشناسیم و حکمت وضع آن را تمیز دهیم.

پس هر جا با ابهامی در قانون مواجهیم باید اصل را به طرفی بدهیم که حق و آزادی مردم در آنجا تأمین می‌شود؛ چون صدمه اصل را به ابهامی در قانون مواجهیم باید قانون اساسی، اجرای حقوق و آزادی‌های مردم است. علمای اصول باید بیخشدند که ما اصل تازوای علاوه بر اصول چهارگانه ذکر می‌کنیم، اما آنها نیز خود گفته‌اند که این اصول استقرایی‌اند و ما نیز در اینجا اصل دیگری استقرا می‌کنیم و آن "اصل تقدم حفظ حقوق و آزادی‌های ملت است"، مگر خلاف آن ثابت شود. در یک کلام، اصل حمایت از حق مردم در مقابل قدرت است. بنابراین، شورای نگهبان در واقع شورای حفظ حقوق و آزادی‌های ملی است نه حفظ قدرت. ولی، آیا مثالی را به یاد دارید که شورا، قانونی را بدین‌عنوان به مجلس بازگردانده باشد. درحالی‌که قوانین این چنینی کم نیست؟

بنابراین باید گفت در همه موارد اجراء، بالملازمه تفسیر انجام می‌شود و هرکسی که مجری قانون است، حق تفسیر دارد. شورای نگهبان تنها به سبب وظیفه‌ای که به عهده دارد این کار را می‌کند و قانون اساسی گل زرینی نیست که تنها بر سینه شورا زده شده باشد.

پس چون اجرای هر قانون باید مسوق به تفسیر آن قانون باشد، هر مجری می‌تواند تفسیر قانون کند؛ منتها هرچه این تفسیر وسیع‌تر و عام‌تر باشد اهمیت آن بیشتر است و شورای نگهبان هم به سبب وظیفه خاصش حق تفسیر یافته و این حق خاصیت نوعی پیدا کرده است، اما از این حق تفسیر برای شورای نگهبان افاده حصر نمی‌شود.

اهمیت تفسیر قانون اساسی و اصول مستخرج از آن

قانون اساسی دارای اهمیت خاصی است. به همین خاطر باید تفسیر آن هم در مقایسه با تفسیر دیگر قوانین و جوه تمایزی داشته باشد. لذا شایسته است که اهمیت‌های خاص قانون اساسی را نسبت به دیگر قوانین در اصولی چند باز نماییم. این مطلب در شش محور گفتنی است:

۱- قانون اساسی تنظیم‌کننده روابط قوای سه‌گانه است. همچنین قانون اساسی مبین ارتباط حقوق و آزادی‌های مردم و تشکیل یک جامعه مدنی است. این مسئله بسیار مهم است، بخصوص در ارتباط با حقوق و آزادی‌های مردم، دولت‌ها که به‌طور معمول بعد از انقلاب‌ها برای جلب حمایت مردم، ندای حق و آزادی سر می‌دهند، مردم و حقوق ملت را در قانون اساسی به رسمیت می‌شناسند. ولی، بعد از استقرار و اخذ قدرت به‌طور کامل در جست‌وجوی راهی برای باارگشت به عقب و محدود کردن حقوقی که شناخته شده است می‌افتند. یکی از ابزارهایی که می‌تواند حقوق و آزادی‌های از دست رفته را دوباره در اختیار حکومت نهد، تفسیر قانون اساسی است که می‌تواند اساساً معنای قانون اساسی را عوض کند. یکی از دردهای ما این است که گاهی به نام تفسیر قانون اساسی، محتوای آن تغییر می‌یابد و به این سبب بدعت در قانون اساسی بسیار مهم و شایسته توجه ویژه است. چرا که بدعت می‌تواند آن حقوق و آزادی‌ها را بگیرد و قانون اساسی را از راه اصلی خود خارج کند و مناسفانه باید این حقیقت را گفت که بسیاری از تفاسیری که شورای نگهبان تا به حال از قانون اساسی کرده است با انگیزه‌ای سیاسی بوده و این خارج کردن قانون اساسی از مسیر حقیقی آن است.

۲- قوانین دیگر قابلیت تغییر را به آسانی دارند، پس چندان احتیاجی به تفسیر آن نیست. اما قانون اساسی یک قانون ثابت است که تغییر آن بسیار دشوار است. بنابراین وقتی قانون ثابت شد، تطبیق آن با

**بعضی‌ها تصور می‌کنند که
تفسیر
به معنای تأویل و منحرف کردن
است، اما این تصور اشتباه است
و این‌گونه نیست، تفسیر یعنی
تعیین معنای یک متن
و قلمرو آن در مقام اجرا**



اشاره: نظر به جایگاه و اهمیت راهبردی قانون اساسی و چگونگی تفسیر اصول آن، نشریه چشم‌انداز ایران در فرصت‌های گوناگون به این موضوع پرداخته است؛ از جمله گفت‌وگوهای اختصاصی با دکتر ناصر کاتوزیان، آقای مهدی هادی (رئیس‌ترین دادستان تهران) و آیت‌الله منتظری پیرامون "جایگاه قانونی مجمع تشخیص مصلحت نظام" در شماره‌های ۷ و ۲۳ نشریه. این مقاله نیز با هدف‌های یادشده، به نقل از نشریه حقوق اساسی، تقدیم خوانندگان می‌گردد.

صلاحیت تفسیر؛ لازمه اجرای حکم

اصول منطقی حاکم بر تغییر قانون اساسی را به دو شکل می‌توان مطرح کرد: یکی به صورت واردشدن در اصول منطقی تفسیر از حیث الفاظ و اصول عملیه، چنان‌که در علم اصول مطرح است... اما این بحث قدیمی است و علاوه بر این، در دلدل‌های ما را هم بیان نمی‌کند. بنابراین، ما از اینجا آغاز می‌کنیم که تفسیر چیست؟ بعضی‌ها تصور می‌کنند که تفسیر به معنای تأویل و منحرف‌کردن است، اما این تصور اشتباه است و این‌گونه نیست، تفسیر یعنی تعیین معنای یک متن و قلمرو آن در مقام اجرا.

بعضی مسائل و قضایا روشن هستند و تنها باید مصداق اجرایی آن را معین کرد، مثلاً مجازات قتل عمد اعدام است یا ۱۸ سال، سن رشید است که در این موارد کبرای قیاس روشن است. چنان‌که در این مثال‌ها معانی قتل عمد مجازات، اعدام، سن رشد و ۱۸ سال مشخص است و تنها باید صغرای قیاس را یافت. در غالب موارد، مفهوم نامعین و مبهم است. اما، ما در کبرای قیاس مشکل داریم و برای مفهوم‌شدن آن به احتیاج فکری و تأمل فکری نیازمندیم. مثلاً قانون می‌گوید: "تصرف، اماره مالکیت است." آیا تصرف فقط مادی است یا معنوی؟ آیا اماره تصرف محدود به جایی است که سابقه ملکیت معلوم نباشد یا در جایی‌که معلوم هست هم مدخلیت دارد؟

پس در این موارد باید کبرای قیاس مشخص شود و بعد به وضع صغرا بپردازیم. جرم سیاسی مصداقی از این گروه این چنینی است که باید ببینیم جرم سیاسی یا جرم مطبوعاتی چیست؟ محاکم دادگستری کدامند؟ آیا دادگاه‌های انقلاب هم جزوی از محاکم دادگستری هستند...؟ بعد از روشن‌شدن کبرای قیاس نوبت به صغرا می‌رسد، یعنی معین کنیم شخصی که جرم سیاسی منتسب به اوست آیا مرتکب جرم شده است یا خیر؟ با دقت بیشتر درمی‌یابیم که در مطالبی هم که در ابتدا گفته شد و کبرای قیاس در آنها روشن است، نیازمند تفسیر هستیم. مثلاً کسی که در قتل عمد قصد نتیجه نداشته است، ولی آلتی به کار برده که عموماً برای قتل به‌کار می‌رود یا شخصی که به دلیل بی‌مبالائی آدم کشته آیا مجازات این افراد اعدام است؟ در این موارد چه باید کرد؟

اصول منطقی حاکم بر تفسیر قانون اساسی*

ناصر کاتوزیان





برای حل مشکلاتی که پیش رو داریم، راهبردهای مختلفی مطرح می‌شود، ولی به نظر راهی جز قانون‌گرایی نمانده است؛ چرا که راه‌هایی مثل رف‌اندوم و عراقی‌کردن ایران هزینه‌های اجتماعی گزاف دارد. در راه قانون‌گرایی نیز با مسائلی روبه‌رو شدیم که شاید از انقلاب مشروطیت تاکنون همانند آن مشاهده شده است. در جریان انتخابات مجلس هفتم، رئیس قوه مجریه و رئیس قوه مقننه که هر دو منتخب مردم هستند، در چهارم بهمن ماه ۱۳۸۲ اعلامیه مشترکی دادند مبنی بر این که در ۱۹۰ کرسی آن امکان رقابت وجود نداشته و در بقیه موارد غالباً رد یا تأیید صلاحیت به صورتی بوده که شانس یک طرف و یک گرایش را بیشتر کرده است. مقام رهبری برای برگزاری انتخابات از آنها تشکر کرد، اتفاق خاصی هم روی نداد. حدود ۸۰ نفر از رد صلاحیت‌شده‌ها، نمایندگان مجلس ششم بودند که با وجود توصیه مقام رهبری به شورای نگهبان صلاحیتشان تأیید نگردید. شورای نگهبان نیز توصیه مقام رهبری را حکم حکومتی تلقی نکرد. در حالی که در تجربه‌های انتخاباتی گذشته اگر نماینده‌ای با چنین وضعیتی وارد مجلس می‌شد، با تشنج و اعتراض و یا بی‌اعتمادی روبه‌رو می‌شد. چه ویژگی‌هایی در ایران وجود دارد که با این همه مسائل، آب از آب تکان نمی‌خورد؟ در انتخابات نهم نیز آقایان هاشمی و کروبی که هر دو مورد نظام بوده‌اند و ۲۷ سال در بالاترین مسئولیت نظام جمهوری اسلامی در ساماندهی امور نظام موثر بوده‌اند، در بیانیه‌های جداگانه "هدایت‌سازمان‌یافته آرا" و "تخریب‌های کوه‌شکن با بودجه‌بیت‌المال" را مطرح کردند، ولی باز هم آب از آب تکان نخورد. در ۷۸۸ سال اخیر فاز امنیتی - نظامی در زیر جامعه جریان داشت اما با بیانیه‌های یادشده برای مردم روشن شد که یک سازمان سراسری نظامی - امنیتی وجود دارد. ارزیابی‌انفرادی که شاهد دوره‌های مختلف انتخابات و پیش و پس از انقلاب بوده‌اند این است که این انتخابات پدیده‌شگرفی است و در جواب به این سوال که چه باید کرد معتقدند تنها راه برخورد با این پدیده قانون‌گرایی است. جمع‌بندی شما درباره این انتخابات و شگفتی‌های آن چیست و چه راهی برای آینده ترسیم می‌کنید که جوانان بتوانند با وجود مشکلات و پیچ‌وخم‌های راهبرد قانون‌گرایی، گام‌های محکمی بردارند؟

پیش از این‌که به پاسخ سوال شما بپردازم، می‌بایست درباره اصل انتخابات در نظام جمهوری اسلامی توضیح دهم برخلاف نظر بسیاری که قانون اساسی را یکسره رد می‌کنند و آن را کارساز و مفید نمی‌دانند. در اصل ۵۶ قانون اساسی به صراحت حاکمیت مردم بر سرنوشت به‌عنوان یک حق الهی، شرعی و طبیعی به رسمیت شناخته شده و به هیچ‌کس حق سلب و مصادره و محدود ساختن آن داده نشده است و این اصل کلیدی است که هرگونه تناقضی در اصول قانون اساسی به‌وسیله آن قابل رفع است. بنابراین و به صریح همه اصول قانون اساسی، هیچ سستی در نظام جمهوری اسلامی بدون انتخاب و رد رأی مردم مشروع نبوده و قانونی نمی‌باشد. مفهوم دقیق و لازمه قطعی آن

راهکار آینده؛ اتحاد و

اتلاف اصلاح‌طلبان

گفت‌وگو با آیت‌الله حسین انصاری راد



و کسی متعرض او نشود. به طور خلاصه آزادی از استبداد و استعمال بود.

اهمیت تشریفات در حقوق مردمی

آخرین اصل اهمیت تشریفات در تفسیر قانون اساسی است. در حقوق عمومی، هر حق باید از تشریفات خاص خود اعمال شود، اگرچه در حقوق خصوصی این تشریفات کمتر شده است، مثلاً در حقوق مدنی، تشریفات معامله زیاد بود و مالکیت با تسلیم تحققی می‌یافت. در اسلام عقد تملیکی پذیرفته شد و می‌گفتند عقد باید با ایجاب و قبول و به صیغه ماضی گفته شود، ولی امروز کسی چنین عقیده‌ای ندارد و منشأ الزام، اراده است نه صورت بیان آن (ماده ۱۰۰۴م). اما، در مورد حقوق عمومی مطلب به شکل دیگری است.

در این نظام، با مجموعه‌ای از فرض‌ها و مجازها مواجه هستیم. دموکراسی و حکومت مردمی بر پایه گروهی فرض‌هاست، مثلاً می‌گویند قانون نماینده اراده ملی است، ولی آیا واقعاً چنین است؟ آیا همه قانون‌های موموب مجلس ناشی از اراده ملی است؟ در مورد نماینده‌ای که با برتری یک رأی به مجلس راه پیدا کرده و طرح او با برتری یک رأی به تصویب می‌رسد، چگونه می‌توان قانونی را که به تصویب او رسیده است، مظهر اراده ملی شمرد؟ ما این فرض را می‌کنیم چون تنها راه حل است. پس این فرض‌ها باید با تشریفات خاص خود همراه باشد تا بتوان به آن فرض‌ها استناد کرد. اما نتیجه این حرف چیست؟ این‌که اصل ۴ که فرض‌های نگهبان را مرجع تشخیص عدم مغایرت قانون‌های عادی با شورای نگهبان و شیخ معرفی می‌کند، به این معنی نیست که هر جا قانون اساسی و شیخ معرفی می‌کند، بلکه باید با تشریفات که در قانون عادی دیده‌اند را ابطال کند. اما حق ابطال آن را به مجلس بازگرداند، اما حق ابطال آن را ندارد.

حاکمیت ملی میراث کسی نیست؛ خوان بی‌دریغ هم نیست که هرکس در حد صلاحیت خود مشت بیشتر از آن را به جیب بریزد. ما اگر می‌خواهیم زندگی عادی و طبیعی داشته باشیم و با صلح در کنار هم زندگی کنیم باید به نحو مطلوب و در محدوده قانون از این حاکمیت استفاده کنیم. □

بی‌نوشته:

* - منبع: نشر به حقوق اساسی، زمستان ۱۳۸۳، شماره ۳.

اصول کلی مادی

در تفسیر قانون اساسی باید به قواعد مهم و الهام‌بخشی که در مقدمه یا فصول دیگر قانون اساسی آمده و به حقوق مردم اشاره شده توجه کرد. مقدمه قانون اساسی ادبیات نیست، از اصولی است که باید در تفسیر به آن توجه کرد. حاکمیت الهی در لسان حکما برای این‌که نمود عینی و زمینی پیدا کند به دو نحو قابل انتقال است: ۱- به فرد ۲- به مردم. قانون اساسی ما نوع دوم را برگزیده است. حاکمیت از آن جداست و هم او این حاکمیت را به انسان واگذار کرده است. قانون اساسی مجموعه‌ای به هم پیوسته است. اگر اصلی را بدون اصول کلی تفسیر کنیم به بیراهه می‌رویم. باید به این اصول کلی دقت کرد؛ نباید از کلیات و اصول کلی که سایه بر سر دیگر عبارات و اصول قانون اساسی دارند غافل شد.

حمل الفاظ بر معانی عرفی

ماده ۲۲۴ قانون مدنی می‌گوید: "الفاظ عقود محمول است بر معانی عرفیه." این ماده ویژه قرارداد نیست، در تفسیر هم به کار می‌آید. می‌توان این قاعده را به عنوان یک قاعده کلی و مقول در نظر گرفت و در همه جا از آن استفاده کرد.

نباید با الفاظ بازی کرد و قانون اساسی را از معبر اصلی خود خارج کرد. به عنوان مثال وقتی قانون اساسی حکم می‌کند که جرم سیاسی در دادگاه دادگستری باید با حضور هیئت منصفه رسیدگی شود، دخالت هیئت منصفه یک مطلب متعارف است و در تمام دنیا پذیرفته شده است. حضور هیئت منصفه یعنی حضور در رأی و در سیر دادرسی. این‌که می‌گویند هیئت منصفه به عنوان مشاور است، تحریف اصل از متعارف است: می‌دانیم همه جا می‌توان از مشاور استفاده کرد و احتیاج به قانون ندارد. می‌گویند:

هیئت منصفه شرعی نیست! سوال من این است که کدام کار شما شرعی است؟ مگر در شیخ دادستان داشته‌ایم؟ رئیس قوه قضائیه داشته‌ایم یا دیوان عدالت اداری داشته‌ایم؟ همچنین در مورد آزادی باید پذیرفت که واژه آزادی، اگر بی‌قید و اشاره به موضوع آن به‌کار رود، به خودی خود دارای ابهام است. چون وقتی می‌گوئیم "آزادی" فوراً پرسیده می‌شود آزادی از چه چیز؟ عده‌ای از روشنفکران خواسته‌اند از آزادی مفهوم عرفانی آن را ارائه کنند و آن را رهایی از شهوات و حکومت عقل بر نفس تعریف می‌کنند. این تعریف در محل خود خوب است. اما در انتقال آیا مقصود مردم ما این بود؟ و منظور از آزادی در شعار "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" همین بود؟ مفهوم عرفی آزادی چنین بود که ما زندانی سیاسی نداشته باشیم، اگر دانشجو خواست حرفی بریزد با لسان آزاد بتواند حرفش را بریزد

در مورد قانون اساسی،

مفسر نباید مصلحت‌گرا باشد و

تحمیل سلیقه فردی کند، چون

بسیار گران تمام می‌شود. بلکه

باید با کمال احتیاط، مقصود

نویسندگان قانون اساسی را

در یافته و آنها را بیان کند

باقی نگاردار و آنها نتوانند در اختیار، ارزش، رسمیت و قانونی بودن نظام اسلامی تشکیک بکنند یا به این بهانه علیه جمهوری اسلامی اقدامی انجام دهند.

با این مقدمه و تأکیدی که بر قانون دارید، چه راهکاری برای آینده پیشنهاد می‌کنید؟

به نظر می‌رسد با در نظر گرفتن وضعیت کنونی راهی برای فعالیت فعالان سیاسی جز ورود از دروازه قانونی نیست و عمل صالح همین راه قانونی است که آن هم از طریق انتخابات قابل تحقق می‌باشد. اگر اصلاح‌طلبان اعم از اصلاح‌طلبان درون حاکمیت که در وضعیت کنونی بخشی از آنها به بیرون رانده شده‌اند و اصلاح‌طلبانی که سالیان سال است با عنوان "غیرخودی" از حاکمیت خارج شده و اجازه ورود به آنها داده نشده است اقدام به ایجاد ائتلاف و اتحاد بین خود کنند (حداقل در انتخابات غیرریاست جمهوری که ائتلاف روی یک نفر مشکل است) می‌توانند شانس برنده شدن در انتخابات را داشته باشند و هم می‌توانند در مسائل حاد بین‌المللی و همچنین در حل مسائل داخلی اعمال نظر کنند و مدیریت را به تأمل و تجدید نظر وارد کنند. در انتخابات نهم هم اگر در ابتدا و مرحله نخست، وحدتی بین اصلاح‌طلبان به وجود می‌آمد، نتیجه به این صورت نمی‌شد. در حال حاضر راهی جز اتحاد و ائتلاف برای اصلاح‌طلبان وجود ندارد تا بتوانند در برابر تشکیلات عظیمی که ارباب‌طاعت و پیرو سازمان یافته با مراکز قدرت دارند، موفق بشوند. در صورت اتحاد، توفیق آنها نه تنها بعید نمی‌باشد که می‌توان آن را قطعی و مسلم فرض کرد و این سدی که در برابر اتحاد اصلاح‌طلبان به وجود آمده شکسته خواهد شد. اصلاح‌طلبان عرصه وسیعی از جامعه اعم از اکثریت قاطع نخبگان رده بالا، رده میانی و حتی بدنه پایین را شامل می‌شود. بدین معنا که هم در بالای هرم جامعه، هم در پایه‌های میانی و هم در بدنه جامعه، اصلاح‌طلبان پایگاه دارند و اگر اصلاح‌طلبان با هم متحد شوند، بدون شک اکثریتی را تشکیل می‌دهند و می‌توانند موفق بشوند. حقیقت این است که بی‌مبالغه جامعه ما تقریباً یکسره طرفدار اصلاح و اصلاحات است و اصلاح‌طلبان باید بتوانند اعتماد از دست داده مردم را جلب کنند.

آیا انتخابات مجلس هفتم و بیژن انتخابات نهم ریاست جمهوری یک پدیده خاص در روند سال‌های گذشته بود؟

انتخابات نهم ریاست جمهوری را به عنوان یک پدیده و حادثه، از تمام حوادث و تحولاتی که در طول تاریخ جمهوری اسلامی ایران اتفاق افتاده و انتخاباتی که انجام شده و مسئولان و روسای جمهور و نمایندگان مجلس در آن نقش ایفا کرده‌اند نمی‌توان جدا کرد؛ یعنی این‌گونه نیست که انتخابات نهم ریاست جمهوری پدیده‌ای باشد که آن

را جدای از روند ۲۵ ساله گذشته و دیگر تحولات و انتخابات پیشین تحلیل کنیم. انتخابات ریاست جمهوری اخیر یک میوه از درختی است که در طول ۲۵ سال رشد کرده و حاصل یک عملکرد ۲۵ ساله است. همان‌طور که بر انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ ایران چنین وضعیتی حاکم بود. در انتخابات سال ۱۳۷۶ و شرکت پرشور مردم در آن، در برابر یک ائتلاف عظیم که همه مراکز رسمی قدرت را در اختیار داشت و در یک جهت حرکت می‌کرد، مردم فقط یک انتخاب داشتند، اما به مجرد این‌که یک روزنه‌ای پیدا شد و احساس کردند که می‌توانند انتخاب دیگری بکنند، آن شرکت پرشور را به نمایش گذاشتند، دوم خرداد پدید آمد و انتخاب آقای خاتمی به آن صورت پرشور و حماسی انجام گرفت و آن، محمول مجموعه مدیریت گذشته بود - بیش از آن‌که معلول شعارهای ایجابی و موثر خاتمی و اصلاح‌طلبان باشد - زیرا آقای خاتمی هنوز وجهه امروز را نداشت و مردم شناخت کافی نسبت به آقای خاتمی نداشتند، هرچند که خواص، ایشان را می‌شناختند. مجموعه تحولات و پدیده‌های گذشته مردم را قانع نساخته بود و آنان شیوه‌های سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و اجتماعی دیگری را طلب می‌کردند و همین به مردم انگیزه داد تا یک انتخاب در برابر گذشته داشته باشند و برخلاف ائتلاف عظیم مراکز قدرت، انتخابی انجام دادند که برای بسیاری مایه شگفتی و غیرقابل انتظار بود. مردم طبیعتاً انتظار مدیریتی متفاوت با گذشته را داشتند. مدیریتی که خواست و نیازهای واقعی آنان را با رگو و نمایندگی کند و خود را دقیقاً به شعارهایی که داده بود عملاً وابسته و پای‌بند بداند و از صق عواطف و خواست‌های مردم جدا نشود و موانع و مشکلات را با صراحت با مردم در میان بگذارد و چیزی را بر مردم ترجیح ندهد و در نهایت... و این چیزی بود که به هر صورت و دلیل محقق نگردید و مردم یکسره مأیوس گردیده و اعتماد به اساس مدیریت باقی نماند و هیچ روزنه و راه بازی در اندیشه مردم وجود نداشت و اختلاف و چندگانگی اصلاح‌طلبان در انتخابات مجالی به روشن کردن ذهن مردم و قانع کردن آنان نداد و بدنه جامعه که نیاز به یک جهش داشت تحرکی در آن پدید نیامد. طبیعی است در این خلأ عوامل متعدد و گوناگون می‌توانند میدان‌دار شوند و بخش‌های مختلف و اصناف جامعه را به هر جهت و جایی سوق دهند. مردم نیز در این شرایط سطح توقع را به رفع نیازهای شخصی بسیار محدود مادی و معاشی و کمتر از آن پایین می‌آورند.

چرا روند رو به رشدی که مردم داشتند، تیرانست در انتخابات اخیر عملی بشود؟ آیا از اعتماد مردم نسبت به اصلاح‌طلبان یا اعتقاد نسبت به اصلاحات کاسته شده بود یا ضعف‌های درون اصلاح‌طلبان در انتخاب مردم موثر واقع شد؟

زیرا معنای عدم‌الترام عملی، به اسلام فسق است و معنای عدم‌اعتقاد به اسلام نیز ارتداد و کفر می‌باشد. باید عرض کنم با این اقدام از یک‌سوسو تشکیلات اداری نظام جمهوری اسلامی را از تمام نیروهایی که می‌توانستند نقش موثری ایفا کنند، خالی کردند و ازسوی دیگر اعتبار‌اندیشه اسلامی و تفکر اسلامی را زیر سوال بردند، به طوری‌که هیچ معیار و ملاکی برای اخلاق و ارزش‌های معنوی نباشد. از اینجا به نتیجه‌تردیدناپذیر می‌رسیم که بر اصل نظام جمهوری اسلامی صدمه‌ای جبران‌ناپذیر وارد شده است. با این تصویری که خردمندان و متفکران از یک نظام معتدل و مفید در جامعه دارند، آنچه به‌نام نظام اسلامی انجام شد دیگر قابل‌تحقق نیست و درست‌تر، قابل‌دفاع نیست. بدون شک نمی‌توان تصور کرد که نظام بتواند با این خصوصیات به حیات خودش ادامه دهد، مگر آن‌که کسانی‌که برای نظام جمهوری اسلامی دلسوزی می‌کنند و به آن اخلاص دارند و اشخاصی‌که نمی‌خواهند اعتبار اسلام مخدوش گردد برای رفع این تناقض‌هایی که وجود دارد تلاش کنند. نظارت شورای نگهبان صرفاً به این منظور است که مردم بتوانند آرزای انتخاب کنند. شورای نگهبان را ناظر قرار داده‌اند که اراده مردم به‌درستی محقق شود، درحالی‌که امروز این مسئله به ضد خودش تبدیل شده و سیاستی که شورای نگهبان در زمینه صلاحیت‌ها اصرام می‌کند یکسره حاکمیت مردم و حق انتخاب مردم و انتخابات آزاد را که براساس قانون اساسی، مشروعیت نظام به آن وابسته است نفی می‌کند. بدیهی است که اگر اصلی از قانون اساسی با این اصل در تضاد قرارگیرد باید آن را اصلاح و نفی بکنند. درحقیقت آنچه اتفاق افتاده نفی اعتبار و قابلیت تحمل و تحقق نظام جمهوری اسلامی و بقای آن می‌باشد. از موضع احترام، اخلاص و مسئولیت مایلم این نکته را به مسئولان و دلسوزان نظام گوشزد کنم که این رویه را بی‌درنگ تغییر دهند و طبق قانون اساسی که می‌گوید انتخابات حق مردم است و لازمه حق حاکمیت بر سرزشت، حق الهی و شرعی مردم را به خودشان واگذار کنند. زیرا بسیاری از مشکلات، تناقض‌ها، ضعف‌ها، فسادها و گرفتاری‌هایی که جمهوری اسلامی در درون و در مدیریت خارجی و بین‌المللی دارد می‌تواند با رفع این مشکل برطرف شود. یعنی مردم انتخاب کنند و منتخب واقعاً منتخب آنان باشد به طوری‌که قدرت و اعتبارش را مستقیم از مردم بگیرد و خودش را با معیار اراده و اعتماد مردم بسنجد و بنابراین نیروی معنوی خواهد بود. تمام توان مادی و معنوی ملت را به خدمت خواهد گرفت و هم در داخل می‌تواند فسادها و ضعف‌ها را نفی کند و هم می‌تواند نقش خود را در صحنه‌های بین‌المللی به‌طوردرستی ایفا کند و جایی برای سوال و مناقشه در عرصه‌های بین‌المللی

این است که هیچ سمت و سیاسی حتی سمت ولایت فقیه و سیاست‌های آن نمی‌تواند با رأی و خواست مردم در تعارض باشد و با اراده و خواست واقعی مردم را محدود و یا مخدوش سازد. زیرا مشروعیت و رسمیت ولایت فقیه معلول رأی مردم است و معلول در مرتبه علت بوده و امکان تعارض بین علت و معلول امکان ندارد و به طریقت اولی شورای نگهبان که معلول رأی رهبری است از این اصل مشتتاً نیست. بنابراین کلید رفع تناقضات در قانون اساسی اصل ۵۶ است که هیچ اصل، سیاست، برنامه و اقدامی به هر شکل و نسبتی نمی‌تواند این اصل را محدود و یا مخدوش سازد. هیچ‌کس نمی‌تواند با توجه به اصل ۵۶، اصل آزادی انتخابات را به شکلی محدود نموده و اراده ملی و عمومی را از کار ببرد و به‌گونه‌ای مقدمه‌چینی و بسترسازی کند و اقداماتی انجام دهد که اصل حاکمیت ملی را که مبنای اراده و رسمیت مسئولان است مخدوش سازد. لازمه قطعی این معنا این است که اصول قانون اساسی سیاست‌ها، اقدامات و راهبردهایی که برای اداره کشور به کار می‌رود از اصل ولایت فقیه تا اقدامات شورای نگهبان و اموری‌که مسئولان رده بالای نظام انجام می‌دهند با این معیار و میزان باید سنجیده بشود و اگر تعارضی بین آنها و اراده واقعی مردم باشد رسمیت نداشته و باید منتهی شود. در رابطه با انتخابات مجلس هفتم و رد صلاحیت‌هایی که انجام شد باید بگویم رد صلاحیت‌ها قطعاً در تناقض با حاکمیت مردم قرار گرفت و حاکمیت مردم را نفی کرد. اگر قرار باشد یک گروه سیاسی یکسره از صحنه رقابت حذف گردد و یک بازی یک‌طرفه باشد و میدان در اختیار یک طرف قرارگیرد این به هیچ‌وجه یک انتخابات آزاد نخواهد بود. باید پذیرفت که براساس آنچه در انتخابات مجلس هفتم اتفاق افتاد و ۱۶۹۶ نفر براساس بند یک ماده ۲۰ قانون انتخابات رد صلاحیت شدند، یعنی عدم‌اعتقاد و التزام عملی به اسلام و جمهوری اسلامی، ما در کشور مسلمانی نخواهیم داشت. زیرا اکثریت قاطع و بلکه همه این ۱۶۹۶ نفر صرف‌نظر از سوابق انقلابی‌شان افراد موثر، معتبر، متعهد و مدنی بودند. این حرکتی که انجام شد در تاریخ اسلام و تاریخ فقه سابقه نداشته است.

آیات و آثار ۱۴۸۲

در تاریخ صدساله مشروطیت و مجالس آن نیز چنین رد صلاحیتی سابقه ندارد. در اوج مخالفت با مدرس، صلاحیتش را رد نکردند مشتها رأی او را

در تاریخ اسلام گاهی به نادرست و در نتیجه تحجر و برداشت یک‌سویه و عوامانه از اسلام، یک‌نفر تکفیر شده است، ولی نظیر این‌گونه حذف و رد صلاحیت اسلامی و تفسیق دسته‌جمعی نسبت به کسانی‌که ملتزم به آداب دینی هستند هرگز سابقه نداشته است و در تاریخ صدساله مشروطیت و مجالس آن نیز چنین رد صلاحیتی سابقه ندارد. در اوج مخالفت با مدرس، صلاحیتش را رد نکردند مشتها رأی او را رد کردند و نگفتند چون مثل ما فکر نمی‌کند پس مسلمان نیست یا فاسق است.

داده نمی‌شود. آزادی مطلوب وجود ندارد، به قانون عمل نمی‌شود، عدالت تحقق پیدا نمی‌کند و اهتمام به رفع نیازهای ضروری و فوری کم شده و یا وجود ندارد. (روند اصلاحات به نسبتی ادامه یافته و برای برخی از خواص قانع‌کننده بوده)، اما ملت از دو جهت مأیوس شده بودند؛ یکی از طرف قدرتی که در برابر اصلاحات وجود داشت، مانع اصلاحات بود و با انواع خشونت و اعمال قدرت به صورت‌های مختلف در برابر اصلاحات ایستاده و نمی‌گذاشت آنچه رئیس‌جمهور وعده آن را داده بود و مجلس ششم آن را پیگیری می‌کرد، تحقق یابد. یکی هم از طرف اصلاح‌طلبان که تمام و کمال از عهده مسئولیت برنیاآمدند. وقتی مردم می‌بینند که مسئولی در برابر موانع تسلیم می‌شود، طبیعی است که دچار یأس و ملالت شوند. حقیقت این است که در آستانه انتخابات نهم ریاست‌جمهوری و بعد از انتخابات آنچنانی مجلس هفتم و با اختلافاتی که اصلاح‌طلبان در این مرحله داشتند، مردم دچار یأس مضاعف شدند، بیش از یأسی که نسبت به مدیریت اجرایی گذشته تا پیش از دوم‌خرداد ۷۶ در جامعه پدید آمده بود و در وضعیتی قرار گرفتند که امکان بروز رفت از آن وجود نداشت. به طوری که امیدشان از مسئولان، اصلاحات و اصلاح‌طلبان نیز قطع شد و نسبت به مجموعه مدیریت، دچار یأس شدند و راهی برای بروز رفت از شرایط موجود به نظرشان نمی‌رسید. در مرحله دوم نیز اختلاف نسبی روشنفکران و اصلاح‌طلبان بسیار دیر شده بود و ذهن و روح مردم بیش از آن کور شده بود که این ائتلاف بتواند بر آن شوکی وارد کند و بدنه جامعه را که نیازمند یک جهش بود به حرکت درآورد، خلا ذهنی و روحی و نبودن شخصیت جدید و چهره‌های نو که بتواند عواطف مردم را تحریک کند و آنان را به رفع نیازهایشان قانع سازد، در مرحله دوم انتخابات، بیشترین نقش را در پدید آمدن انتخابات نهم ایفا کرد. البته نیروی مستحکم و موثر و به تعبیر برخی پاوانگانی، از این خلا بیشترین بهره را برد و چپه‌بسا تبلیغات مخرب و آن‌طور که گفته می‌شود، تخلفات و شعارهای آقای احمدی‌نژاد درباره عدالت‌محوری و وعده رسیدگی به محرومان، هر یک در جای خود بی‌تأثیر نبوده است. این موضوع نیز نباید فراموش شود که در کشور حزب فراگیر وجود ندارد. آرای مردم معمولاً شخصی و توده‌ای است و طبقات پایین جامعه و بویژه روستاییان خود را ملزم به رأی دادن می‌دانند و به کمترین خواسته‌ها قانع هستند.

دو شمار بود که اصلاح‌طلبان بر آن تأکید کردند، یکی قانون‌گرایی بود که توسط آقای خامنه‌ی پیش از خرداد ۷۶ مطرح شد. مردم قانون‌گرایی را قبول کردند و به تدریج متوجه شدند که مانع اجرای قانون، همان مجموعه مدیرانی هستند که به آن اشاره کردید، به

روشنگری و تبیین دقیق مسائل و مشکلات نه‌برای مردم از ناحیه کارشناسان بی‌طرف انجام نگرفت. باید سوالات مردم از زبان این کارشناسان پاسخ داده می‌شد. نیت مجلس ششم این بود که با سرمایه‌گذاری خارجی مشکل اقتصادی و اشتغالی مردم حل شود. اما راهی که انتخاب کردند هنوز نقد و ارزیابی نشده است، آیا این درست بود؟

سرمایه‌گذاری خارجی و داخلی و فراهم‌کردن شرایط سرمایه‌گذاری کاری است درازمدت و اساس آن مبارزه با فقر و رفع بیکاری است و برای رسیدن به ثروت، تولید، مبارزه با فقر و مشکل بیکاری راهی جز سرمایه‌گذاری علمی و با برنامه وجود ندارد. هرچند که نمی‌تواند برای طبقات محروم و زیر خط فقر در کشور ما، در کوتاه‌مدت و در شرایط کنونی راهگشا باشد و به نیازهای فوری پاسخ دهد. برنامه‌های درازمدت در سطح کلان به جای خود باید عملی می‌شد ولی باید به قشر فقیر جامعه هم توجه و برزای می‌کردند و اقدامات ممکن برای حل مسائل ضروری فقر انجام می‌گرفت. شاید مسئولان این مسئله را نپذیرند، ولی همدلی و اهتمام جدی به طبقات فقیر و نیازمند که برای ادامه حیات خود و فرزندانشان و حتی گاهی برای حفظ شرافشان به اولیات زندگی نیازمندند، صورت نگرفت. ضمن این‌که اقدامات اساسی و کلان و راهبردی در سرمایه‌گذاری خارجی و داخلی و اقداماتی که رشد بیش از ۷٪ را برای کشور ممکن ساخت، قابل انکار نیست. رسیدگی و تأمین نیازهای ضروری طبقات فقیر از نظر دینی و اسلامی واجب شرعی است؛ هم بر دولت و هم بر ثروتمندان. در بیان و فتوای فقها فوریت این مسئله از فوریت نماز و حج واجب هم بیشتر است. یعنی اگر امر داین بشود بین نجات حیات انسان، نماز و حج واجب، تقدم حفظ جان انسان‌هاست که این جزو مسلمات و قطعیات همه فقهاست و هیچ فقیهی در این مسئله تردید نمی‌کند. بنابراین رفع نیاز فقرا و عدالت اقتصادی یک واجب قطعی و فوری شرعی است، ضمن این‌که برای سیاست‌ورزان و مدیران و مسئولان جامعه یک واجب اداری و سیاسی است. با توجه به این‌که در مسائل اقتصادی خط قرمزی وجود ندارد، چرا داشت دولت اصلاحات - که در درک مسئولیت آنها شکی نیست - نظر کارشناسان کشورمان را جمع‌بندی و آن را پیاده می‌کرد و با توضیح مسائل و مشکلات و راه‌حل‌ها از زبان آنان، ملت را در جریان واقعیت‌های اقتصادی و موانع رشد اقتصادی از هر ناحیه حتی از نظر سیاست خارجی قرار می‌داد. نتیجه‌ای که مردم از مجموعه کار اصلاح‌طلبان گرفتند، جمع‌بندی ملت از همه مسائل همان نتیجه‌ای بود که پیش از دوم‌خرداد به آن رسیده بودند و آن این‌که حسن می‌کردند به نیازها و تقاضاها جواب

در آستانه انتخابات نهم ریاست‌جمهوری و بعد از انتخابات آنچنانی مجلس هفتم و با اختلافاتی که اصلاح‌طلبان در این مرحله داشتند، مردم دچار یأس مضاعف شدند، بیش از یأسی که نسبت به مدیریت اجرایی گذشته تا پیش از دوم‌خرداد ۷۶ در جامعه پدید آمده بود و در وضعیتی قرار گرفتند که امکان بروز رفت از آن وجود نداشت



نموده‌اند، ممکن است توضیح بیشتری بفرمایید.

تدریسی نیست که روشن نیستی، اخلاق و سیاست مسالمت‌جویانه آقای خاتمی در عرصه بین‌المللی در یک مرحله به نظام اسلامی و ایران اعتبار و حرمت بخشید و بی‌تردید مجلس ششم بهترین مجلس در تمام ادوار مجلس جمهوری اسلامی بود، اما در عین حال در بسیاری از بخش‌ها و از جمله در جریان زندانی شدن آقای نوری، یوسفی اشکوری، ملی- مذهبی‌ها، روزنامه‌نگاران، دیگر زندانیان و نیز بستن مطبوعات بیش از آنچه کار شد امکان داشت و جامعه نیز بیش از آنچه انجام شد انتظار داشت. به نظر می‌رسد بدون این‌که از خط قرمز عبور شود امکان فعالیت و تلاش و پیگیری خیلی بیش از آنچه انجام شد وجود داشت. جالب است که در دوره دوم ریاست‌جمهوری آقای خاتمی بسیاری از زندانیان و خانواده‌هایشان انتخاب مجدد ایشان را تأیید می‌کردند. آنها از زندان اعلام کردند که از ریاست‌جمهوری آقای خاتمی حمایت می‌کنند. این روحیه ارزش‌همگونه فداکاری داشت. واقعاً امکان تلاش بیشتر وجود داشت و می‌شد این انسان‌های مظلوم از حمایت بیشتری برخوردار شوند و دل‌ها همچنان گرم و امیدوار باقی بماند.

نکته‌ای که شاید از آن غفلت شده این‌که هم ریاست‌جمهوری و هم مجلس ششم، هر دو به امر سیاسی توجه داشتند و در کنار آن توسعه اقتصادی را هم مطرح می‌کردند. اما بیش از این بود که اصلی‌ترین مشکل مردم بیکاری و بی‌آبیهی و تنها راه‌حل هم، سرمایه‌گذاری خارجی است. در این راستا گام برداشتند و تغییر قانون اساسی را مطرح نمودند و از گزشتن رهبری نیز استفاده کرده و در مجلس همه قیام کردند، ولی آیا فکر نمی‌کنید این کارشناسی اشتباه بود؟ مهتدس سبحانی در نامه‌ای به آقای خاتمی نوشت اول صنایع ملی را ساماندهی کنید که کارخانجات ورشکست نشوند و بیکاری افزوده نشود، بعد از ساماندهی صنایع ملی، خود آن صاحبان صنایع تشخیص دهند چه نوع فن آوری نیاز دارند و چه نوع سرمایه‌گذاری لازم است. می‌بینیم که مشکل بیکاری با سرمایه‌گذاری خارجی از بین نرفته است. آیا این جای تأمل و جمع‌بندی ندارد؟

باید از تمام کارشناسان اقتصادی که از نظر کمیت و کیفیت بسیارند، چه کارشناسان بدون حاکمیت و چه کارشناسان بیرون حاکمیت استفاده می‌شد. باید سمینارهایی از تمام کارشناسان و متخصصان اقتصادی تشکیل می‌شد و نتیجه نظریات کارشناسانه به صورت دقیق به کار بسته می‌شد و برای مردم از زبان کارشناسان مقبول، وضعیت اقتصادی به صورت روشنی تبیین می‌گردید و راه‌حل مشکلات توضیح داده می‌شد که به نظر می‌رسد نه دولت و نه مجلس ششم از چنین نیروهایی به‌درستی بهره‌ن گرفتند و

در حسن اخلاق، نیت، دانش و اعتقاد آقای خاتمی به دموکراسی

و مردم‌سالاری حریف نیست، ولی آنچه عملاً انجام شد نتوانست انگیزه‌ها و نیازهایی را که مردم با انتخاب ایشان مطرح می‌کردند، برآورده نماید. به دنبال آن، انتخابات مجلس ششم و شورای شهر و روستا بود که مردم بر اساس همان دیدگاه در آن شرکت کردند. به نظر می‌رسد آنچه اتفاق افتاد، هم برای آقای خاتمی و هم برای مجلس ششم و هم برای اولین شورای شهر دور از انتظار مردم بود. یعنی مردم به ایدئال‌ها و مدیریت و سیاست‌هایی که بر اساس آن سه انتخابات را انجام داده بودند، نرسیدند. مردم بدون شک در آن سیاست‌های عقلانی و راهبردهای صحیحی بودند که بتواند به طور نسبی آن آرمان‌ها را تحقق ببخشد. همه ما می‌دانیم که چه اقدام‌سازی برای شکستن آن انتخاب‌ها و ایدئال‌ها و خدشه‌دار کردن مدیریت جدید انجام گرفت و چه سیاست‌های خشن، تند و شدیدپدی اعمال شد. اما به نظر می‌رسد هم ریاست‌جمهوری و هم مجلس ششم نتوانستند از تمایلات واقعی مردم جمع‌بندی روشنی داشته باشند، بدین معنا که خواسته‌های مردم را درجه‌بندی نکنند. ممکن را از ناممکن جدا کرده، سیاست‌ها و تلاش‌هایی که ضرورتاً برای تحقق آنچه ممکن است بکار ببندند. اجرای قانون و عدالت، مسئله رفاه و معاش مردم و مسئله آزادی مردم درجانی دارند، هیچ‌کدام هم مطلق نیستند و بدون شک هرکدام هم به نسبتی قابل تحقق بوده‌اند. ولی نه تنها آن سیاست‌ها و راهبردها، بلکه همان مقداری هم که امکانش بود به کار گرفته نشد و توضیح روشنی نیز در باره غیرممکن‌ها و علت آنها داده نشد. مدیریت جدید- چه در ریاست‌جمهوری و چه در مجلس ششم - می‌توانستند آن بخش‌هایی که امکان تحقق داشت عملی بکنند و آنجا که امکان نداشت، توضیح بدهند که چرا امکان تحقق آن وجود نداشته است. یعنی مناطق ممنوعه و خطوط قرمز را جدا می‌کردند. حقیقت این است که در بخشی که خطوط قرمز نبود و اعمال سیاست‌های مورد تمایل مردم وجود داشت، ضعف‌هایی بود و آقایان به هر دلیل توفیق پیدا نکردند و نتوانستند و یا نخواستند برای مردم هم توضیح بدهند شاید هم فکر می‌کردند که همان مقدار که حسن نیت در خدمت وجود دارد و نشان داده می‌شود، کافی است. بی‌شک حسن نیت و اراده خدمت وجود داشت، اما ضعف برداشت، استنباط و دریافت کلی از مجموعه مداخلات و واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی و ضعف در مقام عمل، اراده و تحقق بخشیدن به خواسته‌ها نیز قابل چشم‌پوشی نیست.

از سخنان شما پیداست که اصلاح‌طلبان، دیدگاه اصلاحی داشته‌اند اما در روش موفق

راهی برای فعالیت

فعالان سیاسی، جز ورود از دروازه قانونی نیست و حمل

صالح همین

راه قانونی است که

آن هم از طریق انتخابات

قابل تحقق می‌باشد

اشاره: در آن روزها با گوش دادن نوار قرآن، از سوره یاسین توشه‌گیری می‌کردم. ناگهان خیر ناگوار ترور دکتر سعید حجار بیان اشکم را درآورد. خیرهایی که می‌رسید ناامیدکننده بود. پیش از رفتن به بیمارستان سینا، نوار را به عقب بردم تا آیه‌ای از قرآن مرا تسلی دهد... "انا نحن نحي الموتى... (یاسین: ۱۳) ما خودمان مردگان را زنده می‌کنیم... " با گوش دادن به این آیه روح امید در من دمیده شد... و...

در اولین روزهایی که سعید به هوش آمده بود و می‌شد او را عیادت کرد، آنچه را که اتفاق افتاده بود برایش توضیح دادم. با یادآوری چنین لحظاتی بود که برای یک گفت‌وگوی دوستانه درباره انتخابات به دیدن سعید رفتم تا خواتندگان چشم‌انداز ایران را از دستاوردهایش آگاه سازد.

لطف‌الله میثمی

همان‌طور که می‌دانید، ما در ایران ۹ بار انتخابات ریاست جمهوری، ۷ دوره انتخابات برای مجلس شورای ملی و اسلامی، فرزندم ۱۳ فروردین، انتخابات خیرگان قانون اساسی، ۳ دوره انتخابات خیرگان رهبری و ۲ دوره انتخابات شورای شهر داشته‌ایم. ولی این انتخابات اخیر ویژگی‌های شگفت‌آفرینی داشت و از آنجا که شما در متن تمام این تجربه‌های انتخاباتی بوده‌اید و به آنها اشراف دارید، بنابراین می‌خواستم ببینم که این انتخابات از نظر شما چه ویژگی‌هایی داشت. دوست دارم که به زبان راهبردی صحبت بشود. تمام تحلیلگران وقتی نظام جمهوری اسلامی را تحلیل می‌کنند، می‌گویند راست‌ستنی، راست‌مدرن، روحانیون (یون) و روحانیت (یت) حاکم‌اند، ولی در این انتخابات به لحاظ ساختاری و طبقاتی راست‌ستنی و راست‌مدرن دور زده شد. گرچه پیرو سه تدریجی‌اش را طی می‌کرد، ولی این بار یک تحول چشم‌گزنه کرد، به طوری که کسانی که ۲۷ سال در قله نظام بودند مثل آقای کروبی و آقای هاشمی دادشان در آمد و اعتراضشان بلند شد و بیانیه‌هایی دادند که حتی اپوزیسیون نمی‌داد. بیان گزاره‌هایی مانند "هدایت سازمان‌یافته آرا"، "تخریب‌های کوه‌شکن آن‌هم با پول بیت‌المال" و "سازمان سراسری اثرگذار"، مطالبی بود که اعلام آن از عهده اپوزیسیون بر نمی‌آمد، ولی بعد از این نهادینه شد و به روزنامه‌ها راه یافت. تاکنون کسی هم به اعتراض آنها جوابی نداده است. از سرنویشت ۱۲۰ پرونده تخلف هم که به دادگاه نظامی رفته هنوز کسی خبری ندارد. اگر وقت بود و توان داشتید، بگویند چه عواملی سبب شد که اصلاح‌طلب‌ها در این انتخابات برنده نشوند. چه گسل‌هایی در اصلاح‌طلب‌ها بود که جریان‌مقابل، پرچمش را در این گسل‌ها فرو کرد و توانست رای بیاورد.

انتخابات نهم؛ گذار ناموفق به توتالیتاریزم

گفت‌وگو با سعید حجار بیان



شکایاتی که به این هیئت ارجاع شده و آنها برای ریاست جمهوری نوشته‌اند و حواب رئیس جمهور نیز چاپ شده است. آیا منظور شما این است که این رویه بر خوردنها ضمیمه بوده است؟

صرف نظر از ارتباط دولت با قوه قضاییه و شورای نگهبان در زیرمجموعه دولت، مسائل قابل حل بسیار داشت که اگر برداشت درست و کارشناسی بی طرف نسبت به آنها انجام می شد و اراده سیاسی برای حل و فصل آن مسائل وجود می داشت بسیاری از گره ها گشوده می شد و بار دولت و مردم سبک می گردید. درباره این مسائل گاه مکاتبات بسیار و با لحن دلسوزانه انجام می گردید اما به نتیجه نمی رسید و چه بسا در باتلاق رودرپایستی ها غرق می شد. ضعف فهم مسائل و گاه اغراض خاص درده‌هایی از مدیریت که باعث گره خوردن کارها می شد، بسیار وجود داشت.

آیا جاندداشت آقای خاتمی که با شمار قانون‌گرایان پیروز شده بود، انتقالی در جهت برگزاری کنفرانس های قانونی بین استادها و دانشگاه ایجاد می کرد تا قانون‌گرایان دانش شود، در حالی که حتی در دانشکده حقوق یک کنفرانس در جهت قانون‌گرایان برگزار نشد. نتیجه این بی توجهی ها آن شد که ابزار - قانونی پررنگ بشود، می بینیم که ابزار - قانونی از دل قانون‌گرایان در آمد، آیا مناسبت نداشت که قانون و روح آن را به مردم آموزش بدهند؟

کشور در بخش های مختلف علمی و فرهنگی و مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاست های بین المللی کارشناسان فراوان و زنده بسیار دارد که دولت و مجلس ششم می توانستند از دیدگاه های کارشناسی آنها با تشکیل کنفرانس ها و به طور انفرادی پیش از آنکه بود استفاده کنند، اما بخش عظیمی از کارشناسان خود را بیگانه از حاکمیت شمرده و غیرخودی شناخته می شوند. فضا و شرایط اداره کشور، اظهارنظرهای بی ملاحظه و صرفاً علمی را برنی تابد و این درد بزرگ کشور است که از یک مشکل اساسی دیگری ناشی می شود. نباید گفت که چهرة علمی و فرهنگی آقای خاتمی و اصرار و تأکید ایشان بر علم، فرهنگ و قانون در بازکردن فضا بی تأثیر بوده است.

همین دلیل مایوس شدند. مردم نیاز به تغییر مدیریت برای اجرای قانون را احساس می کردند. آقای احمدی نژاد شعار انقلاب در مدیریت و مدیران را داد که البته جهت آن مشخص نبود. شعار دوم اصلاح طلبان با عنوان سر مقاله ای به نام "راست وحشی" مطرح شد و بلافاصله دو روزنامه هم توقیف گردید و در آن یادداشت به مافیای ثروت و قدرت اشاره شده بود. این شعار پیگیری نشد تا این که آقای احمدی نژاد "مافیای ثروت و قدرت" را مطرح کرد؛ با این مضمون که از پله ثروت به قله قدرت می رسند. سوال اساسی این است که چرا دو شعار اصلی اصلاح طلبان از دست رفت.

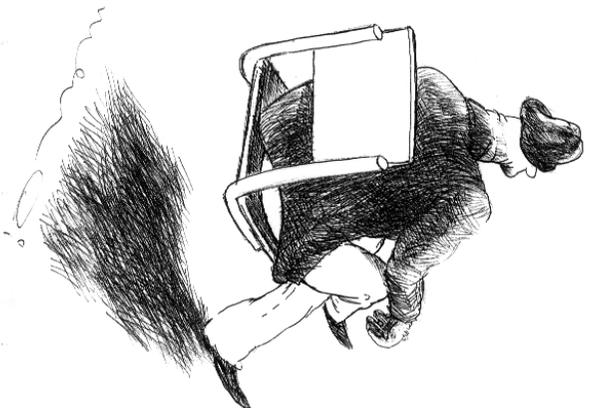
آقای خاتمی و مجلس ششم و اصلاح طلبان پیشترین توجه خود را به مسائل کلان و بنیادی معطوف کردند که آن مسائل برای مشکلات فوری و ضروری جامعه کارساز نبود. در جامعه ای که ۱۱ میلیون نفر زیر خط فقر زندگی می کنند، بخش عظیمی از آنها برای ضروریات زندگی مانند غذا، دارو و تحصیل ابتدایی فرزندانشان معطل هستند. در عین آنکه سیاست های کلان اقتصادی و سیاست گزاران خارجی در جای خود ضرور و اثرگذار است اما برای رفع نیازهای فوری و ضروری نمی تواند نقشی ایفا کند. این درحالی بود که جناح مقابل با در دست داشتن وسیع ترین رسانه ها، دائم بر طبل فقر و نیازها و توجه نداشتن به آنها می کوفت و دولت و اصلاح طلبان را در بی توجهی به این مسائل و تمرکز بر مسائل سیاسی مورد نقد و اعتراض قرار می داد. مدیریت کشور و دولت اصلاح طلبان باید در این جهت اقدامات و اطمینانی انجام می دادند که غیرممکن نبود. دولت آقای خاتمی پیشترین مساعدت و بودجه را به کمیته امداد و سازمان های خیریه و مراکز تبلیغاتی جناح مقابل انجام داد و این همه هرگز در این زمینه به ایشان و دولت ایشان و اصلاح طلبان کمکی نکرد. مدیریت می توانست با طبقات گرفتار از نظر روحی نزدیک شود و همدلی هایی انجام دهد و هم به شیوه هایی در جهت حل این مسائل از طریق وزارت رفاه و بهزیستی و راه های دیگر که جای ذکر آن نیست، مساعدت هایی انجام دهد. گرچه برای حل

خلا ذهنی و روحی و
نبودن شخصیت جدید و
چهرة ای نو که بتواند عواطف
مردم را تحریک کند و آنان را به
رفع نیازهایشان قانع سازد، در
مرحله دوم انتخابات،

بیشترین نقش را در پدیده
انتخابات نهم
ایفا کرد

مشکل فقر و رفع نیازهای اساسی، جز برنامه ریزی عملی و اقدامات اساسی که دولت خود را به آن ملتزم می دید و در آن جهت حرکت می کرد، چاره ای نیست. حل این مسائل و مسائل دیگر کشور جز با ارتباط مسالمت آمیز و صلح جو یانه با جهان و ارتباط درست با مردم داخل کشور و سپردن کار به آنها و تأمین امنیت داخلی و خارجی که دولت آقای خاتمی در این جهت حرکت می کرد، راه دیگری وجود ندارد. رفع فقر و مبارزه با تورم بی شک دستوری نبوده و با فرمان قابل حصول نیست.

اخیراً کتابی چاپ شده که شامل مکاتبات هیئت پیگیری قانون اساسی می باشد و تمام



و بروز کرده؟

خیلی‌ها این طرف و آن طرف گفتند.

همان‌هایی که می‌گفتند ما دنبال الگوی چین هستیم؟

در چین حزب کمونیست منحل نشده و همه کار می‌کنند. بوروکراسی و ارتش پا به کار هم دارد. چین در وجه ناسیونالیسم تئوری سه جهان را هنوز دارد. مائو مرده، اما اینها هنوز ترسه جهان را مطرح می‌کنند. دوم این‌که می‌گفتند ما سطح معینی از تکنولوژی داریم و بی‌صنعت نمی‌شود کار پیش برود. بویژه در صنایع دو منظوره؛ صنایعی که بشود از آن هم در زمان صلح استفاده کرد هم در زمان جنگ. همچنین درصده مشخصی از نیروی کار صنعتی و کارگر صنعتی، چون صحنه نظامی است؛ مهندس کارگاهی نه مهندس تئوریک. سندیکا هم لازم داریم، اما سندیکایی که سرخ آن دست دولت باشد. سومین بزرگی این تمامیت‌خواهی، داشتن بخش عظیم اقتصادی مستقل از مکتبیم بازار رقابت آزاد است.

این‌که می‌شود بنیادگرایی بازار.

نه، آن بازار مسقف و تیمچه‌ای نیست، بلکه نوعی بورژوازی دولتی است که بازار توسط دولت هدایت می‌شود؛ چه در حوزه مالکیت، چه در حوزه مبادله و مکانیزم قیمت‌ها. دولت می‌تواند جامعه را به مهره و عروسک تبدیل کند. به طوری‌که جامعه نگاهش دائم به دست دولت باشد.

یعنی خود جامعه هم به این نظر برسد که بهتر است دولت همه‌کاره باشد؟

لویاتان نظریه توماس هابس است که چنین دولتی را آنجا توضیح داده و گفته لویاتان چیزی است که همه مردم به آن محتاج‌اند.

بله، قلبی‌ها سنتی (Traditional) بودند. اما این جدیدی‌ها گذارگونه‌اند (Transitional). این جریان گذارگونه کم‌رشد کرد. **گذار به کدام سمت بود؟**

این دسته از محافظه‌کاران نشنستند، فکر کردند و گفتند جهت محافظه‌کاری گذارگونه باید به سمت تمامیت‌خواهی برود تا با تمامیت‌خواهی بشود کشور را نگه‌داشت.

مگر اتحاد شوروی پیش از فروپاشی تمامیت‌خواه نبود؟ از زمان خروشچف به بعد تجدید نظر کردند. از کنگره بیستم (۱۹۶۰) از بلشو پسم دست برداشتند، البته در جفا و نه آشکار. ابتدا اتحاد شوروی به دست خروشچف و بعد هم به دست یلتسین افتاد و این مرتدها مملکت را به باد دادند.

اینها که این دیدگاه را داشتند، همزمان نمی‌گفتند، چون چین و کوبا در اصول تجدید نظر نکردند پس ماندگار شدند؟ بله، این را می‌گفتند.

این طور که گفتید بعد از فروپاشی شوروی، محافظه‌کاران سنتی ما جمع بندی کردند و گفتند علت فروپاشی این بود که اینها از اصول خودشان عدول کردند و گام به گام در راستای دموکراسی و آزادسازی پیش رفتند و به قولی پروسترویکا و گلاسnost را نوشتمند و این بود که مملکت دست یلتسین افتاد و فروپاشی شد. بنابراین بهتر است که ما روی همان تمامیت‌خواهی بمانیم؟

اصول‌گرایی یعنی این.

تمامیت‌خواهی و نوع ایرانی آن چیست و چه عواملی جمع می‌شود که تمامیت‌خواهی ظهور می‌کند؟ هدف اینها از این گذار به تمامیت‌خواهی چه بود؟

عامل اول در لزوم تمامیت‌خواهی یک بوروکراسی عقلانی و لیاقت‌سالار است، نه ارادت‌سالار. می‌گفتند در دولت‌های هاشمی و خاتمی اشخاص به خاطر نزدیکی و آشنایی، پست‌ها را گرفتند. چه کار باید کرد؟ می‌گفتند این دولت حلقه‌ای است که بین سخمند آدم می‌گردد.

تا زمانی‌که این آدم‌ها به روسای دولت‌ها نزدیک باشند می‌شود ارادت‌سالار، ولی اگر این حلقه‌شکنند از داخل آن چند چیز درمی‌آید. نخست یک حزب تمام‌عیار و آهنی مثل حزب کمونیست یا سوسیال ناسیونالیست و یا فاشیست که تا اعماق وجود مردم و در توده‌ها نفوذ داشته باشد که لازمه‌اش یوپولیستی هم هست و یک ارتش با دیسیپلین بالا و پا به رکاب برای گسترش فضای حیاتی و یک نظام اداری کارا و لیاقت‌سالار و یک دستگاه امنیتی - پلیسی قوی و اگر بشود یک میلیشیا قوی. این سیستم اداری هم لازم است.

نمایندگی چنین تحولی در ایران کدام طیف بود؟ آیا در مطوعات هم این حرف‌ها نشد

"بازگشت پذیری دموکراسی" است. ما تا حدی راه دموکراسی را آمده‌ایم و مسیر گذار به دموکراسی را طی کرده‌ایم، اما به نظر من بازگشت کرده‌ایم.

پس اعتقاد شما این است که دموکراسی یک سرنوشت محتوم و دترمیمیستی نیست که بازگشت نداشته باشد، بلکه بازگشت پذیر (Reversible) است.

این امر بستگی به حاملان آن دارد. تاریخ عقد اخوت با ما نیست است، حتی با پیغمبر خدا هم پیمان برادری نبسته است. از قدیم بحث ما این بود که در حاکمیت ایران تحلیلی وجود داشته که محافظه‌کار سنتی (Traditional Conservative) با این وضعیت نمی‌تواند کشور را نگه‌دارد. با وضعیت خودش، کشور را از دست خواهد داد.

از چه موقع این عقلانیت در محافظه کار سنتی به وجود آمده؟

بعد از فروپاشی شوروی. تا وقتی فروپاشی نیرو فکر می‌کردند دو قطب امریکا و شوروی با همدیگر سرگرم‌اند و کاری به ما ندارند. ما در دامنه مانور و فرجه تضاد بین این دو زندگی می‌کنیم. ولی پس از فروپاشی شوروی که با پایان جنگ اول عراق همزمان شد، دیدند نمی‌شود. دیدند در جنگ با عراقی با یک سوم جمعیت ما هم پیروزی آنچنانی به دست نیامد. دیدند نمی‌توانند عراق را شکست بدهند و راه قدس را از برابلا بگذرد. دیدند در دنیای کنونی با این سیستم کار پیش نمی‌رود.

مرحوم امام می‌خواستند نظم جهانی را به هم بزنند و بگویند شورای امنیت حق توحش است، ولی با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ به جای احکام ولایت فقیه، احکام شورای امنیت پذیرفته شد و گفته شد که جنبه تاکتیکی هم ندارد و این پذیرش یک نقطه عطف بود.

پایان جنگ، تلنگری بود به ذهن بخشی از محافظه‌کاران سنتی و نه همه آنها.

پس چرا آقای هاشمی رفسنجانی پس از فروپاشی شوروی در خطبه‌های نماز جمعه از این قضیه ابراز رضایت می‌کرد و می‌گفت ما از این که کمونیزم فروپاشی شده بسیار خوشحالیم؟

جای خوشحالی نداشت. منافع ملی در این بود که اتحاد شوروی فروپاشی نشود. تلنگر و جهشی بر ذهن بعضی‌ها بود.

آیا این جهش در ذهن جناح‌های عاقل محافظه کار ایران پیش آمده؟

نمی‌خواهم بگویم عاقل. بعد از فروپاشی شوروی یک جهش اتفاق افتاد و یک محافظه‌کاری گذارگونه (Conservatism Transitional) به وجود آمد.

مظنورتان این است که از درون محافظه کار سنتی یک گذار سنتی به نام محافظه کاری گذارگونه نتیجه شد؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم - من می‌خواهم موضوع را از زاویه خاصی مطرح کنم و عنوان آن را هم "گذار به توتالیترایزم" می‌گذارم یا "توتالیترایزیم" چون می‌دانید که مدت‌هاست حجاج انبوهی از ادبیات مربوط به "گذار به دموکراسی" (Democratization) یا (Transition to Democracy) در دانشگاه‌ها و محافل آکادمیک انباشته شده است، چه پیش از فروپاشی شوروی چه بعد از آن. بگذارید ما هم خرق عادت نکنیم. مقوله گذار به دموکراسی بعد از جنگ دوم جهانی بود که در دنیا در دستور کار قرار گرفت. اول دانشگاه پرینستون امریکا که با مکتب پرینستون معروف شد، روی این قضیه کار کرد. موج اول گذار به دموکراسی در یونان و اسپانیا بوجود آمد که بعد از آن امریکای لاتین و دومینیک بویژه حوزه کارائیب را هم دربرگرفت و موج به موج می‌آمد تا رسید به آسیای جنوب شرقی، بعد جمهوری‌های اروپای شرقی و پس از آن خود اتحاد شوروی که پس از شوروی نیز ادامه یافت.

کدام کشورها بودند؟

بعد از شوروی همه کشورهایی که به نوعی از شوروی تقلید می‌شدند و بند نافشان به شوروی وصل بود مثل اوکراین، گرجستان و جنجالی که در ازبکستان تجربه شد. فقط بلاروس مانده، آلبانی و کشورهای دیگر هم شد. بعدها خود ترکیه هم به این فرایند پیوست.

البته دموکراسی ترکیه زیاد خوشایند امریکای تترکان‌ها نبوده. اصرار داشتند که مجلس ترکیه حمله به عراق را حمایت کند، ولی در برابر آن مقاومت کرد.

همین مقاومت علامت دموکراسی است. اروپایی‌ها گفتند خوب است ولی امریکایی‌ها با آن مخالف بودند.

پس شما نفس دموکراتیزاسون را مطرح می‌کنید. البته در امریکا هم خانم آلبرایت و دموکرات‌ها گفتند ما ده‌ها سال زحمت کشیدیم تا مسیحیت را در سازوکار دموکراتیک آوردیم و احزاب "دموکرات مسیحی" درست شد و ترکیه هم میوه جدید "دموکرات اسلامی" است. یعنی اسلام دارد در سازوکارهای دموکراتیک می‌آید و این خوشایند آنها بود.

اروپایی‌ها از دموکراسی ترکیه استقبال کردند و اگر قضیه قبرس نبود، وضع ترکیه بهتر از اینها بود. علیرغم روند گذار به دموکراسی، من به چند دلیل می‌گویم عنوان ما گذار به توتالیترایزم است.

می‌شود توتالیترایزم را تمامیت‌خواهی یا تمامیت‌طلبی ترجمه کرد؟

بله همین است. توتالیتر یعنی کلیت. کل و تمام را می‌خواهد. توضیح می‌دهم که تمام یعنی چه. تمام یعنی نه تمام پست‌ها، پست‌ها معنی ندارد. یک مشکل ما

بی روح می شود بناچار. می گویند اگر خدایان قدیم مرده باشند و خدایان جدید به دنیا نیامده باشند، دنیا به سوی صیبت (Absurd) می رود. امکان دارد هر هیولایی از آن در بیاید. جهان بی روح می شود. آن هیولا روح جهان بی روح می شود، اما جامعه ما سرزنده و بانشاط است.

پس شما کلاً می گویند که این جریانی که راست سستی و راست مدرن را در ایران دور زد جریانی است که می خواهد این ویژگی ها را داشته باشد، ولی تلاش را ندارد.

درمانده می شود.

چند سال پیش روزنامه مشارکت سرمقاله ای نوشت به نام "راست وحشی" فردای آن روز هم صبح امروز هم روزنامه مشارکت را با یک میلیون خواننده تعطیل کردند. می خواستم بپرسم این همان روند است که آمد راست سستی و مدرن را دور زد؟ چرا شما که شعار مافیای قدرت و ثروت را مطرح کردید، بعد آن راه را دنبال نکردید و همه وجوه آن را نشناسانید؟ فکر نمی کنید علت ناکامی در انتخابات این بود که آن هدف را دنبال نکردید؟ هم هزینه اش را دادید، هم شعارش را دادید، به تشخیص درستی رسیدید و عمل صالح زمان را هم معرفی کردید، ولی خودتان حامل آن نبودید.

من موقع بستن صبح امروز ترور شده و در بیمارستان بودم و نتوانستم ادامه بدهم.

همین شعار مافیای ثروت و قدرت که از پله های ثروت به قله قدرت می رسند، شعار اصلاح طلبی بوده، ولی چه شد که مصداقه شد؟ اینها خیلی از شعارهای ما را مصداقه کردند.

آیا سیاست ورزی جدید شما می تواند همین راه را دنبال کند؟ وقتی آقای احمدی نژاد می گوید مافیای ثروت و قدرت، ما بیاسیم نشان بدهیم هر ماه بیلانی ارائه بدهد که کجای مافیا با یک شدن؟ این نازکی کار - کلفتی پول کجا از بین رفت؟ با تراژیت مواد مخدر چه برخوردی شد؟ بنادر نامرئی چه شدند؟ عملکرد این شرکت هایی که با رانت درست شده چیست؟ و مافیای نفت را معرفی کنند.

بناست در کنگره حرف هایی بزنیم. کنگره فعلاً دنبال یک رسانه عمومی است، ولی می بینید که حتی ما یک روزنامه هم نداریم. پیش از انقلاب هم رسانه ای نبود، ولی حرف نو و کلمه پاک یک ویژگی دارد که بلند آوازه می گردد. فکر می کنم این روزها حرف نو کم داریم. حرفی که بسنج کننده باشد و آدم را انگیزه مند کند.

اگر حرف، حرف باشد راه خودش را باز می کند.

پس شاید پیش از دستیابی به یک رسانه، وقت گذاشتن به حد کافی روی یک استراتژی نوین ضروری تر باشد.

من می گویم که الان برعکس شده؛ به جای این که دولت مردم را دکتر بنییت کند، این مردم هستند که دولت را دکتر بنییت می کنند، چون مردم چند منبعی اند. مردم ماهواره دارند، اینترنت دارند، با خارج ارتباط دارند. می روند و می آیند و با خودشان فرهنگ های مختلف به داخل می آورند. تلویزیون تا چه حد اثر کرده، برای این که مردم ماهواره نبینند. صداوسیما فیلم های ماهواره را ترجمه و برای مردم پخش می کند. دولت می تواند این کار را بکند؟ مثلاً زمانی ویدئو ممنوع بود، آزاد شد. حالا کم کم ماهواره هم آزاد می شود.

یعنی دولت کنونی هم نمی تواند مقاومت کند؟ می خواهند، ولی نمی توانند. در بحث ایدئولوژی، رجوعی و "تبین جهان" او هم نتوانست ایدئولوژی ای را درست کند که سازمان را بر تارک تاریخ بنشانند و خودش هم بر نوک پیکان تکامل تاریخ بنشیند.

برای هواداران ایشان که این کار را کردند.

در قراگاه اشرف همه قبول کردند، ولی وقتی به اروپا رفتند همه پوچ درآمد. اینها در داخل رفته اند دنبال یک نوع منجی گری و مهدویت گرایی. می گویند ما مهدیین هستیم، می خواهیم راه را برای ظهور آقا باز کنیم. مهدی گرایی منبعی بوده که به لحاظ کافی روحانیت سستی پیشتر بهره براری اش را از آن کرده و برای اینها چیزی باقی نمانده است. به آن چاشنی عدالت هم زده اند تا به ایدئولوژی تبدیل شود. بلشویسم پشتوانه وسیعی مثل هگل، مارکس، لنین، استالین و پلخانف داشت، اما این طور شد.

از تمرکز تعدادی نماینده و مداح، توتالیتریزم حاصل نمی شود. شاید اشکال ضعیف توتالیتریزم مثل بنیپارتیسم در ایران شکل بگیرد. فاشیسم که اصلاً نمی گیرد. دولت پادگانی و دولت پلیسی هم نمی گیرد. از این مقدمات می خواستیم نتیجه بگیریم که

چشم انداز خوبی در پیش داریم که نباید مایوس بود. باید به سیاست ورزی امیدوار بود، ما با پویایی خود می توانیم اثرگذار باشیم. فقط در توتالیتریزم است که باید از مملکت فرار کرد و رفت. موقع فاشیسم هم همه فرار کردند رفتند. اما الان این وضعیت وجود ندارد اگر چه یک عده ترسیده اند. شاه نظامی بود. من در برخی مقالات می بینم که به جریان برنده انتخابات تمامیت خواه و فاشیست می گویند. این دیدگاه، علمی نیست. شاید بتوان گفت اقتدارگرا و اتوکرات، اما تمامیت خواه غلط است.

دو زمایش ممکن است بنیپارتیسم باشد. چون می گویند سیاست ورزی ممکن است پس به کجنگری نخبه ها و سیاست ورزان بستگی دارد.

اگر جهان بی روح بشود، روح این جهان

عامل ششم هم این است که بتواند جامعه را تودهای کند یا بتواند نهاد بسازد؛ نهادهای دولتی یا از طریق ستاد یا توسط نهادهای دولت ساخته. آن وقت شهرزند بی پناهی است که مرید صادق می شود. وقتی من این حرف ها را زدم، آن تلنگر زده شد.

گفتید بعد از فروپاشی شوروی، در ایران محافظه کاری گذارگی به وجود آمد، ممکن است آن بحث را ادامه دهید؟
اینها دنبال هدفشان بودند. بعضی هم تلاش کردند تا به انتخابات نهم رسیدند. اینها اعلام نمی کنند می خواهیم چه کار کنیم. می گویند ما می توانیم. شعار ما می توانیم متعلق به رجوی است. در ذهن اینها این است که تمایل دارند به آن سمت بروند، اما من می گویم نمی توانند، چرا؟ نخست این که ماهیت دولت و طبیعت دولت مدرن در اینها نیست. بوروکراسی عقلانی هم ندارند، برای این که سازماندهی هیبتی و سنتی ماهیتاً با دفتر سیاسی حزب فرق دارد. در هیبت هرکس آمد، آمده و هرکس رفت، رفته، اصلاً حساب و کتاب ندارد. (در باره تضاد ذاتی میان بیت و بورو و این که آیا می توان بیت را بوروکراتیزه کرد یا بوروکراسی را می توان وادار به بیتوته نمودن کرد باید در مجال وسیع تری سخن گفت.) بوروکراسی عقلانی ندارند، چون قدرت دست کسانی است که منبایشان ارادت سالاری است. نمی توانند بوروکراسی شایسته سالار درست کنند. اینها که حزب جمهوری اسلامی را تشکیل دادند مدعی اند دنباله رو راه چینی هستند. درحالی که فاشیزم آلمانی و استالینیزم - بلشویسم هر دو حزب قوی داشتند. اما آیا اینها اهل حزب اند؟ چین هم یک حزب سراسری وقوی دارد. دلیل دوم تکمولوژی و صنعت بود. ما به لحاظ تکامل صنعتی عقب مانده ایم. اقتصاد ما روی کاغذ دلالی تجاری می گردد. صنعت ما یفکی است. ما صادرات غیرزنتی نداریم. این حجم محدود فرش و پسته را نمی شود صادرات نامید. ما هنوز به سطح آلمان پنجاه، شصت سال پیش نرسیده ایم. بحث سوم، اقتصاد دولتی است. الان اقتصاد ما چقدر دولتی است؟

هنوز هم عمدتاً دولتی است.

درست است اما مالکیت، مالکیت مختلط است. مکانیزم بازار تا حدودی جواب می دهد. مکانیزم قیمت ها و مبادله آزاد است. اما رانت نفت هم آن قدر قدرت مانور ندارد. الان آن قدرها هم رانتی نیستیم. بحث رانتی بودن را باید جدا کرد. به خاطر جمعیت، به خاطر سوبسیدهایی که می دهیم، به خاطر گسترش دولت، حجم عظیم کارمنداها، به خاطر پول هایی که یک ساله برای پروژه های ملی می دهند. پول این قدر دست دولت نیست که مثل زمان شاه بتواند مانور بدهد. بحث من این بود که رانتی بودن در داخل، چندان قدرت مانور ندارد. بحث چهارم دستگاه فرهنگی است.

خدای زبیتی است. دولت می شود خدای زبیتی. فرق دارد با سرمایه داری سنتی که به مالکیت و مبادله احترام می گذارد. بازار مسقف و تجمعی های، به مالکیت احترام می گذارد. علمای سنتی به مالکیت معتقدند و حکم اولیه شان مالکیت نامحدود است.

منظور تان سرمایه داری دولت سالار است؟
سرمایه داری دولت سالار مالک الرقاب است.

"پایان سرمایه داری عقلانی" جورج سوروس می گوید تنوکان ما دوم لفه دارند؛ بنیادگرایی بازار و بنیادگرایی مذهبی (مسیحی). آیا این، دنباله همان روند جهانی است؟

ممکن است این را بگویم. فاشیست، نوع غربی آن است. چهارمین ویژگی تمامیت خواهی، داشتن یک دستگاه فرهنگی قوی است که هم در عرصه خصوصی، هم در عرصه عمومی و هم در عرصه شخصی بتواند دخالت کند. حتی در ذهن و ضمیر شهروندان دخالت کند و آنها را (Ideocrat) کند.

یعنی دکتربین را در مردم نهادینه و القا کند. به طوری که شهروندان همانی را بیخود دهند که به آنها القا شده است.

بله، تمامیت خواهی ذهن شهروند را هم باید اشغال کند و ذهن متعلق به آن باشد. حتی شب در رختخواب هم باید به آن فکر کنی. لازمه اش داشتن یک صنعت فرهنگی است که در دستگاه تبلیغاتی موثر است. این حرف آدرینو است. می گوید تو فرهنگ داری، ایرانی فرهنگ دارد، امریکایی فرهنگ دارد. اما چون او صنعت دارد، رسانه دارد، دستگاه دارد، تو همسنگ و برابر او نیستی. تو دوهزار و پانصدسال تمدن داری و امریکایی چهارصد سال تمدن دارد. اما او است که می تواند سبک زندگی اش را به تو قالب کند، برای این که صنعت فرهنگی دارد. لذا تمامیت خواه می تواند زندگی تو را سیاسی کند و در عرصه سیاست بیارود. اتاق خواب تو را در عرصه سیاست بیارود.

می گوید فلانی فلان کار را کرده سیاسی است. بدتر از آن، مردم را تک منمعی می کند. منبع اطلاعاتی مردم را یکی می کند. می گوید از دولت بگیر، از من بگیر. الان مردم کره شمالی یک منبع دارند. رادیو فقط یک موج دارد. یک تلویزیون هم دارد، ماهواره هم ندارند. مردم هیچ چیز ندارند. مسئله پنجم این است که این دولت تمامیت خواه یک ایدئولوژی می خواهد که به آن مشروعیت بدهد و برایش توده ها را بسیج کند. بعضی جاها سکولاریزم مثل استالینیزم، بعضی جاها نیمه مذهبی نیمه سکولاریزم مثل فاشیزم ایتالیا و بعضی ها فقط ناسیونالیست خواه هستند.

آیا از نظر ایدئولوژی ناسیونالیست و عدالت خواهانند؟

کشور را نگه داشت

بله، بعضی جاها نیمه مذهبی نیمه سکولاریزم مثل فاشیزم ایتالیا و بعضی ها فقط ناسیونالیست خواه هستند. آیا از نظر ایدئولوژی ناسیونالیست و عدالت خواهانند؟
می خواهند حزب را بر تارک تکامل تاریخ بشر بشناسند و رسالت جهانی داشته باشند.

نقطه عطفی به شمار می رود و تحلیل های مختلفی درباره آن شده، می خواستیم با توجه به نقشی که در حزب مشارکت، مجلس ششم و بخصوص جنبش زنان ایران داشته اید، تحلیل خود را از انتخابات و همچنین چشم انداز آینده توضیح دهید و بگویند که امروز در چنین شرایطی چه باید کرد؟

من به خاطر حساس بودن این دوره از انتخابات، فکر کردم همه ما باید از نزدیک در انتخابات نقش ایفا کنیم و وظیفه بنیادین ما همین دلیل همکاری با ستاد دکتر معین را پذیرفتم و چون فکر می کنم در هر زمینه های در ارتباط با زنان باید تلاش دوچندان داشت، در انتخابات هم - دست کم در ستاد دکتر معین - سعی کردم علاوه بر تعریف جایگاه هایی در شورای عالی سیاست گذاری و کمیسیون های مشورتی برای زنان، کمیته ای هم به طور خاص با عنوان زنان تشکیل شود تا امکان ارتباط گسترده و توده ای با زنان را ایجاد کند. خوشبختانه در این انتخابات از نزدیک شاهد مسائل و پیشرفت کار، هم در ستاد خودمان و هم در مورد دیگر کاندیداها بودم و تجربیاتی را کسب کردم که امیدوارم در انتخابات بعدی اعم از شوراها، مجلس و ریاست جمهوری بتوانیم از آن استفاده کنیم. از نظر من عوامی در پیروزی جناح مخالف اصلاحات دخالت مستقیم داشته که در چند انتخابات اخیر تقریباً به گونه همسانی وارد کار شدند. به نظر می رسد این جریان به عنوان یک حزب بی نام ولی سازمان یافته از سالها پیش برنامه ریزی داشته تا بتواند به هر شکل ممکن قدرت را در دست بگیرد. شواهد زیادی برای این امر داریم. یکی شیوه برخورد آنها از آغاز شکل گیری دوم خرداد ۱۳۷۶ بود با شخصیتی مثل خاتمی و بعد از پیروزی ایشان با اصلاح طلبان و دوم خردادی ها برچسب هایی که زدند، از جمله این که آنها جاسوسان خارجی اند؛ نجس اند؛ بی بندوباری را ترویج می کنند، دعوای سیاسی می کنند و به فکر مردم نیستند....

توهین، تحقیر و تهمت نسبت به افراد، از خاتمی گرفته تا یکایک اصلاح طلبان شاخص در مجلس و دولت اصلاحات ابایی نداشتند.

حتی آقای خاتمی را به مشروب خواری متهم کردند.

متأسفانه همان اوایل که من برای تبلیغات انتخاباتی آقای خاتمی به شهرستان ها می رفتم و فعال بودم، عده ای ضمن این که اخلاص می کردند، خیلی راحت تهمت های خانوادگی و اخلاقی به ایشان می زدند برای نمونه راحت می گفتند که لایبالی ها دارند خاتمی را سر کار می آورند که چندبار کم مانده بود با آنها درگیر شوم، چون تهمت های حیثیتی می زدند! این برخوردها آن موقع برای من بسیار تعجب آور بود و فکر می کردم برخی از آنهايي که علیه خاتمی و اصلاح طلبان جوسازی می کنند، از روی

بی خبری و ناآگاهی، از عده ای که پشت پرده کار می کنند، خط می گیرند و به این ترتیب، مرز خط دهندگان پشت پرده را از متحجرین صادق و ناآگاه جدا می کردم. تحلیل سیاسی ای که از این اوضاع داشتم، این بود که متحجرین افراد صادقی هستند که برای آنها وارونه نمایی می شود و به آنها اطلاعات غلط می دهند. فکر می کردم کسانی که به مافای قدرت معروف شده اند، پشت تحجر سنگر گرفته اند و تحجر را علیه ما هدایت می کنند تا بتوانند

به منافع خود برسند و توده های ناآگاه و متحجرین معرفی هم تحت تاثیر این نوع تبلیغات قرار گرفته اند. اما متأسفانه، اخیراً با ملاحظه فتوای یکی از آقایان که در رساله اش هم به چاپ رسانده، مطالبی را دیدم مبنی بر این که تهمت در اسلام حرام است، مگر این که اسلام به خطر بیفتد یا بدتر از آن، اشاعه فحشا در اسلام حرام است، مگر آن که اسلام به خطر بیفتد! حالا این که چه کسی تشخیص خواهد داد که اسلام را چه کسی به خطر انداخته است! مسئله است که معلوم است از نظر چنین افرادی امثال خاتمی و دیگر اصلاح طلبان و در یک عبارت هر که غیر از آنها می اندیشد، هر قدر هم که مسلمان باشد، اسلام را به خطر انداخته است! در حالی که روشن است که از نظر بنده و همه اصلاح طلبان مسلمان، که قاطبه ملت شریف ایران را نمایندگی می کنند، دین یعنی اخلاق، انصاف و عدالت و اصلاً پیامبر ما برای کامل کردن مکارم اخلاقی آمد و ما به هیچ وجه حق نداریم با همان حربه مخالفان انقلاب اسلامی در اوایل انقلاب رفتار کنیم. ما شیوه آنان را مبنی بر این که هدف وسیله را توجیه می کند، قویاً نفی می کردیم. از چه روش هایی برای رسیدن به هدفشان استفاده می کردند؟

این جریان بسیار سازمان یافته، از سالها پیش با همه ابزارها و شیوه هایی که عرض کردم، وارد شدند. یعنی در چنین شرایطی ما اصلاح طلبان و اکثریت ملت ایران که به آقای خاتمی و مجلس ششم رأی داده بودیم، انگار یادمان رفت با چه جریانی رودررو هستیم و در بین مخالفان ما رادیکال هایی هستند که خیلی متشکل عمل می کنند و همه ابزارها را از زر، زور و تزویر در دست دارند. متأسفانه کمی خوش باوری و گروگروه شدن هاجمان باعث شد که اینها موفق شوند با تبلیغات وسیع و سازمان یافته و بهره گیری از کلیه تریبون های رسمی و غیررسمی و با نفوذ در صمق توده ها و با قول و وعده های واهی فکر آنها را منحرف کنند. معتقدیم که اکثریت مردم ایران به اصلاحات نزدیک اند و می توان گفت اصلاح طلب اند و علیرغم تشکیلات گسترده و همه شگردهایی که جبهه ضد اصلاحات به کار برد، اگر ما با هم متفق بودیم و یک اصلاح طلب شناخته شده در رأس کار و مورد حمایت همه گروه های اصلاح طلب قرار می گرفت، در همین انتخابات نهم هم اصلاحات برنده بود. متأسفانه اینها نهایت



آنچه از دید خوانندگان گرامی می گذرد، خلاصه گفت و گویی است با خانم دکتر فاطمه راکعی پیرامون انتخابات نهم که هنوز هم مورد بحث بوده و از نگاه های متفاوتی بررسی و ارزیابی می شود. اهمیت این رویداد در حدی است که می توان آن را نقطه عطف تحولات اخیر به شمار آورد. پرداختن به این مسئله و همچنین بررسی دلایل ناکامی اصلاح طلبان از اهمیت خاصی برخوردار است که می تواند در تدوین استراتژی آینده راهگشا باشد.

دکتر راکعی از فعالان عرصه فرهنگی - اجتماعی - سیاسی است که می توان او را از پرچمداران زنان اصلاح طلب به شمار آورد و در این دوره از انتخابات، مسئولیت ستاد دکتر معین در بخش زنان را به عهده داشته است.

وی در فضایی گرم و صمیمانه ما را پذیرا شد و جمع بندی های خود را با ما در میان گذاشت. سروده های خود را که مشارکت میلیونی مردم در خرداد ۱۳۷۶ را به تصویر کشیده بود، برایشان خواند و گفت که "با علی مدد" خاصی الهام بخش شعر او بوده است.

"با صلی مدد" قلندران به پایا شماست پیر پیشگامان ضربه می زنند و ضرب می شویند صد هزار بار در دوامتان ضربه می زنند و چرخ می خورید باز حوال محور امامتان

دکتر راکعی با دغدغه های دینی ای که دارد، معتقد است دموکراسی فرایند درازمدتی است که با نفوذ درون توده ها و سامان دهی آنان امکان پذیر می گردد و نباید یک آن از پا نشست. همچنین ضعف از قدرت طلبان و جریان تحجیر را عامل مهمی در ناکامی اصلاح طلبان می داند و راهکارهایی را برای آینده ترسیم می کند و در انتها به ریشه یابی تاریخی در اسلام می پردازد. اسلام سفیانی، اسلام اموی، اسلام نقتی، اسلام مرفهین بی درد و اسلام سرمایه داری در برابر اسلام محمدی (ص).

این گفت و گو پاره ای از دیدگاه های او را در تحلیل و بررسی پدیده اجتماعی نهمین انتخابات ریاست جمهوری می نمایاند. از آنجا که انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری

غفلت از "خزده روشنفکران خاموش"

گفت و گو با فاطمه راکعی





لحظه تحلیلگران حرفه‌ای جناح اصلاح طلب نمی‌توانستند آخر قضیه را پیش‌بینی کنند. مثلاً فکر می‌کردیم قالیباف را لحظه آخر می‌خواهند بیارزند. هم جوان پسند بود و هم هماهنگ با مصداق صحبت‌هایی که رهبری می‌کردند، مبنی بر این‌که چهره فعال و جوان نباید، تکراری هم نباشد، بنابراین فکر می‌کردیم که قالیباف می‌آید. نگاه قرار هم بود که قالیباف نباید ولی آخرین لحظه اتفاق دیگری افتاد. بعضی‌ها فکر می‌کنند که اصولاً تمام اینها پروژه بود و قالیباف هم برای انحراف اذهان عمومی مطرح شد. این جریان کاندیدای خود را از قبل مشخص کرده بود با یک شخصیت حساب شده و شعارهای مشخص و این‌که یک شبه بیاید. مردم می‌گفتند که بسیاری از پوسته‌های مردمی کاندیدای آبادگران در طرح‌هایی مثلاً در کنار یک پیروزن و با جانباز

و یا یک کودک، به‌طور مردم‌پسند، آن هم در فرصتی که تبلیغات انتخاباتی جایز نبوده، روی دیوارها و نرده‌یک تمام حوزه‌های انتخاباتی نصب شد. به نظر می‌آید تمامی این رفتارها برای جهت‌دادن به اذهان عمومی بود و برنامه‌ای بود که می‌بایست اتفاق می‌افتاد. اما قطعاً یکی از عواملی هم که باعث شد این پروژه را پیش ببرند و موفق بشوند و دست‌کم برای یک دوره قوه‌مجریه و مجلس را یکپارچه بعد از پیروزی انقلاب به دست بگیرند، همان‌طور که گفتیم، گروگروشدن‌ان و ضعف‌های تشکیلاتی و تبلیغاتی ما بود.

این ضعف‌ها را بیشتر توضیح بدهید؟

۶۳

این درحالی است که شهید رجایی را توده‌های مردم به‌صورت یک انسان متواضع، مردمی و تلاشگر که هنوز هم در روستاها زبان بی‌سرپرست و سرپرست خائوار دعاگوی او هستند می‌شناسند. این موضوع نیاز به روان‌شناسی اجتماعی و از پیش سازماندهی شده داشت. آنها کسی را آوردند که متواضعانه بر مزار شهید انمان و آرامگاه امام بوسه بزند و برای شهید رجایی این قدر احترام قائل باشد. هرچند همسر شهید رجایی هشدار داد که نباید از شخصیت رجایی استفاده تبلیغاتی بشود، اما مگر همه مردم روزنامه‌می‌خوانند؟ و مگر این صدا به مردم رسید؟ سال‌ها روی این پروژه کار شده بود. ایمنان به‌عنوان چهره‌ای مردمی یک شبه آمد آن هم با شعارهای مردم‌پسندتری که مشخصاً در این سال‌ها مردم را تشنه آنها کرده بودند.

یک مسئله دیگر این بود که جزو همین کارهای تشکیلاتی‌شان، همان‌طور که گفتیم اینها یک حزب مشکل بدون نام بودند، با نیروهای قسم‌خورده‌ای که دارند و بخشی از نیروهای مردمی و چند میلیون نفری که طرز تفکرشان سنتی است، برخی افرادی هم که باورهای سیاسی همانند آنها دارند و گاه افراد صادق و محترمی هم هستند. به دلیل این‌که متأسفانه تحلیل سیاسی درستی از مسائل ندارند، با چنین تشکیلاتی پیوند خوردند و بسیار پیچیده عمل کردند. روش‌ها اصلاً شفاف نبود. همان‌طور که شاهد بودیم، جناح راست کاندیداهای مختلفی را مطرح کرد که یکی یکی کنار کشیدند و تا آخرین

واژه‌نمایی‌ها و واژه‌گویی‌ها باعث شد که مردم به‌خاطر نگرانی‌هایی که گمان کردند اصلاح‌طلبان باعث و باقی آن هستند و نیز شعارهای فریبنده تهیه و تحقق‌یابند بر جناح مقابل از طیف اصلاح‌طلبان روگردان شوند. در واقع با تبلیغات چندین ساله اینها علیه اصلاح‌طلبان چنین فضایی شکل گرفت



پرونده‌ها به دست چه کسی می‌رسد؟ کسانی که خودشان مخالف جریان اصلاحات هستند! انگار امثال من که این ایده را مطرح می‌کردیم، نمی‌فهمیدیم که این جریانات همسو هستند و کسی به شکایات ما رسیدگی نخواهد کرد! من معتقد بودم همین‌که بدانند یک جمع حقوقی در حرکتی زیربنایی و متشکل افشاگری می‌کند و برای اعمال غیراخلاقی و خلاف قانون آنها پرونده تشکیل می‌دهد و ممکن است روزی به یک مرجع ارائه شود (شاید آن مرجع خدا باشد و هیچ‌کس هم در این دنیا رسیدگی نکند)، نفس کار، رفتار آنها را تعدیل می‌کرد. همچنین این موارد را می‌توانستیم از تریبون مجلس و رسانه‌های در اختیارمان به اطلاع مردم برسانیم و محافل سالم حقوق‌بشری را در جریان امر قرار بدهیم، اما هیچ‌کدام این کارها نشد.

یک مسئله مهم دیگر این‌که چون طیف اصلاحات بسیار گسترده بود و "جبهه دوم خرداد"، "جبهه" بود، هرکسی از طن خود شد یار ما. این‌طور نبود که یک نفر خاتمی باشد و یک‌عده اصلاح‌طلبان همفکر خاتمی که بخواهند همه کار را بکنند و صرفاً صدای اینها شنیده بشود. از آنجایی هم که دموکراسی به آن صورت که خاتمی مطرح کرد و می‌خواست در دولتش پیاده کند، ایده جوانی در جامعه مابود، ناخواسته مسائلی پیش می‌آمد که طیف ضداصلاحات بیشترین بهره‌برداری را از آن می‌کرد. برای نمونه، من درون حزبی مثل مشارکت به شدت معتقد بودم که در درون حزب، نمی‌شود دموکراتیک عمل کرد، حزب یک تشکیلات است، دیرکل و شورای مرکزی دارد، دفتر سیاسی دارد، این‌طور نیست که هرکس عضو مشارکت شد، بخواهد فکر خودش را به تنهایی طرح و عملی کند. ممکن است بنده عضو شورای مرکزی باشم و فکری هم داشته باشم، باید در شورای مرکزی ایده خود را مطرح کنم و حاصل همه نظرهایی که درباره این ایده مطرح می‌شود، به عنوان محصول نظر جمع و رأی اکثریت از کانال دیرکل به جامعه ارائه بشود، اما این‌طور نبود، به خاطر این‌که شخصیت‌ها و چهره‌هایی که هرکدام خودشان را یک نظر به‌پرواز می‌دانستند و نظرانی هم داشتند، یکساره از کانال خود به صورت فردی مسائلی را مطرح می‌کردند که شاید جمع و برآیند نظر شورای مرکزی نبود. من مخصوصاً حزب مشارکت را اسم می‌برم، برای این‌که شاخص‌ترین حزبی بود که با خاتمی آمد و به نظر می‌رسید که می‌خواهد باورهای دوم خرداد و آرمان‌های سیاسی خاتمی را نهادینه کند، ولی این‌طور نبود و نی‌انسانی تشکیلاتی و دموکرات عمل‌کردن حزب در درون تشکیلات، ضربه می‌زد. برخی چهره‌ها گاه خودشان یک ایده را ناپخته یا زودرس مطرح می‌کردند و این به حساب مشارکت گذاشته می‌شد. با این‌که رقابلی ما عموماً می‌دانستند این حرف

ناطق نوری و دیگر کاندیداها می‌زدند، مردم بیشتر طرف خاتمی می‌آمدند. به نظر می‌رسد که مردم آنها را امتحان کرده بودند. رفتار تحکم‌آمیز و قلم‌مآبانه، دگماتیسم اسلامی‌شان و ضوابطی را که در ادارات و نهادهای دولتی حاکم بود شناخته بودند، از ارانت‌ها و پشتوانه‌های اقتصادی آنها شنیده بودند و این طرف را به عنوان کسانی‌که آمده‌اند جامعه را از این وضعیت نجات بدهند، با آن شخصیت کار‌یزوماتیک خاتمی و سخنرانی‌هایش که فرهنگ جدیدی را مطرح می‌کرد، می‌دیدند و فکر می‌کردند شخصیتی می‌خواهد بیاید که دوباره کشور را به آن وضعیت روحانی اوایل انقلاب و آنچه امام و شهدا می‌خواستند، نزدیک کند. مردم با این انگیزه مشخص به طرف خاتمی آمدند. در آن زمان آن حرف‌ها کارساز نبود. چون از نظر زمانی به دوره‌ای نزدیک بود که اینها امتحانشان را داده بودند و چهره‌ها روشن و شفاف بود و غباری از ابهام نگرفته بود. مردم دو جریان را مقایسه کردند و به لحاظ شعارها و تفکر این طرف را انتخاب کردند. اما آنچه در این هشت سال گذشت، بهره‌گیری بسیار زیرکانه رقیب از ایرادهایی بود که امثال من بارها و بارها با اصلاح‌طلبان برجسته مطرح کردیم ولی متأسفانه چندان به آن اهمیت داده نشد. برای نمونه ما اصلاح در صدد برزنی آمدیم که در مقابل توهین‌ها و تهمت‌هایی که به ما می‌زدند، چه در دولت و چه در مجلس در جای خود پاسخ لازم را بدیم و با امکاناتی که در دست داشتیم، از جمله تریبون مجلس، روزنامه‌های معدودی که در اختیارمان بود، ارتباط مستقیم با توده و سخنرانی‌هایی که می‌توانستیم در سراسر کشور داشته باشیم تبلیغات منفی آنها را تکذیب کنیم. فکر کردیم با توجه به آزایی که به آن صورت به آقای خاتمی داده شد، بنیاد ما در جامعه استوار است ولی این یک خوش‌خیالی بود. برای نمونه از ابتدای مجلس ششم تبلیغ کردند که دوم‌خردادی‌ها نجس‌اند و بعدها حتی به خود من که به خاطر شعرهایم برای امام و شهدا کمترین خلدشه‌ها را می‌توانستند وارد کنند، تهمت‌هایی زدند، مثلاً اطلاعیه چاپ کردند که پسر قلاتی به جرم توشیدن مشروب در زندان به‌سر می‌برد، درحالی‌که همه می‌دانند من یک پسر دوازده‌ساله‌ام که آن موقع نه‌ساله بود. من همیشه معتقد بودم که در مقابل تهمت‌ها و توهین‌ها و دروغ‌های روشن، به‌سرعت باید واکنش نشان داده شود، به این دلیل در یک نطق پنج دقیقه‌ای در مجلس افشاگری کردم. اما بقیه آقایان این کار را نکردند. من اصرار داشتم که یک کمیته حقوقی با نظارت و اشراف نمایندگان حقوق‌قدان مجلس و با همکاری حقوق‌قدان‌های اصلاح‌طلب خارج از مجلس تشکیل شود و برای کارهای غیرقانونی و غیراخلاقی جریان مخالف اصلاحات پرونده تشکیل بدهیم. دوستان می‌گفتند این



چندین انتخابات برگزارند و گوییم، اگر منحنی آن را رسم کنیم، توده‌ها نوعی هویت کمی - کیفی پیدا کرده بودند و دانش جاد افشاده و نهادینه شده‌ای در مردم به وجود آمد که این طرف ۷۰ تا ۸۰ درصد و آن طرف ۵۰ درصد بود. چه شد که این معادله شفاف و این آگاهی‌ها از بین رفت و با کار تشکیلاتی و تبلیغاتی، آرای مردم را بدین سو هدایت کردند؟ آنها شمار عدالت دادند و مردم هم که هویت خودشان را داشتند، یعنی چون عدالت را دوست داشتند، به عدالت رأی دادند ولی آیا در یافتن مصداق عدالت اشتباه کردند؟

باور من این است که جناح اصلاح طلب بدون هیچ‌گونه سلاح و دفاعی در مقابل محافظه‌کاران رادیکال قرار داشت؛ فاقد هرگونه سلاحی، اعم از مادی و تبلیغاتی، چه رسد به شکل زیرزمینی چندلایه آنچنانی که بتواند وارد عمل شود. مخصوصاً عامل تبلیغات خیلی مهم است. آقای خاتمی در سخنرانی خداحافظی‌اش، برای سازمان‌های فرهنگی غیردولتی گفت من تازه می‌فهمم که آقای مهدیس میرحسین موسوی برای چه این قدر تأکید داشت که اگر می‌خواهید من بمانم، یک تریبون باید داشته باشم. این عامل آن قدر مهم است که می‌تواند روز را شب و شب را روز جلوه بدهد. مخالفان ما همه این امکانات را در اختیار داشتند؛ با این همه به خاطر همان آگاهی وسیع جامعه که ۷۰،۸۰ درصد مردم اصلاحات را می‌خواستند و به کسی مثل خاتمی رأی دادند و تا مجلس ششم هم پیش آمدند، فکر می‌کردیم که مردم از نظر آگاهی‌های سیاسی و فرهنگی به حدی رسیدند که با وجود همه این رفتارها درک می‌کنند به چه کسانی باید رأی بدهند، درحالی‌که در واقع، بهره‌گرفتن رقبای سیاسی ما از هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف، همه‌چیز را برای تغییر یک شبیه آماده کرده بود.

در خرداد ۷۶، هم تریبون‌های رسمی و عمومی در اختیار جریان مقابل بود و هم مطبوعات زیادی در اختیار داشتند. این طرف فقط روزنامه "سلام" بود، ماهنامه "راه‌مجاهد" هم تعطیل بود. "ایران‌فردا" و "کیان" منتشر می‌شد ولی برد تبلیغاتی نداشت. با وجود تبلیغات صداوسیما و اجماع فقها روی آقای ناطق‌نوری، مردم برعکس تبلیغات عمل کردند. ولی در انتخابات سال ۱۳۸۴ مردم با تبلیغات رسمی هم جهت شدند. آیا این بار رسانه‌ها اعتماد‌ساز می‌کردند یا این که ویژگی مردم عوض شده است؟

ما ضعف‌هایی داشتیم و آنها استفاده‌های بسیار زیرکانه‌ای از این ضعف‌های کوچک کردند. در خرداد ۷۶ با این‌که وضع تبلیغاتی و موقعیت ما خیلی ضعیف‌تر از سال ۱۳۸۴ بود، این کارها چندان حاصلی نداشت و اتفاقاً مردم منسجم‌تر می‌شدند. هرچه آنها به طبل

یکی از اشکالات بزرگ اصلاح‌طلبان این بود که اصولاً جناح مقابل را جدی نمی‌گرفت. در شوراها به نحوی اتفاق می‌شابهی افتاد ولی ما جدی نگرفتیم، در مجلس هفتم هم همین طور. البته به دلیل موضوع‌گیری‌های مجلس ششم که به نظر من بسیار بجا بود و تا حدود زیادی از برخورد‌های عوام‌فریبانه و تشویش‌آدهان عمومی جلوگیری کرد، اینها مجبور شدند شمشیر را از رو ببندند و صریحاً افرادی را در حد هزینه‌های هنگفتی را برای خودشان خریدند و این حرکت غیرقانونی چشمگیری بود. این تجربه را هم داشتیم و باز آن قدرها که باید جدی نگرفتیم و اینها دقیقاً شبیه همان پروژه‌ای را که در مورد رقبای خاتمی در خرداد ۱۳۷۶ پیاده کردند، در انتخابات نهم هم دنبال کردند. از سال ۷۶ شروع کردند به سم‌پاشی علیه خاتمی و در مساجد شهرها و روستاها و حتی قسمت‌هایی از شهرهای بزرگ از طریق برخی نهادها و برخی روحانیون و مبلغان مذهبی به مردم گفتند که اگر می‌خواهید زنتان را به هیچ‌وجه این کارها را جدی نمی‌گرفتیم و فکر می‌کردیم آرای ما به هیچ‌وجه این کارها را جدی نمی‌گرفتیم و فکر می‌کردیم آرای امام‌زمان را می‌خواهید، اگر می‌خواهید خون شهیدانمان پایمال نشود، به کاندیدای مورد نظر ما رأی بدهید. با همه این تجربه‌ها، ما به هیچ‌وجه این کارها را جدی نمی‌گرفتیم و فکر می‌کردیم آرای این جریان همان ۷ میلیون است که دانشمندان و رأی اصلاح‌طلبان چند برابر است. در شوراها هم فکر می‌کردیم به هر شکلی که باشد، اصلاح‌طلبان خواهند آمد. در انتخابات نهم نیز با همین تحلیل‌ها بود که ما ستاد تبلیغاتی دکترمعین را تشکیل دادیم. عده دیگری آقای کروبی و عده‌ای هم دیگری را تبلیغ کردند. همین تفرقه‌بزرگترین ضربه را به ما زد.

شواهدی دیده می‌شود، ولی می‌گفتید قطعاً موثر نخواهد بود؟
بله، فکر می‌کردیم موثر نخواهد بود و الان هم فکر می‌کنیم اگر اینها به آن شکل پیچیده و چند لایه عمل نمی‌کردند، دروغ و تمهت را مطرح نمی‌کردند، این قدر برد نداشتند. متأسفانه بعضی از آقایان معتقدند که هرکسی غیر از آنها و به‌گونه‌ای دیگر فکر بکند و اسلام را از ابتدایی‌ترین وظیفه فردی که مردم به او رأی می‌دهند تا به مجلس برود یا قدرت اجرایی کشور را به دست بگیرد، تأمین معاش مردم و سامان بخشیدن به زندگی روزمره آنهاست. اما محافظه‌کاران رادیکال می‌خواستند اهداف ملی به همین مسائل زندگی روزمره محدود شود و اصلاح‌طلبان هیچ آگاهی سیاسی به مردم ندهند

یکی از اشکالات بزرگ اصلاح‌طلبان این بود که اصولاً جناح مقابل را جدی نمی‌گرفت. در شوراها به نحوی اتفاق می‌شابهی افتاد ولی ما جدی نگرفتیم، در مجلس هفتم هم همین طور. البته به دلیل موضوع‌گیری‌های مجلس ششم که به نظر من بسیار بجا بود و تا حدود زیادی از برخورد‌های عوام‌فریبانه و تشویش‌آدهان عمومی جلوگیری کرد، اینها مجبور شدند شمشیر را از رو ببندند و صریحاً افرادی را در حد هزینه‌های هنگفتی را برای خودشان خریدند و این حرکت غیرقانونی چشمگیری بود. این تجربه را هم داشتیم و باز آن قدرها که باید جدی نگرفتیم و اینها دقیقاً شبیه همان پروژه‌ای را که در مورد رقبای خاتمی در خرداد ۱۳۷۶ پیاده کردند، در انتخابات نهم هم دنبال کردند. از سال ۷۶ شروع کردند به سم‌پاشی علیه خاتمی و در مساجد شهرها و روستاها و حتی قسمت‌هایی از شهرهای بزرگ از طریق برخی نهادها و برخی روحانیون و مبلغان مذهبی به مردم گفتند که اگر می‌خواهید زنتان را به هیچ‌وجه این کارها را جدی نمی‌گرفتیم و فکر می‌کردیم آرای امام‌زمان را می‌خواهید، اگر می‌خواهید خون شهیدانمان پایمال نشود، به کاندیدای مورد نظر ما رأی بدهید. با همه این تجربه‌ها، ما به هیچ‌وجه این کارها را جدی نمی‌گرفتیم و فکر می‌کردیم آرای این جریان همان ۷ میلیون است که دانشمندان و رأی اصلاح‌طلبان چند برابر است. در شوراها هم فکر می‌کردیم به هر شکلی که باشد، اصلاح‌طلبان خواهند آمد. در انتخابات نهم نیز با همین تحلیل‌ها بود که ما ستاد تبلیغاتی دکترمعین را تشکیل دادیم. عده دیگری آقای کروبی و عده‌ای هم دیگری را تبلیغ کردند. همین تفرقه‌بزرگترین ضربه را به ما زد.

ضرورتی برای این تلاش‌ها نمی‌بینند و می‌خواهند جامعه باز و آزاد باشند، به‌گونه‌ای که اطلاع‌رسانی طبیعی صورت گیرد و مردم خودشان هر شیوه‌فکری یا رفتاری را که می‌خواهند، انتخاب کنند. این دسته به دموکراسی با همه ابزار و جوانب آن معتقدند و تلاش و آگاهی‌بخشی را در خصوص معنویات لازم نمی‌بینند. اما چون با تعاریف معارف دموکراسی فرهنگی‌های مختلف باید به همدیگر احترام بگذارند و ضمناً حق تبلیغ و دفاع از افکار خود را نیز دارند.

ما یک قشر را فراموش کردیم و آن قشر فرهیخته و فرهنگی دارای بیاورهای صمیق دینی و اخلاقی است. این قشر بین روشنفکران و نخبگان و توده مردم قرار دارند و شاید بتوانیم آنها را جزء خرده‌روشنفکرها هم به حساب آوریم. به نظر من یک طیف مستقل و بسیار پای‌بند به اخلاق، دین و انقلاب اسلامی و آرمان شهیدان با رهبریت حضرت امام هستند. شاید طیف به ظاهر خاموشی باشنند ولی به‌طور گسترده در جامعه فرهنگی، دانشگاهی و اهل فکر و هنر و قلم حضور دارند؛ البته نه به آن صورت که از نویسندگان باشند و یا در آن حد از فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی، که در تریبون‌ها حرف بزنند، ولی قشر بسیار وسیع و آگاهی‌هستند که با همه وجودشان خواهان اسلام‌اند، آن هم به شکلی که امام مطرح کرده بودند و اینها انتظار داشتند خاتمی به آن آرمان‌ها نزدیک بشود و یک جامعه اسلامی داشته باشیم که بتواند برای جامعه امروز ما الگو‌آفرین باشد. این قشر معتقدند که این پتانسیل در اسلام وجود دارد، با وجود روشنفکران مسلمان و دیالوگ شریعتی‌ها که باید به روز بشود، این دسته در مقابل دموکراسی بی‌قیدوبند که قویاً واکنش نشان می‌دهند. همان‌طور که گفتیم، محافظه‌کاران حتی در میان طیف خرده‌روشنفکر نیستند به‌اصلاحات ایجاد کردند، چون ما به سوال‌های این طیف ششاور که به طرف جنبه اصلاحات آمده بودند، پاسخ نداده بودیم. چه رسد به این قشر روشنفکرهای دینی بی‌صدا و خاموش که آرای زیادی هم دارند.

چه راهکارهایی را برای آینده پیشنهاد می‌کنید؟

پیشنهاد من برای انتخابات آینده این است - که اولاً برای یک کار وسیع و صمیمی فکری - فرهنگی بسیج شویم و از موضح روشنفکران مسلمان با نسل جوان ارتباط برقرار کنیم و بخصوص با قشرهای مختلف زنان به شکل مضامین ارتباط و گفت‌وگو داشته باشیم. بسیج عمومی هم از طریق سازمانهای غیردولتی (NGO) که پیش‌سیاسی هم داشته باشند، باید انجام شود. بنابراین همه احزاب شناسنامه‌داری مثل مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب باید مانیفست خود را رسماً ارائه بدهند و هویت خودشان را برای مردم تعریف کنند و به یک تشکل فراگیر تبدیل

تزدیک و رودر رو با مردم می‌توانستیم در جذب نیروهای شناور موفقیت بیشتری داشته باشیم. اما مطمئن نیستم که اگر آن‌ها تماماً به نفع معین برمی‌گشت، جریان مخالف اصلاحات به هر شکل غیراخلاقی و غیراصولی دیگری متوسل نشود. برای این‌که فاجعه‌ای مثل دوم خرداد از نظر آنها تجدید نشود!

در این صورت آیا جریان قدرت طلب دست به عمل نظامی آشکاری می‌زند؟

مایل نبودند این هزینه را تا وقتی که می‌توانند از طریق فرایند‌های پیچیده‌تری عمل کنند، بپردازند و هزینه‌ای مشابه مجلس هفتم را بدهند. شاید اگر مجبور می‌شدند، دست به عمل نظامی هم می‌زدند. اما غفلت سومی که اشکال ما اصلاح‌طلبان بود و در راستای بها دادن بیش از حد به نخبگان و روشنفکران قرار می‌گیرد، این بود که بعضی از ما فکر کردند در تعریف دموکراسی از آنجا که آزادی‌اندیشه و بیان و بعضی آزادی‌های اجتماعی هست، بروز و نمود برخی به‌اصطلاح ناهنجاری‌ها در دوره گذار به دموکراسی طبیعی است. البته بیشتر همین کسانی هم که این‌گونه می‌اندیشیدند، خودشان مسلمان و معتقد به موازین اخلاقی، اجتماعی و معنوی هستند. گرچه همه ما در شیوه برخورد با ناهنجاری‌های اجتماعی به روش‌های دموکراتیک معتقد هستیم، نه برخورد قهرم‌آبانه و توصیه را بیشتر می‌پسندیم تا تحکم؛ چون می‌بینیم که برخورد‌های تحکم‌آمیز عملاً واکنش منفی ایجاد می‌کند. دیگری هم که با زندگی دینی تضاد دارند و دموکراسی را به شکلی می‌خواهند که تهنی از معنویات باشد، بیکار نیستند. شبکه‌های ماهواره‌ای مخصوصاً نسل جوان ما را مورد خطاب قرار داده‌اند و ما متأسفانه هیچ‌گونه حرکت شریعتی‌وار و یا مطهری‌وار انجام نداده‌ایم، تا در برابر تبلیغاتی که فقط زندگی مادی را ترویج می‌کند و روی زندگی معنوی خط می‌کشند و از آن به عنوان مخدر توده‌ها یاد می‌کند، مصونیت ایجاد کنیم. البته این‌گونه تبلیغات از دیرباز بوده و با شگردهایی در هر خانه راه پیدا کرده، ما هم آن قدر با مسائل سیاسی و آنچه متحجران پیش می‌آورند و به این واکنش‌های منفی دامن می‌زنند، مشغول شده‌ایم که نسبت به اسلام ساکت نشده‌ایم و با عملاً فرصتی به دست نمی‌آید

در حال حاضر تقریباً همه آحاد جامعه برای خودشان تشخص قائل‌اند و صاحب فکر و اندیشه‌اند. دست‌کم خودشان را به عنوان شخصیت مستقلی که قادر است تصمیم بگیرد و رأی‌اش اثرگذار و سازنده باشد، تلقی می‌کنند

نشسته‌ایم و با عملاً فرصتی به دست نمی‌آید که با کار فعال و روزآمد ساختن افکار دینی و اخلاقی برای نسل جوان آرمان‌هایمان را تعالی دهیم و این به نظر من از اشکالات مهم ماست، یعنی تلاش برای دموکراسی، بی‌آن‌که زمینه، مخصوصاً برای نسل جوان از نظر فکری و فرهنگی آماده باشد. ما برای پاسخ به پرسش‌های دینی و معرفتی جامعه و جوانان، به نحوی که در مقابل بهمانان فرهنگ‌گیردینی و مادی مصونیت داشته باشند، کاری نکرده‌ایم. در ضمن طیف‌هایی هم در اصلاح‌طلبان هستند که اصولاً

مصداق خرد و روشنفکرها را هم بفرمایید.

محققکاران آرای ۷۸ میلیونی خودشان را داشتند و کسانی که به اصلاحات رأی داده بودند، فقط روشنفکرها نبودند، بلکه بخشی هم توده‌های شناور مردم بودند، مردمی که اصلاحات را فهمیده بودند و برای آن ارزش قائل بودند و به شخصیتی مثل خاتمی رأی دادند و بیان آزاد، فکر آزاد و آزادی‌های اجتماعی می‌خواستند؛ ولی به خاطر کار سازمان یافته جناح محافظه‌کار و این‌که تریبونی در اختیار ما نبود، امکان عضوپذیری گسترده آنها را پیدا نکردیم. حزب‌هایی مثل مشارکت یا سازمان مجاهدین انقلاب به خاطر کمبودهای مالی، کمبود فضا و امکانات ابتدایی نتوانستند توده مردمی را جذب کرده، با آنها گفت‌وگو کنند. توده‌ای که برای خودش هویتی این‌گونه قائل است، حاضر نیست تنها با موضع‌گیری یک شخصیت برجسته سیاسی که مثلاً به فلان کس رأی بدهید، پشت سر او راه بیفتد، این طور نبود که اگر معین آمد، پس حتماً همه دانشجویها و دانشگاهیان می‌آمدند. یا اگر فلان چهره مردمی می‌آمد، همه زنان می‌آمدند. یک کار متشکل پیوسته و پاسخگویی به پرسش‌ها و ابهاماتی که مخصوصاً ضد اصلاحات ایجاد کرده بود، لازم بود. البته ما خیلی دیر شروع کردیم که به پرسش‌ها پاسخ بدهیم، هم به دلیل آن‌که تریبونی نداشتیم و هم به دلیل این‌که به ضرورت این کار بی‌نیزده بودیم. سفرهای سیاسی انتخاباتی ما به سراسر استان‌ها در واقع به همین علت صورت گرفت و با این رأی هم که آوردیم، این روش موفقیت‌آمیز بود، ولی نتوانست خلأها را پر بکند.

بعضی می‌گویند اگر انتخابات دو هفته دیرتر انجام می‌شد، با آگاهی‌هایی که مردم به تدریج نسبت به آقای معین پیدا می‌کردند، نتیجه خیلی بهتر از این می‌شد. شنیده شد در مسجد علی بن الحسین خیابان ابوذر به مردم گفته شد کجایید که یک دوم خرداد دیگر دارد تکرار می‌شود و آقای معین دارد نیروهای خفته را بیدار می‌کند و با این روند ۸ سال دیگر بدبختیم. بنابراین عده‌ای معتقدند اگر این روند کمی ادامه پیدا می‌کرد، شاید نتیجه انتخابات به گونه‌ای دیگری شد.

نتیجه من این قدر خوش بین نیستم. چون هنوز ادعاهای برخی کاندیداهای اصلاح طلب در مورد هدایت سازمان یافته و عدم سلامت انتخابات، رد نشده است. وقتی عده‌ای حاضرند به هر شیوه‌ای قدرت را به دست بگیرند و به اسم نجات اسلام حاضرند دروغ بگویند، تهمت بزنند و حتی اشاعه فحشا بکنند، معلوم نبود که اگر مجبور می‌شدند، تخلف‌های بزرگ‌تری را هم انجام دهند! چنان‌که ما در مجلس ششم دیدیم که چطور با حیثیت افراد بازی کردند. ولی معتقدم اگر چند هفته بیشتر وقت داشتیم، با سفرهای گسترده استانی و پاسخگویی

حزب نیست و نظر یک فرد است و یا خود حزب یا بعداً خود آن شخصیت روی این امر تأکید می‌کرد، با این حال کسانی در کمین بودند که از ما گرگ بگزیند. آنها مترصد بودند تا حتی اگر ما هیچ حرکت ناپخته‌ای هم نداشتیم، موضوعاتی را علیه ما بسازند و مطرح کنند. اما در هر حال، ما حق نداشتیم با دست خودمان به اینها گرگ بدیم.

با تئوری‌هایی که توسط برخی از اصلاح طلبان مطرح می‌شد، آنها در درون خودشان آموزش دادند و گفتند اصلاح طلبان از مذهب و قانون عبور کرده‌اند.

این‌گونه تئوری‌ها قطعاً حاصل یک کار حزبی نبود و از کانال رسمی اعلام نشده بود. خواستند همه اینها به پای حزب نوشته بشود تا بتوانند حزب را متزلزل بکنند و این از غفلت‌های ما بود. غفلت مهم دیگر ما این بود که جامعه را با روشنفکرمانی تحلیل می‌کردیم؛ به این معنی که ما فکر کردیم جامعه به حدی از فرهنگ سیاسی رسیده که نخبگان همه‌کاره‌اند و می‌توانند توده‌ها را رهبری کنند.

آیا در این رابطه کار تشکیلاتی کرده بودید؟

این دیگه بود، بدون این‌که کار تشکیلاتی روی توده‌ها بشود. فکر می‌کردیم فقط نخبگان و روشنفکرها را داشته باشیم و مسائل برای آنها توجیه بشود، توده‌ها خود به خود خواهند آمد، در صورتی که این‌گونه نبود و دقیقاً به خاطر نهادینه شدن دموکراسی، که تا حدود زیادی با تلاش‌های آقای خانمی و اصلاح طلبان در جامعه نهادینه شده است، در حال حاضر تقریباً همه آحاد جامعه برای خودشان تشخیص قائل‌اند و صاحب فکر و اندیشه‌اند. دست‌کم خودشان را به عنوان شخصیت مستقلی که قادر است تصمیم بگیرد و رأیش اثرگذار و سازنده باشد، تلقی می‌کنند.

آیا باور دارید که مردم ما یک هویت کمی - کیفی شده‌اند؟

چنین هویتی در بیشتر مردم شهرهای بزرگ و حتی شهرستان‌ها و روستاها دیده می‌شود، امروز علاوه بر این‌که نخبگان و فعالان سیاسی به خودشان اجازه می‌دهند که حتی اگر ارشد یک تشکیلات هم جمع‌می‌اعلام کنند، در شهرهای بزرگ مردم عادی اصلاح طلب هم عموماً برای خودشان شخصیت و هویت قائل‌اند؛ یعنی منتظر نیستند که مثلاً روشنفکرهای دانشگاهی سخنرانی کنند و اینها دنباله‌رو باشند و سریعاً قبول کنند. برعکس دلم برایشان پرسش‌هایی مطرح می‌شود و این پرسش‌ها باید جواب داده بشود. باید به توده‌های اصلاح طلب و روشنفکر و خرده روشنفکرهای جامعه بهای لازم داده می‌شد، با آنها رودررو مستقیم سخن گفته می‌شد، ولی ما این کار را نکردیم. یعنی در بین طرفداران خودمان، این کار انجام نشد.

ما اصلاً

درصد برونمی‌آمدیم که

در مقابل توهمین‌ها و

تهمت‌هایی که

به ما می‌زدند،

چه در دولت و

چه در مجلس

در جای خود پاسخ لازم

را بدیم

روح دهیم و احترام به انسان‌ها و حقوق آنها و قانون‌مداری در رأس قرار بگیرد. اما اینها مسائلی است که ما نمی‌توانیم در حمایت بخشی از جناح راست یا نفی یک عده آنها که موارد مشترک و شباهت‌های زیادی دارند به دست آوریم. امیدوارم اختلافات را در بین خودشان به روش‌های مدنی حل و فصل کنند و مملکت را به طرف قطب‌بندی‌ها و جناح‌بندی‌ها نکشند و ما فراتر از آنچه که در داخل جناح راست و محافظه‌کار اتفاق افتاده و جریان دارد، راه خودمان را خواهیم رفت. استراتژی ما فرهنگ‌سازی، برقراری گفت‌وگوی وسیع و صمیمی با توده‌ها، پاسخ‌گویی به پرسش‌های نسل جوان و یک ائتلاف فراگیر سیاسی درون جبهه اصلاحات خواهد بود و هرگز تحت‌الشعاع پدیده سیاسی دیگری قرار نخواهد گرفت.

چگونه می‌خواهید با بدنه مردم ارتباط برقرار کنید؟
به نظر می‌رسد از طریق سازمان‌های غیردولتی (NGO) فعال و احزاب بتوان این ارتباط را برقرار کرد و زمینه برای این کار وجود دارد. گمان من براین است که باید خیلی زودتر از اینها به این باور می‌رسیم که نخبگان نمی‌توانند رهبران واقعی توده‌ها باشند. چون هم تریبونی در اختیار ندارند و هم عموماً انگیزه برقراری ارتباط تنگاتنگ با توده‌ها در بسیاری از نخبگان کم است. انتخابات کمک کرد که به این باور برسیم و آن را در خودمان نهادینه کنیم و دیدیم که با همین ابزارهای کم، از طریق ارتباط مستقیم، سفر به شهرستان‌ها و نقاط دور دست و روستاها، برگزاری نشست‌ها از طرف NGOها و احزاب این امکان به وجود آمد. ما عموماً دارای پایگاه‌های مردمی خوبی هستیم. برای همین روی سازمان زنان ایران تأکید دارم، زیرا چنین سازمانی می‌تواند در قلب توده‌ها نفوذ کند و اگر زنان آگاه بشوند نیروی بزرگم‌بوابی هستند، از پانمی‌نشینند.

در تبلیغات انتخاباتی خانم‌های سخنران جلسات مذهبی که تعدادشان خیلی زیاد است، با مداح‌ها پیوند خوردند. آیا با آنها هم بر خورد می‌کنید؟

خوشبختانه از بین همین خانم‌های سخنران و جلسه‌گردان کسانی را می‌شناسیم که بسیار خورش فکریند و باورهای خودشان با آنچه که به آنها می‌گویند و خط می‌دهند، متفاوت است. ما این توان را داریم که با این افراد کار بکنیم و با خیلی از آنها تا به حال صحبت‌هایی داشته‌ایم و آنها خود را ضایع‌اند که اگر تشکر و انسجامی باشد همکاری کنند و از موضوع اصلاح طلبانه سخنرانی کنند.

اما می‌بینیم اصلاح طلبان حتی یک مسجد در تهران خودمان در اختیار ندارند.

ما نه تریبون‌های نمازجمعه را داریم و نه مساجد و تکیه‌ها را. نه اینکه خود چنین نخواسته باشیم، بلکه از ما گرفته‌اند، مثل رسانه عمومی صداوسیما که از دیرباز دست

تقد کابینه در ناحیه‌های مختلف بنشینیم. این کار را انشاءالله به زودی انجام خواهیم داد و آن ائتلافی هم که جبره‌ایش می‌رسد، امیدوارم هر چه زودتر صورت واقعی به خود بگیرد. این ائتلافی است که ضرورت دارد صورت بگیرد، چون ما به دموکراسی و مشارکتی معتقدیم که حالت مشورتی و تعاملی داشته باشد. از طرفی ما نگران امنیت ملی هستیم. ائتلافی که اخیراً در کردستان افتاد، وحشتناک بود. در این چندساله، دولت آقای خاتمی با همه مسائلی که وجود داشت، امنیت را با چنگ و دندان حفظ کرد. وقایع کردستان زیگ‌های خطر بسیاری را به صدا درآورده و قطعاً مشکلاتی را به دنبال خواهد داشت.

بعضی معتقدند که در این بحبوحه، خوب است اصلاح طلبان ساکت باشند و انتقاد ریشه‌ای نکنند، زیرا ممکن است جریان مقابل، دوباره به این فکر بیفتند که اذهان عمومی را منحرف کند و فعالان سیاسی را در آماج فشارهای خود قرار دهد تا مردم واقعیات پیرامونی را فراموش کنند. به نظر می‌رسد با روش گفتن اصولی و منطقی، با مدرک و دلیل و افشاگری و نقد و آگاه‌سازی توده‌ها می‌توان سخن گفت. اینها کارهایی است که بعد فرهنگ و سیاسی‌اش بیشتر است و نقد پیگیری دولت و روشنگری، حتماً باید بدون وقفه صورت گیرد.

برخی هم می‌گویند این سکوت مبنای دیگری دارد. تحلیل آنها این است که انتخابات، شگرفی‌هایی داشت و سمبل نقطه‌عطفی در جامعه بود. این نقطه‌عطف واقعیتی بود که لجستیک مردمی نظام مانند جریان هاشمی رفسنجانی، روحانیت مبارز، جامعه مدرسین و مؤتلفه دور زده شدند و حذف شدند. بنابراین این حذف‌ها و اکتش‌هایی در درون نظام به وجود خواهد آورد و شاهد تضادهای بنیادی درونی خواهیم بود. پس بهتر است سکوت کنیم تا هم نیروی ما مرز نرود و هم آلت دست این واکتش‌ها قرار بگیریم.

یکی از مواردی که سعی کردیم در دوره اصلاحات نهادینه شود، همین بود که هیچ قدرتی خروشان این نباشد که در دست او تبعیت کند. الان هم اگر داخل جناح راست با اختلاف فکری -موضوع‌گیری- یا اختلاف بر سر جهت‌گیری و موضع باید روشنگری و افشاگری کنند و مواضع یکدیگر را نقد کنند تا مردم در جریان قرار بگیرند. برای ما هیچ فرقی نمی‌کند، چه آن گروه بگوید من حق مطلق‌ام، چه دیگری بگوید. مواضع هیچ‌کدام را درست نمی‌دانیم. ولی اگر به نقد واقع‌گرایانه بپردازیم، به تهمت‌زدن به یکدیگر و نه با روش هدف وسیله را توجیه می‌کند، امر مبارکی اتفاق خواهد افتاد. جناح‌ها باید با نقد خودشان معادل بشوند. ترجیح می‌دهیم به جای آنکه قدرت را به دست بگیریم، فرهنگ سیاسی سالم را

برسند و این را نهادینه کنند تا انشاءالله آینده از آن اصلاحطلبان باشد. من معتقدم که محور قرارگرفتن یک شخصیت که مورد قبول قشرهای مختلف مردم باشد، برای ائتلاف میان اصلاح‌طلبان، دستکم در این برهه از زمان ضروری است.

روند امر روزی جهان، حاکمیت ابرقدرت افکار عمومی است. مثلاً در یک روز ده میلیون نفر بدون تشکل و ارتباط، علیه حمله به عراق تظاهرات می‌کنند یا در لندن یک میلیون و دوپست هزار نفر علیه جنگ تظاهرات می‌کنند که چندان سازمان‌یافته هم نبود. سازمان ملل که نهاد حقوق بشر دنیاست مخالف جنگ است، ولی جنگ اتفاق می‌افتد و یک تشکیلات با تمرکز قوی و پانصد میلیون دلار بودجه سالانه حمله را انجام می‌دهند ولی چون عملاً افکار عمومی مخالف است نمی‌تواند پا بگیرد. یک متفکر امریکایی گفته بود که با سر نیزه می‌شود زمینی را اشغال کرد ولی نمی‌شود روی آن نشست، یعنی تثبیت نمی‌شود. در حال حاضر مشکل عراق هم همین است. با توجه به این مقدمات، وقتی یک پدیده تشکیلاتی پیچیده و چند لایه با یک سازمان سراسری اثرگذار عمل کرده و در فرصت کمی آرا را هدایت کرده و شمارهای عدالت طلبانه داده، حال برای پیوستن این سراب به واقعیت، باید کاری کرد که مملکت یکپاره از بین نرود. با این وصف آیا مشابه فراخوان مدیران با سابقه اجرایی از سوی آقایان خاتمی و میرحسین موسوی به طوریکه یک تشکیلات سایه ایجاد بشود که جلوی افراط و تفریط گرفته شود، ضرورت ندارد؟ آیا لازم نیست مشارکت و احزاب دیگر از نو سازماندهی بکنند و بستری آماده بشود تا شعارهای مطرح شده آنها تحقق نیابد؟ برای آماده بشود تا شعارهای مطرح شده سایه ایجاد بشود که جلوی افراط و تفریط گرفته شود، ضرورت ندارد؟ آیا لازم نیست مشارکت و احزاب دیگر از نو سازماندهی بکنند و بستری آماده بشود تا شعارهای مطرح شده آنها تحقق نیابد؟ برای نمونه عدم رأی اعتماد به چهار وزیر معرفی شده از سوی آقای احمدی نژاد و واکنش اعضای شورای شهر در برخوردی با آقای قالیباف، نشان می‌دهد که این فعل و انفعالات به سمتی می‌رود که آن ابرقدرت افکار عمومی و توده‌هایی که هویت کمی - کینی شده‌اند و حرف اول و آخر را می‌زنند، وارد میدان شوند. آیا نباید سازماندهی مناسب با این توده‌ها را پیدا کنیم؟

دقیقاً درست است. با همین فکر بود که کسانی از ما نیز مسئله دولت سایه را مطرح کردند که اگر با تعابیر و اصطلاحات مربوط به دولت‌های غربی نخواند و دقیقاً قابل ترجمه نباشند، اما در واقع این اصطلاحات را می‌گیریم و بومی می‌کنیم.

این حرکت به‌گونه‌ای است که می‌خواهیم به موازات کابینه و وزارتخانه‌ها به صورت قریبه افرادی داشته باشیم که در دولت قبلی هم در این مناصب بوده‌اند؛ افرادی از اعضای مان و در سطح پایین تر معاونت‌ها و مدیران تا با همکاری هم به نظارت دقیق و

شوند. خود من یک وقت با تهمت‌هایی که به مشارکت زده می‌شد، در مورد هویت حزبی دچار تردید شده بودم؛ این بود که مراننامه حزب را دوباره خواندم و دیدم که چقدر بر مبنای اسلامی و اخلاق محمدی و ترویج آن تأکید شده است و مخالفان ما با وجود چنین مراننامه‌ای به ما آن تهمت‌ها را می‌زدند. مردم باید بدانند و ما موظفیم در سطح گسترده‌های هویت خود را روشن کنیم. ملاک ما هم دنیورکل و سخنگوی رسمی حزب و مراننامه است و بیانیه‌هایی که رسماً در کنگرها و مواقع دیگر صادر میشود. به هیچ وجه نباید اجازه خدشه‌دار شدن آنها را به کسی بدهیم. کار دیگری که باید انجام دهیم، این است که یک ائتلاف ملی ایجاد آوریم. ما نمی‌توانیم بگوئیم که آقای کروبی حزب خودش را نداشته باشد، آقای هاشمی حزب خودش را نداشته باشد، آقای معین جبهه دموکراسی را نداشته باشد، همه اینها باید باشند. احزاب و گروه‌های متشکل دیگر اصلاح‌طلب هم هستند، همه احزاب و تشکل‌ها باید باشند، منتها با یکدیگر تعامل نزدیک داشته باشند و به خاطر اهداف مشترک، با یکدیگر گفت‌وگو کنند و یک ائتلاف بزرگتر و فراگیر ملی با محوریت شخصیتی مثل مهندس موسوی یا آقای خاتمی به وجود بیاید. با آن وسعت دید و نظری که حتی مرزها را درمی‌نوردد و به گفت‌وگوی تمدنها می‌رسد؛ گرچه مهندس موسوی بعید است چنین مسئولیتی را بپذیرد، ولی آقای خاتمی احتمالاً این کار را می‌کنند، به‌خصوص که ایشان مسئولیت جدیدی نپذیرفته‌اند. البته عددهای ضعف‌هایی را به ایشان نسبت می‌دهند. به‌هر حال، همه انسانها ضعف‌هایی دارند ولی ضعف‌هایی که به اعتقاد خاتمی وارد می‌کنند، درمقایسه با ضعف‌ها و اشکالاتی که در تفکرات و اشخاص دیگر وجود دارد، قابل مقایسه نیست و از زمین تا آسمان فرق دارد. ضمن اینکه این مسئله از نقطه‌قوت خاتمی و اصلاح‌طلبان است که همیشه خود را در معرض انتقاد قرار می‌دهند. خود ایشان هم گاهی به خودزنی می‌افتند و ضعف‌هایشان را می‌گویند، درحالیکه دیگران فحیح‌ترین کارها را مرتکب می‌شوند و خودشان را نابترین شخصیت‌ها و ارژان خداوند در زمین می‌دانند! خاتمی هنوز شخصیتی است که علیرغم همه این مسائل و تهمت‌هایی که به او زده شده، هنوز توده‌ها به او به‌عنوان یک شخصیت صادق و مسلمان اعتماد دارند و خوشبختانه نخبگان هم همینطور. به نظر من آقای خاتمی می‌تواند در محوریت اصلاح‌طلبان بزرگ اصلاح‌طلبان قرار گیرد. اصلاح‌طلبان هنوز حرف اول را در جامعه می‌زنند، به شرطی که خطر جناح مقابل را فراموش نکنند و با هم تصمیم بگیرند، زیرا اکثریت بالقوه جامعه اصلاح‌طلبانند؛ فقط ساماندهی، مدیریت و تدبیر بیشتری را می‌طلبند تا با گردهمایی‌ها به نتایج هماهنگ

نگردیم

باید به توده‌های اصلاح‌طلب و روشنفکر و خرده روشنفکرهای جامعه بهای لازم داده می‌شد، با آنها رو در رو و مستقیم سخن گفته می‌شد، ولی ما این کار را نکردیم

تو همین می‌کردند و شما جواب نمی‌دادید. وقتی بعضی علیه شما موضعی می‌گیرند و حزبتان ساکت می‌ماند، همان موضع حزب تلقی می‌شود.

ما به خاطر حفظ احترام به یکدیگر و ملاحظاتی که نسبت به هم داریم و به خاطر اعتقاد به روشها و برخوردهای دموکرات‌مآبانه که پیشتر اشاره کردم، پسندیده نمی‌دانستیم که حزب در ارکان خودش دموکراتیک نباشد. یعنی احترام همدیگر را داشتیم و پشت هم را خالی نمی‌کردیم. البته امثال من شدیداً بگران این مسائل بودیم و می‌دانستیم لطمه‌اش را حزب خواهد خورد.

امام در مقطعی گفتند اگر دو سوم یا سه چهارم نمایندگان مجلس شورای اسلامی که دیندارند و صلاحیتشان توسط شورای نگهبان تأیید شده است، طرحی را تأیید کنند با عنوان حکم ثانویه، مورد قبول است و شورای نگهبان هم نباید با آن مخالفت کند. آیا به نظر نمی‌رسد این دموکراسی اسلامی و مردم‌سالاری دینی‌ای است که در دسترس ماست و نباید در آسمانها به دنبال آن باشیم، بر همین همین چیزی که امام در آن زمان گفتند، به تدریج حقوق زنان هم می‌توانست حاصل شود، مخالفت‌های شورای نگهبان نیز کم‌رنگ می‌شد، چرا ما روی اینگونه مسائل کار نکردیم، توماس فریدمن در جمع بندی از هواداران بوش میگوید ۷۵٪ مردم آمریکا مذهبی‌اند و رئیس‌جمهور مذهبی هم می‌خواهند علاوه بر آن می‌خواهند از گزاره‌های مذهبی خیر و شری هم استفاده کنند که این کار را بوش کرده است. برژینسکی هم در جمع بندی مشابهی می‌گوید بوش ۹۹ بار از واژه‌های خیر و شری استفاده کرده که سنخیتی با دموکراسی ندارد؛ فریدمن نتیجه می‌گیرد در چنین جامعه‌ای اگر بخواهیم مذهب و مغنویت را به جمهوری خواهان بدهیم، دموکراتها هیچ وقت رو نمی‌آیند، چرا که ۷۵٪ مردم مذهبی‌اند و می‌خواهند رئیس‌جمهور هم مذهبی باشد. آنها نه برای انتخاب رئیس‌جمهور، بلکه برای آن آمده‌اند که قانون اساسی جدید بنویسند و یک امریکای جدید ایجاد کنند. پیشنهاد برژینسکی این است که چهره‌های اثرگذار دموکرات به درون حکومت دینی بروند و به بنیادگراها جهت علمی و مترقی برای رسیدن به وحدت بدهند. او در امریکا به لحاظ راهبری به این رسیده که برخورد تعالی بخش با دینداران سستی‌ترین و تنها راه ممکن است.

خود بوش را هم همین ایده نجات داد. ایالت‌هایی که بیشترین فساد در آنها هست، بیشترین رأی را به بوش دادند که به خاطر بنیادگرایی او بود.

با برخوردهای صنفی، اسلام منهای روحانیت یا اسلام منهای روشنفکری نتیجه می‌شود. هیچکدام به نتیجه مثبت

معنی‌داری بود که نشان می‌داد عملاً عواملی وجود دارد که این بزرگان از یک جایی بیشتر نمی‌توانند پیش بروند. من فکر می‌کنم اهمیت‌ندادن به بعضی از مسائل و غافل شدن از آگاهی دادن به توده‌های مردم، از عوامل بسیار مهمی بود که ضربه زد. متأسفانه الان هم در داخل طیف اصلاح‌طلب کسانی هستند که بر همان روشها پافشاری می‌کنند؛ یعنی غافل شدن از توده‌ها و صرفاً به‌دادن به روشنفکران، با این منطق که روشنفکران کل جامعه ایران را نمایندگی می‌کنند. خوشبختانه طرفداران این تزد در اقلیت‌اند. می‌توان گفت انتخابات نهم تلنگر بسیار شدیدی بود تا طیف اصلاح‌طلب مسلمان خودشان را با آنچه که خرده‌روشنفکران و روشنفکران خاموش می‌خواهند، تطبیق بدهند و از این طریق به درون توده‌ها پل بزنند و نظریه خود را به روشنی ارائه بدهند. همه باید بدانند ما مسلمانیم ولی تفاوتان در شیوه‌ها و روشی است که اتخاذ می‌کنیم و گاه هم تفاوت در دیدگاههاست. آقای خاتمی و برخی از اصلاح‌طلبان پیشرو بسیار آگاهانه در نقاطها و سخنان خود تفاوت دو اسلام را به روشنی بیان کرده‌اند. اینها اتفاقات فرخنده‌های است که اگر نهادینه شود و اگر هویت ما به عنوان مسلمانان اصلاح‌طلب تعریف شود و مردم نسبت به هویت و مطالبات ما شناخت پیدا کنند، دیگر مخالفان نخواهند توانست ذهن مردم را نسبت به اکثریت اصلاح‌طلبان مسلمان منحرف کنند، ولی متأسفانه ما پیشتر به این موضوع نپرداختیم.

چه شد که از مرزبندی و تقابل دو اسلام که مرحوم امام مطرح کردند و آقای خاتمی تا حدی دنبال آن را گرفت غافل شدیم؟ جریان حاکم به دنبال اسلام منهای روحانیت است و تا حدی هم آن را پیاده می‌کند. ولی مرحوم امام برخورد صنفی نکرد که روحانی را از غیر روحانی جدا کند، بلکه گفتند دو تا اسلام هست؛ امریکایی و محمدی. حتی در درون پیروان من هم هستند که اسلامشان امریکایی است. ایشان "عقل و شرع حسینی در برابر عقل و شرع غیر حسینی" را مطرح کردند و به اسلام مرفهان بی‌درد اشاره نمودند. چه شد که از طرف اصلاح‌طلبان مسلمان این خط دنبال نشد، تا آنجا که جریان مقابل از موضع اسلامیت، طرفداران جمهوری اسلامی را رد صلاحیت کرد.

به گمان من، بدنه اصلی اصلاح‌طلبان مسلمان آنقدر این مسائل را بدیهی تلقی می‌کردند که نیازی به تبیین یا طرح مجدد آن نمی‌دیدند؛ یک‌عده اقلیت اصلاح‌طلب هم همانطور که پیشتر اشاره کردم، چندان موافق پرداختن به این مسائل نبودند. اما مرآنامه حزب مشارکت را که بخوانید تقریباً همه اینها در آن قید شده است. به قول خودتان مخالفانانتان تهمت می‌زدند،

نمی‌توانند کاری بکنند، ضربه بزرگی بود. در صورتیکه هر لحظه می‌بایست یادمان نمی‌رفت که کسانی که همه قوا با این تز که "هدف وسیله را توجیه می‌کند" و اینکه "اسلام به خطر افتاده و باید به هر وسیله‌ای آن را نجات داد"، در برابر اصلاحات خواهند ایستاد. منتهای چندین ساله مخالفان ما از اول انقلاب تا به حال، موضوعگیر یهای افکار طلبان از طریق رسانه‌های عمومی و تریبونهای رسمی و برخورد‌های توهین آمیز و پرازدورخ و تهمت‌ها که داشته‌اند باید دائم به ما تلنگر میزد که آنها یک لحظه غافل نیستند تا به هر شکل و از نوعی که به دست بگیرند. شاید به خاطر همین شیوه‌های آنان بود که برخی انتخابات را تحریم کردند، چون می‌دانستند قدرطلبان می‌خواهند به هر شکل به خواسته خود برسند. البته ما در موضع تحریم نبودیم و فکر می‌کنیم دموکراسی فرایند دوازده‌تایی است و باید تلاش کرد و یک آن از پا ننشست. زمان عامل بسیار مهمی است. هرچند که جراتورها، تندتر از ما هستند و فکر می‌کنند زمان کافی گذشته و ما اعمال‌کاریم.

برخی بر این باورند که دستاورد بزرگ انتخابات این بود که فضای امنیتی - نظامی، خود را نشان داد. در این فضا نوع حکومت فرق میکند، وقتی صحبت از صلاکدهای پیچیده و چند لایه می‌شود، آیا پیشتر کسی از وجود چنین پدیده‌های باخبر بود یا اینکه با مشارکت شما احساس وحشت کردند؟ گفته بودند دوم خرداد دارد تکرار می‌شود، به خاطر همین صحو لانه کار کردند و قدری دستشان رو شد. دستاورد این انتخابات از انتخابات دیگر بیشتر بود. کارناوال عاشورا، کوی دانشگاه، اقتتاحت فرودگاه امام، ترور حجاب‌ریان و... همه اینها نشان می‌داد که فضا نظامی - امنیتی است و به قول سرمقاله یکی از روزنامه‌ها در جاده یکطرفه بی‌ترمز حرکت کردند، این مواضع برای مردم رو شد و همه احساس خطر کردند.

آقای خاتمی و آقای کروبی در بیانیه مشترکی در رابطه با انتخابات مجلس هفتم در تاریخ ۴ بهمن ۱۳۸۲ نوشتند "انتخاباتی که در حدود ۱۹۰ کرسی آن امکان رقابت به هیچ وجه وجود نداشته باشد و در بقیه موارد نیز غالباً رد و قبول صلاحیتها به صورتی باشد که شناس یک طرف و یک گرایش را بیشتر کند، ابداً شایسته نظام مردم‌سالاری دینی و دیدگاه‌های حضرت امام (ره) در مورد مجلس شورای اسلامی و مناسب با شأن والای ملت شریف ایران نیست." آیا این هشداری به اصلاح طلبها نبود؟ و چه انعکاسی در برخورد با انتخابات نهم داشت؟

خیلی مهم بود. اما نتیجه آن نامه در واقع این شد که نویسندگانش، مخصوصاً در دولت از موضعشان عدول کردند، وزارت کشور هیچ کاری نکرد. این خودش تلنگر بزرگ و هشدار

محافظه‌کاران بوده و به هیچ وجه حاضر نیستند آن را از دست بدهند.

آیا گرایش به ایجاد مجالس مذهبی درون فعالان اصلاح طلب هست؟ درست است که تربیون‌های رسمی در اختیار تان نبوده، ولی آیا مثلاً حزب مشارکت برای آموزش‌های مذهبی برنامه‌ریزی کرده است. جوانان مذهبی اصلاح طلب حلاً چنین مجالسی را احساس می‌کردند، در حالیکه حزب این فرصت را برایشان ایجاد نمی‌کرد.

اگر این باور درون ما نهادینه بشود که می‌بایست با توده‌های مردم در ارتباط مستقیم باشیم، ابزارش را داریم و یا می‌توانیم به دست بیاوریم. در جامعه ما این پتانسیل هست، یعنی آن چیزی که اسلام روشنفکری می‌گوید، اسلام منهای تحجر، روح اسلام، اخلاق و تساهل و تسامح همیشه در مردم ما بوده است؛ سال‌های سال است که ارمنی و یهودی و حتی بهایی‌ها در بعضی شهرها زندگی مسالمت‌آمیز با توده‌های مردمی دارند. می‌توان روی این مسائل کار کرد. وقتی مذاهب در کنار هم هستند، چگونگی می‌توانیم بگوئیم که مردمان باورطلبانی یا وهابی دارند، که "یا من یا هیچ" اصلاح این فرمگ در مردم ما نیست و ما می‌توانیم از این مسئله، نهایت استفاده را بکنیم. راه‌های ارتباط با مردم خیلی باز است. من خودم به عنوان یک شاعر، یا دانشگاهی یا یک فرهنگی که از اوایل انقلاب در شهرستانهای مختلف حضور داشته‌ام و از سال ۱۳۷۶ که عضو مشارکت هستم، به‌طور وسیعی با فرهنگیان، دانشجویان و دانشگاهیان کشور در ارتباط بوده‌ام، همین‌طور با قشرهای مختلفی از زنان. ما در صورت داشتن فکر تشکیلاتی، به راحتی می‌توانیم آگاهیهای مردم را بیشتر کنیم و آنها را سازمان بدهیم. بخصوص اکثریت جامعه زنان ایران را که همان شکل‌دهنده بخش وسیعی از توده‌های خاموش روشنفکر و نیروهای شناور در آنهاست و عموماً اصلاح طلب و روشنفکرند، فقط باید فعالیتها ساماندهی و نهادینه شود. آقای خاتمی بعد از فاجعه کوی دانشگاه در همدان گفت آنچه در کوی دانشگاه اتفاق افتاد و راکتش به افشای قتل‌های زنجیری‌های و اعلام جنگ به ریاست جمهوری و حرفهایش بود. یعنی نه تنها فضا نظامی، بلکه جنگی است. آیا این ضعف ما نبود که هشت سال فضای نظامی - امنیتی برقرار باشد، ولی ما تازه شب انتخابات بفهمیم که فضا امنیتی - نظامی است و موضوعگیری جدیدی اتخاذ کنیم، چنانکه برخی در تصمیم به مشارکت در انتخابات چنین گفتند؟

همانطور که پیشتر گفتیم، همین غفلت و اهمالی که کردیم و همین خوشبختی که فکر می‌کردیم مسئله اصلاحات در توده مردم نهادینه شده و اینها با همه شگرد‌هایشان

امام خمینی و آقای خانی راداریم و از آن طرف و در مقابل اسلام خوارج، اسلام معاویه، اسلام سمرمایه‌داری، اسلام امریکایی و اسلام نفتی داریم. از نظر ما اسلام دوم، فقط برجست اسلام را داراست و از روح اسلام تهی است. اسلامی که ۹۸ درصد مردم ایران به آن رأی دادند، اسلام امام علی (ع) است.

واژه بسیجی (Mobilized men and Women) نماد تلاش‌های داوطلبانه است. برای نمونه پیش از انقلاب مبارزان و مجاهدان بعد از اشتغال روزانه در تشکلهای جمعی فعالیت می‌کردند. اخیراً در مجلس هفتم تصویب شد که مبلغ ۳۰۰ میلیون دلار از صندوق ذخیره ارزی (درآمد نفت) به گردان‌های بسیج اختصاص داده شود. نگرانی و دغدغه این است که مبادا این بسیج از حالت داوطلبی و استقلال فکری خارج شود و به سختی بتواند جلوی عوارض منفی این درآمد هم بایستد.

وقتی تفکری به نام اسلام و با کمک دلاهای نفتی به جوان‌های معصوم، آموزش داده می‌شود و یک برخورد قالبی و کلیشه‌ای می‌شود، در صورتی که آن تفکر با تفکر اسلام ناب محمدی مرحوم امام و آیت‌الله مطهری تفاوت بنیادین دارد، مسئولان باید پاسخگو باشند. اصلاً مهم نیست که اشاعه این تفکر با روحانیت باشد یا غیر آن. وقتی تفکر آن‌گونه باشد، در آن جناح قرار می‌گیرد. آنچه مهم است، نگاه حکومتی حضرت علی (ع) است و آنچه ایرانی‌ها در انقلاب ۵۷ به آن رأی دادند، همین نگاه بوده که باید الگو قرار گیرد و نهادینه شود، زیرا آن نگاه قالب پذیرفته و با انسان‌ها و با فلسفه و تفکر انسانی سروکار دارد و نظام هم روح پدیدرود. روشنفکرهای ما هم اگر به معنی واقعی کلمه روشنفکر باشند، به دنبال آن روشن‌بینی و روشنگری می‌آید. اینها هم باید اسلامی را که در ایران پیشروانه تاریخی دارد و ایرانیان خواهان آن بوده‌اند، نهادینه کنند و آن را با زبان امروز، برای نسل امروز معرفی کنند، بدون این‌که بخواهند زور بگویند و تحکم کنند، چون شعار ما لا اکره فی الدین است.

مرحوم طالقانی می‌گوید در ذات دین اگر راه، اجبار و تحمیل نیست. اجبار و اکره کار طرافت است و می‌گوید فی الدین یعنی در ذات دین، قد تبین الرشید، یعنی راه رشد و تکامل را خدا تعیین کرده است، ما نیازی به اکره، اجبار و زورگویی نداریم.

فطرت انسانی کمال جوست. فقط کافی است که راه را به او نشان بدهند و اگر با شناخت آگاهانه و با عشق توأم باشد، دیگر هرگز رهش نمی‌کند. ولی اگر بدون شناخت و با تحکم و از روی اکره و اجبار باشد، قطعاً مقابله خواهد کرد و اصلاً دینی و معنوی نیستی که به زور و تلقین دیگری بخواهد در روح یک نفر پیاده بشود، فایده‌گرانه ارزش است.

قالب‌ها نمی‌شویم. شعر در هر قالبی باشد، شعر است. اگر حرف دارد، اگر درد انسان امروز است، اگر شکردهای زبانی خوب دارد، اگر از تخیل پویا و تازه برخوردار است و اگر عاطفه سیال دارد، این شعر چه در قالب غزل باشد، چه در قالب قصیده، چه سپید، شعر است.

آقای طالقانی در بحث محکم و متشابه می‌گوید حتی قرآن را هم که می‌خوانید اسیر لفظ نشوید. این الفاظ کلامی متشابهات هستند و باید آن را به خدای خالق تأویل کرد. چون آن، آیه و مخلوق خداست و جوهر و محتوای آیه را بدون تأویل به خدا نمی‌توان فهمید. قرآن می‌گوید حتی اسیر لفظ قرآن هم نشوید. خودتان را در واقعیت پرتاب کنید. مثلاً آیه مبارکه که می‌فرماید: و تری الجبال تحسبها جامده و هی ترم السحاب (نمل: ۸۸) " می‌بینی کوه‌ها را پندار ایشان جامد بر جای خود، در حالی که می‌گذرند همانند گذشتن ابر." اگر ذهنت را در واقعیت پرتاب کنی، می‌بینی در کوه هم یک حرکت جوهری است. این یک متالورژی و واقعیت محور و هستی محور به ما ارائه می‌دهد.

من از این مقدمه می‌خواستم به آن صحبت شما برسیم که می‌گفتید یک عده دور افتاده‌اند و اسلام بدون روشنفکر یا اسلام بدون روحانیت را مطرح می‌کنند. این برخوردها قالبی است. خیلی سطحی و کلیشه‌ای به نظر می‌رسد. از ابتدا و اسلام بوده است؛ اسلامی که از روح پیام الهی و پیام قرآن سرچشمه گرفته و دموکراتیک‌تر از آن یافت نمی‌شود. مانند رفتار حضرت علی (ع) در طی سال‌های حکومتش با رفتار حضرت رسول (ص) در مشورت ایشان با اصحابشان، عظیم‌ترین انقلاب فرهنگی به‌شمار می‌رود. همچنین نگاه پیامبر به زن، بهترین الگوی فرهنگی است. این الگوها را باید شکافت و روح و پیامش را گرفت و به جامعه منتقل کرد. امتیازی که زنان فمینیست دنیا به دنبال آن هستند، عملاً در اسلام برای زنان وجود دارد. برخورد با زنیب، برخورد با دشمن، برخورد با اسیر و نوع برخورد امام علی (ع) با کسبیکه روی سینه او نشسته تا گردش را بزند و رفتار امام که از خشونت تهی است، همه و همه در اسلام موج می‌زنند. هیچ جنگی در صدر اسلام نبوده که امام علی یا پیامبر شروع کننده آن باشند. همیشه جنگ‌ها تداومی بوده است. وقتی هم که در جنگ پیروز میدان بودند - مثل فتح مکه - رفتار با دشمن و حتی کافر و معاند الگوی رفتار برای انسان است. اینها پارادوکس‌های تاریخی انسانی است که امروز باید شکافته بشود و روان‌شناسان، دین‌شناسان و جامعه‌شناسان به آن پاسخ بدهند. اینها تفاوت‌های بنیادی است که با اسلام وهابیت و با اسلام جنبش طالبانی وجود دارد. ما اسلام امام علی داریم، اسلام امام حسین داریم، اسلام حضرت رسول داریم، اسلام

تقوای امام در همان مسیر حرکت کردند، به‌تدریج مخالفت‌ها علنی شد. آنچه خاتمی مطرح می‌کرد، همان چیزی بود که امام در سال ۵۷ گنگنه بود. این بود که تصمیم گرفتند شمشیر را از رو بپندند و ماهیت ستیزه‌جویی فکریشان را با افکار حضرت امام نشان بدهند و متأسفانه یک ظلم مضاعف شد که این بار خصومت تاریخی خود را با آن افکار به اسم پاسداری از نهضت امام مطرح کردند.

همانطور که اشاره فرمودید، ما در نوع اسلام داریم، نه تنها از اول پیدایش اسلام تا به امروز، بلکه از پیدایش دین تا الان. بعد از قرون وسطا و همه آنچه بعد از آن گذشت، هنوز زندگی دینی در غرب وجود دارد. بسیاری از انسانهایی که با فرهنگ غربی پرورش یافته و صحتین شده‌اند، به معمولیت عشق می‌ورزند. معتقدم ماهیت دین از فطرت انسانی جدا نیست و اگر انسانها در معرض آن قرار بگیرند، بدون تعصب‌های کور و برخورد‌های قبیله‌مآبانه، به هستی و چرایی‌ها می‌اندیشند که خود به‌خود آنها را به سمت پیام پیامبران سوق می‌دهد، برای اینکه علم‌قادر نیست به مسئله مرگ پاسخ بدهد و دغدغه‌های ما به هستی، زندگی، مرگ، معنویت و تعالی است که ما را به طرف این یا آن گرایش سوق می‌دهد. متأسفانه در ادیان و از جمله از صدر اسلام تاکنون دنیوی رویکرد دینی وجود داشته، یک رویکرد کاملاً سطحی و ظاهری که می‌شود گفت قشریگری به معنای واقعی آن است مانند آنچه‌که در مورد زنان مطرح می‌کنند که مثلاً مسلمانان این است که زنان در خانه بمانند تا کسی رویشان را نبیند و صدایشان را نشنود و کار آنها فقط سرپوش دهی به همسر و فرزند است و... این نگاه یک‌بعدی به زن - که یک انسان چندبعدی با ظرفیت و پویاست - همانقدر کم‌رزش است که از کل دین فقط جای مهر در پیشانی افراد را ببینیم و از طریق در قبر خوابیدن، عذاب قبر را احساس کنیم! تمام دین را کارنالیز کردن در یک نوع تفکر سطحی و تلقی بی‌دینی از غیر آن، از اول بوده که نه‌فقط کسانی مثل خاتمی، بلکه بزرگانی چون حضرت علی(ع) از آن رنج‌ها بردند. مگر نمی‌دانیم که خوارج در مورد ایشان چقدر تبلیغ منفی کردند و اینگونه رواج داده بودند که حضرت علی حتی نماز هم نمی‌خواند! برای اینکه علی(ع) مرد تساهل، تسامح، احترام به دیگران و حق دادن به مردم بود. سعه‌صدر داشت و او را آنگونه که بود برتشفاند. این برخورد‌ها از دو نوع نگاه به هستی و دو نوع شعور‌مایه می‌گیرد. شعور انسان‌های سطحی که از قالب‌ها فراتر نمی‌روند و شعور انسان‌های ژرفاندیش و اندیشمند که حتی در قالب‌ها هم روح مسائل را می‌بینند. ما در شعر هم این مسئله را داریم. می‌گوییم که قالب‌ها ظرف هستند و آنچه‌که اصل است، روح و جوهر شعری است. بنابراین ما اسیر

نمی‌رسند، ممکن است اسلام متهای روحانیت باشد ولی طرز فکر جناحی از روحانیت را داشته باشند. در همین انتخابات دیدیم که روحانیت سنتی دور زده شد ولی با کدام اسلام؟ یک نظریه هم این بود که دو اسلام در برابر هم قرار دارند. اسلام سنیانی، اسلام اموی، اسلام نفتی، اسلام مورفین بی‌درد و اسلام امریکایی در برابر اسلام محمدی مطرح شدند و منحصر به صنف روشنفکر روحانی هم نبود. امام در شرایطی این مرزبندی‌ها را مطرح کردند که با تفکر صنفی، اختلاف سلیقه در روحانیت جرم تلقی می‌شد.

تمام آنچه که پیش آمد، مخصوصاً در خرداد ۷۶، دقیقاً پیش از اینکه مواضع مسلمانان روشنفکر اصلاح طلب را نشان بدهد، مظلومیت تاریخی دیدگاه‌های امام را نشان داد و افشاگری‌ای بود که اندیشمندان و کسانی که به کینه ماجرا توجه دارند، به آن یقین بردند. نظر به اجتماعی - سیاسی امام خمینی بهادادن به مردم است. اسلامی که امام معرفی کرد، همان اسلامی است که سالیان سال ایرانی با آن زیسته، فرهنگش را با آن ساخته و پرداخته و به آن با همه جوش و شوش عشق ورزیده است و آن اسلام مهربانی، گذشت، تساهل و تسامح و همزیستی با دیگران، تحمل و مداراست. در خیلی از شهرهای ما همانطور که گفتیم، سالهاست هموطنان زرتشتی، یهودی و مسیحی با مسلمانان، حتی بهایی‌ها با مسلمانان همزیستی مسالمت‌آمیز داشته و نسبت به یکدیگر احترام متقابل دارند. بنابراین اگر ایرانیان آغوش خود را به روی انقلاب اسلامی گشودند، برای آن بود که امام خمینی را فریادگر خوارسته‌های تاریخی خودشان می‌یافتند. او بیابگر اسلامی بود که ایرانیان دریافته بودند و با همه وجودشان به آن عشق ورزیده بودند و آن را پرورش ایرانی داده و بومی کرده بودند. فرهنگ اسلامی و معنویت آن با تمدن ایرانی سازگاری دارد، مانند فرهنگ شهادت امام حسین و آنچه ایرانیان در تاریخ خودشان داشتند، حماسه‌هایی مثل حماسه سیاوش که ایرانیان با همه وجود آن را درک می‌کردند. امام آن را با زبان روز و با یک پشتوانه اصولی قوی که قابل پیاده‌شدن بود تئوریزه کردند و آن تز اجتهاد پویا و فقه نوین بود که احکام اسلامی را به روز می‌کرد و قابل تطبیق با زندگی امروز و خوارسته‌های جدیدی بود که در جوامع بشری مطرح است. پیش از انقلاب، امام فلسفه درس می‌داد و در ضمن یک مسلمان روشنفکر بود، لذا در حوزه‌های علمیه از طرف بعضی به‌شدت طرد می‌شد و بعد از انقلاب به خاطر استقبال شدید مردم از افکار بزرگ حضرت امام تا سال‌ها مخالفان و معاندان افکار ایشان جرأت مخالفت علنی به خودشان ندادند، اما بعد از فوت ایشان و مخصوصاً بعد از دوم خرداد که کسانی مثل

خانمی بهجتوان فرزند متعهد و فاضل و با

روشنفکرهای ما هم اگر به معنی

واقعی کلمه روشنفکر باشند،

به دنبال آن روشن‌بینی و

روشنگری می‌آید. اینها هم باید

اسلامی را که در ایران پشتوانه

تاریخی دارد و ایرانیان خواهان

آن بوده‌اند، نهادینه کنند و آن را

با زبان امروز، برای نسل امروز

معرفی کنند

شعارها را تعدیل کردیم و پذیرفتیم که نمی‌توانیم در کوتاه‌مدت، واقعیت‌ها را آن‌چنان‌که می‌خواهیم تغییر دهیم. این اتفاق برای آن جناح هم می‌افتد. با این‌که هنوز مدت زیادی نگذشته است، ما شاهد تغییراتی در این زمینه هستیم؛ حتی در ارزش‌های اساسی که در بین خودشان مطرح است.

سومین نکته این است که وقتی جریان‌های سیاسی و فکری بیرون از قدرت هستند، از آنجا که تصور می‌کنند یک مخالف پیشتر ندارند و آن هم جناح حاکم است، مشترک و متحد می‌شوند، هرچند با هم اختلاف نظرهای اساسی داشته باشند. ولی وقتی خودشان وارد حوزه اجرا می‌شوند، آنجاست که روند برعکس می‌شود و این یک مسئله طبیعی است. برای همین هم آمدن جناح محافظه‌کار بر سر کار در جهت دموکراتیزه کردن ایران است، چون دموکراسی بایستی با همیاری نیروهای اجتماعی صورت بگیرد. یکی از نیروهای اجتماعی بزرگ در ایران جناح محافظه‌کار با گرایش‌های مختلف آن است. اینها از لحاظ تاریخی و فرهنگی در ایران ریشه دارند و بخشی از جامعه هستند. اینها باید واقعیت را درک کنند. ضمن این‌که بخشی از انتقادهای آنها به جریان‌های مقابل هم بجاست و نمی‌شود گفت که صددرصد اشتباه فکر می‌کنند. دست‌کم انتقادهای آنها، خواسته‌های بخشی از مردم است که به آن بی‌توجهی شده. وقتی آنها نسبت به حوزه سیاسی و فرهنگی جامعه واقع بین شوند، جامعه آماده وضعیت مطلوب‌تری خواهد بود. به این دلایل و دلایل دیگری و من فکر می‌کردم که اگر اینها موفق شوند بهتر است، لذا نتیجه انتخابات برای من چندان ناخوشایند نبود.

به هر حال اگر داخل کشور این برکات را داشته باشید، همان‌طور که خودتان گفتید، این پدیده در سیاست خارجی ما هم اثر خواهد داشت. از این بعد، آیا ضربه‌ای به منافع ملی نمی‌خورد؟

اگر منظور شما مسئله نفوذ امریکا بر همسایه‌های ما و مسائل هسته‌ای کشورمان است، باید بگویم این سیاست‌ها چندان در دست دولت نیست. این سیاست‌های کلی طبق قانون اساسی و طبق روالی که انجام می‌شود، بیشتر در دست مقام رهبری است که عوض نشده است. پیشتر هم این سیاست را اعمال می‌کردند، بعد هم همین سیاست‌ها را پیش خواهند برد و چندان به دولت وابستگی مستقیم ندارند. البته عملکرد دولت و ساختار سیاسی دولت می‌تواند برای آنها بهانه‌ای باشد، به این معنا که اینها در داخل اشتباهاتی بکنند که آنها بتوانند از این بهانه استفاده کنند. به نظر من بخش عمده نگاهمان باید به عرصه داخلی باشد و بخشی هم به سیاست خارجی. در حوزه خارجی فکر نمی‌کنم خیلی کارهای غیرعقلانی متفاوت با گذشته انجام دهند که باعث شود امریکا به

جامعه به سمت دموکراسی خواهد رفت، درحالی‌که تجربه

صدها سال گذشته ما خلاف این را نشان می‌دهد. در شرایط کنونی هم ما می‌دانیم که آن مناسبات دموکراتیکی که باید جایگزین ساختار سیاسی موجود باشد، چشم‌انداز روشن و مثبتی ندارد. بسیاری از احزابی که شعارهای دموکراتیک و آزادخواهانه دارند، خودشان هم مناسبات آن چنان دموکراتیکی ندارند. اخلاق و فرهنگ دموکراتیک در روابط اجتماعی ما دیده نمی‌شود و نهادینه نشده است. دموکراسی تنها یک ساختار سیاسی نیست که به مردم تحمیل شود. دموکراسی باید از درون جامعه بچوشد و با منش‌ها و روش‌های آن مردم سازگاری داشته باشد. حافظ دموکراسی، مردم و فرهنگ جامعه‌اند نه قدرت. قدرت اصولاً به سمت غیردموکراتیک مایل دارد. این حوزه اجتماعی است که بایستی با نظارت دقیق خودش، مانع گرایش قدرت به سمت انحصار و استبداد باشد که ما در جامعه‌مان فاقد این حوزه اجتماعی می‌باشیم. بنابراین اگر ساختاری کاملاً دموکراتیک هم حاکم بشود، حوزه فرهنگی و اجتماعی غیردموکراتیک آن را دوباره استحاله می‌کند. این اتفاق افتاده است. با توجه به این مسائل است که عرض کردم مشکل این نیست که چه کسی در حاکمیت باشد. با این نگاه، جریانی که از لحاظ فکری و ایدئولوژیک، دموکراسی را قبول ندارد، وقتی در عرصه حاکمیت قرار می‌گیرد، اتفاق مثبتی از چند نظر می‌افتد؛ نخست آن‌که به‌طور طبیعی تعدیل می‌شوند، چون در حوزه عمل و اجرا ناچارند از شعارهای کلی و ذهنی، به سمت واقعیت حرکت کنند و خواه‌ناخواه تعدیل می‌شوند. دوم این‌که وقتی اینها از طریق ترتیبات دموکراتیک یعنی انتخابات وارد قدرت شوند، طبیعتاً این روند را تأیید می‌کنند و به‌تدریج به الزامات آن را می‌پذیرند. چنان‌که در همین چهارکاندیدای محافظه‌کار، وقتی می‌خواستند که کاندیدای اصلاح را تعیین کنند، ملاک تعیین‌کننده‌شان این بود که کدام یک احتمال موفقیتش بیشتر است. یعنی پذیرفته بودند که معیار تعیین‌کننده، نظر اکثریت مردم است.

آقای احمدی‌نژاد که به شورای هماهنگی نیامد؟

این مسئله دیگری است. منظور من گفتمان سیاسی آنهاست که واقع‌بینی را در خودشان ایجاد می‌کنند. درصدد حکومت به هر حال باید پاسخگو باشند و کارکردهای مشخص ارائه بدهند، وقتی آدم بیرون از گود است معمولاً شعارهای تند، رادیکال و آرمان‌گرایانه می‌دهد و فکر می‌کند که همه آن قابل اجراست. وقتی وارد حوزه اجرا می‌شود، استحاله، تغییر جهت و تغییر فکر صورت می‌گیرد. چنان‌که ما درباره انقلاب هم همین حالت را داشتیم. پیش از انقلاب شعارهایی می‌دادیم و بعد از انقلاب آن

در مجموع اوضاع سیاسی ایران به این معنا که

**چه کسی در رأس حاکمیت
باشد
مشکل ما نیست**





ما به دنبال یک جمع بندی راهبردی از آنچه گذشت هستیم و این که گزینش چه راهی دربرگیرنده منافع ملی ماست. هرکس از دیدگاه خودش به این مسئله نگاه کرده است. برای نمونه، خانم دکتر راکعی که در ستاد زنان دکتر معین بوده، درباره پیشبرد جنبه اصلاحات صحبت کرد. آقای علیرضا رجایی واقع اخیر راریشه یابی و طبقه بندی نام برد. آقای هاشمی رفسنجانی در بیانیه اول خود گفت دور اول انتخابات نشان داد که ویژگی ایران جنبه ای بودن آن است. در بیانیه دوم جمع بندی اش از انتخابات "هدایت سازمان یافته آرا" بود. وی ضمن تمکین به آرا معتقد است باید کاری کرد که سازمان های اثرگذار با پول بیت المال از این به بعد دخالتی در روند انتخابات نکنند. برخی در مقدمات، برخی در مقارنات و عده ای در نتایج انتخابات بحث می کنند.

شما از چه منظری می خواهید وارد این بحث بشوید؟

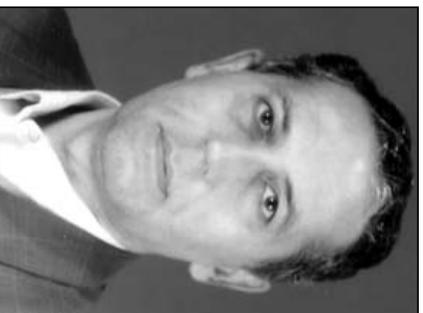
نگاه من با آنهایی که فکر می کنند این انتخابات فاجعه و ضربه بود متفاوت است. عده ای نیز در این انتخابات شوکه شدند. درحالی که پیش بینی من از مدت ها پیش این بود که همین جناح محافظه کار روی کار بیاید. سال گذشته مقاله ای نوشتم (روزنامه شرق، ۲۶ مهر ۱۳۸۳) و در آنجا پیش بینی کردم که در خرداد داده جناح راست پیروز می شود و سپس پیامدهای آن را شرح داده بودم. آن زمان، برخی اصلاح طلبان وحشت داشتند که مبدا اینها پیروز شوند. درحالی که در آن مقاله نشان دادم که اگر آنها موفق شوند، نه تنها اتفاق خاصی برای جامعه نمی افتد، بلکه مثبت نیز هست و روند اصلاحات تغییر اساسی پیدا نمی کند. از این رو نتیجه انتخابات برای من غیرمنتظره نبود. بین کاندیداهای محافظه کاران تفاوت هایی بود و من معتقد بودم که اگر آقای قالیباف پیروز شود بهتر است. پیش از انتخابات دلائلم را در این زمینه نوشتم ولی چاپ نشد.

روزنامه های شرق و اقبال تصور می کردند آقای قالیباف رقیبی برای آقای معین و آقای هاشمی است. لذا نسبت به او روی خوش نشان نمی دادند.

من به درستی تحلیل آنها را نمی دانم، ولی تحلیل من این بود که آمدن این جناح از منظر منافع ملی اتفاق بدی نیست، هرچند ممکن است از منظر حزبی و جناحی رقیب، اتفاق خوشایندی نباشد. در مقاله دیگری به نام "تضادهای درونی جناح حاکم" که در نشریه نامه چاپ شده است، روند جناح پیروز را شرح دادم که به کجا می انجامد و چه مشکلاتی خواهد داشت. به نظر من در مجموع اوضاع سیاسی ایران به این معنا که چه کسی در رأس حاکمیت باشد مشکل ما نیست. بخشی از مشکل ما، مربوط به مناسبات اجتماعی و فرهنگی در جامعه ماست. یعنی موانع دموکراسی در ایران پیش از این که از ساختار سیاسی برخوردار باشد، دارای مناسبات فرهنگی - اجتماعی است. برخی فکر می کنند که مشکل در حاکمیت است و باید حاکمیت در اختیار این و یا آن جریان یا شخص باشد تا کارها اصلاح شود. یا حتی برخی فکر می کنند اگر ما ساختار را از بالا اصلاح کنیم، حتما

انتخابات نهم ضربه یا فاجعه نبود

گفت و گو با سید مهدی غنی



بله، درست است. کسی که نان ندارد، آزادی را برای چه می‌خواهد؟ اول نان می‌خواهد. در جامعه ما اقشاری هستند که واقعاً نان ندارند بخورند. میوه در ماه نمی‌خورند. قشری در جامعه ما زندگی می‌کنند که ما از آنها خبر نداریم. این قشر به یک پدیده و معضل اجتماعی تبدیل شده‌اند و ما نسبت به آن بی‌توجه هستیم. در فیلم "فقر و فحشا" آقای ده‌نمکی نشان می‌دهد مادری که چادری و سنتی است، به خاطر فقر و یک کیلو گوشت خودفروشی می‌کند. این یک ناهنجاری اجتماعی است.

اگر استینا بود که به صورت فیلم درنی‌آوردند. حالا اگر سفره این افراد پول برود مصرف‌گرایی است؟ این زندگی حداقلی مصرف‌گرایی نیست، بلکه به این تعداد خودروهایی که هر سال ساخته می‌شود و به بازار می‌آید، مصرف‌گرایی می‌گویند. بالاترین مصرف‌بیزین در میان همه کشورهای دنیا از آن ماست و این مصرف‌گرایی است؛ درآمدی که دود می‌شود و به هوا می‌رود. در مقابل، اگر این پول سر سفره مردم بیاید اتفاق بدی نیست. بخشی از مردم گرسنه تا شکمشان سیر نشود، شعار آزادی و دموکراسی نمی‌دهند. چون آنها آزادند ولی چیزی گیرشان نمی‌آید. تأمین حداقل زندگی آنها به روند دموکراسی کمک هم می‌کند. وقتی یک طبقه به کمترین حد نیازهای روزمره خود رسید، به فکر مسائل دیگر می‌افتد. طبع انسان سبزی‌نابذیر است مطالبات همیشه افزایش پیدا می‌کند. نکته سوم این‌که آقایان نمی‌توانند بیابند و پول نفت را حراج کنند، زیرا دولت در یک محدوده‌ای می‌تواند عمل کند. مثل قذیم نیست که هرکسی حاکم شود ریخت و پاش داشته باشد. دولت جدید یک صندوق تعیین کرد برای جوانان که قبلاً هم این کار شده بود. در دولت آقای خاتمی، صندوق فرصت‌های شغلی سه‌میلیون تومان وام می‌داد. هرکس بیکار بود ثبت‌نام می‌کرد، به او وام می‌دادند. البته بعدها شرایطی هم در نظر گرفتند. اما بخش اعظم این وام‌ها به سمت مصرف می‌رفت، نه تولید. بنابراین شخص وام‌گیرنده در پرداخت قسط هایش مشکل پیدا می‌کرد.

این‌که می‌گویند پول نفت بر سر سفره مردم بیاید، اتفاقی است که پیشتر شروع شده بود، یعنی همین صندوق "فرصت‌های شغلی". گرچه شعارش این بود که کمک به تولید است ولی عملاً به حوزه مصرف می‌رفت. بعضی از اقتصاددانان به این سیاست نقل‌هایی کردند، ولی این سیاست اجرا شد. لذا این رویه دولت جدید ادامه همان سیاست است.

ولی بخشی از قشر کم‌درآمد تحت پوشش کمیته امداد هستند و کمیته امداد هم از مجلس اضافه بودجه‌ای از محل صندوق ذخیره ارزی گرفت. بنابراین دولت ناچار است به کسانی بیشتر سرویس بدهد که همان طبقه متوسط شهری هستند؛ از واردات بنزین گرفته تا خودرو و دیگر اقلام مصرفی عمدتاً

ندارد. گرچه برخی آقایان خودشان را به چین تشبیه می‌کنند، ولی تنها درسی که از چین نگرفته‌اند همین سیستم مدیریت آنجا و کار و کوشش آنهاست. پول نفت نه تنها باعث موفقیت نیست، بلکه ممکن است باعث شکست هم شود.

با این جمع بندی شما، ممکن است اینها شکست بخورند؟

گفتم پول نفت نمی‌تواند به تنهایی معیار موفقیت باشد. چنان‌که دیدیم یکی از مسائلی که شاه را دچار مشکل کرد، همان بالا رفتن قیمت نفت بود.

با افزایش درآمد نفت، توهمات مردم بالا می‌رفت و نظام شاهنشاهی هم نمی‌توانست پاسخگو باشد. اینها باید از این تجربیات درس بگیرند؛ باید بخشی از درآمد نفت به مسائل اساسی اختصاص داده شود و بخشی از آن به سفره مردم برود.

بله، اگر از گذشته تجربه بگیریم گره‌ها باز می‌شود.

وقتی همه درآمد نفت صرف ریخت و پاش‌ها بشود، منافع ملی چه می‌شود؟

بخست این‌که ریخت و پاش کردن و سر سفره مردم آوردن درآمد نفت، در موضوع کاملاً متفاوت‌اند. ریخت و پاش به معنای فساد، همین حالا هم وجود دارد. در دوران آقای خاتمی گفته شد ۷۸ میلیارد دلار قاچاق کالا وجود داشته است و این مبلغ در حد بودجه یک دولت است. ضمن این‌که قاچاق باعث می‌شود تولید، صنعت و کشاورزی و حتی بازرگانی نابود بشود.

آیامی توانیم آن را به اصطلاح -به آقاها- نست بدیم؟

به نظر من همه چیز به آقاها هم مربوط نیست، این سیستم شده است. برای نمونه، بهره پول و ربا، در بازار، تجار را هم به نابودی کشانده است. می‌گویند برخی از تجار پول خود را در بهره گرفتند گذاشته‌اند. فقط روزی یک ساعت به بازار می‌آیند که به آنها تاجر بگویند نه رباخوار، ولی کاری نمی‌کنند چون کارکردن برای آنها صرفی ندارد. یعنی درصد سودی که از این بهره‌ها می‌گیرند، با درصد سودی که از معاملات در بازار رواج دارد، قابل مقایسه نیست. ضمن این‌که ریسک هم ندارد. فساد اقتصادی یک مسئله ریشه‌دار است. دوم آن‌که اگر بخشی از پول نفت به سفره مردم بیاید چه می‌شود؟ ما طبقه متوسط و اطرافیانمان را نگاه می‌کنیم، می‌گوئیم مصرف اضافی و هزینه‌سازی است، درحالی‌که عددهای از مردم اصلاً سفره ندارند. آیا اینها نباید نان بخورند و زنده بمانند؟

- قدرت اصولاً به سمت غیردموکراتیک میل دارد.**
- این حوزه اجتماعی است که بایستی با نظارت دقیق خودش، مانع گرایش قدرت به سمت انحصار و استبداد باشد که ما در جامعه‌مان فاقد این حوزه اجتماعی می‌باشیم**

بله، من همین را می‌گویم. آنها از لحاظ فرهنگی به این رشد نرسیده‌اند و با بهبود وضعیت اقتصادی به این مرحله می‌رسند.

پایبند شده بود. نیروهایی که در دوران مشروطه فعالیت کردند آن قدر بد عمل کردند که زمینه پیدایش رضاخان آماده شده بود، چنانکه بیشتر آنها رضاخان را تأیید کردند.

آیا این بد عمل کردن آنها، صمدتاً به نبودن روحیه دموکراتیک بر نمی‌گردد؟

بخشی از عوامل، فرهنگی، بخشی اخلاقی، بخشی اقتصادی و بخش دیگر آن تاریخی است؛ تنها یک عامل را نمی‌توان برای آن تعیین کرد. ساختار اقتصادی باید با دموکراسی بخواند تا دموکراسی پایدار بماند. در حوزه سیاسی معمولاً تنها به ساختار سیاسی توجه می‌کنیم، درحالی‌که ساختار سیاسی به تنهایی نمی‌تواند آرومان‌ها را پیاپی بکند. باید به حوزه اجتماعی و فرهنگی هم توجه کرد. من گفتم تاریخ صدسال گذشته ما، این قاعده را نشان می‌دهد. چرا دوره پهلوی این قدر دوام پیدا کرد؟ حتی در آستانه سقوطش هم، خیلی‌ها فکر می‌کردند که اگر شاه برود مملکت ایرانستان می‌شود. جامعه ما ساختارهای فرهنگی متناسب با سلطنت داشته است که نظام سلطنت دوام آورده است. صرف قدرت و اسلحه که نمی‌تواند تداوم یابد. مسئله نبودن حکومت قانون مربوط به مناسبات فرهنگی - اجتماعی است که در کوچه و خیابان هم می‌بینیم. در رفتارهای مردم، قانون‌گریزی وجود دارد. بنابراین نمی‌شود چندان خوشبین بود که تنها با تغییر ساختار سیاسی، جامعه قانون‌مدار شود.

به ادامه بحث بازمی‌گردیم، پیش‌بینی شما این بود که فاجعه‌ای رخ نداده و شوکی هم وارد نشده است، بلکه اینها تعدیل می‌شوند و جناح محافظه‌کار هم وارد بازی دموکراسی می‌شود و از راه‌های نظامی و راه‌های دیگر هم اقدام نمی‌کنند و از راه‌های قانونی و دموکراتیک و صندوق آرا پیش می‌روند. در سال ۱۳۷۶، وقتی آقای ناطق‌نوری رأی نیاورد و درآمد نفت هم خیلی کم شد، گفت: ریاست‌جمهوری من سبب زین کورده‌ای نیست که سوار شویم، مشکلات بسیار زیاد است. اما حالا برعکس، درآمد نفت خیلی زیاد شده است. تحلیل شما هم این است که مشکل مردم معیشت آنهاست. حالا اگر اینها با پول نفت مشکل معیشت را حل کنند، چگونه تجربه دموکراتیک بالا می‌رود؟ مثل چین که مشکلات اقتصادی مردم را حل کنند و دموکراسی هم در آنجا نیست و مردم هم راضی می‌شوند.

نخست آن‌که پول زیاد نفت هیچ وقت باعث رفع مشکلات اقتصادی نمی‌شود. در چین هم که چنین اتفاقی افتاد، پول نبود که توانست تحول اقتصادی ایجاد کند. آنجا مدیریت اقتصادی، قوی وجود داشت که توانسته مشکلات را حل کند و حداقل آن جمعیت عظیم را نان بدهد. ضمن آن‌که باید توجه کنید مناسبات اینجا ربطی به چین

ایران حمله کند و اتفاق ویژه‌ای بیفتد. مگر این‌که امریکا خودش در راستای اهداف و سیاست‌های کلی خود این کار را انجام دهد که در هر صورت این اقدام را خواهد کرد. می‌شود گفت که ما می‌توانیم حمله را عقب بپنداریم و با با چالش روبه‌رو کنیم. به‌هرحال این جناح سعی می‌کند وضع موجود را حفظ کنند.

شما در مقدمه صحبت خود گفتید "چنان‌که تجربه صدساله دموکراسی هم نشان داده است." درحالی‌که برخلاف شما خیلی‌ها تجربه صدساله را مثبت ارزیابی می‌کنند؛ انقلاب مشروطیت، نهضت ملی، انقلاب اسلامی و دوم خرداد قله‌های این صدساله‌اند و بین اینها حرکت‌های مثبت زیادی هم بوده است که هم روحیه دموکراتیک داشتند و هم اعتقادشان مردم‌سالاری و تحقق قانون اساسی بوده است. آیا روی ارزیابی منفی شما از صدساله اخیر اجماعی هست؟

عرض کردم که به نظر من در ایران مشکل اساسی ساختار سیاسی نیست، بلکه ساختار فرهنگی - اجتماعی است که خیلی اهمیت دارد و تا اصلاح نشود، ساختار سیاسی هم که تغییر نکند نمی‌تواند آینده مطلوبی را در مقابل جامعه ایران ترسیم کند. برای اثبات این نظریه، گفتم که تجربه صدسال گذشته این را نشان داده است، نه این‌که تجربه گذشته سراسر منفی بوده است.

گذشته در همین راستا بوده است. تجربه صدساله هم اجتماعی، هم فرهنگی و هم سیاسی بوده است و دستاوردهای فراوانی هم داشته است.

من هم معتقدم دستاوردهای زیادی داشته، یکی هم همین مسئله است که گفتم اگر کسی بتواند از تجربه صدساله گذشته الهامات دیگری بگیرد، دلیل بر این نیست که آن گذشته منفی است. از این تاریخ هرکسی درسی می‌گیرد و از نگاه خود الهام و برداشتی دارد. نمی‌شود بگوئیم چون او برداشت ما را ندارد، منفی است. من نمی‌گویم که گذشته منفی است. می‌گویم تجربه صدساله این قاعده را نشان می‌دهد که ما تنها در ساختار سیاسی مشکل نداریم، بلکه در حوزه اجتماعی و فرهنگی دچار مشکلات زیادی به لحاظ روند دموکراسی هستیم. تا این حوزه‌ها دگرگون نشوند، حوزه سیاسی نمی‌تواند موفق باشد.

آیا می‌توان این‌گونه برداشت کرد که اگر انقلاب مشروطیت به کودتای رضاخان و نهضت ملی به کودتای ۲۸ مرداد انجامید و این دموکراسی استمرار نیافت، علت آن نبودن روحیه دموکراتیک بین نیروهای انقلاب مشروطیت یا نیروهای نهضت ملی بود؟

انقلاب مشروطیت صورت گرفت و ایده‌های خوب و دموکراتیک و آزادپی‌ها هم وجود داشت، ولی این کودتای سوم اسفند نبود که انقلاب مشروطیت را سرکوب کرد، انقلاب مشروطیت در آستانه دوران رضاخان از هم

دموکراسی باید

از درون جامعه بچوشد و
با منش‌ها و روش‌های آن مردم
سازگاری داشته باشد.

حافظ دموکراسی،

مردم و فرهنگ جامعه‌اند
نه قدرت

و لاییک، ملی - مذهبی و اصلاح طلب و همه نوع آدم حول " منافع معلم " تلاش می‌کنند. این اتفاق جالبی است. در دوره آقای خاتمی شاهد تشکل پرستارها هم بوده‌ایم. افراد با گرایش‌های متفاوت حول منافع اقتصادی مشترک دور هم جمع می‌شوند. این رو یک‌دور ناشی از این است که آنها به این نتیجه رسیده‌اند که ما باید خودمان حق خودمان را بگیریم، کسی به فکر ما نیست. این اتفاق بسیار مثبتی است. مثبت از این نظر که تجربه یک کار جمعی بین مردم است و فرهنگ کار جمعی را بالا می‌برد و از سوختن هزینه‌ها در مسائل فردی کم می‌کند. دوم این‌که دولت هم مجبور است به این خواسته‌ها پاسخ بدهد. اگر بتوان خواسته‌های سیاسی را سرکوب کرد ولی سرکوب درخواست‌های صنفی توجیهی ندارد و بازتاب آن هم بسیار گسترده خواهد بود. در کشاورزان فرهنگ کار جمعی کمتر است، ولی به تدریج این پدیده در حال شکل‌گیری است. برای نمونه تشکیل خانه کشاورزان نیاز را نشان می‌دهد.

برگردیم به آن مسئله‌ای که شما عمده می‌دانید، یعنی مسائل اجتماعی و فرهنگی در ایران. بعد از کودتای ۲۸ مرداد مهندسی بازرگان و دوستانش به همین نتیجه رسیدند؛ تشکیل انجمن‌های اسلامی، شرکت یاد، کتاب راه‌طی شده، خلقت انسان، پرتوی از قرآن و یا احیای کتاب علامه نائینی، احیای روح قانون اساسی در نوشته‌ها و سخنرانی‌هایشان و جزوه‌های کوچک در این راستا بود. فعالیت دکتر شریعتی از یک سو و مجاهدین از سویی، آیت‌الله خمینی و مجموعه حرکت‌های اجتماعی و فرهنگی، انجمن‌های اسلامی مهندسین، پزشکان و دانشجویان که خیلی وسیع شده، در این راستا بود و ثمر داد. الان شعار اصلی آقای مصباح یزدی هم همین، حساسیت روی فرهنگ است، به قول ایشان لیبرال‌ها به مسائل فرهنگی - اجتماعی توجه ندارند و همه چیز را زیر سوال برده‌اند. آقای خامنه‌ای هم تهاجم فرهنگی را مطرح کردند. آنچه شما می‌گویید چه نوع تلفیق اجتماعی - فرهنگی است و مرزش با این نمونه‌ها چیست؟ آقای مصباح ۳۰ سال کار فرهنگی کرده و آموزش داده است. ایشان پیش از انقلاب اعلام کرده‌اید ۳۰ سال کار فرهنگی بکنیم و مخالف حرکت‌های مرحوم امام خمینی، مجاهدین، دکتر شریعتی و کومنیسم بود.

دموکراسی با ایدئولوژی آقای مصباح چه ربطی دارد؟ آیا خط کار فرهنگی - اجتماعی خاص آنهاست؟

خاص آنها نیست ولی مرز دارد. شما در چه زمینه‌هایی نهادهای اجتماعی و فرهنگی را مطرح می‌کنید؟ مدلی که مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی کار کردند یا مدل آیت‌الله مصباح را. البته می‌دانیم که منظور شما آن نیست، اما چه تفاوتی دارد؟

خودشان تحمل می‌کنند و مصلحت خودشان هم نیست که جلوی آزادی‌های موجود را بگیرند. از این گذشته در حوزه اجتماعی اصلاً امکان‌پذیر نیست. متأسفانه جامعه از لحاظ فرهنگی - اجتماعی مقداری گسخته شده است. این گسختگی علل زیربنایی دارد. بنابراین نمی‌شود با ابزار مکانیکی جلوی آن را گرفت. آقایان که به مجلس آمدند خیلی شتابزده می‌خواستند مسئله حجاب را حل کنند، قانون وضع کنند، لباس طراحی کنند و هنوز هم در تلاش هستند، ولی تاکنون که کاری عملی نشده است. این کارها برای حکومت جبهه جدیدی باز می‌کند و آنها را با جریانی درگیر می‌کند که به مشکلات کنونی اضافه می‌شود. این مسئله سازگار دیگری لازم دارد. با زور و روش‌های مکانیکی عملی نیست. بخشی از عوامل اثرگذار در روند اوضاع هم مربوط به عملکرد جریان‌های سیاسی و منتقدان است. به نظر می‌آید در حوزه سیاسی خارج از حکومت هم با توجه به تجربه‌های هشت سال گذشته اصلاحات و ضعف‌هایی که درون آنهاست، شاهدیم در میان آنها عقلانیتی در حال شکل‌گیری است که برخورد عاقلانه و متین‌تری با مخالفان خودشان بکنند. مجموعه این عوامل حکایت از آن دارد که اوضاع به آن سمتی نمی‌رود که سرکوب شدیدی صورت بگیرد. درباره این مسئله و نیز برخوردن سفره مردم، موضوع مهم دیگری قابل توجه است و آن درخواست‌هایی در حوزه منافع صنفی است. مدتی است قانخ از احزاب سیاسی و قانخ از حاکمیت، در درون مناسبات اجتماعی شاهد نزدیک‌شدن افراد و ایجاد تشکل‌هایی هستیم که محورشان منافع صنفی است. این پدیده اجتماعی ناشی از به وجود آمدن یک اندیشه و ایده‌ای در درون مردم است که حالا به تدریج به ظهور می‌رسد. از دوره دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی این ایده در حال شکل‌گیری بود که بخشی از مردم می‌گویند نه دولت به فکر ماست و نه احزاب سیاسی. هر دو برای خودشان برنامه می‌ریزند. نوعی ناامیدی مثبت از حوزه سیاسی در مردم دارد شکل می‌گیرد. وجه صنفی شکل‌گیری چنین روحیه‌ای، ظهور نوعی بی‌تفاوتی در بین بخشی از مردم است. در کنار این بی‌تفاوتی پدیده دیگری نیز شکل می‌گیرد. ممکن است مردم در عرصه سیاسی بی‌تفاوت باشند ولی نمی‌توانند نسبت به زندگی خود بی‌تفاوت باشند. لذا در کنار دوری از عرصه سیاسی، رو یک‌دور دیگری شکل می‌گیرد و آن خواسته‌های صنفی و اقتصادی است. بویژه که این‌گونه نیازها برای مردم ملموس و روشن است. ممکن است مردم صرفاً با اینکه حقوق صنفی و معیشتی نخوانده باشند ولی حقوق صنفی و معیشتی را ممکن است مردم مرسوم و روشن است. مدتی است شاهدیم برای همه روشن است. مدتی است شاهدیم تشکل معلم‌ها شکل گرفته است و پیش می‌رود. در این جریان راست و چپ مذهبی

تجربه صدساله این قاعده را نشان می‌دهد

که ما تنها در ساختار سیاسی مشکل نداریم، بلکه در حوزه اجتماعی و فرهنگی دچار مشکلات زیادی به لحاظ روند دموکراسی هستیم. تا این حوزه‌ها دگرگون نشوند، حوزه سیاسی نمی‌تواند موفق باشد



اگر این پول نفت بر سر سفره مردم به صورت فراگیر وارد شود و سطح خواسته‌های مردم بالاتر برود و راضی نشوند و دست به یک انقلاب بزنند، آیا تجربه سال ۱۳۵۷ تکرار نمی‌شود؟ آیا این مسئله ما را یک گام به سمت دموکراسی می‌برد یا برعکس هیچ‌و هیچ خواهد شد؟

من فکر می‌کنم روند کلی به سمت دموکراسی می‌رود. عرض من از ابتدا این بود که جریانی روی کار می‌آید و ایده‌هایش را تجربه می‌کند و ناگزیر در خودش تغییراتی ایجاد می‌کند. هرچند که ابتدا این تغییرات صوری باشد ولی همین تغییرات اندک، به تدریج در درون سیستم تأثیرگذار خواهد شد.

یعنی به تغییرات ساختاری هم می‌انجامد؟

بله، به تغییرات درونی هم می‌انجامد.

اگر چنین نشود و مانند انقلاب سال ۵۷ شود چه؟ یعنی ساختار کار خودش را می‌کند و درخواست‌های مردم هم روند رشد خود را طی می‌کند، این دو در تضاد با هم قرار می‌گیرند.

منظور من ساختار سیاسی نیست، نیروی اجتماعی است که به داخل حکومت آمده است. جناح محافظه‌کار الان تجربیات جدیدی را در درون خودش صورت می‌دهد. آن تجربه این است که قانونمند عمل کند، به رأی مردم بها بدهد و شعارهای دموکراتیک و اصلاح‌طلبانه بدهد، شعار اصلاحات را در انتخابات هم دادند. این تجربیات مفید است. جریان اصلاح طلب باید حوصله کند و صبر و تحمل داشته باشد و بگذارد اینها این تجربه را طی کنند.

آیا در روند به دست آوردن این تجربه انعطاف به خرج می‌دهند؟ آیا در تضاد با دیگران قرار نمی‌گیرند و به سمت سرکوب نمی‌روند؟ شما در عملکرد یا روند شکل‌گیری اینها چه می‌بینید که می‌گویید اینها به سمت اعتدال می‌آیند و به قول آقای خاتمی هر چقدر از پرده‌نشینی بیرون بیایند بهتر است؟

شما منظورتان این است که آنها یک‌سری آزادی‌ها را می‌گیرند؟

یکی از آنها آزادی است. اساساً چگونگی شکل‌گیری و طرز تفکر یا رفتار ما نشان‌دهنده طوری است که تا به حال این را نشان نداده است. حتی در مقابل با تضادهای درونی خودشان هم انعطاف ندارند، چگونگی انتظار داشته باشیم که در رابطه با روشنفکران مثلاً با جریان ملی - مذهبی‌ها انعطاف داشته باشند. همین ابتدای کار انعطاف‌هایی نشان می‌دهند. مثلاً خواسته‌های جریان ملی - مذهبی و یا نهضت‌آزادی در روزنامه‌ها درج و چاپ شد و منع هم نکردند. درحالی‌که در دوران آقای خاتمی همین آقایان که حالا بر سر کار آمده‌اند تحمل دفاع و حمایت از ملی - مذهبی‌ها را نداشتند و به هرکس که از این جریان دفاع می‌کرد انتقاد می‌کردند، ولی الان

مطالبات قشر متوسط شهری است. اگر قرار باشد پول نفت را سر سفره مردم ببرند، آیا بیشتر شامل قشر متوسط شهری با این مطالبات نمی‌شود؟ یعنی همین‌ها که به شورش‌های کور یا هدف دار دست می‌زنند؟ همان‌طور که شما گفتید، آزادی جزو مطالبات مردم فقیر نیست. ولی از خواسته‌های طبقه متوسط هست. در نتیجه دولت ناچار است به اینها خدمات بیشتری بدهد تا کنترل بیشتری روی آنها داشته باشد. تحلیل شما چیست؟

کمیته امداد خدمات قابل توجهی به مردم فقیر نمی‌دهد. حقوق آنها خیلی پایین است. دوم این‌که بخشی از هزینه کمیته امداد صرف امور اداری اش می‌شود. با وجود کمیته امداد و نهادهای خیریه دیگر، ما می‌بینیم که فقر و حشمتاکی در جامعه وجود دارد. لذا دولت جدید باید فراتر از این عمل کند و کاری چشمگیر انجام دهد که نمودهای عینی و ملموس برای مردم داشته باشد. شعاری که آقای کروبی در انتخابات داد - صرف نظر از ماهیت آن - در افکار مختلف کنش‌هایی را تقویت کرد. این شعار باعث شد بخشی از خواسته‌های مردم، عریان و مشخص شود. حالا اگر دولت جدید از سقف طرح‌شده پایین‌تر عمل کند، ناموفق شمرده می‌شود. آقای کروبی سطح درخواست مردم را بالا برد. در دوران رأی او بالا بود و می‌توانست به دور دوم هم برسد و اگر به دور دوم هم می‌آمد شاید برنده می‌شد. یعنی جمعیت چشمگیری از مردم چنین مطالباتی دارند. با توجه به شعار عدالت و معیشت، در دولت جدید باید حرکت و تغییر محسوس‌تری ایجاد شود و این بسیار مشکل است. رساندن پول بر سر سفره مردم نیازمند بوروکراسی است. سیستم موجود ما و ساختار بوروکراسی کشور چندان کارایی ندارد، دوم این‌که بین بخش روستایی و شهری از این جهت تفاوت زیادی نمی‌بینیم. اغلب روستاهای ما از لحاظ نیازهای فرهنگی و اقتصادی تفاوت چندانی با شهرهای ما ندارند. آسیب‌های اجتماعی هم به بخشی از روستاها راه یافته است. شما نمی‌توانید به مردم گرسنه بگویید الان ساختارها را اصلاح می‌کنیم و ده سال دیگر جواب می‌دهد. او تا ده سال دیگر از گرسنگی مرده است. دولت باید هم سیاست‌های کوتاه‌مدت و هم سیاست‌های بلندمدت داشته باشد. آقای خاتمی شعار اصلاح‌سازی و ساماندهی اقتصادی دادند، ولی همه مردم این مسئله را درک نمی‌کنند. آنها به نتایج ملموس توجه دارند که در زندگی روزمره‌شان نمود داشته باشد. بنابراین داشتن سیاست‌های کوتاه‌مدت به جای خود زیان‌آور نیست و قرار باشد کشور با بحران‌های اقتصادی اجتماعی و شورش‌هایی روبه‌رو شود که به تمامیت کشور لطمه زند، بایستی با راه‌حل‌های مقطعی و کوتاه‌مدت مانع آن شد.

وقتی آدم بیرون از گود است معمولاً شعارهای تند، رادیکال و آرمان‌گرایانه می‌دهد و فکر می‌کند که همه آن قابل اجرا می‌شود، وقتی وارد حوزه اجرا می‌شود، استحاله، تغییر جهت و تغییر فکر صورت می‌گیرد. چنان‌که ما در باره انقلاب هم همین حالت را داشتیم

روش حذف را در پیش گرفته‌اند، آیا این تجربه مثبتی است و باید آن را تأیید کرد؟

آیا می‌شود آنها را به دریا انداخت تا عوض شوند؟ این شکاف به دلیل تعدیل جریان مقابل، به سمت اعتدال می‌رود، اما در مورد رهبری که بخواهند دور بزنند این خطر وجود دارد و نمی‌توانیم تضمین بدهیم و چنین نمی‌شود. در مورد حوزه مسائل هسته‌ای هم قدرت دست آقای احمدی نژاد نیست تا جنگ راه بیندازد. هرکس دیگر هم بود این‌گونه بود. این یک سیاست کلی است که در بالا تعیین می‌شود و اینها هم باید اجرا کنند. این‌که آن بالا هم تحت تأثیر قرار بگیرد، خطری همیشگی است.

آیا این مسئله در حال اتفاق افتادن نیست؟

من این را نمی‌دانم. قدری باید حوصله کرد. اروپا و آمریکا به دلیل پیشداوری‌هایی که وجود داشت درباره این آقایان که سر کار آمدند موضع‌گیری تندی کردند. مقداری هم در داخل زمینه ایجاد شد. هم آنها و هم جریان‌های داخلی احساس کردند جریانی روی کار می‌آید که هیچ عقلائی نمی‌تواند داشته و همان کارهایی را که در گذشته انجام داده است، انجام خواهد داد، لذا وحشت کردند. اول می‌گفتند ایشان در جریان تصرف لانه جاسوسی دخیل بوده است. در آمریکا این مسئله بسیار مهمی است، بعد معلوم شد که نه تنها چنین نبوده و اتفاقاً برعکس بوده است. ایشان ضدشورش‌روی بوده نه ضد امریکا. این برای امریکا باید یک پیام مثبت باشد. این تبلیغات صورت می‌گیرد. ولی باید دید واقعیت‌ها چیست و بر آن اساس پیش‌بینی کرد. در مورد تأثیرپذیری رهبری هم نگرانی‌ها بجااست، زیرا بشر هم جایز‌الخطاست و ممکن است اشتباه کند. ولی در مورد روش حذف، جناح‌های معتدل و عاقلی که در نظام هستند حذف می‌شوند و بعضی جاها جناح‌های تندروتری روی کار می‌آیند، این قضیه قسمت کوچکی از کل ماجراست. مسئله حذف نیرو در ایران، بیشتر یک مسئله فرهنگی است تا سیاسی. اصلاح‌طلب‌ها هم در گذشته خیلی‌ها را حذف کردند. همه کسانی‌که الان در عرصه سیاسی فعال هستند، بعد از انقلاب در حذف دولت موقت که یک جریان معتدل و میانه‌رو بود شرکت داشتند یا خودشان عاملش بودند و یا حامی و مدافع این حذف بودند. بعد از سال‌ها به این نتیجه رسیدند که نه، باید معتدل عمل کرد. حذف وقتی تجربه می‌شود تعدیل‌ها صورت می‌گیرد. باید روند را نگاه کرد. اصلاح‌طلبان هم در تجربه گذشته خودشان، کارنامه منفی حذف را دادند، ولی آن موقع نفهمیدند.

این حذف‌ها چه بفهمند و چه نفهمند به زبان منافع ملی است.

ولی این‌که جریان اصلاحات در کشور به وجود آمد، کسانی به اشتباهات خود پی بردند. این‌که برای منافع ملی زبانی نداشت.

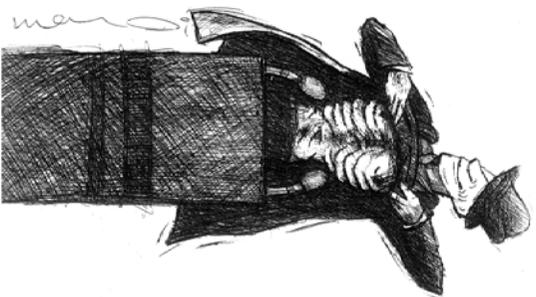
اگر منظور شکاف اجتماعی است، این شکاف اجتماعی خوانا نخواهد جامعه شما هست. در عرصه سیاسی هم تأثیرگذار است. این شکاف اجتماعی را چگونه حل کنید؟ از موضع اقتدار؟ یعنی اصلاح‌طلبان در حوزه قدرت و با اقتدار با این جریان برخورد بکنند که حل نمی‌شود و شکاف اجتماعی را هم دامن می‌زند. چنان‌که ما در دوره هشت‌ساله شاهد شدت این شکاف بودیم و دائم تنش ایجاد می‌شد. اتفاقاً اگر این جریان وارد حوزه سیاسی شود تعدیل شده و نگاهش واقع‌بین می‌شود و به حوزه‌های قانونی توجه می‌کند. من اینها را مثبت می‌دانم و معتقدم که آن شکاف اجتماعی را به سمت تعادل می‌برد، البته به

شرطی که اصلاح‌طلبان عاقلانه عمل کنند. یعنی هر دو طرف انعطاف نشان بدهند. ما نباید مرتکب اشتباهی شویم که در دو سال اول ریاست جمهوری آقای خاتمی اتفاق افتاد و جریان محافظت‌کار در برابر اصلاح‌طلبان ایستاد. آنها هم بعدها فهمیدند که اشتباه بوده است و اصلاحات را تأیید کردند. حتی گفتند امام حسین هم اصلاح طلب بود. بعد اصلاحات اقتصادی را هم مطرح کردند. این یک تجربه ارزشمند در یک کشور اسلامی است. ما باید بدانیم ایستادن در برابر آن جریان و برخورد‌های خشن دردی را دوا نمی‌کند. باید تعاملات اجتماعی و فرهنگی صورت گیرد و ارتقا یابد تا در حوزه سیاسی هم به ثبات برسیم و از این نگاه معتقدم که روند مثبت است. مثلاً اینها الان درباره مسئله حجاب سعی می‌کنند قانونی عمل کنند و مجلس طرحی بدهد و لباس ملی طراحی کند. بگذاریم تجربه کنند، تجربه خوبی است، ولی بعد به نتایج دیگری می‌رسند.

سردار طلایی در تلویزیون نسبت به برخورد با بی‌حجابی هشدار داد؛ این اعلام می‌تواند یک خطاری باشد. این مسئله هر سال اتفاق می‌افتد، مخصوصاً در فصل تابستان. برخورد‌هایی هم در شهرستان‌ها می‌شود. چیز جدیدی نیست. در زمستان فروکش می‌کند، چون لباس خانم‌ها در تابستان و زمستان فرق می‌کند. ولی یک سیاست کلی در این رابطه ندارند. چنان‌که می‌بینید فضای تلویزیون از نظر فیلم و موسیقی، حجاب و... بازتر شده است.

از یک سو محافظه‌کاران عاقل و معتدل در روزنامه‌های جام‌جم، مشهوری و صداوسیما حذف می‌شوند، شاید به این دلیل که به فرد خاصی رأی ندادند، ولی از سوی دیگر شما می‌گویید روند مثبت خواهد بود.

تغییرات جدیدی را ایجاد کردند همان جریان‌های حذف شده منفی نیست، چون‌که در دوم خرداد ۱۳۷۶



ولی امام خمینی و مجاهدین معتقد بودند که تا ساختار سیاسی تغییر نکند، ما نمی‌توانیم در دیگر حوزه‌ها موفق شویم. پیش از انقلاب نظر به‌ای شکل گرفت و بعد از انقلاب محقق شد. در آستانه انقلاب گفته می‌شد تا وقتی تغییر در ساختار سیاسی ایجاد نشود هیچ کار دیگری نمی‌تواند داشت و لذا می‌گفتند: "تا شاه کفن نشود، این وطن نشود" و یا این‌که تا شاه نرود وطن نشود و این یک نگاه است. نگاه دیگر می‌گوید مهم این است که نهادهای اجتماعی و فرهنگی ایجاد و نهادینه شود، در ساختار سیاسی هم اگر تغییری حاصل شود باید مبتنی بر تحول در آن زمینه باشد. لذا الان این نگاه‌ها تا حدی وجود دارد. برخی فکر می‌کنند اول باید قانون اساسی تغییر کند. می‌گویند تا بخش‌های غیردموکراتیک حذف نشود، هیچ حرکتی فایده نخواهد داشت یعنی نگاهشان صرفاً به ساختار سیاسی است. به نظر بنده مشکل اینجا نیست و فراتر از اینجا است. ما بایستی در حوزه فرهنگی و اجتماعی تحول ایجاد کنیم.

دولتی که روی کار آمده است می‌تواند با به‌کارگرفتن عواملی، ساختار سیاسی را در حیطه اقتدار خود بگیرد. به گفته آقای خاتمی در مشهد، ممکن است رهبری نیز دور زده شود. این در حالی است که شما گفتید منافع ملی قانوناً در اختیار مقام رهبری است و ساختار خاص خودش را دارد. روشن‌تر بگوییم؛ آقای احمدی‌نژاد ۱۰ میلیون رأی داشته است که تابع افکار و ایده‌ها و تغییرات فرهنگی خاص خودش است و امکان دارد با تفکر آقای احمدی‌نژاد هماهنگ باشد. ولی یک روندی از دوم‌خرداد به جلو آمده است که ایده‌ها و خواسته‌های دیگری دارد و اصلاً فرهنگش متمایز از این ۱۰ میلیون رأی ایشان است. شما می‌گویید که این روند مثبت است و باعث می‌شود در جامعه وحدتی ایجاد شود، در حالی که به دلایل یادشده ممکن است مثبت نباشد و اتفاقاً به شکاف فرهنگی و طبقاتی در درون جامعه بینجامد. شما چه جوابی برای این مسئله دارید؟ ادامه جریان فرهنگی - اجتماعی رایج ممکن است حذف قانون اساسی را در پی داشته باشد، ممکن است قانون اساسی را به نفع خودشان و بر اساس اجتهاد مصلحتی که مرحوم امام گفتند تفسیر بکنند و ساختار نظام تابع یک تشکیلات خاص شود.

اجازه بدهید من نظرم را مورد به مورد بگویم. مشخص است که جریان محافظه‌کاران از لحاظ فرهنگی، فکری و مناسبات اجتماعی کاملاً با اصلاح‌طلبان متفاوت هستند. این تنش و شکاف و درگیری هم پیش از این در جامعه وجود داشت. در دوره آقای خاتمی بخش حاکمیت، سازی می‌زد و اینها سازی دیگر. عرضم این بود که وقتی چنین جریانی به قدرت و حاکمیت می‌رسد، دچار تحول می‌شود. من این را مثبت ارزیابی کردم. یعنی به هر حال این جریان در جامعه وجود دارد.

مسئله فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و رابطه آن حوزه‌ها با یکدیگر، ربطی به آقای مصباح و مهندس بازرگان ندارد. عده‌ای می‌گویند حوزه اجتماعی اصل است، برخی حوزه سیاسی را اصل می‌دانند. این‌که این حوزه‌ها چه تأثیراتی و تعاملاتی با یکدیگر دارند خیلی پیشتر از آقای مصباح و مهندس بازرگان در غرب بحث شده است. نمی‌توانیم چون فلانی این بحث را کرده، پس هرکس این حرف را بزند در خط اوست. آقای مصباح شعار حرکت اسلامی می‌دهد که ناظر بر حوزه سیاسی و ساختار سیاسی کشور است، حتی بعضی گفتند تغییر قانون اساسی. در همه کشورها از جمله ایران همیشه عده‌ای کار فرهنگی می‌کنند. رژیم شاه هم برای تثبیت خود نهادهای فرهنگی داشت، ولی بحث من اولویت و اهمیت عرصه اجتماعی و فرهنگی است.

شما می‌گویید مشکل ما این است که دموکراسی در بین ما نهادینه نشده است. در این صدها سال، چه ضعف‌هایی بوده که نهادینه نشده است و چه باید کرد که نهادینه شود؟

نگاه من با این روش شما یعنی در یک خط دیدن جریان‌های مختلف متفاوت است. آقای بازرگان در دهه ۳۰ و ۴۰ به نوعی رفتار کرد، مجاهدین در دهه ۵۰ نوعی دیگر و امام‌خمینی به نوع دیگر رفتار کردند. همه اینها با هم متفاوت‌اند.

کار مجاهدین صدهماً فرهنگی بود.

عملاً چنین نبود. یکی حرکتش ناظر بر حوزه سیاسی و معطوف به ساختار سیاسی کشور بود. یکی در حوزه اجتماعی و فرهنگی بود. آقای مصباح عموماً پیش از انقلاب کار فرهنگی می‌کرد و در حوزه سیاست دخالتی نداشت و خوشبین نبود.

نیروهایی که

در دوران مشروطه

فنایت کردند آن قدر بد

عمل کردند که زمینه

پیدایش رضاخان

آماده شده بود، چنان‌که

بیشتر آنها رضاخان را تأیید

کردند

تغییرند و بخشی عواملی مشکوک هستند که آنها هم در این دوره شفاف می‌شوند. تکیه من صرفاً بر حذف نیست. آن جریانی که بر حذف تکیه می‌کند، تنها یک بعد قضیه را نگاه می‌کند. بده برخی اعتقاد دارند که با سرکار آمدن اینها تکلیف روشن می‌شود ولی من چنین تحلیلی ندادم. اتفاقاً آن روند به سمت خشونت است و نمی‌گویم که به سمت دموکراتیزه‌شدن جامعه است. حذف‌ها هم یک جنبه‌اش منفی است که در ساختار سیاسی کشور اثرات نامطلوب می‌گذارد، چنان‌که در ۲۰ سال گذشته هم این اتفاق افتاده است و اگر عناصر دولت موقت در همان ساختار دولت حفظ می‌شدند، بعدی‌ها هم از دوطرف حذف نمی‌شدند، اتفاق دیگری افتاده بود و عقلانیت دیگری در حکومت ایجاد می‌شد تا این‌که همه را حذف کنیم. برای نمونه اگر آیت‌الله منتظری و جریانش حذف نمی‌شدند، روند دیگری طی می‌شد. اما گذشته از ساختار سیاسی، حذف‌شده‌ها در حوزه اجتماعی - فرهنگی یکدیگر را باز می‌یابند. ورود آنها به حوزه اجتماعی و فرهنگی منفی نیست، چنان‌که در دوم خرداد ۱۳۷۶ همان جریانات حذف شده تغییرات جدیدی را ایجاد کردند.

البته همه منافع سیاسی ندارند، اینها که حالا منافع در نظام دارند، در برابر حذفشان واکنش‌هایی نشان می‌دهند. در انتخابات هم جناح قالیباف را دور زدند، بعد از واکنش‌هایی در مجلس و شورای شهر، او را شهردار کردند. رقابت به زلفت تبدیل شد تا این تضادهای درون تند نشود و حالا باید به امتیاز دادن به رقیب روی بیاروند.

این نوعی عقلانیت است. اگر آقای قالیباف بیرون از ساختار نظام می‌ماند ممکن بود در بخش‌هایی تبدیل به اپوزیسیون بشود یا امتیازی به این طرفی‌ها بدهد. اما وقتی که وارد آن ساختار شد ناچار است در راستای حرکت آنها حرکت کند. این عقلانیت بود یا زرنگی؟

جایگاه طبیعی آقای قالیباف در نظام است و نقش او در نظام بیش از این است که یک حزب درست کند و اپوزیسیون شود. کاری که او در نیروی انتظامی کرد، کار بسیار بزرگی بود که متأسفانه ما به آن کم توجه کردیم. او بیش از جریانات‌های اپوزیسیون به کشور خدمت کرد. باید متصفانه قضات کنیم. می‌دانیم جریانات ۱۸ تیر ۱۳۷۸ توسط چه جریاناتی شکل گرفت. شعار دانشجو‌پایان هم این بود که مدیریت نیروی انتظامی عوض بشود. متأسفانه زیر بار نمی‌رفتند. عقلانیتی بعدها حاکم شد و مدیریت نیروی انتظامی را عوض کرد. مدیریت آقای قالیباف محصول اصلاحات بود و مال آن جناح نیست و آن جناح تمام اصرارشان این بود که مدیریت پیشین را نگه‌دارد و تا روز آخر همه تلاشش را کرد. دانشجو این همه هزینه

است که با آن روبه‌رو خواهیم بود.

در باره مسئله حذف‌ها هم اگر ما نگاهمان به ساختار سیاسی کشور باشد، یک جور نگاه می‌کنیم و اگر به حوزه اجتماعی و فرهنگی اهمیت بدهیم، تحلیل دیگری می‌کنیم. در حوزه سیاسی می‌گوئیم حاکمیت دارد یکدست می‌شود و تندروها حاکم می‌شوند، ولی اگر از منظر اجتماعی و فرهنگی نگاه کنیم، در این ۲۰۳۰ سال همه آنهايي که پیشتر همدیگر را حذف کرده‌اند، به تدریج به یکدیگر نزدیک می‌شوند. در روزنامه شرق در یک جبهه هستند؛ یعنی حوزه اجتماعی و فرهنگی؛ برخلاف ساختار سیاسی قوی می‌شود. این مجموعه را با هم ببینیم و بعد قضارت کنیم. ممکن است در دوره‌ای، ساختار سیاسی مقداری ضعیف و کم کیفیت شود، ولی آن پتانسیلی که در حوزه اجتماعی، فرهنگی به وجود می‌آید بتواند آن را در برهه‌های دیگر جبران کند.

اعتقاد خیلی‌ها همین است که اگر تندروها ببینند همه را حذف می‌کنند و مثل پیش از انقلاب همه یکدست می‌شوند، آنگاه انقلاب جدیدی صورت می‌گیرد. وقتی حذف شده‌ها یعنی رانده شده‌گان جمهوری اسلامی زیاد شدند، آنها هم حکومت می‌خواهند و دست بردار نیستند. بنابراین، این طرف هم حاضر نیست امتیاز بدهد (برای مثال در سرمقاله یکی از روزنامه‌های محافظه کاران آمده بود که در جاده یک طرفه و در سرازیری و بدون ترمز در حرکت هستیم)، در نتیجه یک جنگ داخلی می‌شود. آیا چنین پیامدی نتیجه‌اش مثبت است؟

آن چیزی که آنها می‌گویند با نظر من متفاوت است. شما حرف مرا متوجه نشدید.

دیدیم که در کوی دانشگاه نظامی عمل کردند، تروور حجازیان آنتاگونیستی بود، پرواز با فانتوم در فرودگاه امام خمینی بدون اجازه رهبری آنتاگونیستی بود، آن روزنامه‌هم این گونه می‌نویسد یعنی این که تضادها بسیار جدی است. مگر این که بگوئیم هر که را حذف کند مثبت است و ما بیشتر می‌شویم. ولی متأسفانه رویا روی پیش خواهد آمد که مثبت نیست و بیگانه هم بیکار نمی‌نشیند.

توضیح دادم که چند اتفاق می‌افتد؛ نخست آن‌که بخشی از آنها معتدل و واقع بین می‌شوند و این مثبت است. دوم آن‌که بخشی از آنها تندرو هستند و قابلیت تغییر ندارند، بنابراین دچار تنش می‌شوند. اینها هم دو بخش هستند؛ یک بخش به کارشان اعتقاد دارند که نهایتاً اگر با آنها کار فرهنگی شود و اشتباهاتشان را بفهمند در درازمدت قابل

درون جناح حاکم مخالف خانمی صداهایی به وجود می‌آید که همان حرف‌هایی است که آقای خاتمی می‌زد. پیش‌بینی من همین است، البته در حد بسیار پایین‌تر از خاتمی. نتیجه این تعاملات به سمت عقلانیت خواهد بود و بخش عمده‌ای از این آقایان خواهند فهمید که باید واقعیت را بپذیرند. این اتفاق خواهد افتاد چنان‌که چشمه‌هایش اکنون مشاهده می‌شود.

دوم این‌که جریانات بسیار تندرویی در میان آنها هستند که انعطاف‌پذیر نیستند، که ناچارند خودشان با اینها برخورد کنند و چنین حرکتی شروع شده است. ممکن است جریاناتی باشند که چندانی هم نیت خیرخواهانه نداشته باشند یا به جاهایی وصل باشند. اینها هم روشن می‌شود و دست‌کم منزوی می‌شوند؛ مثلاً امروزه جریاناتی تضاد شیعه و سنی راه می‌اندازند و به آن دامن می‌زنند و این هم از سوی جناح خاصی صورت می‌گیرد. یک عامل آن بخشی فرهنگی و اعتقادی است و بخشی هم ممکن است آگاهانه باشد. این اعمال به زبان منافع ملی، تمامیت ارضی کشور و حتی جهان اسلام است. طبیعتاً مسئولان کشوری باید با این مسئله برخورد کنند. با وجود این‌که این جریان چندین سال است که در حال گسترش است. می‌بینیم که امروزه برخلاف گذشته با تحریقاتی که برخی مداح‌ها می‌کنند، برخورد می‌شود، گرچه باید این برخوردها خیلی زودتر می‌شد.

البته آنها هم برخورد و واکنش نشان دادند.
البته که واکنش نشان می‌دهند، این مسئله ادامه پیدا می‌کند. من در آن مقاله اشاره کرده بودم که یکی از مشکلات جناح حاکم، مشکل شیعه و سنی است. جناح‌های تندرو به لحاظ اعتقادی وارد این پروژ می‌شوند و برایشان منافع ملی هم مهم نیست، تمامیت ارضی هم مهم نیست. بحث ولایت است، بحث امام‌زمان و اعتقادات است، کشور هم نباشد، نباشد. درحالی‌که برای حاکمیت منافع ملی و تمامیت ارضی مهم است و باید توجه داشت که مرزهای ما همه سنی‌نشین هستند. اگر این تضاد تشدید شود مشکل‌آفرین است پس باید جلوگیری کنند. به‌هر حال این موضوع باید در درون این جناح حل شود. قضیه اختلاف‌انداختن میان شیعه و سنی از دوران جنگ شروع شده و مربوط به الان نیست و در محافل سال‌ها کار شده است و الان علی و تبدیل به نهاد شده است و در دوران آقای خاتمی هم ادامه داشت و حتی رو به گسترش بود. حتی شاهد بودیم که بعضی از اهل سنت هم در قتل‌های زنجیره‌ای ترور شدند. الان این تضاد در حال شفاف‌شدن است. حالا آقای احمدی‌نژاد نمی‌تواند این حرف‌ها را بزند، زیرا ایشان نماینده اهل سنت هم هست، رئیس‌جمهور کشور است و باید به خواسته‌های آنها هم پاسخ دهد بنابراین باید تکلیف آن را روشن بکنند. این تنش‌هایی

این رویدادها خیلی هم مثبت بود. هرچند هزینه‌ای هم پراختیم؛ زیرا تحول اجتماعی بدون هزینه نمی‌شود. باید صبر و تحمل داشته باشیم، البته نه به این معنی که همه کاری بکنیم و این هزینه‌ها را بپردازیم. صبر یعنی این تحولات و این استحال‌ها در بستری صورت بگیرد. یکی از اشتباهاتی که صورت گرفت شعار فاشیسم بود. ناگهان گفتند فاشیسم دارد می‌آید. همه وحشت کردند. درحقیقت قدری تندروی شد. همه خواستند با طرفداری آقای هاشمی در برابر فاشیسم بایستند. این حذف‌ها و تندروی‌ها صورت می‌گیرد، ولی در روند کلی به سمت عقلانیت خواهد رفت.

اگر روند حذف نیروهای مثل جامعه روحانیت مبارز، جامعه مدرسین، کارگزاران و... که لاجستیک مردمی نظام هستند پیش برود، برای منافع ملی مضر است. آقای افروغ نماینده تهران آن صحبت‌ها را درباره کابینه کرد. به نظر می‌رسید روند مثبتی بود، ولی گفته شد ایشان مخالف کابینه و ضد نظام است، حتی یکی از مداحان گفت خدا لعنت کند کسی را که گفت به این (افروغ) رأی بدهید. وقتی اینها خودشان را هم نمی‌توانند تحمل کنند، به نظر می‌رسد روند بیشتر به سمت روی کار آمدن تندروها است تا معتدل‌ترها.

نخست آن‌که از آنها انتظار نیست که مثلاً آقای افروغ این حرف‌ها را بزند و آنها بگویند احسنت، چه منتقد خوبی داریم. بدیهی است که برخورد اولیه همان بود که شد. اتفاقاً جالب است که او را از مجلس بیرون نکردند. چون مجلس قرار است بکشد و یکپارچه باشد. حرف‌هایی که زده شده خیلی تند بود. این نشانه روشنی بود که آنها یکدست نیستند. فاشیسم جریانی یکپارچه و منسجم است. این واقعه نشان داد که اینها یکدست نیستند و آن اندیشه که دیگران فکر می‌کردند فاشیست دارد می‌آید، اشتباه بوده است. اینها چند لایه دارند و در درون خودشان هم مخالفت‌هایی وجود دارد و ادامه پیدا می‌کند. واقعیت این است که تکرر در ایران در تمام نیروها در حال گسترش است. در همه جناح‌ها و در همه لایه‌ها حتی در انصار حزب‌الله هم ما شاهد تکرر هستیم. بنابراین فاشیسم، با وضعیت جامعه امروز ما موضوعیت ندارد. اتفاقاً عرض من این بود که اینها با لایه‌های درون خودشان دائماً در حال تنش خواهند بود و چون به حوزه اجرا آمدند این شکاف بیشتر می‌شود، درحالی‌که در حوزه اپوزیسیون همه متحد بودند. این خوب است که لایه‌ها شناخته بشوند، ولی آیا این روند به حذف لایه‌های معتدل می‌انجامد یا لایه‌های افراطی؟ مقاله‌ای که مهرماه سال ۱۳۷۳ در این باره نوشته بودم و آن زمان اغراق‌آمیز جلوه می‌کرد، انتهایش این‌گونه تمام شده بود که مردم بعد از چندسال شاهد این هستند که از

یک نظام سیاسی نمی‌تواند چند مدل و سیستم در داخل خودش داشته باشد. ولی وقتی وارد حوزه فرهنگی و اجتماعی می‌شویم انحصار در یک مدل غلط است. ما نباید مدل در چارچوب بدهیم و تعیین تکلیف کنیم که همه باید این‌گونه کار کنند

انتخاب نهم ؛ دستاورده دولت پنهان

گفت‌وگو با حمیدرضا جلالی پور*



که مطرح شد پیر دازید.

من فکر می‌کنم در این مصاحبه اگر بتوانیم روی دو بحث متمرکز شویم مفید باشد؛ یکی انتخابات گذشته و دیگری انتخابات آینده.

نکاتی که به آنها اشاره کردید و علی‌که برشمردید در انتخابات موثر بوده و کسی نمی‌تواند آنها را انکار کند. اما نکته مهم این است که کدام عامل نقش موثرتری در شکست اصلاح‌طلبان و پیروزی افراد کم‌تجربه و تندروتر اصول‌گرایان داشته است. برای ارزیابی این موضوع لازم است ابتدا دور اول را بررسی کنیم، زیرا در دور دوم شرایط، اضطرابی بود و جامعه مجبور بود که در بین دو انتخاب یکی را برگزیند. اما در دور اول مردم راحت‌تر انتخاب خود را انجام می‌دادند. لذا سوال اصلی این است که چرا در دور اول کاندیدای مورد نظر اصلاح‌طلبان نتوانست به مرحله دوم بیاید. اغلب پیش‌بینی‌ها و نظرسنجی‌ها نشان می‌داد که انتخابات وارد مرحله دوم خواهد شد و صددرصد آقای هاشمی یکی از پیروزهای مرحله اول خواهد بود و دیگری اگر آقای معین نباشد دستکم آقایان کروبی یا قالیباف خواهند بود ولی هیچ پیش‌بینی یا نظرسنجی نشان نمی‌داد که نفر دوم آقای

همان‌گونه که در شماره پیشین نشریه اشاره کرده بودیم، انتخابات نهم دارای شگفتی‌هایی بود و عمدتاً در تحلیل آن به سه فاکتور توجه می‌شود: طبقاتی، تشکیلاتی و تخلف. برخی نظرشان این است که علت اصلی پیروزی آقای احمدی‌نژاد شمارهای طبقاتی بود که یک سازمان‌اثرگذار سراسری حامل آن بود و نقش تشکیلاتی چنین سازمانی، نقش دوم بود و عنصر تخلف و هدایت‌سازمان‌یافته آرا نیز نقش سوم را بازی کرد. برخی دیگر عنصر تشکیلاتی را عنصر صمد می‌دانند و بر این عقیده‌اند که تشکیلات با یک برنامه‌ریزی در سراسر ایران و آن‌گاه ارائه شعارهای طبقاتی پیروز شد. عده دیگر بر این باورند که این انتخابات، انتخاباتی معمولی بوده و آقای احمدی‌نژاد به عنوان شهردار، خوب کار کرده بود و در نتیجه به پیروزی رسید. برخی دیگر می‌گویند که گل دقیقه نود نشان برنامه تلویزیونی بود که عده‌کثیری را جذب کرد و شمارهای طبقاتی به گونه‌ای اثر گذاشت که گویا نو در برابر کهنه، غیرروحانی در برابر روحانی، جوان در برابر پیر و کویخ در برابر کاخ خواهد ایستاد. با توجه به این که تخصص شما در زمینه جامعه‌شناسی است، خوب است از این منظر به تحلیل انتخابات و دیدگاه‌های

حوزه خودش فعال بشود و حاکمیت هم روند خودش را طی کند، آیا این دو در تضاد با هم قرار نمی گیرند و جامعه با تنش هایی روبه رو نمی شود؟

اتفاقاً نمی شود، زیرا آن تنش ها در جامعه توده وار به وجود می آید. جامعه ای که در آن تکثر و تشکل وجود ندارد، نوسان های شدید و ناگهانی شکل می گیرد. آن جامعه را هم نمی شود کنترل کرد و ناگهان شورش های اجتماعی راه می افتند، ولی جامعه ای که تشکل های خرد در آن وجود دارد و تکثر در آن نهادینه شده است، از عقلانیت نسبی برخوردار است. لذا امکان این که گروه ها و تشکل ها به صورت موحی و احساسی بر سر مسئله ای با هم به توافق برسند وجود ندارد. اگر هم در مسئله ای توافق دارند جنبه عقلانی و آگاهانه دارد. در جامعه های غربی هم می بینیم که نهاد های بسیاری وجود دارد که همواره خواسته های خود را با دولت مطرح می کنند. همیشه هم ناراضی هستند و اعتراض می کنند. هر اتفاقی هم که بیفتد اینها اعتراضشان بلند می شود، ولی جامعه دچار نوسان های شدید نمی شود.

این تعامل و تعادل چگونه به وجود می آید؟ چه تضمین هایی وجود دارد؟

معمولاً در جامعه ما احزاب نیازها و خواسته های مردم را نمایندگی کرده اند. اما احزاب برخاسته از روشنفکران بوده اند نه برخاسته از اقتضای پایین جامعه. اگر این اتفاق بیفتد که ما در حوزه اجتماعی تکثر و تشکل داشته باشیم و مردم خودشان وارد عرصه عمل شوند و درخواست های خودشان را پیگیری بکنند و مجموعه این درخواست ها تبدیل به حزبی شود که آنها را نمایندگی بکند، آن جامعه پایدار خواهد بود. در جوامع غربی به همین شیوه، هر حزب نماینده بخشی از مردم است. برای نمونه، حزب سوسیالیست فرانسه یا حزب دموکرات مسیحی آلمان عموماً اقتضای را نمایندگی می کنند که خودشان لایه های مختلف دارند و چه بسا تشکل های متفاوتی داشته باشند.

حرکت اجتماعی را هم یک حزبی نمایندگی می کند.

ما در ایران چنین حزبی نداریم. متأسفانه احزاب موجود گروه خاصی از نخبگان جامعه هستند، نخبگانی که با توده ها رابطه ندارند. توده ها هم از آنها خبر ندارند. در دوران مشروطه تشکل های اجتماعی و محلی داشتیم و حتی تشکل های بانوان و صنفی داشتیم. در مجلس اول مشروطه، همه نمایندگان اصناف بودند، ولی بعد نکلداشتیم اینها نهادینه شود. اگر به این شکل پیش برویم، می توانیم به آن ثباتی که مورد نظرمان است برسیم. این مسئله، هم زمان می خواهد و هم حوصله. متأسفانه در بعضی از ما این ویژگی یا کم است و یا دیده نمی شود.

آن طرف هم همین طور. باید صبر و حوصله

پرداخت و براساس تلاش های دانشجویان و زندان رفتن آنها، آقای قالیباف روی کار آمد. بنابراین آقای قالیباف، خودش محمول اصلاحات است. دوم این که در نیروی انتظامی تحول ساختاری بسیار مشکل است و با دیگر ادارات فرق می کند. می بینیم که ایشان در آنجا تحولات اساسی و مثبت ایجاد کرده و روش های مدیریتی خوبی داشته، حتی در رفتار پرسنل تأثیر گذاشته و از لحاظ فرهنگی تغییر ایجاد کرده است. نظر مردم نسبت به نیروی انتظامی امروزه نسبت به سال ۱۳۷۸ خیلی تغییر کرده است. خود ایشان هم اعلام کرد که اگر من در ۷۸ تیر بودم، واقعه کوی دانشگاه اتفاق نمی افتاد. این حرف بزرگی است. در واقع ایشان اعلام کرد که واقعه ۷۸ تیر توسط چه بیاناتی شکل گرفته است، برای همین هم ایشان با توجه به سوابقش کملاً با دیگران متفاوت است. او کسی است که می خواهد نظام را حفظ کند و برای انقلاب و مردم خدمت کند. به او نباید از نگاه اپوزیسیونی نگاه کرد. حضور ایشان در شهرداری هم مثبت است. نمی شود صرفاً به انگیزه ها توجه کرد و همه چیز را به آن حواله داد.

مدل اجرایی فعالیت اجتماعی - فرهنگی مورد نظر خود را بیشتر توضیح دهید.

در حوزه فرهنگی و اجتماعی باید به خصلت ذاتی آنها توجه کرد. حوزه اجتماعی و فرهنگی، حوزه تکثر است. در حوزه سیاسی هرکس می تواند مدلی بدهد، ولی در نهایت مدل باید به شکل واحدی اجرا بشود. کسی که وارد حکومت می شود باید مدل مشخص و معینی را اجرا کند. یک نظام سیاسی نمی تواند چند مدل و سیستم در داخل خودش داشته باشد. ولی وقتی وارد حوزه فرهنگی و اجتماعی می شویم انحصار در یک مدل غلط است. ما نباید مدل در چارچوب بداهیم و تعیین تکلیف کنیم که همه باید این گونه کار کنند. یا همه باید NGO

تأسیس کنند. رسم بدی است که وقتی کسی در یک رشته موفق می شود، همه به تقلید از او همان کار را تکرار می کنند. در زمینه اقتصادی و تولیدی هم همین رویه جاری است و بیشتر وقت ها موفق نمی شوند. ما نباید با ارائه مدل، ذهن ها را ببندیم تا صرفاً همه یک الگو را پیاده کنند. ویژگی حوزه اجتماعی تکثر است. باید اجازه بداهیم هرکسی مدل خودش را پیاده کند و آن نگاه را به رسمیت بشناسیم. هرکس مطابق ذوق و علاقه خود و متناسب با شرایط و نیازهای محیطی اش فعال شود. انجمن مبارزه با اعتیاد، تشکل های زیست محیطی، انجمن های محلی و... مهم این است که افراد نسبت به محیط خود فعال برخورد کنند.

اگر این تکثر به جایی برسد که هرکس در

متأسفانه احزاب موجود گروه خاصی از نخبگان جامعه هستند، نخبگانی که با توده ها رابطه ندارند. توده ها هم از آنها خبر ندارند. در دوران مشروطه تشکل های اجتماعی و محلی داشتیم و حتی تشکل های بانوان و صنفی داشتیم



اقتصادی در پی دارد اما این نارضایتی با آن نارضایتی به معنی محتاجان شب بودن فرق دارد. احمدی نژاد در مرحله دوم شمار فقیردوستان داد و اتفاقاً این شمار زیاد نگرفت و ۲۷ میلیون نفر با این شمار همراه نشدند. ۱۷ میلیون همراهی کردند که ۶.۷ میلیون آن افراد سنتی - مذهبی و طبقه متوسط مذهبی شهری هستند و حدود ۱۰ میلیون آن نارضای بودند که بخشی از آنها نارضای اقتصادی هستند. اما این نارضایتی اتفاقاً به خاطر شکاف فقیر و غنی نبوده، بلکه به خاطر انتظاراتی است که در جامعه ایجاد شده و طرف به مقایسه خود با دیگران می‌پردازد و وقتی فردی پیدا می‌شود که بدین مضمون می‌گوید که مردم ما نفت داریم، این نفت‌ها را دولتی‌ها دارند می‌خورند، من این را از آنها می‌گیرم و به شما می‌دهم و سفروشان را رنگین می‌کنم، خوب عده‌ای از مردم نارضای به وسوسه می‌افتند و ممکن است برای مخالفت با وضع موجود به او رأی بدهند. اتفاقاً مردم ما سواد نیستند و اگر بودند باید ۳۰ میلیون به این شمار رأی می‌دادند. به همین دلیل من معتقدم که جامعه ما پوپولیستی نیست؛ در مرحله اول هرکندید ۴۵ میلیون رأی آورد، اگر جامعه ما پوپولیستی بود احمدی نژاد که شعار فقیردوستی داد باید یک رأی ۳۰ میلیونی در همان مرحله اول می‌آورد که این طور نشد. در مرحله دوم هم با این‌که اغلب مسئولان دولتی را دزد نشان دادند و فرهنگ سیاسی ریشه‌دار جامعه ما هم این را از قلم به مردم القا کرده که حکومت و دولت دزد است و وقتی در تبلیغات انتخابات گفته می‌شد که یک قشری از دولت هستند که پول‌ها را بالا می‌کشند و مابین پول‌ها را از اینها می‌گیریم و به شما می‌دهیم، با این حال ۱۰ میلیون را بیشتر تحت‌تأثیر قرار نداد. اگر جامعه ما یک جامعه توده‌ای بود، باید عده بیشتری به فقیردوستان رأی می‌دادند. لذا من در تحلیلیم از انتخابات سه علتی را که ذکر کردم بیشتر موثر می‌دانم تا بحث طبقاتی و فقر در جامعه یا توده‌ای شدن جامعه.

ممکن است اکنون این سوال مطرح شود که چرا اصلاح‌طلبان دائم بحث از دموکراسی می‌کنند، این انتخابات نشان داد که دموکراسی مسئله مردم نیست.

من معتقدم که در سال ۱۳۸۴ میزان طرفداران دموکراسی بیش از گذشته بودند. منظورم همین چهار میلیون رأی معین است. اینها مؤثرترین نیروهای این کشور بودند. جریان تخصصی جامعه به دست اینهاست. اینها اتفاقاً به دموکراسی رأی دادند و البته عده‌ای از همین متخصصان زودرنج هم نیامدند رأی بدهند. در سراسر دنیا، حتی در کشورهای صنعتی و دموکراتیک، همه مردم خود را برای دموکراسی نمی‌کشند. در آنجا هم بخشی از طبقه متوسط هوادار جدی دموکراسی هستند اما همین قشر هستند که رأی می‌آورند و کشور را اداره می‌کنند. در این انتخابات این قشر

پیشین به عنوان محلی که انجمن‌های اسلامی را هماهنگ می‌کرد رابطی بین نخبگان و مردم بود. درحالی‌که در این دوره نه تنها - مانند دور اول ریاست جمهوری خاتمی - عمل نکرد، بلکه به خط تحریم پیوست. اگر دقت کنید مکانیزمی که در دوره‌های پیشین برای اصلاح‌طلبان کار می‌کرد این بود که نظریات نخبگان وارد خانه‌ها می‌شد و این کار را دانشجویها انجام می‌دادند. اما در این دوره این مکانیزم عمل نکرد و انجمن‌های دانشگاه‌ها به عنوان واسطه اصلی بین نخبگان و مردم وارد عمل نشدند.

آیا فکر نمی‌کنید که انفعال دانشجویان خیلی عمیق‌تر بود و اگر تحکیم وحدت تحریم نمی‌کرد امکان داشت حمایت دانشجویان را کاملاً از دست بدهد

من قبول دارم، انفعال در دانشجویان و در جامعه وجود داشت اما آنچه به ما ضربه زد، انفعال و یا حتی فقر نبود بلکه دو - سه مسئله فنی به اصلاح‌طلبان ضربه زد؛ نخست دخالت ساززان‌های شبه نظامی و غیر حزبی، دوم عدم اجماع اصلاح‌طلبان و سوم تحریمیان. من قبول دارم که روند اصلاحات بخشی از جمعیت را راضی نگه‌د بود و بعضی از دانشجویان سرخو شده بودند، ولی توجه داشته باشید که مسئله فقط انفعال نبود. در ایران در دوران اصلاحات فردیت در دانشجویان افزایش یافته و مثل گذشته نیست که با یک حرکت احساسی بتوانید دانشجویان را جذب کنید، بلکه کار پیچیده‌ای شده است. بخشی از آنها می‌خواهند از حق سیاسی نبودن استفاده کنند. ولی تحکیم با شعار تحریم یک ضربه به اصلاح‌طلبان و یک ضربه به جامعه سیاسی زد. نیروهایی که به دلیل این سه عامل فنی روی کار آمدند احتمالاً رشد و توسعه کشور را کند خواهند کرد که به نظر من یک ضربه بزرگ به دموکراسی است.

به چه دلیل عامل طبقاتی را جزو عوامل اثرگذار و اولیه نمی‌دانید؟

برایمان دلیل می‌آورد؛ طبق آمار سازمان ملل - نه سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی آقای خاتمی یا بانک مرکزی آقای هاشمی - وضعیت فقر در کشور ما نسبت به پیش از انقلاب بهتر و فاصله طبقاتی کمتر شده است. آقای دکتر ذوالنور در تحلیل فقر در ایران به این سند اشاره کرده است و گویا مجله نامه آن را چاپ کرده. اتفاقاً اگر من جای احمدی نژاد بودم برای دفاع از انقلاب می‌گفتم "درست است که ما در کشور معتاد زیاد داریم اما وضعیت فقیر پس از انقلاب رو به بهبود رفته است." الان هم در کشور ما فقر هست اما ملل فقر عوض شده، پیش از انقلاب فرد پول نداشت تا مسائل اولیه زندگی اش را حل کند اما اکنون طرف مشکل اقتصادی دارد به این دلیل که دو فرزند دانشگاه آزادی دارد که برای تهیه شهریه آنها به ناچار در دو جا کار می‌کند. این، نارضایتی

مثالی نتفید کرد. آیا اینها در حکم رهبری هم شمرده شدند؟

آنها نظرشان بر این است که امریکا نفوذ کرده و از طریق همین انتخابات با ما در حال جنگ است، نه از طریق جنگ نظامی. **آیا این مسائل به طور رسمی و علنی مطرح شده است؟** می‌گفتند که خطر نظامی نیست، بلکه سیاسی و فرهنگی است. بر همین اساس، اولین عامل این بود و اگر این عامل وارد صحنه نمی شد از دید من در انتخابات دوزخبری که بالا می‌رفتند یکی هاشمی بود و دیگری فردی، غیر از احمدی نژاد بود. هنر اینها این بود که توسط نهادهایی که وظیفه آن‌ها انجام اعمال حزبی نبود و از بودجه دولت و عمومی تغذیه می‌شدند به نفع یک کاندیدا وارد عمل شدند. (همین جا نکته‌ای را در برانتز بگویم که مسئله اینجاست که گروهی که نباید کار حزبی انجام دهند و از بودجه دولت تغذیه می‌شوند و پرسل دولت به‌شمار می‌آیند، با این سطح از تخلف چگونه می‌توانند محوری عدالت باشند؟ عدالت هدفی است که موعود است و موجود نیست و نمی‌توان آن را با هر روشی بدست آورد. برای نمونه با هر روشی نمی‌توان کوک خود را تربیت کرد اگر فحش بدهید که خوب تربیت نمی‌شود، خلاصه با تخلف که نمی‌توان عدالت برقرار کرد، ولی می‌توان با تخلف در انتخابات اصلاح طلبان را شکست داد که دادند.)

عامل دوم این بود که اصلاح طلبان از این موضوع غافل بودند که پیشبرد اصلاحات در این کشور کاری بسیار سخت است و از عهده یک یا دو تشکل و گروه و حزب و یک شخصیت خارج است. اگر غافل نبودند روی یک کاندیدای مشترک اجماع می‌کردند، مثل اجماعی که روی خاتمی در دو دوره قبل داشتند؛ در دور اول کارگزاران، مجتمع روحانیون، بچه‌های خط امام که بعدها حزب مشارکت شدند، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، تحکیم وحدت و... همه روی خاتمی اجماع داشتند. در دور دوم نیز با این‌که بخشی از آنها فعال نبودند اما باز هم ایشان را بهترین فرد می‌دانستند. ولی در این دوره آرای اصلاح طلبان بین آقایان معین، کروبی، هاشمی و دیگران توزیع شد و اگر کاندیدای اصلاح طلبان اجماعی بود نتیجه میلیون رأی کم آوردند، یعنی اگر ۱/۵ میلیون رأی بیشتر داشتند، نتایج این نمی‌شد که شد. عامل سوم موردی است که چندان به آن توجه نمی‌شود، ولی به نظر من اهمیت دارد و آن هم کاری بود که تحریمی‌ها انجام دادند. اگر به خاطر داشته باشید هر انتخاباتی در جمهوری اسلامی با تحریم‌هایی ازجانب برخی نیروها روبه‌رو بوده اما تأثیر قابل توجهی در مشارکت مردم نداشته است. اما این بار کاری که تحریمی‌ها کردند اثر گذاشت، چون انتخابات دو مرحله‌ای بود و میزان آراء مهم بود. به عنوان مثال دفتر تحکیم همواره در انتخابات

احمدی نژاد باشد.

منظورتان نظرسنجی‌های علمی است؟

منظورم نظرسنجی‌هایی موجود بود که حتی ازجانب محافظه‌کاران پیش از انتخابات انجام شده بود. دومین مطلب این بود که پیش‌بینی می‌کردند هرکسی در دور دوم با آقای هاشمی وارد رقابت شود، پیروز خواهد شد.

چه عواملی باعث شد که برخلاف همه پیش‌بینی‌ها و نظرسنجی‌ها آقای احمدی نژاد به دور دوم راه یابد؟

از دید من در این‌که احمدی نژاد وارد مرحله دوم شد سه عامل نقش عمده‌تری داشت؛ اولی این بود که سازمان‌های شبهه‌ناظمی سراسری که از شهرهای بزرگ گرفته تا روستاهای کوچک، در تمام مساجد (حدود ۶۰۰۰۰ مسجد)، حضور داشتند، به‌طور سازمانی و متمرکز از یک کاندیدا حمایت کردند و با همه نیروی تشکیلاتی وارد عمل شدند. جالب اینجاست وقتی وارد عمل شدند که آقای قالیباف که پیشتر به نظر می‌رسید مورد حمایت این تشکیلات است، توجه و تمرکز خود را بر جذب جوانان قشر متوسط شهری گذاشته بود؛ گویی تصور این بود که همین جوان‌های به اصطلاح پانکی و بد لباس علت اصلی پیروزی آقای خاتمی بوده. قالیباف تمام انرژی‌اش را بر جذب همین قشر متمرکز کرده بود. شاید همین موضوع باعث شد که بعضی از جوان‌های بسیجی از این وضع راضی نباشند، اما احمدی نژاد برعکس، خود را نماینده جوان‌های مذهبی بسیجی نشان می‌داد. خود احمدی نژاد و دوستانشان از چهار، پنج سال پیش در دستگاه‌های نظامی انتخاباتی کار کرده بودند - روی سازماندهی نظارت صندوق‌ها. خلاصه سازمان‌هایی که هدفشان ارتقای سطح دفاع ملی بود وارد انتخابات شدند. هدف اصلی این سازمانها این بود که اگر در کشور شرایط بحرانی ایجاد شود، با آموزش مردم بتوانند از کشور دفاع کنند. اینها تمام توان این سازمان را گذاشتند که "اسلام در خطر است کشور و نظام در خطر است و لذا این مورد مشخص باید رأی بیاورد."

ازجانب چه کسی در خطر است، نیروهای داخلی یا خارجی؟

ممکن است خودشان بگویند ازجانب امریکا، اما روشن است که اگر ۸ سال دیگر فردی همچون خاتمی رئیس‌جمهور بود، روند اصلاحات ادامه می‌یافت و پاره‌ای از موانع این کشور برداشته می‌شد. یکی از موانع نیز همین بود که یک عده قدرت را در اختیار گرفته‌اند و زیر بار آزادی‌ها که به برکت انقلاب اسلامی در قانون اساسی آمده نمی‌روند، اجازه انجام یک انتخابات منصفانه و سالم را نمی‌دهند.

اگر مظهر اصلاحات را آقای خاتمی می‌دانند، مقام رهبری حکم ریاست جمهوری ایشان را در دو دوره

پشت انقلاب‌های نازنجی بود، درحالی‌که در کشور ما هنوز هم بخش قابل توجهی از مردم با انگلیس و امریکا مشکل دارند. ازسویی من شک دارم که امریکا حامی دموکراسی خواهان ایرانی باشد....

بخشی از اصلاح طلبان می‌گفتند که ایران اگر عراقیزه شود خوب است.

اصلاً این حرف را از اول قبول نداشتم و ندارم و اصلاح طلبان چنین حرفی نمی‌زدند. فقط بعضی از "صبور کرده‌ها"ی درجه چندم در گوش هم زمزمه می‌کردند. دموکراسی امریکا اگر برای آینده عراق، فایده داشته باشد، برای ایران ندارد. اینجا ایران است نه عراق، اصلاً شرایط این دو کشور قابل مقایسه نیست. ما دموکراسی با حدود ۱۳۰ هزار نفر کشته و زخمی، مثل عراق، نمی‌خواهیم. با خون و خونریزی می‌توان رژیم عوض کرد، ولی دموکراسی نمی‌توان آورد.

اما در آن اوایل حمله امریکا به عراق در مطوعات وابسته به اصلاح طلبان بیشتر اخبار خوش بینانه به مردم داده می‌شد و ضمن آن به رژیم ایران هشدار می‌دادند که ممکن است تیر هدف بعدی باشی، در آن زمان مخالفتی با این حمله نشد. تنها یک هفته پیش از حمله این تحلیل مطرح شد که جنگ منطقه را نظامی می‌کند. هشدار دادن با آرزوی حمله خارجی فرق دارد. مسئله این بود که عده‌ای سرخورده می‌دیدند که نه آقای خاتمی می‌تواند کار کند و نه مجلس ششم، نومیثانه هوس می‌کردند که شاید بهتر باشد یک نیروی خارجی عمل کند. بخشی از مردم ما همچنان زود زنج‌اند. آنها دو سه بار در انتخابات شرکت کردند ولی بعد قهر کردند. در صورتی که شما می‌دانید تقویت دموکراسی پشتکار و صبر می‌خواهد. با دو تا پیروزی در انتخابات که ایران سرتیس نمی‌شود.

ممکن است بهجتان در مورد اصلاح طلبان را ادامه دهید؟

عرض کردم که وقتی بعضی از اصلاح طلبان تبلیغ می‌کردند که کاری نشده است نمی‌توان از مردم زود زنج توقع داشت که دوباره به آنها رأی دهند. با این حال من معتقدم اینها علل شکست نیست، بلکه همان سه فاکتور است. تخلف‌کنندگان و تقلب‌کنندگان هیچ‌کدام گروه‌های خودسر نبودند و هیچ‌کدام از پرزنده‌های انتخاباتی هم که دیدید به جایی نرسید. به خاطر دارم در جریان انتخابات سفری به یکی از شهرهای کوچک اصفهان داشتم. وقتی از کنسرتیستان شهر می‌گذریدیم، راننده گفت آن قهرهای پیش ساخته را که می‌فروشند پروژه پسرهای آقای هاشمی است! این مورد را عرض کردم تا بگویم که از دو سه سال پیش CD های آقای عباسی در تمام کشور پخش می‌شد و این طور وانمود می‌شد که

حقوق فردی و شهروندی در نهایت به بی‌بندوباری و بی‌ناموسی ختم می‌شود و دیگر این‌که می‌گویند در انتهای این بحث آزادی، مذهب از بین خواهد رفت. نکته دیگر این‌که از ۴۰۵ سال گذشته تاکنون خود اصلاح طلبان می‌گفتند اصلاحات به جایی نرسیده است. درحالی‌که من معتقدم هر چند بسیاری از شعارها به نتیجه نرسیده اما در کل، این هشت ساله هم در توسعه سیاسی و هم از جهت توسعه اقتصادی و فرهنگی، از درخشان‌ترین دوره‌های تاریخ ایران بوده است، آن هم با هزینه کم. یعنی آقای خاتمی کشور را پیش برد بدون این‌که ضرر به‌ای به آن برزند، بدون این‌که مرض و اپیدمی بیاید، بدون اینکه بدبختی اقتصادی و جنگی را به این کشور تحمیل کند. در تاریخ معاصر، مشروطه که اتفاق افتاد پس از آن ناامنی شد و آخر هم با کودتا رضا شاه آمد، پس از مصدق کودتا شد و پس از انقلاب جنگ شد. اما هزینه‌های دوران اصلاحات در حد ترور حجازریان، کشتن روشنفکران و مسئله کوی دانشگاه بود و زندانی کردن چهارصد دانشجو و بستن صد روزنامه....

هزینه‌های کمی هم نبودند....

درست است. اما در این هشت سال جامعه خیلی متحول شد و هزینه‌اش هم به اندازه گذشته نبود. اگر این روند ۸ سال دیگر ادامه می‌یافت بسیاری از اهداف مشروطه و انقلاب اسلامی می‌توانست تحقق پیدا کند. وقتی خود اصلاح طلبان می‌گویند کاری انجام نشده نمی‌توان از مردم توقع داشت که رأی بدهند. در عالم سیاست اگر کار جمعی انجام شود می‌توان پیشرفت کرد اما با تکنوازی کار به جایی نمی‌رسد. آقای گنجی (که من برای ایشان احترام قائم و شش سال است که به ناحق زندانی است و زنج می‌کشد و در همین مدت خانواده‌اش بیشترین مصیبت را کشیده‌اند) یک مانیفست داد که فقط نقد اصلاحات نبود بلکه گفت اصلاح طلبی دوم خردادی‌ها و دیداری موجود با دموکراسی نمی‌خواند، یا فردی در خارج از "فرانزوم" گفت، آن هم با تکیه بر اینترنت و اسم آن را هم گذاشت شصت میلیون دات کام.

اما در برابر این تکنوازی‌ها هیچ نقد و بررسی هم صورت نگرفت.

من شخصاً در دانشگاه بحث رفانزوم (شصت میلیون دات کام) را نقد کردم و گفتم که انتهای این حرف به انقلاب‌های نازنجی می‌رسد و تحقق انقلاب‌های نازنجی در ایران یک افسانه است.

چرا افسانه است؟

از میان دلایل متعدد هفت دلیل را در مقاله مستقلی عنوان کرده‌ام. برای نمونه، انقلاب‌های نازنجی در کشورهای پیشین اتحاد جماهیر شوروی رخ داده یعنی کشورهایی که در آنها امپریالیسم مردم، روسیه است نه امریکا. در آن کشورها امریکا



یک پیروزی است؛ زیرا قشر مذهبی در جامعه ما تعیین‌کننده است و اگر از آزادی و دموکراسی نترسد اهمیت دارد. لذا مشکل ما در این انتخابات دفاع از دموکراسی نبود.

مشکل همان سه علتی بود که گفتیم: دخالت‌های غیرقانونی، عدم اجماع و تحریم

وقتی صحبت از عامل طبقاتی می‌کنیم، وجه فرهنگی طبقه مهم مد نظر است؛ جریان پیروز در انتخابات به موارداران خود این‌گونه فهمانده بود که اصلاح‌طلبان، لیبرال‌های بی‌بندوبار هستند، آسیت‌های اجتماعی مثل زنان خیابانی و بدحجابی را ساده گرفته‌اند و... این‌گونه تحلیل می‌کنند که اصلاح‌طلبان از چهار مقوله عبور کرده‌اند: خاتمی، اصلاحات (که گفتند اصلاحات مرد)، قانون‌اساسی و نظام و چهارم دین. فکر می‌کنید که این موارد تا چه حد موثر بوده است؟

آنهايي که مخالف بحث آزادی‌های فردی و حقوق برابر شهروندی هستند، دو سه شعار تندوتیز دارند: یکی این‌که می‌گویند این

توانست بخاطر سه علتی که گفتیم در انتخابات برنده شود.

بد نیست اتفاقاً به نکته‌ای اشاره کنم، یکی از هنرهای آقای

عامل سوم موردی است که

چندان به آن توجه نمی‌شود، ولی

به نظر من اهمیت دارد و آن هم

کاری بود که تحریمی‌ها انجام

دادند. اگر به خاطر داشته باشید

هر انتخاباتی در جمهوری اسلامی،

با تحریم‌هایی از جانب برخی

نیروها روبه‌رو بوده اما تأثیر

قابل توجهی در مشارکت مردم

نداشته است. اما این بار کاری که

تحریمی‌ها کردند اثر گذاشت،

چون انتخابات دو مرحله‌ای بود و

میزان آراء مهم بود

توانست بخاطر سه علتی که گفتیم در انتخابات برنده شود. بد نیست اتفاقاً به نکته‌ای اشاره کنم، یکی از هنرهای آقای خاتمی این بود که علیرغم این‌که عدله‌ای از رأی دهندگانش را راضی نکرد، بویژه قشر خود و پیوند بیشتر با قشر مذهبی - سنتی لائیک‌راه، اما از سوی دیگر با تسری ایده‌های کاری کرده است که مذهبی‌ها دیگر از دموکراسی نهراسند. یک مثال می‌زنم: فرزندانم به مدرسه مذهبی می‌رفتند. در سال ۱۳۷۶ ما خانه پدرمان را ستاد تبلیغاتی آقای خاتمی کرده بودیم. پس از پیروزی آقای خاتمی در انتخابات، وقتی برای شرکت در جلسه اولیا و مربیان به مدرسه می‌رفتم تمام رفتاری ۳۰ ساله که در مدرسه مذهبی با ما بودند با فاصله از ما حرکت می‌کردند، یعنی نظرشان بر این بود که من از راه به در رفته‌ام، اما اخیراً من شاهدم که همان افرادی که آن زمان از ما فاصله می‌گرفتند می‌گویند آقای خاتمی مال ماست، بعضی از اصلاح‌طلبان تندرو همین را نقطه ضعف آقای خاتمی می‌دانند. درحالی‌که از دید من

یک تشکیلات موازی در این شورا است. معنی این کار چیست پس از انتخابات دیگ اصولگرایان در حال جوشیدن است! اما معلوم نیست که چه چیز در آن در حال پخت است! هنوز نمی‌توان دسته‌بندی‌های آنها را مشخص کرد. مثلاً جناح آقای باهنر در انتخابات به‌ظاهر باخند اما با زرنگی بخشی از کابینه را در اختیار گرفته‌اند. دولت پنهان، کاری غیرقانونی انجام داد تا تجربه خاتمی مجدداً تکرار نشود. حتی این احتمال وجود دارد که پس از چند وقت از احمدی‌نژاد هم فاصله بگیرند و مثلاً بگویند این فرد توان نداشت کار انجام بدهد، به همین راحتی! چون دولت پنهان دور از چشم عمل می‌کند و به کسی پاسخگو نیست. ضمن این‌که تا اینجای کار هم متأسفانه آقایان لاریجانی و احمدی‌نژاد در مورد پرونده هسته‌ای ایران نتوانستند از دستاوردهای دولت خاتمی پاسداری کنند. آقای روحانی و آقای خاتمی ۲ سال دنیا را معطل کردند و نگذاشتند قطعنامه‌ای علیه ایران تصویب شود، آن هم در بحران دو سال پیش که امریکا دندان تیز کرده بود. ولی در شرایط کنونی که ایران آماده خیز اقتصادی است و خیلی از شرکت‌های مهم دنیا علاقه‌مند بودند در ایران سرمایه‌گذاری کنند و امریکا در عراق گیر افتاده، آقایان دستاوردهای پیشین کشور را با چالش روبرو کردند، بازار بورس را از رونق انداختند.

پدیده دولت پنهان چه ویژگی‌هایی دارد؟
مقرله دولت پنهان را باید در خاطرات شخصیت‌های سیاسی کشور جستجو کرد تا شاید سی‌سال دیگر مختصات و عملکرد آن چاپ شود و الا آن فضای عمومی آنگذر امن نیست که محققی جرئت کند این پدیده را به دقت معرفی کند. به نظر من اجمالاً می‌توان گفت دولت پنهان بخشی از دولت است که کاملاً اختیارات دولت و حکومت را دار بدون پاسخگویی و بدون این‌که اعلام کند من فلان کار را کردم. این دولت پنهان بود که توانست ۸۰۰ اتاق کوی دانشگاه تهران را خراب کند و بعد هم هیچ اتفاقی هم نیفتد. این دولت پنهان است که می‌تواند از سازمان‌های بزرگ عمومی برای دخالت در انتخابات استفاده کند. این‌که ترکیبات این دولت پنهان چگونه است باید گفت هسته آن پس از انقلاب وقتی که "جمهوری اسلامی" تأسیس شد شکل گرفت. اما در همان زمان عده‌ای در این کشور واقعاً معتقد به حکومت اسلامی بودند ولی رویشان نمی‌شد جلوی ابعاد جمهورییت جمهوری اسلامی بایستند. در نتیجه از گروه‌های فشار - که بهترین ابزار آنها بود - استفاده کردند. به نظر من در ایران گروه‌های فشار اصلاً خودسر و دیوانه نیستند، اینها ابزار دست دولت پنهان هستند، جا و مکان دارند و حمایت می‌شوند. همین دولت پنهان بود که ۷۸ سال جلوی خاتمی ایستاد و هر ۹ روز

مقیاسه‌ای صورت می‌گیرد که وقتی آقای خاتمی کابینه اول خود را به مجلس پنجم، که همراه دولت نیز نبود، معرفی کرد توانست برای تمام وزرای پیشنهادی رأی اعتماد بگیرد زیرا یک حرکت اجتماعی رخ داده بود که هرکس به آن رأی مخالف می‌داد خودش زیر سوال می‌رفت و علت این اتفاق را این می‌دانند که همه ۲۰ میلیون رأی خاتمی مال "خودش" بود. اما آقای احمدی‌نژاد چون رأی‌هایش از آن خودش نبود، نتوانست از مجلس هفتم برای همه وزرای پیشنهادی، بویژه آنان‌که نزدیکی بیشتری با او داشتند از جمله وزیر پیشه‌های نفت، رأی اعتماد بگیرد در حالی‌که بسیاری از نزدیک‌ترین افراد به دیدگاه‌های او در مجلس هفتم حضور دارند. این مقایسه به لحاظ جامعه‌شناختی و علمی تا چه اندازه‌ای صحت دارد؟

وقتی احمدی‌نژاد رأی آورد گفته می‌شد ایشان پشت فرمان ماشین حکومت نشسته ولی گاز و کلاچ آن در اختیار افراد دیگری است. اما جدیداً نظر بر این است که حتی فرمان نیز در اختیارش نیست! در کابینه ایشان بخشی متعلق به شاخه آقای باهنر در مجلس است و بخش دیگر متعلق به شاخه آقای احمد توکلی و آن بخشی که رفتاری خوش‌بودند رأی نیاوردند. نکته دیگر این‌که پایگاه اجتماعی آقای احمدی‌نژاد آن هفده میلیون رأی نبود بلکه همان تعداد نیروهایی بود که در شورای شهر بودند که در انتخابات شوراهای رحمت کشیدند و در اوج ناامیدی محافظه‌کاران کار کردند و با کمتر از دو بیست هزار رأی در انتخابات شوراهای پیروز شدند و بعد همین شورا آقای احمدی‌نژاد را شهردار کردند. این شد نقطه آمیدی برای اصولگرایان و مجلس هفتم را با حذف اصلاح‌طلبان در اختیار گرفتند و باز همین افراد در انتخابات ریاست جمهوری از احمدی‌نژاد حمایت کردند در شرایطی که دیگر محافظه‌کاران از قالیباف و محسن رضایی و توکلی و لاریجانی حمایت کردند. شهرداری و شورای شهر تهران در دست همین گروه بود. پس از انتخابات این را هم از آنها گرفتند و آقای قالیباف که رقیب آقای احمدی‌نژاد بود را شهردار کردند. از دید من انتخاب آقای قالیباف نیز سفارش و توصیه دولت پنهان بود و کار عاقلانه‌ای هم کردند زیرا تا روز سه‌شنبه قرار بود ایشان رئیس جمهور شود که نشد. قالیباف کلی زحمت کشیده بود یک‌دفعه به او پشت کرده بودند. با این کار یک مقداری جبران کردند. اگرچه سر طرفداران آقای احمدی‌نژاد در شورا بی‌کلاه ماند.

اتفاقات قابل توجه دیگری هم افتاد؛ پس از انتخابات از یک سو شروع کردند به کنار گذاشتن طیف طرفدار لاریجانی (مثل شیخ عطار یا مهدی اسنظامی) و از سوی دیگر خود آقای لاریجانی به عنوان دبیر جدید شورای عالی امنیت ملی در حال ایجاد

دوم خرداد راه افتاد مشارکتی‌ها این جنبش را خوب درک کردند و با آن همراه شدند و از دل آن مجلس ششم راه افتاد. اما دیگر نمی‌توان آن را مبنا قرار داد زیرا در شرایط جنبشی نیستیم. الان جامعه ایران در شرایط مقاومت اجتماعی به‌سر می‌رود، مثلاً تعداد زیادی از مردم بر سر سفره‌هایشان در نقد نظام حرف می‌زنند، طنز می‌گویند و... ولی اینها آماده نیستند که از طریق حرکت‌های مدنی مطالبات خود را پیگیری کنند، حتی بخشی حاضر نشدند در انتخابات شرکت کنند. یا در مناطق قومی مقاومت قومی وجود دارد، یا رای ندادند یا به غیر از کاندیدای پیروز رای دادند. بنابراین تأکید می‌کنم که از نظر من، نه خود احمدی‌نژاد، نه گفتاش و نه رفقایش تا این حد نیرومند نبودند که بتوانند موفق شوند، بلکه همان سه عاملی که ذکر کردم مؤثر بوده‌اند.

شما نقش دولت پنهان را به عنوان عامل عمده ذکر کردید، در این مورد توضیح بیشتری بدهید.

در کشور ما از هر دو نفری که در کار اقتصادی فعال‌اند یکی از دولت حقوق می‌گیرد. جامعه ما یک جامعه دولتی است و لذا دولت پنهان در جامعه ما می‌تواند بسیار قدرتمند باشد و نیروی آن اصلاً قابل مقایسه با نیروی احزاب نیست. حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نتوانستند در طی این مدت ۵۰۰ میلیون تومان پول برای تبلیغات فراهم کنند. در حالی‌که گفته می‌شود آقای قالیباف ۸۰ میلیارد تومان هزینه کرده یا برای احمدی‌نژاد در سمنشبه بعد از ظهر (یعنی سمنشبه قبل از انتخابات مرحله دوم) به فاصله سه ساعت در شهر شیراز ۵۰۰ پیلورد در خیابان‌ها نصب شد! این کار در عرض سه ساعت نمی‌تواند کار یک حزب باشد. این کار یک سازمان وسیع با بودجه و اختیار کافی است. در صورتی‌که احزاب مستقل در ایران هشتادگانه‌گردی نشان است.

یعنی دولت پنهان روند رشد و جنبشی را خفه می‌کند؟ اگر فضای ایران، فضای مقاومت است در روند رشد باید خود را به‌گونه‌ای نشان دهیم.

دولت پنهان در برابر روند توسعه سیاسی و انتخابات منصفانه و سالم می‌ایستد چنان‌که این کار را نیز انجام دادند؛ به آقای خاتمی ۲۰ میلیون رای اجازه ندادند که به حداقل وعده‌هایی که داده بود عمل کند. شاهد بودیم که در انتخابات مجلس هفتم ۲۰۰ استاندار، وزیر و مدیرکل تهدید به استعفا کردند و گفتند زیر بار این انتخابات نمی‌رویم. اما گرچه خود آقای خاتمی با آقای کروبی بیابیه اعتراضی مشترکی مبنی بر غیرقانونی بودن ۱۹۰ کرسی مجلس هفتم داد - که سند بسیار خوبی هم هست - اما در نهایت مجبور شد انتخابات را برگزار کند. زیرا دولت پنهان عرصه را برای اینها هم تنگ کرد و اینها قادر نبودند این موانع را با مردم در میان بگذارند.

مملکت در دست دردهاست و فقط ما می‌توانیم آن را نجات دهیم.
آقایان کروبی و هاشمی به هدایت سازمان یافته‌آرا اشاره کردند.

جالب این است که چیزی هم نشد! او شکایت آنها هم پیگیری نشد. هاشمی گفت که من به خدا شکایت می‌کنم، یعنی کسی نیست که بتوان به او شکایت برد! این تشکیلات ابزار دولت پنهان است؛ یعنی از تمام تشکیلات و امکانات دولت استفاده می‌کنند بدون این‌که پاسخگو باشند. چرا "پنهان" نامیدم، زیرا شما هرگز نمی‌توانید از کسی بازخواست کنید. برای نمونه ماجرای کوی دانشگاه کار دولت پنهان بود. حادثه مهمی بود که آبروی کشور را در دنیا برد. در این ۷۰ سال که از عمر دانشگاه تهران می‌گذرد هرگز چنین سرکوبی رخ نداده بود! در انتخابات نیز این نیروی وسیع دومین شخصیت کشور را زیر پایش گذاشت. در اینجا بحث برخورد با اصلاح‌طلبان پیشرو نبود بلکه بحث برخورد با هاشمی رفسنجانی بود که نظام را تأسیس کرده و پای بحران‌هایش ایستاده بود، پس از امام، او دومین شخصیت تأثیرگذار در دفاع از انقلاب و نظام بود ولی در این انتخابات از روی او رد شدند.

شما تخلف سازمان‌یافته را علت اصلی پیروزی راست افراطی در انتخابات دانستید. اما اگر اختلاف آرا مانند سال ۷۶ بود، این تخلفات نمی‌توانست حرف اول را بزنند.

نکته مهمی را مطرح کردید اما شرایط کربونی جامعه با شرایط سال ۷۶ قابل مقایسه نیست و اصولاً قیاس غلطی است. دوم خرداد نشان داد که در جامعه مطالباتی وجود دارد که تحقق نیافته است و با کاندید شدن خاتمی فرصتی ایجاد شد که این اعتراض عمومی، خود را نشان دهد. ۲۰ میلیون رای خاتمی فقط محصول کار تشکیلاتی، تشکل‌های خط امام نبود، بلکه نشان می‌داد که یک جنبش اجتماعی در کشور شکل گرفته و در آن شرایط جنبشی، خاتمی ۲۰ میلیون رای آورد. اما در سال ۸۴ شرایط جامعه جنبشی نبود، بلکه در شرایطی بودیم که هر گروهی به میزانی که می‌توانست افراد را بسیج کند می‌توانست آدم‌ها را به پای صندوق‌های رای بکشاند، خلاصه شرایط خودجوش جنبشی نبود. اصلاً نمی‌توان وضع جامعه در سال ۸۴ را با سال ۷۶ مقایسه کرد. درست مثل این‌که شما اوضاع را با اول انقلاب مقایسه کنید.

آنچه به ما ضربه زد، انفعال و یا حتی فقر نبود بلکه دو - سه مسئله فنی به اصلاح طلبان ضربه زد؛ نخست دخالت سازمان‌های شبه نظامی و غیر حزبی، [دوم عدم اجماع اصلاح‌طلبان و سوم تحریمیان

جامعه‌شناسی انقلاب و جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی فقط می‌تواند بگوید که چه علل عمده‌ای معمولاً می‌توانند یک انقلاب یا جنبش را راه بیندازد اما نمی‌تواند زمان آن را تعیین کند. برای نمونه من الان نمی‌توانم بگویم که کشور ما مستعد یک انقلاب آرام نیست. وقتی جنبش اجتماعی

تا اگر حرکت اصلاح طلبی را اصل قرار دهیم، این سوال ها خواهد بود و اصلاً بگذارید من بحث شما را تقویت کنم. شاید در انتخابات آینده با کارخانه پنهان رأی سازی روبه رو شویم! درحالی که در دولت آقای خاتمی که وزیرکشور اصلاح طلب بود، آقای هاشمی می گوید که کلی تقرب صورت گرفته! دوم این که در همین دوره اصلاحات و در زمان ریاست جمهوری آقای خاتمی، در جریان انتخابات مجلس هفتم ۷۵۰۰ نفر را حذف کردند که ۸۰ نفرشان نمایندگان مجلس ششم بودند و اصلاً پدیده حذف جدی است. ازسوی دیگر اصلاح طلبانی که می خواهند راه خود را ادامه دهند با چه ابزار ارتباطی می خواهند با مردم رابطه داشته باشند؟ وقتی اصلاً پول، رسانه، تلویزیون و... ندارند و کلاش و دروغگو و پوپولیست و فقیردوست هم نیستند.

به رضم همه این پرسش های جدی، حرف من این است که ما باید روی همین سنگ موانع، مدام قطره قطره اصلاح طلبی را بچکانیم و حرکت دسته جمعی اصلاح طلبی را در نهاد های مدنی سازمان دهیم و بر موانع خودمان تکیه کنیم و به بیراهه نزنیم. راه مشکل و سختی است اما دلیلی ندارد که به بیراهه بزنیم. با انقلاب نمی شود کار را پیش برد، مثلاً مگر بهتر و مردمی تر از انقلاب اسلامی هم بود؟ از کجا معلوم که دستاورد انقلاب، مردم سالاری باشد؟ ما باید به رضم تمام موانع به صورت دسته جمعی حرکت اصلاح طلبی را ادامه دهیم؛ بر اصول خود که همان توسعه سیاسی و توسعه متوازن جامعه بود بایستیم؛ خوبی های یکدیگر را ببینیم نه فقط بدی ها را؛ تا بتوانیم اتحاد داشته باشیم.

نکته دوم که از نظر من تحریمی ها آن را انجام ندادند این است که ما باید به عنوان یک اصلاح طلب هدف و آرمان خود را خیلی روشن با مردم بیان کنیم، به طوری که خود طرح هدف، ناامنی آور نباشد. یعنی باید به طور صادقانه به مردم بگوئیم ما چه نوع حکومتی را می خواهیم. به عنوان یک اصلاح طلب، هدف خود را بایلد بین سه مدل حکومت خواهی مشخص کنیم: ۱- دولت اسلامی خواهی اصولگرایان ۲- جمهوری خواهی (که از سوی اپوزیسیون خارج از کشور و بخشی در داخل مطرح می شود) ۳- جمهوری اسلامی خواهی. ما باید بر "جمهوری اسلامی خواهی" تکیه کنیم. من برای این حرف چندین دلیل دارم. در اینجا به دو تا اشاره می کنم. اول اینکه سخن از جمهوری خواهی، جمهوری را در کشور ما ایجاد نمی کند بلکه دست دولت پنهان را باز می کند و به همه ضربه می زند و حتی اگر در کارش شکست هم بخورد کشور ایران را به روز عراق فعلی خواهند انداخت که از داخل آن ممکن است حکومت عوض شود ولی دموکراسی بیرون نمی آید. ما باید بر این تکیه کنیم که پس از انقلاب و تغییر رژیم

ما اصلاً به عنوان مسلمان دوست داریم از دین دفاع کنیم اما چگونه؟ آیا این که یک قرآنی از دین انجام شود و به تنها ایدئولوژی رسمی دولت تبدیل شود صحیح است؟ ما می گوئیم نه! ۷۰ سال است که در ترکیه حکومت لائیک با پشتیبانی ارتش حمایت می شود، اما جامعه مذهبی تر شده، در مقابل، حکومت دینی ما ۲۷ سال است که دغدغه دینی دارد اما نسل جوان سبک دینی را که حکومت تبلیغ می کند نمی پذیرد. لذا با یک قرآنت از اسلام که بتواند ابزار ایدئولوژیک حکومت شود شاید نتوان به دیداری کمک کرد. اما اگر عرصه جامعه مدنی را عرصه فعالیت تبلیغ دینی کنند، به دین کمک خواهد شد.

به بخش دوم بحث بپردازیم؛ با توجه به نتیجه انتخابات نهم، من هنوز احساس می کنم که از سه راهبرد کلی برای رویارویی با معضلات عدیده جامعه ایران، راهبرد اصلاح طلبی از همه بهتر است.

سه راهبرد کدام اند؟

اولی اصلاح طلبی یا همان حرکت قانونی - تدریجی است که عمدتاً از طریق سازکارهای انتخاباتی و فعالیت در درون جامعه مدنی صورت می گیرد. یعنی همین حرکت ۷۸ سالگی که در گذشته داشتیم؛ شما به وضع موجود اعتراض دارید اما می خواهید به روش های مسالمت آمیز و قانونی آن را تغییر دهید. البته بخشی از مردم زور درنج هم ممکن راضی نباشند ولی راهی جز ادامه همان راه اصلاح طلبی نیست. لذا همچنان فضاهای انتخاباتی مهمترین مجال برای تغییر معضلات جامعه است. فعلاً راهی جز این نیست.

راه دوم راه انقلابی است که بگوئیم این سیستم و نظام مسدود است و با انتخابات درست نمی شود و لذا باید مردم را بیرون از ساختار دولت بسیج کرد تا دولت جدید بیاید و مشکلات را حل کند یعنی همان کاری که در انقلاب انجام شد.

راه سوم محافظه کاری است که بگوئیم نظام معضل ندارد و نباید تغییر و اصلاح شود. جالب اینکه در بین محافظه کاران عده ای تندرو نیز هستند که اصلاً می خواهند جامعه را به عصر طلایی دهه شصت بازگردانند!

حرف من این است که تنها راه موجود برای ما راه اصلاح طلبی است و در گذشته تجربه کرده ایم که راه های انقلابی راه های پرهزینه ای است. اگر هدف حرکت های اصلاحی تقویت سازکارهای مردم سالاری باشد، حداقل تاکنون روشن شده که با انقلاب ما به راحتی نمی توان به دموکراسی رسید.

دولت پنهان با ویژگی هایی که شما فرمودید آیا جامعه را به این جمع بندی نمی رساند که اصلاً باید ساختار تغییر کند و حرکت های اصلاح طلبانه راه به جایی نمی برد؟

دین در برابر آزادی و در انقلاب اکبر دین در برابر عدالت و بعد می گوید ثمره نواندیشی این است که دین زیربنای آزادی و علم و عدالت است. این حرف بسیار بزرگی است که در این جامعه گفته می شود. اما برخی اصلاح طلبان شمار سکولاریزم را، که در غرب جواب گرفته بود، در ایران مطرح کردند که نتیجه آن این می شود که دین را به دیندار واگذار کنیم و سیاست را به سیاستمدار و به بیان راهبردی تر گفته شد "روحانیت قسم اسلامیت باشند و روشنفکران قسیم جمهور رست". این دیدگاه عملاً به مشروطیت دادن به یک جریان بازارنده می انجامد که به واسطه این مشروصیت می تواند با تیغ اسلامیت سر جمهوریت را ببرد. فکر نمی کنید یکی از علل شکست اصلاح طلبان دامن زدن به مقوله سکولاریزم با تعریف و راهبرد فوق باشند؟

حرف شما دو بخش دارد و هر دو نیز مهم هستند و احتیاج دارد که فرصت های دیگری را به این بحث ها اختصاص دهید؛ یکی بحث اصلاح دینی و روشنفکری دینی که یک محتوای فکری داشته و در سه - چهارسال اخیر اصلاح طلبان تندرو سعی کردند روشنفکری دینی را بی خاصیت جلوه دهند که هنوز هم از دید من اصلاح گری و روشنفکری دینی یکی از نیروهای مهم توسعه در کشور است و یکی از تقاروت های جامعه ایران با دیگر کشورهای اسلامی است. بنابراین چه به لحاظ فکری چه به لحاظ اجتماعی روند اصلاح دینی یک روند حیات بخش است. نکته بعدی این است که اتفاقاً بعضی کوشش کردند اصلاح گری دینی و روشنفکری دینی را با تئوری سکولاریسمون مخدوش کنند که از دید من کوشش ابتری است. حتی جامعه شناسان برجسته ای مثل پیتر بورگر که خودش سی سال پیش تئوری پرداز سکولاریسمون بود حالا تئوری پرداز دی سکولاریسمون (به معنای سکولار زدایی) شده است. می گوید واقعیت امروز جهان مدرن نه «دین جدایی» بلکه «دین جدایی زدایی» است. اگر شما دقت کرده باشید من بخاطر همین مناقشات نظری هیچوقت از تئوری «سکولاریسمون» برای بحث درباره جامعه ایران استفاده نکردم چون تئوری راهگشایی نیست.

وقتی گفته می شود دین را به دینداران واگذار کنیم برای نمونه در جامعه ما دیندار همین هایی تلقی می شوند که حذف های گسترده را انجام می دهند و با این کار صدوپنجاه سال تلاش نواندیشی دینی را به راحتی از کف می دهیم. در حالی که آقای آذری قمی پس از انتخابات خرداد ۷۶ رسماً اعتراف می کند که "خرداد ۷۶ شکست دین سستی در برابر قانون اساسی بود" و این از برکات نواندیشی دینی است. اما وقتی می گویند دین به دیندار سپرده شود، عملاً چون قدرت حذف دارند، با این حرف ها آنان را مشروصیت داده ایم.

یک بحران ایجاد کرد. در این انتخابات هم وارد شدند و بگذرانند انتخابات گذاشته تکرار شود. اینها از بودجه شخصی بازاری ها اداره نمی شوند، بلکه از بودجه دولت و حکومت اداره می شود. اینها به ظاهر قدرت ندارند پس باید منافع بسیار عظیمی داشته باشند که این قدر پیگیر و سماج به دنبال اهداف خود باشند. این منافع عظیم چیست؟

اگر بخواهند با سازکارهای جمهوری اسلامی قدرت را در دست بگیرند به نظر می رسد که رأی زیادی نداشته باشند اما از طریق دولت پنهان محتوای همان دولت اسلامی را پیاده می کنند و این بزرگ ترین منفعت آنهاست. پیشبرد برنامه های مردم سالاری در کشور ما سخت است زیرا دولت پنهان از یک سو و بخش عظیمی از مردم زود رنج، از سوی دیگر با آن همراهی نمی کند و یک گروه به تنهایی نمی تواند آن را پیش ببرد، واقعاً نیاز به ائتلاف های وسیعی است.

وقتی چنین دولت پنهانی وجود دارد و به نظر می رسد که ترکیبی از سه عنصر انجمن ضدبهاثیت، روحانیت غیرمکتبی و نیروی ضریب باشد، چرا اصلاح طلبان به آن توجه نکردند؟ چرا شمار عبور از قانون اساسی را دادند در حالی که این جریان اصلاً رابطه خوبی با قانون ندارد؟

اگر می توانستند جمهوری اسلامی را به حکومت اسلامی تبدیل می کردند ولی تاکنون به طور علنی نتوانسته اند و مضمون حکومت اسلامی را بوسیله دولت پنهان پیگیری می کنند. ما نباید انقلاب اسلامی و میراث جنگ را به تندروها واگذار کنیم، و باید به جای گذر از جمهوری اسلامی از آن دفاع کنیم. یک عده فکر کردند کار راحتی است و با "۶۰ میلیون دات کام" می توانند از جمهوری اسلامی گذر کنند.....

در ایران حداقل ۱۵۰ سال سابقه تلاش نواندیشی دینی وجود دارد که به نقد و ضمیمت موجود می پرداخت و در کنار آن وجه ایجابی نیز داشت، یعنی از اسلام درک جدیدی ارائه می کرده و درک کهن را نیز نقد کرده است. این نیروی شوگرفی بوده که در بسیاری از موارد هم برای کسب قدرت کار نمی کرده است. در دوره اخیر یعنی در دوره جمهوری اسلامی، یک مرجع سستی (امام خمینی) گفت که دو برداشت از اسلام هست: "اسلام امریکایی و اسلام ناب محمدی" یا "اسلام سرمایه داری و اسلام مرفهین بی درد". ایشان انشعاب روحانیون مبارز از روحانیت مبارز را که بزرگترین اشعاب در بین حزب الله بود، آن هم در اوج قدرت جمهوری اسلامی، تأیید کرد. در این روند راست سستی دائم در حال شکاف خوردن بود. همین صحبت نواندیشی دینی که آقای خاتمی بیان می کند و می گویند در رفسانس دین در برابر علم شکست خورد. در انقلاب اجتماعی فرانسه

اگر می توانستند
جمهوری اسلامی را
به حکومت اسلامی
تبدیل می کردند ولی تاکنون
به طور علنی نتوانسته اند و
مضمون حکومت اسلامی را
بوسیله دولت پنهان
پیگیری می کنند

انرژی اتمی، سیاست دفاعی یا تهاجمی

لطف الله میثمی



پندیرفته شد و امام گفتند که این یک پذیرش تاکتیکی نیست. پذیرش قطعنامه شورای امنیت در واقع پذیرش احکام شورای امنیت در برابر احکام ولایت فقیه نالقی می‌شد.

یکی از مسائل مهم استراتژی در هر مقطع از زمان، دستیابی رهبران و فرماندهان به توان تاریخی ملت‌هاست؛ آیا توان جنگ یا صلح داریم؟ محاسبه این توان در جامعه کار دشواری است. شاید بتوان فرض کرد که جامعه ما در سال ۶۶ و ۶۷ در اوج توان خود به سر می‌برد، با این همه قطعنامه شورای امنیت را پذیرفت. حال می‌توان به قضاوت نشست که آیا توان جامعه ما در شرایط کنونی با این حذف‌ها و دورزدن‌ها بیش از توان جامعه در زمان مرحوم امام است؟ اکنون آیا درست است که بگوئیم جاتی در دوران ریاست جمهوری خود در جریان پروژه انرژی اتمی سیاستی دفاعی و سازش‌گونه داشت، اما ما باید سیاست تهاجمی داشته باشیم؟

آبان و آذر ۱۳۸۴

انداز ایران

۹۵

در عظمت انقلاب سال ۱۳۵۷ به رهبری مرحوم امام شکی نیست و قصد ندارم پتانسیلی که ایجاد کرد و نیرویی را که آزاد نمود برشمارم. پیش از این نیز در گفت‌وگویی باعنوان "ارزیابی تجربه دفاع مقدس" (روزنامه نوزد، ۱۶ خرداد ۱۳۸۱)، از یک‌سو به بررسی جوهر و اصالت انقلاب و ازسوی دیگر به مرحله‌سوزی‌ها و دشمن‌تراشی‌ها پرداخته‌ام.

به دنبال پیروزی انقلاب و سرنگونی نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، مرحوم امام به این مضمون گفتند که حق وتوی بعضی ابرقدرت‌ها و قدرت‌ها در شورای امنیت چیزی جز حق توحش و قانون جنگل نیست. ایشان با این بیان می‌خواستند نظم تبعیض‌آمیز موجود در جهان را به هم زده و نظامی مبتنی بر عدالت و تساوی آرا به وجود آورند. گذر ایام نشان داد که انقلاب با همه عظمتی که داشت و ۲۶۰۰۰۰ شهید و یک‌میلیون مجروح و مفقودالثر، در نهایت قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل

دموکراتیک بهتری از تشکل‌های مردانه دارد. ۱۰ سال است که عده‌ای در رهبری تحکیم‌اند و کنار نمی‌روند. مگر غیر از این است که خود انجمن‌های اسلامی و اعضای تحکیم می‌خواهند که اینها بمانند؟

حرف من این نیست بلکه من می‌گویم اینها باز عمل نمی‌کنند. پسر من ابتدای تحصیلمش دبیر انجمن اسلامی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران شد، وقتی دپلم برای بار دوم می‌خواهد دبیر شود گفتم این کار را نکن، در انجمن‌های اسلامی، ۴ سال دانشجوی می‌آید که تمرین کند تا کار جمعی یاد بگیرد تا فردا در جامعه و جامعه مدنی به یک عنصر فعال تبدیل شود و یک عنصر حزبی شود، پس باید به همه بچه‌ها این فرصت را داد که دبیر و پخته شوند. نباید فضا را برای دانشجویان جدید تنگ کرد. ما نمی‌توانیم فقط به مشکل دولت پنهان توجه کنیم و به حل مشکل مردسالاری تشکل‌های اصلاح طلب توجه نداشته باشیم. محور بعدی که از دید من مهم است، وجود NGOها است، از آن مهم‌تر گروه‌های خودیاری است، مثل نمونه کارهایی که جناح راست به کمک کمیته‌های امداد و صندوق‌های قرض‌الحسنه انجام می‌دهند. البته این سازمان‌ها دیگر سازمان‌های شبه دولتی شده‌اند. به نظر من تا وقتی تشکل‌های زنان نتوانند به زنان آسیب‌دیده کمک کنند به چه درد می‌خورند؟ نکته آخر این‌که ما نباید از فرصت‌های انتخاباتی غفلت کنیم؛ به رغم تمام موانع همچنان می‌توان در آینده منتظر فرصت‌های سیاسی به نفع اصلاح امور کشور و نظام بود. به برکت انقلاب در جمهوری اسلامی هر سال یک انتخابات برگزار می‌شود و این راه خوبی است اگرچه سعی می‌کنند انتخابات را با دولت پنهان کنترل کنند. ولی شما توجه داشته باشید که اصلاح‌طلبان در بدترین شرایط یک چهار میلیون و یک ده میلیون رأی داشتند یعنی هم‌آورد اصلی دولت پنهان در همین انتخابات بودند. اصلاح‌طلبان باید صبورانه، مدیرانه و مؤتلفانه بر مواضع اصلاحی خود تأکید کنند و به پیش بروند. خداوند متعال با صابرین است.

به یاد داشته باشید در این انتخابات در کوتاه مدت اصلاح‌طلبان شکست خوردند و دولت پنهان برنده این انتخابات بود. طولی نمی‌کشد که دولت پنهان آزادی همان دوران اصلاحات را خواهد کرد. در حال حاضر تندروان اصولگرا با انتظارات متراکم و سفره‌های پهن در انتظار پول نفت روبه‌رو هستند؛ تخریب‌گران و مستحصمان جامعه به آنها محل نمی‌گذارند؛ و مثل دوران اصلاحات در این دنیای پرتلاطم، اصلاح‌طلبان و خاتمی سیر بالای آنها نیستند.

*گفت‌وگو جامعه‌شناسی حاضر توسط گردانندگان نشریه چشم‌انداز ایران با دکتر حمیدرضا

سلطنتی "استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی" شد؟ به نظر من هم "جمهوری" در خطر است، هم "اسلام" در خطر است و "ایران" نیز در خطر است. ما نباید با ادبیات رمانده (م‌دهنده) وارد بشویم؛ ادبیاتی که تحریمان تندرو و تک‌رو رفتند رمانده بود، و توهم تکیه به خارج داشت. ما باید بگوئیم: جمهوری اسلامی! مطالبات ما را به ما بده. ما باید بگوئیم راه تقویت دموکراسی در ایران از تغییر رژیم نمی‌گذرد و بلکه از اصلاح همین جمهوری اسلامی می‌گذرد. (همین جا در پراکنش بر این نکته تأکید کنیم که آنچه اینها در جریان فعالیت‌های هسته‌ای انجام می‌دهند اصلاً ایران را به خطر انداخته است. یک روان‌شناس اجتماعی گفته بود که "جنگ‌های بزرگ وقتی رخ می‌دهد که دولت‌های قدرتمند خصمانی می‌شوند." مثلاً ممکن است امریکا در عراق عصبی شود و به جای آن به ایران گیر بدهد. امریکاستیزی نابخردانه به نفع اسلام، ایران و جمهوری اسلامی نیست.)

بنابراین نخست اصلاح‌طلبان باید تک‌نوازی را کنار گذاشته و حرکت انقلابی انجام دهند. اما باید بر مواضع خود بایستند و تن به رفتارهای غیرقانونی ندهند. در چارچوب همین قانون اساسی موجود می‌توان روی انتخابات آزاد، حقوق فردی، آزادی بیان، احزاب و سازمان‌های مدنی تکیه کرد. دلیل دوم: ببینید امریکا ماشین قدرت را در عراق و افغانستان نابود کرد اما باز هم سیستمی که در این کشورها دارد ایجاد می‌شود "جمهوری اسلامی" است. چون نمی‌توانست غیر از این عمل کند، به‌مرحال جامعه مذهبی است. ببینید در قانون اساسی این کشورها دو اصل آمده یکی اینکه قوانین کشور نباید با اصول مسلم اسلام تعارض داشته باشد و دیگری اینکه با سازکارهای دموکراسی تعارض نداشته باشد، این دو اصل یادآور همان جمهوری اسلامی است. تجربه افغانستان و عراق به ما می‌گوید که کسانی که در ایران به‌جای اصلاح جمهوری اسلامی به دنبال تغییر آن هستند دنبال سراب‌اند. نوع حکومتی را که می‌خواهیم به‌طور شفاف تعیین کنیم تا دائم تندروان اصولگرا با حمایت دولت پنهان نگویند "اصلاح‌طلبان به‌دنبال یک حکومت لائیک هستند" و کار ما را خراب کنند. ما نظامی به‌نام جمهوری اسلامی می‌خواهیم که در آن آزادی حزبی، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات، آزادی مراجع تقلید و مفکران و دلسوزان آزاده در آن باشد و... پیگیری و اصرار بر مطالبات قانونی تنها راه پیش روی ماست.

محور بعدی که بسیار مهم است، این است که در کنار رفع اصلاح خودمان هم باشیم. ببینید به دنبال اصلاح خودمان‌ها را خانم‌ها تشکیل می‌دهند و من می‌بینم که تشکل‌هایی که خانم‌ها آنها را اداره می‌کنند وضعیت

خارج داشت

قرن بیست و یکم، قرن دموکراسی

منبع: لوموند هفتگی، ۲۳ آوریل ۲۰۰۵ (۳ اردیبهشت ۱۳۸۴)
برگردان: محمود نکوروج



مارسل گوشه، نخستین فیلسوفی است که بحث "سرخوردگی روشنفکران" (Desenchantment) را در جهان مطرح کرد. از دیدگاه لوموند هفتگی، مارسل گوشه یکی از برجسته‌ترین اندیشمندان تاریخ معاصر است که متأثر از ارزش‌های چپ بوده، ولی از چپ‌گرایان مبروف حزبی و مطلق‌نگر فاصله گرفته و با کار و تحقیق روی دموکراسی در جهان، بنیادگرایی مذهبی، طبقات اجتماعی مشغول می‌باشد که در جامعه امروز جایگزینی ندارد. از وی کتاب‌هایی چون: "سرگشتگی‌های جهان"، "شرایط تاریخی"، "انقلاب قدرت‌ها" و "مذهب درون دموکراسی" به چاپ رسیده است.

گوشه در گفت‌وگو با گیلوم سرینا (Guillaume Serina) خلاصه - از اندیشمندان زمان - پرسش‌هایی را پاسخ گفته که خلاصه آن را در اینجا می‌خوانید:

آیا به نظر شما در جهان امروز، دموکراسی در حال تحقق است؟
انتخابات در عراق و افغانستان برای دست‌اندرکاران آن موفقیت‌آمیز بوده است؟ آمریکایی‌ها در نوامبر اخیر بسیار قوی‌تر از معمول در انتخاباتشان عمل کردند. در طول سال مردم اروپا نیز مستقیماً در شکل‌گیری نهادهای اجتماعی‌شان فعال بودند، آیا با این وجود در جهان توسعه‌یافته، "دموکراسی" واقعاً محقق شده است؟

من مطمئن نیستم که این مشکل کاملاً حل شده باشد، اگرچه

چند تخریب‌توجه می‌شد:

- ۱- بعد از فروپاشی شوروی قطب‌بندی اصلی قدرت در جهان به تدریج به درون خود امریکا منتقل شد و اکنون این مسیر تدریجی مرحله جهش خود را طی می‌کند.^(۱)
- ۲- کشورهای چین، هند، روسیه و ژاپن هرکدام وابستگی‌هایی به امریکا دارند بویژه آن‌که امریکا آنها را بین دو گرینه حمایت از تروریسم و امتیازات اقتصادی مخیر گذاشته است.
- ۳- نیرویی که در شرایط کنونی از هر نیروی دیگر مخالف‌تر با نتوکان‌های حاکم بر امریکاست، در خود امریکا قرار دارد.^(۱)
- ۴- باید به نیروی شگرف ۸ میلیون آلمانی که به رقیب بوش داده شد که عمدتاً فرهیخته‌گان امریکا هستند، آن‌هم دردل جنگی که فرم‌انده کل آن بوش می‌باشد، توجه شود.

۵- در برابر نتوکان‌ها که خط‌مشی براندازی ایران را بارها اعلام کرده‌اند و در کادر مثلث "نفث، اسلحه، جنگ" حرکت می‌کنند، امثال برژینسکی، آلبرایت، کاتر، آقا و خانم کلینتون، الگور، جورج سوروس و بیل گیتز براین اعتقادند که:

- الف - خط‌مشی براندازی ایران لغو گردد.
- ب - مذاکره دوجانبه و غیرمشرط با ایران شروع شود.
- ج - امریکا و ایران بر سر امنیت افغانستان و عراق منافع مشترک دارند و در این راستا می‌توانند مذاکره کنند.
- د - حمله نظامی امریکا به عراق و شکست‌جهه‌های ابوخریب و کواتانامو راهکار درستی نبوده است.
- ه - اسلام همان تروریسم نیست.

در شرایطی رویکرد به شرق، کارآمدی دارد که مسئولان ایران در گفته‌ها و نوشته‌ها، خود را با قطب مخالف نتوکان‌ها هماهنگ کنند که در این صورت هم اروپا را خواهند داشت و هم شرق را.

با توجه به واقعیت‌های گفته شده ضروری است ایران نیز خط‌مشی اعلام شده براندا علیه امریکا تدابینه بگیرد و به همین مناسبت شعار "مرگ بر امریکا" که کار بوش را در داخل ایران از دست داده اما باعث تحریک شهروندان امریکایی می‌شود- مانند روزهایی بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱- از شعارهای نمازجمععه حذف گردد.

در این صورت سیاست خارجی ایران منحصراً علیه سوریه‌داری غیرعقلانی، راست وحشی یا افراطی و به عبارت دیگر علیه مثلث "نفث، اسلحه، جنگ" به سرمدمداری نتوکان‌ها می‌باشد که این سیاست برکات زیادی برای ملت ما خواهد داشت. بویژه این‌که نظرخواهی‌ها در امریکا نشان می‌دهد که حمایت از بوش و جنگ، هر روز و به کاهش می‌رود و به گفته جورج سوروس، تاکنون در طول تاریخ امریکا چنین شکاف عمیقی در درون مردم امریکا مشاهده نشده است. □

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- قطب‌بندی جدید جهان، نشریه چشم‌انداز ایران، شماره ۲۹.
- ۲- کتاب "روای برتری امریکایی" نوشته جورج سوروس، ترجمه لطف‌الله میثمی، نشر صمدیه. کتاب "انتخاب: رهبری جهانی یا سلطه بر جهان" نوشته برژینسکی، ترجمه لطف‌الله میثمی، نشر صمدیه، گزارش گروه کاری شورای روابط خارجی به ریاست مشترک برژینسکی و روبرت گیتس، چشم‌انداز ایران، شماره ۳۲ و مقاله "دو ملت زیر سایه خدا" نوشته توماس فریدمن، چشم‌انداز ایران، شماره ۲۹.

درحالی‌که امریکا می‌خواهد عملکرد شورای امنیت و سازمان ملل یا در راستای منافعش باشد و یا منحل شود، می‌توانیم بگوئیم حق تو باید برای همه اعضا یکسان باشد؟ و به عبارتی همان جمله امام را تکرار کنیم؟

مرحوم مصدق می‌خواست نفث ملی شده را وارد بازار کند که در انحصار "نفث خواهران نفثی" بود و به همین دلیل علیه او کودتای نظامی شد. آیا درست است که با مرحله‌سوزی و دشمن‌تراشی بگوئیم اورانیوم را، که هنوز ساخته نشده، می‌خواهیم وارد بازار جهانی کرده و ۳۰ درصد هم ارزان‌تر بفروشیم؟ خانم امان‌پور در مصاحبه با رئیس جمهور احمدی‌نژاد گفت: "آیا می‌دانید که این کار چالش با کل جهان است؟" باید توجه کنیم که بازار انحصاری اورانیوم در دست کشورهای مثل کانادا، استرالیا و قزاقستان است. چراکانا داپس از رأی مثبت هند به قطعنامه آژانس بین‌المللی انرژی قرار داد تحویل رآکتور اتمی بدهند را امضا کرد؟

در شرایط حساس بین‌المللی، سیاست دفاعی چه اشکالی داشت؟ مگر اصل تنوع منابع انرژی در جهان اصل پذیرفته‌شده‌ای نیست؟ مگر امریکا، فرانسه، هندوچین به سمت افزایش نیروگاه‌های اتمی پیش نمی‌روند؟ مگر اصل غنی‌کردن اورانیوم به منظور استفاده‌های صلح‌آمیز اصل پذیرفته‌شده‌ای نیست؟ آقای خاتمی گفت "وقتی می‌توانیم سوخت اتمی را در داخل تهیه کنیم، چرا آن را بخریم و اگر تصمیم گرفتند به ما نفروشند، آیا سیستم برق ما فالج نخواهد شد و آیا استقلال ما به خطر نخواهد افتاد؟"

امروزه دنیا اصل پایان‌پذیری مخازن نفث را بیش از گذشته پذیرفته است و پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد که تا ۱۰ سال دیگر اگر نرخ افزایش مصرف داخلی به همین روال باشد، نفث کافی برای مصرف داخل هم نداریم و اینها آمار و ارقام پذیرفته‌شده‌ای هستند. بنابراین سیاست تهاجمی، مرحله‌سوزی و دشمن‌تراشی چه مزیتی بر سیاست دفاعی دارد؟ ازیک‌سو نیروهای زیادی در داخل کشور از چرخه سیاست حذف و طرد شده‌اند و از سوی دیگر با امریکایی روبه‌رو هستیم که تا دندان مسلح است و سلاح‌های تخریبی مجهز دارد و انگشتش روی ما شده است و سیاست براندازی نظام جمهوری اسلامی را بارها اعلام کرده است. سیاست دفاعی در شرایط کنونی در ذات خود تهاجمی است و نیروهای داخلی و بسیاری از کشورهای هم‌از ما حمایت خواهند کرد، اما سیاست تهاجمی - که تا اینجا چشمه‌هایی از آن را دیدیم - در ذات خود، انفعال و برش را به دنبال خواهد داشت.

سیاست دفاعی، شفاف‌سازی و اعتمادسازی، برای ما ایجاد مطلوبیت می‌کند و هر روز اندیشمندان و نویسندگان دنیا به این مطلوبیت اعتراف می‌کنند و در این راستا خطرآفرینی‌های امریکا را کم‌ریگ می‌نمایند. بنابراین خوب است از تخریب مرحوم امام پند گرفته و گنگ‌شته را چراغ راه آینده کنیم.

نکته دیگر استراتژی گرایش به شرق یعنی روسیه، چین، هند و ژاپن می‌باشد که بعد از رأی مثبت هند به آخرین قطعنامه شورای حکام در سپتامبر ۲۰۰۵، سخنگوی شورای عالی امنیت ملی گفت پیش‌بینی‌ها همیشه درست از آب در نمی‌آید. به نظر می‌رسد پیش از تدوین سیاست گرایش به شرق - که در ذات خود اشکال ندارد - می‌بایست به

ساختارهای مذهبی خود وابسته‌اند، احساس می‌کنند در برابر یک تهاجم جهانی قرار گرفته‌اند که فرهنگ اقتصادی - علمی - سیاسی آن، همه آداب و سنت‌هایشان را که با آن مأیوس بودند، ضیق می‌کشد و از آنجا آرماسن دوباره برپاساختن دنیای متلاشی‌شده خود را در دل می‌پروراندند. شوک "جهانی‌سازی" در راه خود با این واکنش‌ها درگیر خواهد بود.

یعنی هرچه جهانی‌سازی بیشتر شود، بنیادگرایی نیز بیشتر خواهد شد؟

این رابطه مکانیکی نیست، تمام اینها مربوط به جوامعی است که در مقطعی خاص و در حال گذار حضور دارند، با آینده‌نگری‌هایی متفاوت، با دیدگاه‌هایی به روز و یا واپس‌گرا، آنها می‌توانند همراه با جهانی‌شدن و پیشرفت‌های آن با حفظ میراث‌های بنیادی و ملی حضور داشته باشند. هندوستان از این نظر می‌تواند مورد توجه باشد، بنیادگرایی هندو و ناسیونالیسم آن، مانع بهره‌گیری این کشور از جهانی‌شدن نیست، این حرکتی بسیار پیچیده است. شدت این بنیادگرایی‌ها احتمالاً در هماهنگی با روند توسعه جهانی گامته خواهد شد. اما با شکست‌های پروسه جهانی‌شدن، در جوامعی که به واسطه جنگال‌های جهانی‌سازی متلاشی شده‌اند، بی‌آن‌که بهره‌ای از توسعه و پیشرفت نصیبشان بشود، جنبش‌ها و حرکت‌های بنیادگرایی تقویت و تشدید می‌شود. راهبردهای سیاسی در این حرکت‌ها با یکدیگر متفاوت است. برخی به بازسازی چارچوبی مذهبی در بنیان جامعه و با نفوذی درازمدت می‌اندیشند و برخی دیگر در انتظار به‌دست آوردن قدرت هستند، قدرتی که تحمیل قوانین مذهبی از بالا را تضمین نماید. تروزیسم اقدامی حداقلی و راه‌حلی از سر‌ناامیدی برای این نوع حرکت‌هاست. نباید به برداشت‌های کلیشه‌ای تن در داد. باید با صورت‌برداری از موقعیت‌ها، خطوط قدرت و گوناگونی دست‌اندرکاران، به مسئله نگاه کرد. در این

جهانی‌سازی، ایده‌های جهانی نقش و ارزشی ندارند. روند گسترش خردمندانانه پیشرفت‌های اقتصادی و علمی غرب، روزی انکارناپذیری است ولی هرچه بیشتر جهانی‌شدن را ضروری ببینیم، همان‌قدر نیازمند شناختی کامل‌تر و دقیق‌تر از جهان هستیم که با احتیاط بر تمام گوناگونی‌های ملتی، منطقه‌ای و محلی بنگرد.

شما گفتید چند سالی است که مسیحیت در حال خروج "از دینی بودن خود" است، آیا این امر واقعیت دارد؟

این امر مربوط به تاریخ امروزمین ماست. در غرب، غربی‌که هرکارش جهانی می‌شود "خروج از مذهب" هم جهانی شده است؛ از مذهبی‌که بیشتر به جزئیات "احکام و شیخ" متوجه است. در مسیحیت امروز این خروج بیشتر محسوس است. من مشاهده می‌کنم

دموکراسی که گام اول آن "انتخابات آزاد" است خواهیم بود؟

پرسش پیچیده‌ای است! باید دید ما از عبارت "مذهب قوی" چه برداشتی داریم. می‌توانیم دو نمونه افراطی را در جهان مثال بزنیم: ایالات متحده آمریکا جایی که مذهب قوی است ولی مانع از آن نمی‌شود که دموکراسی در آن جامعه امری پذیرفته‌شده و غیرقابل انکار باشد و عربستان سعودی جایی که مذهب قوی در برابر دموکراسی نقش ایفا می‌کند. این نمونه‌ها نشان از آن دارند که مسئله در قدرت و نیروی خود به‌خودی مذهب نیست، بلکه در طریقه ترجمه و پیاده‌شدن مذهب در زندگی اجتماعی معنا می‌شود.

جامعه‌ای که توسط مذهب سازماندهی شده و سازمانی مذهبی بر آن حاکم است، با اصل دموکراسی رویارویی می‌کند. در این شرایط قدرت نشأت گرفته از امیخته‌ای از سنت و اعتقاد به حکومت خداوند است. قدرت، دیگر بنابر تعریف خود، از حقوق شهروندان نیست، زیرا مشروعیت خود را از قوانینی بالاتر و عالی‌تر می‌گیرد. اما جامعه‌ای که از مومنان تشکیل شده است، می‌تواند دموکراتیک باشد. کافی است آن شهروندان مومن به توافق رسیده باشند که سیاست امری مربوط به زندگی شهروندان است و نه خداوند. ایالات متحده جلوه‌گاه چنین مذهبی می‌باشد. به عبارت دیگر، این مذهب نیست که مسئله ایجاد می‌کند، بلکه برداشتی است که از مذهب ارائه می‌شود. دموکراسی با ایمان شهروندان منافاتی ندارد، بلکه با سازمان مذهبی جامعه برخورد می‌کند. یک سازمان مذهبی، این همان بستری است که ادعای بنیادگرایی بر روی آن شکل می‌گیرد. درباره آمریکا به مسئله جالبی اشاره کردید. آیا منظور شما این است که جامعه امریکایی به سوی سکولاریزه شدن پیش می‌رود؟ روشن‌تر بگویید.

دموکراسی نیازمند یک اصل اساسی در جامعه است البته با پیچیدگی‌های بسیار که استقرار آن مستلزم یک نظام حقوقی که عادلانه و بدون فساد و تبعیض عمل کند بوده، همراه با نهادهایی حافظ قانون، با وجود یک قوه اجرایی نسبتاً مقتدر، به اضافه یک سازمان اجتماعی که به نخچنگان اجازه و آزادی ارائه طریق می‌دهد، حضور یک "طبقه متوسط" که عملاً بستری برای تخصص‌هایی راهنما و علمی تدارک می‌بیند

به بیان بهتر باید گفت در امریکا نوعی مذهب سکولار و ملی رشد کرده است که جوهر (رنگ اصلی) آن نقش ایالات‌متحده در جهان است و آن را سرزمین بزرگ انتخابات‌هاست و سرزمین بزرگ مأموریت جانداختن و سهم‌کردن تمام جهان در این ارزش و قانون مهم را برعهده دارد. آنچه پیش از این از یک حس مذهبی برمی‌خاست، اکنون به سمت یک امر سیاسی برمی‌گردد؛ نوعی تحول که هرگز خالی از خطر نخواهد بود و در عین حال نام بنیادگرایی مذهبی بر آن نهاده‌اند.

آیا بنیادگرایی اسلامی واژگون جهانی شدن است؟

به یک معنا می‌توان این را گفت. رشد بنیادگرایی، پاسخ بی‌رنگ به همه روابط بین‌المللی امروزی است که درون جهانی‌شدن فروخته‌اند. جوامعی که هنوز سنتی باقی مانده‌اند و به قوانین و

فساد و تبعیض عمل کند بوده، همراه با نهادهایی حافظ قانون، با وجود یک قوه اجرایی نسبتاً مقتدر، به اضافه یک سازمان اجتماعی که به نخبگان اجازه و آزادی ارائه طریق می دهد، حضور یک "طبقه متوسط" که عملاً بستری برای تخصص‌هایی راهنما و علمی تدارک می بیند. ازسوی دیگر دموکراسی در شرایطی غیر از اینها نیز محقق شده است. (برای نمونه هند)

آیا مدل‌های مختلف دموکراسی وجود ندارد؟

البته. این تفاوت‌ها ناشی از شرایط اجتماعی هر جامعه‌ای است که تحقق آن گاهی با خشونت همراه است. این نگاه، تحولات دموکراتیک حکومت آمریکا گاهی به شدت مبهم و غیرشفاف است. ادعاهای ایدئالیستی امریکا با توجه به اهداف آن در برخورد با شرایط واقعی استقرار آن در آسیا، خاورمیانه و آفریقا تصحیح می‌شود. این شرایط متفاوت در هر زمان با یک روند اجتماعی و بده - بستان‌های خاص در هر جا و هر موقع به مدل‌های مختلف می‌انجامد.

ما اکنون یک تجربه بزرگ برای ارزیابی تفاوت‌هایی که "در پروسه دموکراسی" روند دموکراتیزاسیون وجود دارد، در اختیار داریم. مسلماً نمی‌توان ادعا کرد مردمی وجود دارند که برای دموکراسی ساخته نشده‌اند! این امر نه اخلاقاً پذیرفتنی و نه در عمل شدنی است. مسئله، عملیاتی‌کردن روندی است که کم و بیش برای همه ایدئال است. امروز در هیچ جای جهان، هیچ کشوری را نمی‌توان یافت که حکومتی استبدادی و فاسد را بر نظامی شرافتمند که به حقوق مردم احترام می‌گذارد ترجیح دهد. آیا ما اکنون می‌توانیم یک دموکراسی جهانی را تصور کنیم؟

باید دو چیز را از هم جدا کرد، دموکراسی در این قرن همه قابل درک و فهمیدنی است، در قرن بیست و یکم، ما جهانی دموکراتیک را تجربه خواهیم کرد، در عین حال که نمی‌توان آن را در همه جا به یک اندازه گسترش داد و اما

حکومت جهانی سخن دیگری است. آیا امکان تحقق حکومت جهانی و کامل به صورت فدراتیو از تمام دموکراسی‌ها به شکلی واحد وجود دارد و یا این امر مستلوب و خواستنی است؟ دموکراسی‌ها به وسیله قیودی که روابط میان آنها را شکل می‌دهند مشخص می‌شوند. دموکراسی نمی‌تواند رژیم بسته و درون‌گرا در حوزه اقتصاد "Autarcique" باشد. دموکراسی‌ها تلاش می‌کنند روابط میان خود را بهبود بخشند، از این زمان است که جهان مرکب از نظام‌های دموکراتیک بوده و این مجموعه در جست‌وجوی جامعه ملل، سازمان مللی جدید و... تا چه میزان این نزدیک‌یکی پیش خواهد رفت؟ چنین امری افق‌های ناشناخته و دل‌فریب فردای جهان ماست. آیا در دولت‌هایی که مذهب قوی بر آن تسلط دارد، ما شاهد تعارض مذهب با

در جهان پیشرفت‌هایی را در زمینه تحقق دموکراسی شاهد هستیم که نمی‌شود منکر شد ولی هنوز راضی‌کننده نیست. با تمام حرف‌ها هنوز جایگزینی برای ایده دموکراسی وجود ندارد، چه روح دموکراسی تنها شکل قابل تصور از حکومت مردم بر مردم است که سایه خود را بر تمام نظام‌های سیاسی به‌عنوان تنها راه‌حل افکندنده است. از این به بعد باید راه‌حل‌ها را در وضعیت‌های خاص هر جامعه‌ای تحلیل کرد. مشارکت بسیار بالای مردم در انتخابات عراق، بیانگر آن نیست که دستیابی به یک نظام دموکراتیک در آینده سهل و آسان خواهد بود، ولی در باره دموکراسی در افغانستان هنوز راه سخت و درناک است، چه آنجا حاکمیت اصول دموکراتیک هنوز نیاز به زمان دارد. آنچه ممکن است آن است که باید ذره ذره این اصول را در فرهنگ و عاداتشان وارد کرد. دموکراسی کم‌کم هر جایی نهادینه خواهد شد، اگرچه بعضی جاها با مشکلات فراوانی همراه است؛ ما در یک روند جهانی چیزی قرار داریم. مشکل اروپاییان با اینها فرق دارد، برای آنها دموکراسی دستاوردی ثابت و جا افتاده است، آنجا دموکراسی در پناه قانون اساسی نهادینه شده است و همین برای آنها راضی‌کننده است؛ شاید دموکراسی بتواند در عمل و نظم قانونی، حاکم باشد ولی انتظار همه شهروندان را برآورده نکند.

آیا این امر طبیعی است یا باید دموکراسی را در کشورهایی که تاکنون هرگز دموکراسی در آنها وجود نداشته است، تحصیل کرد؟

تحصیل دموکراسی؟! غیرممکن است. اما با افعال فشارهای اجتماعی می‌توان در این جهت حرکت کرد زیرا دموکراسی، امروز یک روند جهانی به نظر می‌رسد و اصول آن بر دو پایه استوار است:

- 1- پذیرش این اصل از سوی همه، که قدرت ناشی از رای آزاد مجموعه شهروندان به‌وسیله گفت‌وگوهای فردی است. آیا در دنیای امروز چیزی در برابر آن داریم؟^۲ همچنین من کشوری را در جهان نمی‌شناسم که شهروندانش تأمین حقوق فردی‌شان را خواستار نباشند و بخواهند که شکلیه شوند و بدون هیچ دلیل قانونی به زندان افتند و یا آرزومند بهره‌مندی از حقوق برابر نباشند یعنی اینها همه با روش‌های دموکراتیک امکان‌پذیر است. اما پرسش‌هایی در رابطه با امکان اجرای آن در هر جا وجود دارد. این چیزی نیست که بتوان با یک هواپیما از آسمان به زمین ریخت، با یک قانون اساسی برای اجرا، با یک دستور کار و برنامه آن را مستقر کرد. دموکراسی نیازمند یک اصل اساسی در جامعه است البته با پیچیدگی‌های بسیار که استقرار آن مستلزم یک نظام حقوقی که عادلانه و بدون

هنوز

جایگزینی برای ایده دموکراسی

وجود ندارد،

چه روح دموکراسی تنها شکل

قابل تصور از حکومت

مردم بر مردم است که

سایه خود را بر تمام نظام‌های

سیاسی به‌عنوان تنها راه‌حل

افکندنده است



ایشان رشته اقتصاد دانشگاه تهران را برای ادامه تحصیل برگزید. در سال ۱۳۴۸ با ارائه تری با عنوان "اقتصاد اجتماعی در اسلام" فارغ‌التحصیل شد. وی ضمن تحصیل به عنوان دبیر در آموزش و پرورش نیز خدمت می‌کرد که به دلیل مخالفت ساواک ممنوع‌التدریس شد و پس از اخراج از آموزش و پرورش به عنوان کارشناس به سازمان برنامه و بودجه رفت. پس از رفع حکم "ممنوع‌الخروج بودن" برای ادامه تحصیل به انگلستان رفت و با ارائه پایان‌نامه‌ای درباره "حرکت سرمایه‌بین انگلیس و فرانسه" موفق به اخذ مدرک کارشناسی ارشد از دانشگاه ولز انگلستان شد و به ادامه تحصیل در دوره دکترا پرداخت. موضوع تز دوره دکتری ایشان "تورم در ایران" بود.

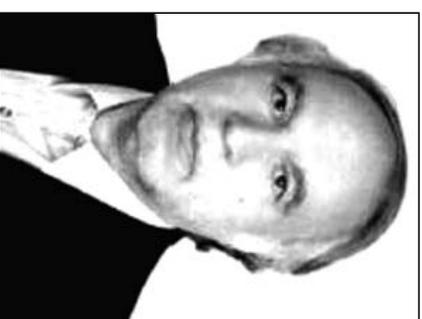
به دنبال ضربه سال ۱۳۵۴ در سازمان مجاهدین خلق، تحصیل را نیمه‌کاره رها کرد و به ایران بازگشت و به تدریس "تاریخ عقاید اقتصادی" و نقد اقتصاد مارکسیسم همت گماشت. در سال ۱۳۵۶ دوباره به انگلستان رفت اما با شروع حرکت انقلاب، در فروردین ۱۳۵۸ به ایران بازگشت و در دانشگاه صنعتی شریف استخدام شد و دفاع از تز دکترا را به بعد موکول کرد. ایشان نقل می‌کند: "می‌خواستم برگردم انگلستان و از تز دکترایم دفاع کنم که ممنوع‌الخروج شدم و نتوانستم" همچنین می‌گوید پس از انقلاب هیچ پست و مقامی را نپذیرفت و فقط به تألیف و تدریس در دانشگاه‌ها پرداخت و به دلیل دیدگاه‌های اقتصادی که به هنگام تدریس مطرح می‌کرد از سال ۱۳۶۳ ممنوع‌التدریس و ناچار به کار انشورات مشغول شد.

در سال ۱۳۷۲ به ایشان پیشنهاد تدریس در دانشگاه پیام نور داده شد. آقای توانایان‌فرد کتاب و مقالات بسیاری نگاشته که از آن جمله‌اند: فرهنگ تشریحی اقتصاد انگلیسی به فارسی، اقتصاد کلان - اقتصاد خرد - اقتصاد جمعیت، اقتصاد هیتلر، اقتصاد توسعه یک الگوی جدید (ترجمه)، نظر به های اقتصاد توسعه، تاریخ اندیشه‌های اقتصادی در جهان اسلام، جمع اخلاق و اقتصاد در اسلام، اقتصاد از دیدگاه علامه طباطبائی، امپریالیسم زدگی اقتصاد ایران، مصدق و اقتصاد، اقتصاد اینترنت یا اقتصاد جدید، بیماری‌های اقتصاد ایران یا آیدز اقتصادی، جزوه تئوری ارزش کار (که در سال ۵۴-۵۵ در پاسخ به عقاید مارکستی و تغییر ایدئولوژی در سازمان مجاهدین خلق نوشته شد)، شریعتی و اقتصاد بعد از انقلاب (۱۳۵۹)، زیارت‌نامه طالبانی (اوایل انقلاب)، جامعه‌شناسی اقتصادی از دیدگاه دکتر علی شریعتی، ادبیات ایران از دیدگاه اقتصاد، دیدگاه چهارم (سال ۶۵-۶۴).

پسندار ایران
بیاد آور می‌شویم که در گفت‌وگوهای گذشته، مصاحبه‌شونده‌گان مستندات و واقعیاتی را که خود شنیده یا دیده بودند مطرح می‌کردند تا راه را برای قضاوت نسل حاضر و آینده‌هموارتر کنند. در این گفت‌وگو، دکتر توانایان‌فرد بر ۱۰۱

سی‌خرداد ۶۰؛ تقابل میان اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیستی

گفت‌وگو با حسن توانایان‌فرد



حسن توانایان‌فرد در سال ۱۳۲۲ در تهران متولد شد. پس از پایان تحصیلات متوسطه در رشته ریاضی، برای تحصیل به دانشسرای تعلیمات دینی رفت که امتیاز آن را مرحوم بازرگان و مرحوم دکتر سجانی داشتند.

در سال ۱۳۴۴ با شرکت در کنکور سراسری دانشگاه‌ها، همزمان در رشته اقتصاد و ادبیات دانشگاه تهران و مدرسه عالی بازرگانی (دانشگاه علامه طباطبائی) پذیرفته شد که

فراموش شود. خطر آن هست که وجدان تاریخی در خدمت ضروریات امروز و سیاست‌های روز تحریف شود.

یعنی حافظه تاریخی با حقیقت تاریخی در برابر هم قرار دارند؟
اینها را می‌توان در برابر هم قرار داد، حقیقت تاریخی می‌تواند با نوعی حافظه تاریخی در برابر حافظه تاریخی، امری پیچیده است. واقعیت تاریخی در برابر حافظه تاریخی، امری پیچیده است. فیلسوفی به نام پل ریکور اصطلاح "کارکرد حافظه تاریخی" را به کار برده است. این عبارت به نظر من ضعیف می‌آید، چرا که ابهام‌آمیز است. ما یک وظیفه برای حافظه داریم و یک کارکرد تاریخی. کارکرد همواره در موضوع ضعف است چرا که انسانی دچار کاهلی و سستی است. پس پوراختن به وظیفه حافظه تاریخی ساده‌تر به نظر می‌رسد.

یکی از خطراتی که معنویت جامعه انسانی امروز را تهدید می‌کند آن است که از ۱۹۴۵، آغاز تاریخ را تلقی می‌کنند و همه حوادث پیش از آن را به پیش از تاریخ و دوران بربریت (وحشی‌گری) نسبت می‌دهند. جهان امروز ما سعی دارد آن را از گذشته خود بیبرد. تا جایی‌که مقام این عصر را "۱۹۴۵" آغاز رهایی انسان تصور کرده، یا مبارزاتی برای قلع و قمع وحشی‌گری‌ها قلمداد می‌نماید، در جاهایی‌که مردمانی را استعمار می‌کردند و یا ستم‌هایی که بر زنان روا می‌داشتند و... با چنین تبلیغاتی این خطر وجود دارد که ما به فهم تاریخ آن روز دست نیابیم. ما باید پیش از گذشته از وضعیت مردمان آن روز پرسشگری کنیم، پرسش‌هایی‌که همه را به زمینه‌های اتفاقات آن روز آشنا کند، یعنی این همه از هیچ به وجود نیامده است، این وقایع، طبیعی و یا خبری نبوده است، فرهنگ به دست آمده از میراث‌های گذشته ما، همراه است با فراموشی، غرض‌ورزانه تاریخی - ساجگی که به آن معنا داده است.

آیا این نتیجه طبیعت فراموشکار انسان

خیر. ما در برابر پدیده کاملاً تازه‌ای قرار داریم. کردار نخستین جامعه انسانی، احترام عمیق و حتی افراطی به گذشته‌ها و سنت بود. این درست است که ما در پیوند با گذشته قرار داریم اما آن را نمی‌شناسیم. ما با این دستاوردها در مجموع راضی هستیم. امروز ما دارای دانش‌هایی هستیم که با آنها می‌توانیم به جزئیات این آثار پی ببریم؛ با آن‌که رابطه زنده امروز را با گذشته از دست داده‌ایم و شکاف بین دیروز و امروز را که همواره در حال افزایش است تجربه می‌کنیم. ما امروز در زمان حالی زندگی می‌کنیم که برای فهم خود نیازی به گذشته احساس نمی‌کند. ما کوچکترین سفالینه‌ها و ویرانه‌ها را حراست می‌کنیم و مثل آثار باستانی نگه می‌داریم، اما این آثار از آنچه

که این روند تمام نشده و هنوز ادامه دارد، ما می‌توانیم در دنیای مسیحیت سه روند را از این زاویه ببینیم: ۱- در اروپا این روند از مدت‌ها پیش آغاز شده به طوری‌که به ظاهر چون یک استینا، خود را نشان می‌دهد. ۲- در آمریکا یک روند متمایز از آن را می‌بینیم، یعنی آغاز نوعی ضدیت با مذهب اروپایی‌ها، پوریتانیسم، که معطوف به جهانی دیگر و اصولگراست، خصوصیت آمریکایی این است که دین خود را از سیاست جدا می‌داند و همانند اروپایی‌ها در امور دنیوی به‌سوی مادر پالیسیم گرایش دارند، اما در امور خصوصی، متفاوت از اروپایی‌ها، دینی و بنیادگرا هستند. ۳- در جهان پیرامونی، مسیحیت، جهان سوم، در آمریکای لاتین، آفریقا یا آسیا، "مسیحیت"، فرهنگ غالب بر زندگی اینها بوده، بویژه با برداشت‌های جدید، یهودیت و مسیحیت، در زندگی فردی در حال جوشش است. آنها به‌نوعی از مفاهب قدیمی خارج می‌شوند و با برداشت‌های تازه به مبانی جدید دست می‌یابند.

نباید اکنون به‌سرعت نتیجه‌گیری کنیم که خروج از مسیحیت برای مذاهب سنتی دیگر، به همین صورت وجود ندارد. ولی در بعضی جاها هماهنگ با رشد مدرنیته با توسعه تکنیک، علم، خواسته‌ها و نیازهای اقتصادی، اجتماعی، خروج از مذاهب سنتی امکان‌پذیر می‌شود، امری که شاید پیش‌بینی نشده بوده و شاید خروج از دین به حساب آید. روندی که کم یا زیاد در صورت درک‌نشدن، دردناک و تنش‌زا است، ولی در هر صورت روندی جهانی و جبری است. [بستگی به آن دارد که ما چه تعریفی از دین داشته باشیم، تعریف بازیابسته، یعنی در دنیایی که آگاهی‌ها روز به روز افزایش می‌یابد و همگس حق دارد در رابطه با فهم خود استنباط و اجتهاد کند.]

در سال ۲۰۰۵ ما با یادبودهایی، جنگ جهانی دوم را یادآوری می‌کنیم، به نظر شما رشد بنیادگرایی، پاسخ‌نی‌رنگ به نیستی همه روابط بین‌المللی امروزی است که درون جهانی شدن فروخته‌اند. جوامعی که هنوز سنتی باقی مانده‌اند و به قوانین و ساختارهای مذهبی خود وابسته‌اند، احساس می‌کنند در برابر یک تهاجم جهانی قرار گرفته‌اند که فرهنگ اقتصادی - علمی - سیاسی آن، همه آداب و سنت‌هایشان را که با آن مأنوس بودند، غرق می‌کند و از آنها آرمان دوباره برپاساختن دنیای مثلاًشی شده خود را در دل می‌پروراندند

این امر مهم است؟
شکی نیست که این امر مثبت است، تقدیر از حرکت ۱۹۴۵ و امیدهایی که کم‌کم به استعمار کشورهای پایان داد، پیشرفت بزرگی بود، پیشرفتی‌که به گسترش روح دموکراسی در جهان انجامید و توانیالیترسیم را به هر شکل در عمل و در اصول متزلزل کرد و شکست داد. پایان کمونیسم و فروپاشی آن بدون جنگ انجام گرفت. دموکراسی‌ها تحت فشار ایده‌های خود پیروز شدند، چیزی‌که ارجحیت خود را نسبت به حکومت‌های نظامیان موجه نمود. یادآوری تحولات پس از جنگ در شصتین سالگرد آن از نظر من زیان خاصی ندارد، اما این خطر وجود دارد که در این هیاهوی تبلیغاتی، حقیقت تاریخی در پای مصالح امروز ذبح یا

پس از بازگشت از سفر لبنان به من گفتم امام موسی صدر به وی گفته است که شاه از ایران می رود. آن روزها تحقیق این حرف خیلی بعید به نظر می رسید. در آن سال‌ها خبر دیگری نیز از طریق یکی از دانشجویان خود - حسن اجاره‌دار که بعدها در انفجار حزب کشته شد - پسر بسیار خوبی بود - شنیدم و دفتر به نمایندگی از طرف کارتر رئیس جمهور وقت امریکا که به دیدار شاه آمده بودند به ملاقات مهندس مهدی بازگان هم رفته‌اند. من بعدها فهمیدم که آنها با شاه صحبت کرده بودند که باید از ایران برود و با مهندس هم درباره حکومت جدید صحبت‌هایی داشته‌اند. در پراگتیز بگویم که اگر اساسنامه نهضت آزادی را ببینید، اصلاً برنامه‌ای برای تغییر اقتصاد جامعه نداشتند. اینها می‌گفتند اگر دیکتاتوری کنار برود، آزادی بیاید، اقتصاد خودش نظم پیدا می‌کند و این همان اقتصاد کلاسیک لیبرال‌هاست.

سوال این است که در ابتدای انقلاب هر دو طرف نگاه عدالت‌خواهانه نسبت به اقتصاد داشتند و برای ریشه‌یابی خرداد ۶۰ باید به این نکته توجه کرد. مهندس سجانی می‌گوید در شورای انقلاب دیدگاه اقتصادی آقای بهشتی از همه ما چپ‌تر بود و می‌خواست جامعه را به ضریب یک سوم و سه برابر برساند؛ یعنی ضعیف‌ترین سه برابر و فقیرترین یک سوم آن.

بحث را تکمیل می‌کنم و بعد به این پرسش می‌پردازم. گفتم که برنامه ریزی‌هایی در خارج از ایران برای بردن شاه صورت گرفته بود؛ سال ۱۳۵۰ یا ۱۳۵۱ که من در انگلیس بودم، فاینشال تایمز مقاله مفصلی را به این موضوع اختصاص داده بود که شاه کیست و چگونه سلطنت می‌کند. فردایش اختصاص داده بود به این‌که ساواک چقدر مخوف است، چگونه پا را راه می‌کند و... روز بعد از آن یک صفحه را به توضیح دیدگاه‌های دکتر علی شریعتی اختصاص داده بود و روز بعد از آن به دیدگاه‌های روحانیت و ساختر آن. بعد نتیجه گرفته بود که اگر در آینده تحولاتی در ایران بشود طرفداران شریعتی به قدرت نخواهند رسید، روحانیت به قدرت می‌رسد؛ به این دلیل که روحانیت دارای تشکیلات مساجد است که با هم ارتباط ارگانیک دارند و وقتی تحولاتی بیفتد یا انقلابی بشود اینها می‌توانند با ارتباط با هم و صدور فرمان واحد، جامعه را اداره کنند و مردم هم از روحانیت حرف شنوی دارند. ولی طرفداران شریعتی این ارتباط ارگانیک و واحدها و سازمان منظم اجتماعی را ندارند. بعدها در سال ۵۵ هم آقای موسی صدر آن حرف را می‌گوید (که

عرض کردم) با توجه به این قضایا و با توجه به کتاب تاریخ ۲۵ ساله سرهنگ بجایی که می‌گوید از طرف کارتر در پاریس با آقای خمینی صحبت شد، من اینجا سوالی مطرح می‌کنم تا روی آن تحقیق بشود و به یک

استقرار قسط به دست مردم آمده‌اند که می‌فرمایند: "لقد اسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب والمیزان ليقوم الناس بالقسط." موضوع استقرار قسط یا عدل اقتصادی چیزی بود که پیش از انقلاب و حتی در سخنرانی‌های آقای خمینی در پاریس به عنوان یکی از محورهای اصلی انقلاب مطرح بود. ولی بعد از استقرار جمهوری آنچه که درباره قسط، عدل و اقتصاد عدالت‌آمیز نهج البلاغه و اقتصاد قرآن بود کلاً فراموش شد و سیستم اقتصاد طاغوتی با رنگ و لعاب اسلامی تداوم یافت؛ برای نمونه همین سیستم بانکداری؛ حتی مردم کوچه و بازار هم که اقتصاد نمی‌دانند، وقتی پولی را در بانک می‌گذارند و هر ماه مبلغ معینی دریافت می‌کنند، می‌دانند که دارند "بهره" می‌گیرند، حالا شما اسم آن را "سود" بگذارید! درحالی که ما می‌دانیم در اقتصاد، "کار" یکی از عوامل تولید است، دومین عامل تولید "زمین" است، سومین عامل تولید "سرمایه" است و چهارمین عامل تولید "کارآفرینی" است. دستمزد، پاداشی است که به کار می‌دهند. پاداشی هم که به زمین می‌دهند "اجاره" است. پاداشی که به سرمایه می‌دهند "بهره" است و پاداشی را که به مدیریت می‌دهند "سود" است. بنابراین وقتی سرمایه‌ای در بانک گذاشته می‌شود کارآفرینی نمی‌شود و آنچه در ازای این سرمایه داده می‌شود "بهره" است نه "سود". حالا شما اسمش را بگذارید "کاربرد". این تغییر اسم، ماهیت را تغییر نمی‌دهد. مردم خودشان متوجه می‌شوند که این نظام بانکداری همان نظام بانکداری سابق است و متوجه برخورد‌های اغفال‌گرانه و تحمیقی هستند. مردم قیام کردند به این امید که عدالت و اقتصاد اسلامی، اسلام پیامبر و حضرت علی پیاده شود.

اما در سی خرداد ۶۰ تضاد بین دو جریان بود که هر دو عدل علی را قبول داشتند، هر دو قرآن و نهج البلاغه را قبول داشتند و هر دو هم مخالفت‌های بنیادی با آموزش‌های حوزة دانشند و انتقاد داشتند که در حوزه‌ها قرآن و نهج البلاغه آموزش داده نمی‌شود. چرا با این‌که هر دو جریان به لحاظ اقتصادی دیدگاه مشترک و عدالت‌طلبانه داشتند، به یک تضاد آنتاگونیستی رسیدند؟

عدل مورد نظر مجاهدین در چارچوب اقتصاد سوسیالیستی بود و عدل طرف دیگر در چارچوب اقتصاد سرمایه‌داری. با نگاهی دوباره به تاریخ معاصر ایران می‌بینیم که همواره نیروهای چپ ضدسرمایه‌داری قلع و قمع شده‌اند؛ در دوران رضاشاه، محمدرضاشاه و حتی پس از انقلاب اسلامی، من فکر می‌کنم به‌طور کلی توانافتی در خارج از ایران شکل گرفته بود که براساس آن، کلا نیروهای چپ در ایران نباید مطرح باشند. زمانی که من در سال ۱۳۵۵ کارشناس سازمان برنامه و بودجه بودم، مرحوم مفتاح تداوم یافت

است که گویی بازجویهای زندان اوین سخن می‌گویند. ناگهان طرح سوال غلط است، همان‌طور که در مورد عاشورا این پرسش نباید مطرح شود چرا که وقتی جوان‌ها را حسینی بار آوریم، برداشت سرمایه‌داری از اسلام را تحمل نمی‌کنند. آنها که می‌خواهند در آینده، سی‌خرداد ۶۰ اتفاق نیفتد باید امام حسین را به جوان‌ها درست معرفی نکنند و یا باید اسلام ضد سرمایه‌داری مورد نظر قرآن و نهج البلاغه را مستقر سازند. در پاسخ به پرسش شما، در آغاز به نکته‌ای اشاره می‌کنم که در واقع نقض و ایراد نشریه شما را هم در ارزیابی این واقعه نشان می‌دهد؛ به اعتقاد من تمام روشنفکرها، سازمان‌های مبارز و گروه‌های مردمی جامعه ما علیرغم نیت پاکی که داشتند و تلاش‌های مقدسی که کردند، هیچ‌کدام به اهداف مورد نظر انقلاب نرسیدند. در گذشته حزب توده ایران، جنبش مصدق و جلوتر که می‌آییم، جناح‌های روشنفکری مثل فداییان خلق و مجاهدین خلق که نیروهای باحساس و باشعور این مملکت بودند و کل جریان روشنفکری و حتی خود حزب‌اللهی‌ها که ۲۶ سال است قدرت را در دست دارند، به آن اهدافی که ابتدا برای آن حرکت کرده بودند نرسیدند و صیبت این عدم توفیق در جریان تبلیغات انتخابات نهم ریاست جمهوری کاملاً مشهود است. کاندیداهای مختلف ابراداتی می‌گرفتند که نشان می‌داد که ما چقدر از آن ایده‌آل‌هایی که می‌خواست به عنوان اسلام در ایران پیاده بشود، دور شده‌ایم. جریانات روشنفکری هم به رغم سرمایه‌اجتماعی و حیثیتی که روی این قضیه گذاشتند، به نتیجه نرسیدند. من فکر می‌کنم علت همه این زبان‌ها و شکست‌ها این است که با قضا یا برخورد علمی نمی‌کنیم. نتیجه‌ای که می‌خواهم بگیرم این است که در مسئله سی‌خرداد نیز ما باید با قضا یا برخورد علمی کنیم. ولی متأسفانه قسمت اعظم حرف‌های دوستانی که در این چندسال مصاحبه کرده‌اند گمانه‌زنی بوده است، درحالی‌که قرآن می‌فرماید از "ظن" اجتناب کنید، ظنی و گمانی سخن نگویند، علمی سخن بگویند. مثلاً در مصاحبه‌ها گفته می‌شود که مجاهدین خلق خودم‌حور بودند و دیگران را قبول نداشتند، چون خودشان را در نوک پیکان تکامل می‌دانستند و این علت اصلی خرداد ۶۰ است. اینها ظن و گمان‌های خود این مصاحبه‌شوندگان است و دلیل علمی برای آن ندارند.

شما می‌توانید بر اساس روش علمی که از آن سخن می‌گویید به تبیین دیدگاه‌های خود بپردازید.

من برای این‌که ظنی سخن نگفته باشم باید در چارچوب تخصص خودم صحبت کنم و به علل اقتصادی این واقعه بپردازم. می‌دانید که انبشای الهی بر اساس آیه ۲۵ سوره حدید برای

آن است تا ما و خوانندگان نشریه را به "تحقیقات علمی" دعوت کند و پاسخ‌های نهایی خود را موزل به "تحقیق علمی" پیرامون پرسش‌هایی کرده که خود در متن گفت و گو مطرح کرده است.

نشریه چشم‌انداز ایران از شماره ۱۲ تا کنون پیوسته به ریشه‌یابی حادثه سی‌خرداد ۶۰ پرداخته که مورد استقبال کم‌نظیر خوانندگان قرار گرفته است. در طول تمامی این گفت‌وگوها تأکید ما بر این بوده است که قصد مقصرت‌رانی نداریم و هدف این است که، تا بازیگران و شاهدان آن واقعه در قید حیات هستند، دیده‌ها و شنیده‌ها و تحلیل‌های گوناگون که از مناظر گوناگون نیز مطرح می‌شود، گردآوری و مکتوب شود. ابیاست این مکتوبات، تجربه‌ای را در اختیار آیندگان قرار می‌دهد که با در کنار هم گذاشتن آنها قادر خواهند بود به قضاوت نسبتاً منصفانه‌ای پرداخته و آن را به یک عبرت تاریخی تبدیل کنند. قطعاً خاطرات و دیدگاه‌های شخص شما نیز به دریافت این عبرت تاریخی کمک خواهد کرد زیرا هم از ابتدا در جریان پرونده رشد و تکامل سازمان بوده‌اید و سپس حادثه دردناک تغییر ایدئولوژی در سال ۱۳۵۴ را از سر گذرانده‌اید، هم در متن انقلاب و تفصیلات آن بوده‌اید و با مسؤلان آن ارتباطات دیرینه‌ای داشته‌اید. در این گفت‌وگوها، برخی تر تکامل محوری و پیشتازی مجاهدین را منبأ واقعه خرداد ۶۰ می‌دانند، برخی می‌گویند که تا سال ۱۳۵۴ همه چیز درست بود اما بعد از تغییر ایدئولوژی، که عمدتاً شیوه‌های ناجوانمردانه به کار رفت، اوضاع به کلی تغییر کرد. بعضی هم - که تعدادشان کم نیست - معتقدند بر خورده‌های ضدی و به اصطلاح چکشی بجه‌های سازمان که مدعی باقی مانده بودند با طیف‌های روحانیان مبارز و مذهبی‌های سنتی داخل زندان، بذره‌های کینه را کاشت که سبب آن سی‌خرداد ۶۰ بود. دیدگاهی هم می‌گوید پیش آمدن اختلافات بعد از انقلاب به این دلیل بود که هر دو طرف خودشان را حق و صاحب انقلاب می‌دانستند و می‌خواستند حاکمیت از آن خودشان باشد و هیچ‌کدام حاضر نبودند عقب‌نشینی کنند. با این مقدمه منتظریم تا دیدگاه شما را بشنوم.

به نام خداوند عشق و صداقت. اولاً این‌که فرمودید در طول تمامی این گفت‌وگوها تأکید کرده‌ایم که قصد مقصرت‌رانی نداریم، در بسیاری از شماره‌ها و از جمله در همین شماره پیشین، آقای مهندس توسلی به صراحت می‌گوید مقصرت‌رانی مجاهدین را رد می‌کند. ثانیاً چون اصلاً یک‌طرفه به قاضی رفتن درست نیست نظر یک فرد از خانواده مجاهدین در مورد مطالب سی‌خرداد ۶۰ نشریه چشم‌انداز ایران را در اینجا نقل می‌کنم. ایشان می‌گفت مطالب به‌گونه‌ای

نگذاشتند در جامعه فعال باشیم، یقیناً مجاهدین را هم نمی‌گذاشتند فعال بشوند. نکته دیگر این‌که مدت‌ها پیش از سی‌خرداد اینها برنامه حذف مجاهدین را در دستور کار داشتند. چند ماه پیش از سی‌خرداد یکی از دوستان قدیم که با رأس نظام در ارتباط بود، تلفنی به من گفت "به مجاهدین حمله می‌کنیم، همه را از بین می‌بریم." بنابراین پیش از این‌که مجاهدین دست به اسلحه ببرند برنامه قلع و قمع آنها وجود داشت.

همین فرد در سال ۱۳۵۸ در جلسه‌ای که ما مهمان او بودیم رو کرد به من و با صدای بلند که همه می‌شنیدند گفت: "دکتر می‌دانی این انقلاب ما یک مانع و مزاحم دارد، آن کیست؟" گفتم شما بفهمید. گفت: "آن مانع و مزاحم تحصیل‌کردگانند، همه را باید از بین ببریم."

این دیدگاه در حاشیه انقلاب بود یا در متن آن؟ نظر مرحوم امام در این زمینه چه بود؟

من به خاطر دارم در زمانی که بحث پیرامون اصول اقتصادی قانون اساسی و انواع مالکیت‌ها بود، زمره‌هایی بود مبنی بر این‌که منبای مالکیت باید بر اصل "خدا مالک" باشد نه مالکیت خصوصی. امام یک سخنرانی کرد، البته در آن سخنرانی اشاره‌ای به مالکیت نکرد اما گفت: "اگر همه یک چیزی را تصویب نکنند و من بنشینم خلاف اسلام است جلوی آن را می‌گیرم." نیروهای ضد سرمایه‌داری و نیروهایی که نمی‌خواستند دوباره سیستم اقتصاد طاغوتی یا صنایع مونتاژ محور توسعه باشد، باید کار می‌رفتند.

آقای دکتر، شما می‌گویید بحث علمی باشد، ظنی نباشد و آنگاه بر اساس یک "اگر" می‌گویید تحقیق بشود. چیزی که شما می‌گویید به این زودی‌ها نتیجه و میرتی برای ما نخواهد داشت. برای نمونه باید منتظر شد تا فرضاً اسناد مذاکرات گوادل در سی، چهل سال آینده منتشر شود تا تحقیق مورد نظر شما صورت گیرد.

اما بحث‌های اقتصادی قانون اساسی چیزی است که من روی آن کار کرده‌ام و بر آن اساس حرف می‌زنم؛ در پیش‌نویس قانون اساسی که آقای حسن حبیبی روی آن کار کرده بود اصلی بود به نام اصل شصت. در آن اصل آمده بود که "دولت نمی‌تواند بدون تصویب مجلس شورای ملی حق انحصار صنعت، کشاورزی، معادن، برق، آب و... را به بیگانگان بدهد." اصل را که می‌خواندید به ظاهر می‌گفت دولت نمی‌تواند بدهد، ولی در متن آمده بود که "بدون اجازه مجلس" معنی‌اش این می‌شود که دولت می‌تواند با اجازه مجلس حق انحصاری صنعت، معدن، کشاورزی و... را به بیگانگان بدهد. پس از دیدن این اصل من گفتم که این یک اصل استعماری است، چرا کلمه "انحصار" را

**بین دیدگاه‌های دوطرف
تفاوت‌های
جدی وجود داشت؛
یک طرف معتقد به سیستم
سرمایه‌داری-هرچند از نوع
اسلامی آن- و
طرف دیگر
ضد نظام سرمایه‌داری**

ضد نظام سرمایه‌داری

آن دیالکتیکی نیست. آنچه می‌خواهم بگویم این است که چون مجاهدین می‌خواستند یک الگوی اقتصادی ضد سرمایه‌داری پیاده کنند و جمهوری اسلامی می‌خواست یک الگوی اقتصادی شبه‌سرمایه‌داری از نظر سیستم یعنی مالکیت ابزار تولید، طرز تعیین دستمزد، بازار عرضه - تقاضا و... را پیاده کند، تقابل بین این دو به وجود آمد. وقتی هم افراد سازمان ایران را ترک کردند به کشور عراق رفتند و در کنار حزب بعث که اقتصاد سوسیالیسم را قبول داشت قرار گرفتند. بنابراین اگر پاسخ آن سوال مثبت باشد، متوجه می‌شویم که چرا مجاهدین را آن‌گونه قلع و قمع کردند. پس از سی‌خرداد یک روز در اتوبوس نشسته بودم که دکتر وحیدی، استاد دوران دانشجویی‌ام را دیدم. ایشان شروع کرد به گریه کردن و گفت پسر من هفده‌ساله بود، او را در سی‌خرداد دستگیر کردند، حتی یک شب به من فرصت ندادند که یک پارتی گیر بوارم و فرای آن روز جنازه‌اش را در سردخانه دیدم. آن طور قلع و قمع کردن فقط می‌تواند از این اعتقاد بر بیاید که چپ باید از ریشه کنده شود. افرادی که تحلیل می‌کنند که تنها خودپسندی و خودخواهی و خودبرتربینی مجاهدین بود که سی‌خرداد ۶۰ را خلق کرد باید به خدا جواب بدهند. بی‌تردید آنها هم اعتقاداتی داشتند و حاضر بودند در راه آن مبارزه کنند و بچه‌های جان به‌کفی در میانشان بودند. این حرف‌ها باید در میزگردی گفته شود تا آنها هم بتوانند حرفشان را بگویند. برخی مصاحبه‌شوندگان شما گفته‌اند که اگر مجاهدین تندروی نمی‌کردند و دست به اسلحه نمی‌برند می‌توانستند کار فرهنگی بکنند و در شرایط مناسب در یک انتخابات قدرت را به دست بگیرند، مثل آقای خاتمی یا احمدی‌نژاد. ولی اینها از این قضیه غافل هستند که آقای خاتمی و آقای احمدی‌نژاد این سیستم سرمایه‌داری را قبول دارند و می‌خواهند درون همین سیستم با تأمین اجتماعی و بودن پول نفت در سر سفره مردم عدالت را نشان بدهند، ولی قصد این را ندارند که روابط استعمارگرانه‌ای که در اثر وجود مالکیت خصوصی سرمایه در هر کشور سرمایه‌داری وجود دارد را از بین ببرند و اقتصاد قسط اسلامی را پیاده کنند.

آن طور که شما می‌گویید سازمان اهل دیالکتیک و اقتصاد به زبان ساده بوده، اما آیا می‌شود تحول را به زور و با اسلحه انجام داد یا نه، تحول باید از طریق دموکراتیک به وجود بیاید؟

آقایانی که می‌گویند تحول طی یک روند دموکراتیک پیش می‌رفت، سرگذشت یک نمونه از نیروهای چپ را که خود من هستم، اولین انقلاب کتاب نوشته‌ام. در زمینه اقتصاد اسلامی کار کرده‌ام و نوشته‌ام، اما چون دیدگاه‌های ضد سرمایه‌داری داشتم،

انقلاب و دارد سیاست‌های پولی و مالی نظام سرمایه‌داری را اجرا می‌کند که تورم‌راست. به خاطر همین انتقادات هم آقای بهشتی و هم دکترسروش می‌گفتند در انگلیس بنامین جالب است که رئیس دانشگاهی هم که در آن تحصیل می‌کردم به من می‌گفت به ایران نرو، تو می‌روی تا عقاید خودت را بگویی، فکر می‌کنی آنها قبول می‌کنند؟ گفتم وظیفه‌ام است، باید بروم. این را هم بگویم که مرحوم حسن اجاره‌دار به من می‌گفت به بهشتی گفته‌ام که چرا از دکتر توانایان فرد استفاده نمی‌کنید؟ گفته ایشان مطالعات علمی‌شان را جلو ببرند بهتر است. با این تفصیل برمی‌گردم به آن سوالی که گفتم باید روی آن یک تحقیق علمی صورت بگیرد: آیا توافقی در پارسیس شده بود که نیروهای ضدسرمایه‌داری مطرح نباشند؟ اگر جواب این سوال مثبت باشد آن موقع می‌توانیم بگوئیم که چون سازمان مجاهدین به اقتصاد سوسیالیستی معتقد بود، براساس اقتصاد به زبان ساده نوشته محمود عسگری‌زاده، طرف مقابل نمی‌توانستند این اقتصاد را تحمل کنند. در سال ۱۳۵۹ در اتاقم در دانشگاه صنعتی شریف نشسته بودم که آقایان عباس دآوری، محسن رضایی (برادر رضایی‌ها) و محمود عضدانلو آمدند و به من گفتند که دوست داریم نسبت به ما فعال‌تر برخورد کنید و در روزنامه‌ها از ما دفاع بکنید. گفتم چون من از نظر ایدئولوژی شناخت قوی روی شما ندارم و اصلاً در تخصص من نیست، نمی‌توانم در مورد شما اظهارنظر کنم، تخصص من اقتصاد است، اگر بدانم اقتصاد شما چیست، می‌توانم در مورد شما اظهارنظر کنم، همچنان‌که در مورد دیدگاه اقتصادی نیروی مقابل شما یعنی جمهوری‌مسلمین ایران اظهارنظر می‌کنم که شبه‌سرمایه‌داری است. آنها در پاسخ گفتند "اقتصاد یک علم است، مثل آن لامپ مهتابی، این علم اقتصاد سوسیالیستی است، این به وجود آمده و نیازی نیست که ما تلاش جدیدی بکنیم."

بنابراین با این صحبت آقایان و کتاب عسگری‌زاده، اگر نگوئیم اینها سوسیالیست بودند قطعاً می‌توانیم بگوئیم ضدسرمایه‌داری بودند. چون ایران کل نیروهای ضدسرمایه‌داری حذف شوند و سرمایه‌داری در اینجا رشد کند، بنابراین بهشتی حق دارد به من بگوید از ایران برو و رئیس دانشگاه آنجا حق دارد به من بگوید تو می‌خواهی بروی ایران نظرات خودت را بگویی، فکر می‌کنی آنها به حرف‌هایت گوش می‌کنند؟ این را هم بگویم که در سال ۱۳۵۹ پسر صومیم که از مجاهدین بود می‌گفت از مسئولان خود پرسیده چرا کتاب‌های اقتصاد اسلامی توانایان فرد را در دک‌های فروش کتاب متملق به مجاهدین قرار نمی‌دهید، آنها گفته بودند چون مباحث

پاسخ علمی برسیم. سوال این است که آیا در پارسیس یک توافق کلی روی برقراری نظام سرمایه‌داری و شبه‌سرمایه‌داری و حذف نیروهای چپ به‌طور کلی شده بود؟ هر چینی؛ چپ کمونیست، چپ مذهبی - که مجاهدین بودند - و حتی چپ‌هایی منفرد - در پاسخ به پرسش شما باید بگویم چپ مورد نظر آقایان چپ در چارچوب ضدسرمایه‌داری، لذا به شکلی تحمل شدند. در سال ۱۳۵۳ در منزل مرحوم بهشتی، آقای نمازی، آقای نهارندیان، من و مرحوم بهشتی و... کتاب کاپیتال مارکس را می‌خواندیم؛ و متن انگلیسی آن را، مرحوم بهشتی و دکترنمازی متن آلمانی و آقای نهارندیان و آقای پهلوان متن فارسی آن را، آن‌گاه با هم بحث و گفت‌وگو می‌کردیم. در مجموع آقای بهشتی دیدگاه سرمایه‌داری اسلامی را قبول داشت ولی سرمایه‌داری اسلامی‌اش مردمی بود؛ یعنی یک سرمایه‌داری لیبرال در حد ایجاد درآمد خوب برای مردم، آن چیزی که دکتر شریعتی از آن به نام "به سر عقل آمدن سرمایه‌داری" یاد می‌کند. این فرق می‌کند با دیدگاه اقتصاد ضدسرمایه‌داری اسلامی که می‌فرماید "و بل لکل همزه لمره الذی جمع مالا وعده" وای به کسانی‌که دین را مستخره می‌کنند و اینها کسانی هستند که مال جمع می‌کنند و می‌شمرند و یا می‌فرمایند: "الذین یکنزون الذهب والفضه..." بحث انفاق را مطرح می‌کند. علامه طباطبایی انفاق را برگردن شکاف بین فقیر و غنی معنی می‌کند. بنابراین بین دیدگاه‌های دوطرف تفاوت‌های جدی وجود داشت؛ یک طرف معتقد به سیستم سرمایه‌داری - هرچند از نوع اسلامی آن - و طرف دیگر ضد نظام سرمایه‌داری.

خطره دیگری را در اینجا عرض می‌کنم تا شاید به فهم موضوع کمک کرده باشد. سال ۱۳۵۳ وقتی می‌خواستیم به انگلیس بروم، دکتر بهشتی مرا به دکترسروش معرفی کرد و من چون جایی برای اقامت نداشتم به منزل دکترسروش رفتم. ایشان در آن زمان اصلاً کاری به سیاست نداشتم و کار فردی می‌کرد، به‌گونه‌ای که برخی به من می‌گفتند به صلاح تو نیست که به منزل ایشان می‌روی. ایشان پس از انقلاب به‌شدت با دیدگاه‌های من مخالفت می‌کرد و کسی که قبل از انقلاب معتقد به جدایی دین از سیاست بود، پس از انقلاب چنین مواضعی می‌گرفت. من به شدت به سیاست‌های اقتصادی آقای مولوی رئیس کل بانک مرکزی - که مهندس بازرگان منصور بش کرده بود - انتقاد داشتم و انتقادهایم را در یک سخنرانی در لندن مطرح کردم که متن آن بعداً در تهران با عنوان "صنعت مونتاژ و کشاورزی در ایران" چاپ شد. من می‌دیدم که این خط، خط ضد انقلاب است نه خط

آیا در پارسیس یک توافق کلی برقراری نظام سرمایه‌داری و شبه‌سرمایه‌داری و حذف نیروهای چپ به‌طور کلی شده بود؟ هر چینی؛ چپ کمونیست، چپ مذهبی - که مجاهدین بودند - و حتی چپ‌هایی منفرد

اصلاً فلسفه اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی است بر مطلوبیت و آقای بهشتی از این فلسفه دفاع می‌کرد و کلاً روحانیت اقتصاد سرمایه‌داری اسلامی را پذیرفته بود. پس اگر گفته می‌شود در شورای انقلاب "دولتی شدن" با فشار کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها انجام شد، بله، این انجام شد، اما در چارچوب نظام اقتصاد سرمایه‌داری. باید به این نکته توجه داشت که در سیستم سرمایه‌داری به علت مکانیزم‌هایی که در آن وجود دارد بخش دولتی در کنار بخش خصوصی دچار تضادهایی می‌شود که آن تضادها به شکست و ناکامی و عدم کارایی بخش دولتی می‌انجامد. یکی از موارد این است که مدیران یا استعداد جذب بخش خصوصی می‌شوند، با درآمدهای بسیار بالا که از استثمار کارگران نتیجه می‌گیرد. ولی در بخش دولتی مدیرانی باقی می‌مانند که آن استعداد را ندارند و این یکی از عواملی است که سبب می‌شود، یعنی خصوصی‌سازی زمینه‌توجیه پیدا می‌کند. بخش دولتی کنار بخش خصوصی هیچ‌جا جواب ندهد. بنابراین به مرور بخش دولتی به بخش خصوصی تبدیل می‌شود.

شما این‌گونه تحلیل می‌کنید که چون مجاهدین و حزب بعث هر دو اقتصاد سوسیالیستی را قبول داشتند، مجاهدین به عراق رفتند و با حزب بعث به عنوان یک متحد استراتژیک همکاری کردند. رفتار حزب توده در مقابل مصدق را هم با همین دیدگاه می‌توانید توجیه کنید؛ آنها مصدق را بورژوا و در خط امپریالیسم و خود را سوسیالیست می‌دانستند. آیا این‌گونه تحلیل کردن ما را به گمراهی نمی‌اندازد؟ شما به خوبی می‌دانید که صدام در منطقه دقیقاً در خط سرمایه‌داری آن هم مظهر آن امریکا عمل کرد. ممکن است جریانی به لحاظ تئوریک سوسیالیست باشد ولی در خط سرمایه‌داری حرکت کند.

کاملاً درست است، من هم معتقدم که شوری به‌عنوان مادر سوسیالیزم خیلی از کشورها را استثمار کرد و یا صدام حسین یک حکومت شبه‌سوسیالیستی وابسته به نفت داشت.

اما شما می‌گویید مجاهدین به کشور عراق رفتند چون دیدگاه‌های حزب بعث سوسیالیستی بود. آیا این یک پارادوکس نیست؟

در تحلیل این قضیه باید یک مقدار سعه‌صدر و گسترش دید داشته باشیم؛ یک پدیده اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و مدیریتی وقتی می‌خواهد مورد تحقیق علمی قرار بگیرد، ده‌ها پارامتر ممکن است موثر باشد. در این که مجاهدین به صدام پیوستند از نظر من یک اشتباه انجام شد، ولی شاید آنها احساس می‌کردند که حزب بعث ماهیت سوسیالیستی دارد و این سنگینت را بین خود و حزب بعث می‌دیدند و این یک پارامتر از ده‌ها پارامتر است. یک پارامتر دیگر

آقایان محسن رضایی، عباس داوروی و عضدالملو به دفتر من در دانشگاه صنعتی شریف آمدند. عین جمله‌ای که به من گفتند این بود که "ما می‌دانیم که حداکثر ۱۲ درصد این ملت با ماست و بقیه با ما نیستند. پس ما توهم رسیدن به قدرت را نداریم، ما می‌خواهیم اینها روششان را درست کنند." این خاطره، ناقص گفته مصاحبه‌شوندگانی است که گفته‌اند "مجاهدین توهم داشتن نیروی زیاد و رسیدن به قدرت را داشتند..."

آنها هم استنباط و تحلیل نکرده بودند، نقل قول‌های مستقیمی بود که از خود مجاهدین شنیده بودند، از جمله این که "آن قدر نیرو داریم که می‌توانیم مثل قیام سی تیر راه بیندازیم." خوب، این قول مستقیم را هم به من گفتند که ما نمی‌خواهیم قدرت را بگیریم چون حداکثر ۱۲ درصد از مردم را داریم. بنابراین، این‌گونه نبوده که آن طرف برنامه قلع و قمع اینها را نداشته باشد و رفتارشان تنها تابعی از رفتار اینها باشد. مجاهدین احتمالاً از طریق افراد نفوذی که داشتند می‌دانستند که به آنها حمله می‌شود و آماده شده بودند که از خوششان دفاع کنند.

آن اوایل من برای دکتر بهشتی به صورت کتبی پیام فرستاده بودم که یک شورای مشورتی از مجاهدین خلق و دیگر مبارزان ایرانی و جناح‌های مختلفی که در انقلاب موثر بوده‌اند درست کنید و مباحث مورد نظر خود را در آن شورا مطرح کنید و از آنها نظر بخواهید. اگر نظری که دادند متناسب با فقه شما بود اجرا کنید و اگر نبود از آنها بخواهید تجدید نظر کنند، اینها را کاملاً کنار نگذارید. اگر واقعاً به این صورت عمل می‌شد کارها جور دیگری پیش می‌رفت. من فکر می‌کنم بعضی از دوستان بزرگوار وقتی به قدرت رسیدند دچار نوعی توهم شدند و فکر کردند که کلاً باید دیگران را کنار بگذارند. حتی به افرادی مثل من که براساس آیات و احادیث صحبت می‌کردم، می‌گفتند به

آن‌طور قلع و قمع کردن فقط می‌تواند از این اعتقاد بر بیاید که چپ باید از ریشه کنده شود.

افرادى که تحلیل می‌کنند که تنها خودپسندی و خودخواهی و خودبتر بینی مجاهدین بود که سی‌خرداد ۶۰ را حلق کرد باید به خدا جواب بدهند. بی‌تردید آنها هم اعتقاداتی داشتند و حاضر بودند در راه آن مبارزه کنند و بچه‌های جان‌به‌کفی در میانشان بودند. این حرف‌ها باید در میزگردی گفته شود تا آنها هم بتوانند حرفشان را بگویند



قانون اساسی که می تواند سرمایه داری را ایقا کند راحت می شد که این طور هم شد.

این روند می تواند علت دیگری داشته باشد؛ وقتی اکثریت قاطع حاملان دیدگاه چپ و حامیان ملی کردن و اقتصاد سوسیالیستی همگی یا ترور و یا اعدام شدند، طبیعی بود که جهت حرکت به این سمت برود و نمی توان ادعا کرد که از ابتدا نیت این بوده است. اصلاً تثبیت اصول اقتصادی قانون اساسی نتیجه تلاش و غلبه دیدگاه های چپ از جمله فداپیمان خلق و مجاهدین خلق، هواداران شریعتی و البته قاطعیت امثال مرحوم طالقانی، مرحوم بهشتی، آیت الله منتظری و... بود.

این دیدگاه ها واقعاً موثر بود، ولی یک دست مخفی که به صورت پنهان عمل می کرد، می خواست سیستم سرمایه داری پیاده شود و از این ملی کردن ها راهمه نداشت و معتقد بود به این افکار رادیکال اجازه می دهیم که احساس کنند به اهدافشان رسیده اند. چون می دانستند که کل جریان های چپ قلع و قمع خواهد شد و روزی خواهد رسید که حتی می توانند امتیاز انحصاری معادن را هم به دست بگیرند. اما این را هم باید بگویم که جهت حرکت پیشتر در تدوین و تصویب قانون اساسی مشخص شده بود و ترورها و اعدام ها بعد از آن و نتیجه آن بود.

اگر بنا بود نیروهای چپ قلع و قمع بشوند، چرا خودشان متوجه این قضیه نشدند؟ آیا اگر کسی یا جریانی دست به اسلحه نمی برد می توانستند او را قلع و قمع کنند؟ نیروهایی که سعی در حذف مجاهدین خلق داشتند، می دانستند که ۷۰ درصد مسئولان جمهوری اسلامی طرفدار مجاهدین بودند و این خودمانی بود تا نتوانند به راحتی وارد عمل شوند. بنابراین می گفتند اگر اینها دست به اسلحه ببرند بهتر می توانیم نابودشان کنیم. چرا مجاهدین متوجه نشدند و در این دام افتادند؟

مجاهدین قبل از فاز عملیات مسلحانه کشته زیاد دادند که بعضی از مصاحبه شونده گان نشریه هم به آن اشاره کرده اند. این که می گویند ۷۰ درصد مسئولان با مجاهدین بودند، این مانع برخورد با مجاهدین نمی شد زیرا آن "کیف انگلیسی و ایدز سیاسی" از این رقم ها باکی نداشت و کار قلع و قمع را جلو می برد؛ یک روز مرحوم طالقانی در خطبه نماز جمعه گفت: "یک کاری را امام می گوید نشود، شورای انقلاب می گوید بشود، من و برعکس یک کاری را امام می گوید بشود، شورای انقلاب می گوید بشود، ولی آن کار نمی شود. این چه دستی است؟" احتمالاً مرحوم طالقانی آنها را شناخته بود. برای پاسخ دقیق تر به پرسش شما خاطره ای را نقل می کنم؛ همان طور که گفتم سال ۱۳۵۹ بود که یک روز

آورده اید؟ حتی گفته بودند بیگانه هم می تواند اداره کند، نوشته بودند بیگانه به طور انحصاری اقتصاد کشور را اداره کند! وقتی من دیدم که در این اصل با این صراحت پذیرفته شده که این ملت زیر یوغ استعمار می رود با آن مخالفت و مبارزه کردم. گفتم اگر این اصل تصویب شود من کلاس های درس را تعطیل می کنم. البته به خاطر این تلاش ها این اصل تصویب نشد (که داستان آن را به طور مفصل در کتاب نقدی بر اصول اقتصادی قانون اساسی آورده ام) ولی اصول دیگری در قانون اساسی هست که اقتصاد

سرمایه داری را ترویج می کند و من فکر می کنم که دست هایی در کار بودند که در کتاب ابدن اقتصادی از آن سخن گفته ام. از نظر خودم قانون اساسی چیزی است که مملوس است و پیرامون آن تحقیق شده و ظنی نیست. اما در قانون اساسی اصولی آمده است که خیلی ها معتقد بودند خیلی چپ است؛ مثل ملی کردن تجارت خارجی، صنایع، معادن و بانک ها که طی سال های گذشته سعی شده عملاً بسیاری از آنها تعدیل شود و تغییر کند. وقتی می خواستید اقتصاد سوسیالیستی را در جامعه ای که سیستم سرمایه داری دارد، تحقق بدهید، باید یک حرکت آرام و تدریجی را در نظر می داشتید. آیا شما این اصل را رعایت می کردید یا تنها نقد می کردید؟

ما همیشه بر این باور هستیم که تا رسیدن به اسلام راه زیاد است و نمی خواهیم بگوئیم کارها یک شبه باید اصلاح بشود. اما موقعی هست که می بینید قانون اساسی دارد به سمت سرمایه داری و شبه سرمایه داری می رود، این شروع کار بود و باید جلوی آن می ایستادیم. اگر آن اصول چپ در قانون اساسی گنجانده شده، به خاطر شرایط بحرانی آن زمان بود نه این که به آن باور داشته باشیم. در انگلستان وقتی دوره رکود و بحران اقتصادی هست کارخانجات را به طور کلی ملی می کنند که اینها سر پا باشند. بعد که این دوره رکود از بین می رود، دوباره اینها را به دست سرمایه داران برمی گردانند و استدلالشان هم این است که بخش خصوصی با بهترین کارایی می تواند واحدهای اقتصادی را اداره کند.

چون مجاهدین می خواستند یک الگوی اقتصادی

ضد سرمایه داری پیاده کنند و جمهوری اسلامی می خواست یک الگوی اقتصادی

شبه سرمایه داری از نظر سیستم یعنی مالکیت ابزار تولید،

طرز تعیین دستمزد،

بازار عرضه - تقاضا و... را پیاده کند، تقابل بین این دو به وجود آمد

تا آنجا که شواهد نشان می دهد و مهندس سبحانی نیز در خاطرات خود از آن دوران بر آن تأکید دارد، چنین معادلات، محاسبات و نیتی در شورای انقلاب نبوده است. آنهایی که شما اشاره دارید، هم اقتصاد سرمایه داری را می دانستند چیست و هم اقتصاد سوسیالیسم را و از این دو، اولی را انتخاب کرده بودند. اینها با "ملی کردن" آشنا بودند و می دانستند که وقتی سیستم به سوی نظام سرمایه داری برود، همه صنایع و کارخانجات ملی شده می تواند به بخش خصوصی برگردانده شود. کافی بود خیالشان از بابت اصول اقتصادی

است. اصلاً بنی صدر جهان سومی بود و شوروی را سوسیال امپریالیسم و خطرناک تر از امریکا می دانست. ولی مجاهدین چنین تحلیل هایی نداشتند و در اسناد مکتوبشان هم هیچ نشانی از وابستگی به امریکا یا فرانسه وجود ندارد. به این دلیل به نظر می رسد درگیری و تقابل مجاهدین با نظام علل دیگری داشته باشد. آنها می گفتند اینها فاشیست، دیکتاتور و مرتجع هستند.

فراموش نکنید، دارم دلایل اقتصادی را می گویم و نه دلایل سیاسی را. اقتصاددانان از سوسیالیسم بود و مندهیشان شیعه دوازده امامی، فرقان در تشریحات خود به این وابستگی اشاره داشت. مجاهدین خلق در ابتدای انقلاب بر این نظر بودند که می توانند با روحانیت به یک همکاری برسند که این همکاری به نفع مردم باشد. حتی تصاویر آقای خمینی و آقای رجوی را روی یک پوستر چاپ کرده بودند. از نظر آنها نفع مردم در اقتصاد ضد سرمایه داری بود. ولی در داخل روحانیت و نظام جمهوری اسلامی نیروهای بودند که حاضر نبودند افکار ضد سرمایه داری را به هیچ وجه تحمل کنند. لذا یا نمی گذاشتند اینها به قدرت برسند یعنی اصلاً پست به آنها نمی دادند یا می خواستند نابودشان کنند. هرچه بود نیروی مسلط که بیش از ۸۰ درصد مردم را داشت نتوانست نیرویی را که خودش اذعان می کرد، اذراءد مردم را دارد تحمل کند.

هر چند پست های کلیدی به آنها نمی دادند اما مجاهدین می توانستند کار فرهنگی بکنند که اتفاقاً کار اساسی هم بود. اینها می توانستند از تضادهای درون حاکمیت بهره داری بکنند، با دوازده درصد پایگاه اجتماعی که حتماً نباید پست و مقام گرفت. آیا بهتر نبود اینها به ریشه یابی ضربه سال ۱۳۵۴ و مسائل سازمان می برداختند؟ آیا در این صورت نیروها بهتر حفظ نمی شدند؟ آن همه ترور و اعدام چه دستاوردی برای جامعه و پیشبرد اهداف مردم در انقلاب داشت؟

علت همان است که عرض کردم؛ در داخل روحانیت و نظام نیروهای بودند که افکار ضد سرمایه داری را به هیچ وجه تحمل نمی کردند. لذا نمی گذاشتند آنها فعالیت فرهنگی هم بکنند، چون قدرت جذب جوانان را داشتند و از دین پویا و ضد خرافه حمایت می کردند و طرف مقابل از دین سستی. به عبارت دیگر، مجاهدین بر آن بودند تا با یک نرم افزار جدید، جامعه جدید را اداره کنند و طرف مقابل می خواست با یک نرم افزار قدیمی جامعه جدید را اداره کند و امروز نتیجه دومی را می بینیم. از سوی دیگر کارهای ما علمی نیست. بنابراین وقتی علمی نیست، چه این طرف و چه آن طرف، دچار اشتباهاتی می شویم و اگر بخواهیم از آن اشتباهات جلوگیری کنیم باید کارها به

برای توجیه رفتار خودشان در آن زمان، همه چیز را نادیده بگیرند و همگی را تخطئه کنند. من هم مشی مسلحانه آنها را قبول ندارم.

در مجموع این مصاحبه ها روند همین بوده است و همگی تأکید داشته اند که استنباط و تحلیل شخصی خود را می گویند و ممکن است اشتباه باشد.

اما مواردی هم وجود داشت که من به دیده تردید می نگرم؛ برای نمونه، در سال های ۵۸، ۵۹ به مضا نشریاتی که توسط روشنفکران منتشر می شدند از مجاهدین با عناوینی مثل مارکسیست اسلامی یاد می کردند در حالی که می دانیم آنها چقدر معتقد مذهبی بودند. من فردی از اینها را می شناسم که طلبه مومنی بود، دائم نماز می خواند و خانم بسیار باحجابی بود. او را در سال ۱۳۵۹ به جرم پخش اعلامیه گرفتند و به هشت سال زندان محکوم شد. پس از هشت سال درحالی که روزهای پایانی محکومیتش را می گذراند، اعدام شد. این آدم چندسال در زندان در اختیار اینها بود. اینها می توانستند با یک منطق قوی امثال او را برگردانند. ولی ضعف منطق و ضعف عمل سبب می شد افرادی که زندانی اینها بودند به اینها ایمان بیاورند. خوب، این گناه ناتوانی خودشان بود.

موضوع کار شربه ریشه یابی خرداد ۶۰ است و اگر بخواهیم به مسائل بعد از آن بپردازیم بحث ما پیش می آید، ازجمله این که اگر ترورها و انفجارهای گسترده صورت نمی گرفت و یک عده از صاحب نظران مثل علی درخشان و بهشتی و رحایی کشته نمی شدند، نمی گذاشتند مسائل بعدی پیش بیاید. پس از حذف صاحب نظران خوش فکر و حاکمیت جریان های خشن طبیعی بود که یک قانو نمندی دیگری بر جامعه حاکم شود. لذا خوب است به این پرسش بپردازید که چطور می شد جلوی این فاجعه را گرفت؟

به محال اگر بخواهیم ریشه را بگوئیم تا جلوی تکرار آن را بگیریم، باید این موارد را هم بگیریم؛ در آینده نباید منافع مردم در نظام های شبه سرمایه داری قربانی ابزودت ها بشود. اگر برخلاف منافع مردم حرکت شود، باز هم خطر تکرار چنین وقایعی هست. وقتی آن انقلاب با آن ایده ها یکباره خط عرض کرد، باید منتظر پیامدهای ناگوار آن هم می بودیم.

استنباطی که از تحلیل شما می شود این است که می گویند رژیم ایران یک نظام شبه سرمایه داری متمایل به امریکا و اروپا بود و مجاهدین هم باید با آن مبارزه می کردند. پرسش این است که آیا در مبارزه با آن باید می رفتند با رأس سرمایه داری و خط مشی آن بیوند می خوردند؟ حتی در این راستا بیوندشان با بنی صدر هم سوال برانگیز

مجاهدین خلق در ابتدای انقلاب بر این نظر بودند که می توانند با روحانیت به یک همکاری برسند که این همکاری به نفع مردم باشد از نظر آنها نفع مردم در اقتصاد ضد سرمایه داری بود. ولی در داخل روحانیت و نظام جمهوری اسلامی نیروهای بودند که حاضر نبودند افکار ضد سرمایه داری را به هیچ وجه تحمل کنند



رفته‌اند یا کسانی هستند که اصلاً کار فرهنگی می‌کنند اما وارد فاز استراتژی شده‌اند و توانسته‌اند یک استراتژی درست طراحی کنند. برای تحقق یک راهبرد باید اصل تدبیر را در نظر گرفت و آن را به تجربه گذاشت. ممکن است حرفی درست باشد ولی اگر چپ‌روی یا مرحله‌سوزی شود به عمل نادرست می‌انجامد. مثلاً دوران میرزا کوچک خان جنگلی را مرور کنید؛ کمونیست‌ها همه مغازه‌ها را با این دیدگاه که صاحبان آن خرده‌پورژوازی هستند، تاراج کردند. اصلاً عامل شکست نهضت میرزا همین دید نابخردانه و ناپخته نسبت به سوسیالیزم بود. بنابراین هر دیدگاه معلوم نیست که در راهبرد درست درآید. دید سوسیالیستی حزب توده و سادۀ زیستی فدائیان اسلام در راهبرد درست درنیامد اما دید قانون اساسی مشروطه دکتر مصدق درست بود.

من این را قبول دارم که راهبرد درست در تجربه خود را نشان می‌دهد. ولی تاریخی که گذشته دیگر حالت ظن و گمان ندارد و روشن است. آیا روی این موضوع تحقیق علمی شده است که علت شکست میرزا آن دیدگاه نسبت به سوسیالیسم بوده یا نفوذی‌های درون جنبش جنگل؟ و آیا در قضیه مصدق، دخالت‌دست‌های مخفی و تعیین‌کننده امپریالیست‌ها موثر نبوده است؟ با این گذشته تاریخی است که می‌گوئیم همه جنبش‌ها و حرکات‌های تاریخ معاصر هم درزند و در رسیدن به اهداف خود شکست خورده‌اند. همه روشنفکران در خارج، مجاهدین، فدائیان، فرقان و... همه شکست خوردند. کار جایی گیر دارد؛ من این گیر را از قرآن درآورده‌ام و البته خودم را هم حق نمی‌دانم و ممکن است اشتباه بکنم. گیر اصلی توجه‌دلناشنی به دعوت علمی قرآن به عمل‌کردن براساس حق، قدر، علم و عدل است. پس بیاییم به یک روش علمی برگردیم. اما این روش علمی در مرحله اول نیاز دارد که مرکزی به‌وجود بیاید و دانشمندان را جمع بکند، امرار معاششان تأمین بشود تا اینها بتوانند تحقیق کنند و به پرسش‌ها پاسخ‌های علمی بدهند.

این یک ایده‌آل است که شما می‌فرمایید، اما این روشی که نشریه دارد و با صاحب نظران به گفت‌وگو می‌نشیند و حداقل فاکت‌ها و واقعیت‌هایی را گردآوری می‌کند، چه اشکالی دارد؟

تا آنجایی که مصاحبه‌شوندگان از این تریبون برای زدن رقیب سوءاستفاده نکنند و جنبه تنها به قاضی رفتن را نداشته باشند، اشکالی ندارد. من در اول انقلاب در دانشگاه‌ها تدریس می‌کردم و شاهد بودم که بچه‌های وابسته به تشکیلات مجاهدین خلق از باهوش‌ترین و بااستعدادترین بچه‌ها بودند. حالا درست نیست که برخی

این بود که آقای خمینی که در عراق زندگی می‌کرد دیدگاهش این بود که سوسیالیست کافر است، چون معتقد بود که کمونیست‌ها به خدا معتقد نیستند. بنابراین وقتی می‌گفت "صدام کافر است" به این معنا بود که او معتقد به سوسیالیزم است، آن هم سرتیخ به کمونیسم شوروی می‌رسد و آن هم بی‌خدایی است. بنابراین یک دشمنی شروع شد بین نظامی که می‌خواست سیستم شبه‌سرمایه‌داری را در ایران ابعا کند با نظامی که سیستم شبه‌سوسیالیستی داشت. این دو از نظر محتوای اقتصادی مخالف و متضاد هم بودند.

چگونه امریکا چنین نظام شبه سوسیالیستی را حمایت می‌کند تا یک نظام شبه سرمایه‌داری براندازی بشود؟

وقتی من در انگلیس بودم، روزنامه‌های عراق را از بچه‌های عراقی می‌گرفتم و می‌خواندم، از نظر محتوا و ماهیت فرهنگی گویی در مسکو چاپ می‌شد. لذا در پاسخ به پرسش شما باید بگویم روی این پرسش باید تحقیق شود و نکته‌ای را می‌گوئیم که هنوز به قاطعیت نرسیده‌ام و تنها یک ظن است. شاید دو ایرقدرت به خاطر اجتناب از جنگ جهانی سوم دو ایدئولوژی را به جان هم انداختند؛ یک ایدئولوژی سوسیالیستی با ارتش روسی، یک ایدئولوژی اسلامی با ابزارهای نظامی غرب سرمایه‌داری. ضمن جنگ هم دو ایرقدرت با هم قرار گذاشتند که این جنگ اصلاً نباید پیروز داشته باشد. این جنگ نشان می‌دهد که ابزار ایدئولوژی اسلامی در مبارزه با کمونیزم آنچنان قوی است که ارتش ایران در حالی که سران آن قلع و قمع شده‌اند به کمک بسیجی‌ها و با کمک شعار اسلامی "شهادت طلبی"، از پس صدام برمی‌آید. وقتی نشان داده شد که ایدئولوژی اسلامی واقعاً در مبارزه با چپ و کمونیسم کارایی دارد، ملاحظه می‌کنید که پس از آن شوروی تسلیم شد.

شما در مجموع بحث، خودتان را محور قرار دادید و گفتید چون این برخوردها را با من کردند نشان می‌دهد که اینها باطل‌اند، آیا احتمال نمی‌دهید که روش تحقیق و قضاوت شما هم صددرصد منطبق بر حق و قرآن نباشد و روش تحقیقتان به اجماع نرسیده باشد و تا تبدیل شدن به یک راهبرد راه زیادی داشته باشد؟

بله، ممکن است اشتباه بکنم. من در بسیاری از کتاب‌هایم نیز این جمله را آورده‌ام که اینها نظرات شخصی من است. ممکن است حقیقت غیر از این باشد.

آقای دکتر، سیری اجمالی در تاریخ ماسهر ایران نشان می‌دهد که افراد یا جریان‌هایی بوده‌اند که خوب را خوب دریافته‌اند اما هنگام تحقق آن اصول در بستر زمان و مکان - که اسمش را راهبرد می‌گذاریم - به خطا

موجب به جان آمدگی مردم در جنبش مشروطیت شده بود. از لحاظ خارجی، روسیه تزاری و استعمار انگلیس کاملاً بر کشور مسلط بودند، به‌گونه‌ای که تمام سازمان‌های اجتماعی تابعی از سیاست آنان بوده است؛ بویژه این‌که برقراری کاپیتولاسیون نیز هر نوع شخصیت مستقل را از مردم سلب کرده بود. در چنین فضایی، ژاپن در سال ۱۹۰۴ روسیه را شکست داد و روس‌ها برای جبران این شکست به مشرق یورش آوردند و ایران را با همکاری انگلیس زیر محمیت سیاسی با اخذ امتیازات اقتصادی قرار دادند و انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه و شکست آن بسیاری از گروه‌های انقلابی را در مناطق شمالی ایران، خراسان، گیلان، آذربایجان و مازندران سوق داد و آنان در این شهرها برای مصون ماندن از یورش پلیس تزاری اسکان یافته بودند که این خود عاملی دیگر در بیداری بخش عظیمی از ایرانیان در خیزش مشروطیت در سال ۱۹۰۶ بوده است.

پس از شکست انقلاب نارس ۱۹۰۵ روسیه، زمره مشروطیت در فضای ایران به گوش رسید و سرانجام؛ "چنان‌که افتد و دانی" مشروطیت ایران در سال ۱۹۰۶ با خسارتی اندک برقرار شد. در سال ۱۹۰۷ انگلستان با روسیه بر سر تقسیم ایران به توافق رسید و ایران را به سه منطقه تقسیم کرده بودند؛ شمال، جنوب و حد فاصل و حائل بین این دو منطقه ایتالیایی. این قرارداد باز هم با مخالفت فرانسه، آلمان، هلند و امریکا روبه‌رو و لغو شد.

در سال ۱۹۰۸ همزمان با سقوط استبداد صغیر و فرار محمدعلیشاه در مسجدسلیمان برای نخستین بار نفت با فوران خود امید تازه‌ای در دل استعمار انگلیس می‌افکند و در سال ۱۹۱۰ به پالایشگاه آبادان سرازیر می‌شود و به همین جهت با استفاده از اوضاع آشفتنه از طریق دست‌آموزانی چیره‌خوار ضمن ایجاد تفرقه بین آزادخواهان کم‌تجربه ایران از طریق ناصرالملک نایب‌السلطنه احمدشاه مجلس را به تعطیلی می‌کشاند، زیرا روس‌ها نیز به بهانه نفوذ امریکایی‌ها در ایران با اولتیماتوم خود پایتخت را به تهدید گرفته، خواستار اخراج شوستر امریکایی شده بودند. تغییر پایتخت از تهران به اصفهان و آمدن دوزخ از اندیشمندان ترکیه به ایران برای به‌وجود آوردن "اتحاد اسلام"، سلسله حوادثی بودند که با هدایت یادی مرموز در پهنه ایران رخ نموده بود.

مجموعه این حوادث که خوشه‌های خشم را در نهال آزادی به بار آورده بود، انگیزه نهایی میرزا کوچک برای تشکیل نهضت جنگل با عنوان اتحاد اسلام شد. البته فکر اتحاد اسلام در حدود یک قرن پیش از ظهور مشروطیت در ایران در سال ۱۸۸۴ در میان مسلمانان هندی جان گرفته بود. دلیل آنان در این زمینه قیام مسلمانان هندی برای نخستین بار برای از قوه به فعل درآوردن این

سال ۱۹۰۶ یعنی ۹۹ سال پیش آزادگان ایران با رقصیدن در پای چوبه دار و شکناکردن در خون خود نهال آن را آبیاری کرده بودند، ولی افسوس که نتوانسته بودند از نتیجه جانفشانی‌های خود بهره‌مند شوند، زیرا بار دیگر اهریمن خودکامگی بر سر ایران سایه شوم خود را گسترده بود.

اگرچه از همان روزهای شکست و پرتشدن گل‌های آزادی در گوشه‌وکنار ایران اقداماتی به ظهور رسیده بود، ولی نباید از تضاد سیاسی جهانی و رقابت دولت‌های پیشرفته از روس، انگلیس، فرانسه، هلند، آلمان و اتریش غافل بود که با تحریکات و ترغیب‌های چندی در خیزش و زایش بعضی حوادث موثر بوده است.

میرزا کوچک‌خان در سپیده‌دم سال ۱۲۶۰ خورشیدی در محله دوراشاد، استادسرای رشت در خانه شماره ۱۵ در یک خانواده مذهبی چشم به جهان گشود و به نام یونس نام‌گذاری شد. طبق سنت متداول برای سوادآموزی آن دوران یعنی حوزه علمیه رفت و در کسوت روحانیت پس از دانش‌اندوزی از محضر استادان مدرسه صالح‌آباد رشت به حوزه محوره تهران به فراگیری علوم قدیمه فقه و اصول و صرف و نحو در سطوح مختلف و احیاناً درس خارج پرداخت و حجت یافت و چون پدرش به میرزا بزرگ مشهور بود، او از همان اوان طلبگی به میرزا کوچک ملقب گردید، به‌گونه‌ای که دیگر کسی او را با نام شیخ یونس نمی‌شناخت. این طلبه جوان در اوج جوانی پس از شنیدن زمره مشروطیت و تأسیس عدالت‌خانه درس و تحقیق و لباس‌ها را رها کرد و در کسوت مجاهدان آزادی از محراب مسجد به میدان پیکار زندگی همدرش دیگر آزادپویانان شد و بدون این‌که از ساختار عدالت از نظر جامعه‌شناسی مفهوم درستی داشته باشد، در حلقه مشروطه‌خواهان به کمیته ستار رشت پیوست و تا پایان حیات ایستاد و سرانجام سر را راه کسب آزادی و سرفرازی ایران به باد داد.

اگرچه میرزا کوچک در جنبش مشروطیت در کمیته ستار به پیکار برخاسته بود و پوزه دیو خوکامگی محمدعلی‌شاه را به خاک ساییده بود ولی از برقراری مشروطیت با روندی که یافته بود راضی نبود. با این‌که همراهان او به‌اصطلاح به مشروطیت رسیده بودند، او همچنان که خود را در هیچ زمینه‌ای طلبکار مردم نمی‌دانست عنصری ناراضی بود و به عناصر به قدرت رسیده با دیده انتقاد می‌نگریست و درصدد جستن راهی برای خروج از بن‌بست موجود بود.

البته فقر، ستم و تحقیر و اجحاف مایه و پایه هر نوع اعتراض و قیام است و در جنبش جنگل نیز نابسامانی ایران و محرومیت و فقر حاکم بر آن یکی از موجهات خیزش نهضت جنگل بوده است، یعنی همان عواملی که

اشاره: چشم انداز ایران بر آن است تا به یاد یادآور بزرگی چون میرزا کوچک خان و نهضت جنگل، ویژه نامه ای برای سالگشت او در سال ۱۳۸۵ تهیه نماید. بنابراین از علاقه مندان به آزادی و استقلال کشور و راهی که این شهید بزرگوار پیمود تقاضا داریم تا مقاله، عکس و خاطرات ناگفته خود را برای ما بفرستند و با آمادگی خود را برای گفت و گو با نشریه اعلام دارند. مقاله آقای سیدنوری کیافر نیز به همین منظور برای نشریه فرستاده شد که با اجازه خودشان بخشی از آن را در این شماره می آوریم و تمام آن در ویژه نامه سال ۱۳۸۵ آورده خواهد شد.

آنگاه که پرتو زرین خورشید سال ۱۲۹۴(۱۹۱۵میلادی - رجب ۱۳۳۳ هجری قمری) طلایه دار نوردوزی، خرمی و سبزی با شکر و فله ها و جوانه ها پیام آور بهار طبیعت و نویدبخش غلبه روشنائی و شادای بر تیرگی و سردی شد، در جنگل های انبوه گیلان جرقه ای زبانه کشیده و درخشیده بود که امید آفرین و زندگی ساز بود. آغازگر این حرکت امید آفرین و زندگی ساز کسی جز میرزا کوچک نبود، گیلمدردی از تبار بویه زاگان که درس عدالت خواهی و پیکار با پلیدی و زشتی را در مکتب اسلام و در هنگامه نبرد در کمیته ستارخان آموخته بود.

تحلیل پدیده تاریخی نهضت جنگل جهت درک واقعیت و ماهیت و سبب شکست و بدفرجامی آن از اموری است که باید صادقانه و بصیرانه دنبال گردد، زیرا یکی از معانی تاریخ وجدان بشریت است و هیچ اندیشمندی که به شخصیت انسانی خویش واقف باشد، حاضر نیست وجدان خود را زیر پا بگذارد. واقعیت این است که در طیف نهضت جنگل که در حقیقت یک جنبه متحد از قشرها و گروه ها با اندیشه های مختلف بود حرف ها و حدیث های بسیاری گفته شد و هر یک از صاحب نظران و اندیشه وران از دیدگاه مذهبی و مسلکی و ملی به نتایجی رسیدند که گاهی متضاد و غیر اصولی است. خیزش جنگل در ماهیت خود فریاد خشمگینانه ملتی مظلوم تحقیر شده و ستم کشیده در پهنه تاریخ بود که می خواست با پارو کردن طومار سپاه قانون زور و خودکامگی و گسستن زنجیر استبداد هزاران ساله داخلی و خارجی آزادی را به ملت ایران هدیه کند، زیرا آزادی تنها بستری است که انسان می تواند در پرتو آن و در سایه سار آن شخصیت خود را بشناسد و بسازد تا آنچه را در استحقاق و استعداد اوست کسب کند، زیرا بدون آزادی هرگز استقلال نمی تواند خود را نشان دهد و بستر زندگی جلوه کند. آزادی اندیشه و تنفس، کمترین حق انسان در زندگی است. اگرچه تعریف آزادی از دیدگاه منتقدان مکاتب اجتماعی از لیبرالیسم تا سوسیالیسم و فاشیسم متفاوت است، ولی آزادی در وجه کلی خود چیزی جز توان گزینش بدون احساس ترس و دلوپسی و مانعی در درون و بیرون زندگی نیست، چیزی که تا دهه نخستین قرن بیستم برای ایرانیان نه مفهوم داشت و نه کسی آن را تجربه کرده بود. فقط در

از محراب مسجد تا

میدان پیکار

سیدنوری کیافر



سال‌های اخیر، بازار نشر کتاب‌های سیاسی شاهد رواج سبکی از واگویی رخدادهای سیاسی - اجتماعی جامعه ایران بوده که در فرمول‌بندی‌های رایج، نشانی از تاریخ‌نگاری‌های رسمی نداشته است. "تاریخ شفاهی"، عنوانی مناسب‌تر برای این‌گونه بازخوانی‌های تاریخ ایران معاصر است و کتاب خاطرات خانم نجمی علوی را نیز می‌توان زیرمجموعه این ژانر از وقایع‌نگاری سیاسی ایران قرار داد.

نجمی علوی فعال جنبش ملی زنان، متولد سال ۱۲۹۷ خورشیدی، ششمین و آخرین فرزند ابوالحسن علوی از مبارزان دوران مشروطه است. نجمی ۹ ساله بود که خیر خودکشی پدر را - که در پی محدودیت‌های سیاسی در مبارزه با حکومت وقت ناگزیر به مهاجرت به برلین شده بود - شنید. شش سال پس از خودکشی پدر، برادر ارشد نجمی (مرتضی) در سال ۱۳۱۱ به علت فعالیت‌های سیاسی در آلمان علیه رژیم رضاشاه، از آن کشور اخراج و به شوروی پناهنده شده که در نهایت در دوران تسویه‌های خونین استالین در سال ۱۳۱۶ به زندانی در ترکمنستان منتقل و پس از چهار سال در آن زندان جان باخت.

از دیگر اعضای فعال سیاسی خانواده، برادر میانی نجمی (آقابزرگ) بود که با داشتن اختلاف سنی چهارده‌ساله با وی، نقش بسیاری در شکل‌گیری تفکرات سیاسی - اجتماعی خواهر کوچکتر خانواده ایفا کرد؛ خواهر کوچکتری که از مجموع صمر ۸۴ ساله خود [تا زمان انتشار کتاب]، بیش از ۵۷ سال آن را در مهاجرت و زندگی در غربت گذراند.

کتاب خاطرات نجمی علوی که باعنوان "ما هم در این خانه حقی داریم" منتشر شده، نام خویش را از عبارتی وام‌گرفته که



**نگاهی به کتاب
خاطرات نجمی علوی**
(خواهر نویسنده فقید بزرگ علوی)

پشت درهای غربت...

پروین امامی



ابراهیم کسمایی، شیخ محمدباقر میران املشی و محمد پیرنازاری.

حالا باید دید میرزا کوچک چه کرد و چه شد و سرانجام این تشکیلات به کجا رسید. واقعیت این است که نهضت جنگل یک حرکت و اعتراض سیاسی مسلحانه و انقلابی در کسوت مذهب علیه بیگانگان و ایادی داخلی آنان برای برقراری آزادی و عدالت اجتماعی بود، نه یک حرکت انقلابی و متعالی علیه نفوذالیه‌سم و با یک حرکت انقلابی روشنفکران ایران جهت برقراری نظام سوسیالیستی و نه حتی حرکت کور و شتابزده انقلابیون علیه دشمنان آزادی. نهضت جنگل پس از هفت سال نبرد و فراز و فرود و پس از سه مرحله مشخص در ۱۱ آذر ۱۳۰۰ خورشیدی (دوم ربیع‌الثانی ۱۳۴۰ شمسی) با یورش رضاخان مریخ و حامیان خارجی آن و بریدن سر سوزان میرزا کوچک‌خان پایان یافت. اگرچه نهضت جنگل - که عمر هفت‌ساله داشت - از آنچه در اول بود به چیز دیگری تبدیل شده بود؛ که صد البته یک امر طبیعی بود، زیرا طول زمان و دوام آن خود به خود موجب تحت‌تأثیر قرارگرفتن ضرورت‌ها و انگیزه‌ها و سعی و کوشش نوینی می‌شود که از لحاظ ساختار و بافت اعم از سیاسی و ایدئولوژی و اقتصادی در سطح دیگری جلوه می‌کند از آنجا که ضرورت‌های نوین مایه و پایه این دگرگونی‌ها و حتی دگرپس‌هاست. هستی، دانش، کنش و گرایش‌ها در نهضت جنگل نمی‌توانست از این اثرگذاری‌ها به دور باشد، زیرا همان‌گونه که فقر مادر همه انحرافات است انقلاب نیز مادر اندیشه‌ها و ساختار مربوط به آن است و این پاسداری و پرستاری از انقلاب برای بالندگی و خلق رهبران جدید از پدیده‌های الزامی و ناشی از ماهیت هر انقلاب است.

با تمام این دانستن‌ها میرزا کوچک و نهضت جنگل یک مقوله واحد بودند و حتی هم‌راد یکدیگر به گونه‌ای که نمی‌توان آنها را از یکدیگر جدا کرد و این از موارد نادر تاریخ است که سرنوشت یکی در سرنوشت دیگری در هم تنیده می‌شود. بر فرار این آگاهی‌ها هیچ چیز همیشگی نیست و همیشه نمی‌ماند ولی تا زمانی‌که جاودانگی وجود دارد، این‌گونه شخصیت‌ها جاودانه می‌مانند. به‌طور کلی نسبت به بعضی از شخصیت‌ها آن‌گونه احساس احترام وجود دارد که انسان به‌رغم مخالفت‌ها و آرمان‌هایش احساس می‌کند که ناچار از احترام‌گذاشتن به آنهاست، به همین جهت این‌گونه شخصیت‌ها در زیر خاک و در گور خود محتشم‌تر، بزرگتر و محترم‌تر از زمان حیات خود می‌شوند و این چیزی نیست جز هنر زندگی کردن؛ و میرزا کوچک چنین بود. میرزا کوچک هیچ‌گاه حتی در مواقع حساس نهضت، برای برخورداری از مزایای زندگی بر سر نهضت به معامله ننشست و خود را نفروخت. با نقل قولی از این مرد سرفراز و لهی ادعا مطلب را به پایان

اندیشه بوده است، ولی بعضی از پژوهشگران دیگر، آرمان اتحاد اسلام را از ابتکارات سیدجمال‌الدین افغانی معروف به اسدآبادی می‌دانند و به احتمالی گفته‌اند که او در سفر دوم خود به هندوستان و اقامت در دکن به این اندیشه رسیده بود. گروه دیگر، اندیشه اتحاد اسلام را از ترکیه می‌دانند که از طریق هدایت کارشناسان آلمان سازمان داده شده بود، زیرا آلمانی‌ها می‌خواستند با نفوذ در مناطق مسلمان‌نشین عراق، ایران، ترکیه و دیگر مناطق که از انگلیس‌ها نیزارزی و نفرت داشته‌اند، نیرویی برای سرکوب رقبا و دشمنان جهانی خود به‌وجود آورند. به‌مرحال اتحاد اسلام در ایران از طریق ترکیه به‌وسیله دوتن از بزرگان ترک به‌نام‌های "بهارتیک" و "روش‌پیک" صورت پذیرفت. ولی هرگز سازمان اتحاد اسلام مورد بحث از یک برنامه مدون سیاسی و اقتصادی برخوردار نبود. فقط با قبول شعارهای عاطفی و مذهبی و ملی و تعلقات ناشی از آن می‌خواستند اتحادی از آنان علیه دولت‌های انگلیس و روس و فرانسه به‌وجود آورند.

ورود این دو اندیشمند ترک در شرایطی بود که ایران دچار بحران کودتای محمدعلیشاهی و فوران نفت و حرکت آزادیخواهان علیه استبداد صغیر از رشت، تبریز و اصفهان بوده است. در این آشفتگی‌ها در شرایطی که جهان در آستانه جنگ اول بود این دوفکر ترک به ایران آمدند و با آزادیخواهان رابطه برقرار کردند. اگرچه چندان توفیقی نیافته بودند، ولی در آخرین روزهای اقامت خیلی ضعیف توانسته بودند مجالسی با این عنوان ترتیب دهند و اینان می‌خواستند با یگانگی و اتحاد مسلمانان جهان، نقشه عبدالحمید پاشا را تحقق بخشند تا دوباره ترکیه به مرکز خلافت اسلامی تبدیل شود. بنیانگذاران اولیه اتحاد اسلام در ایران عبارت بودند از "حاج محتشم السلطنه، حاج معینی بوشهری، سیدرضا مسارات، سیداحمد کمره‌ای، ناصرالله سلام، آیت‌الله مدرس، محمد عبده و امثال آنان." این کانون مورد حمایت آلمان بود، میرزا کوچک‌خان که یکی از آزادیخواهان مشروطیت و در این شرایط عنصری ناراضی و نسبت به مشروطه‌خواهان اعتراض داشت با واسطه و معرفی سیدرضا مساوات به

میرزا کوچک و نهضت جنگل
یک مقوله واحد بودند و
حتی هم‌راد یکدیگر به گونه‌ای
که نمی‌توان آنها را از یکدیگر
جدا کرد و
این از موارد نادر تاریخ است که
سرنوشت یکی
در سرنوشت دیگری
در هم تنیده می‌شود

این کانون پیوست، سران اتحاد اسلام در اندیشه ایجاد یک هسته مقاومت در شمال ایران بودند تا همانند دوره استبداد صغیر با یورش به تهران به آرمان خود توفیق یابند. حرکت میرزا به گیلان و تشکیل نهضت جنگل با عنوان اتحاد اسلام پاسخی به این ضرورت و اندیشه بوده و او موفق به تشکیل کانونی مرکب از ۱۵ تن به‌عنوان اتحاد اسلام در گیلان شد که عبارت بودند از دکتر حشمت طالقانی، حاج احمد کسمایی، میرزا محمد افشایی، حاج‌شیخ‌علی علم‌الهدی (حلقه سری)، حاج‌سیدمحمد محمود روحانی، حاج‌سیدعبدالوهاب صالح ضیابری، میرزاهادی لاکانی، شیخ محمود کسمایی، شیخ عبدالسلام عرب مشهور به شهید مکی،

در حال جیره‌بندی غذایی بود و..."

نجمی علوی در گفته‌های خویش تصریح می‌کند که همگام اقامت در ایران به عضویت حزب توده گرویده و در قالب یک مهاجر پناهنده وارد خاک شوروی شده بوده، اما در جمع‌بندی خاطراتش، نگاه تلخ و تأسف باری را که بسیاری از توده‌ای‌ها و مهاجران به شوروی سابق در بازگویی خاطرات خویش به مخاطب خویش انتقال می‌دهند به خواننده خاطرانش القا نمی‌کند. به نظر می‌رسد نگاه وی به گذران ۳۴ سال از زندگی در شوروی، علیرغم وجود مصائب و سختی‌های بسیار، نگاهی با اضماعن و از سر درک فروتنانه است. البته خود در بخشی از کتاب می‌گوید: "واقعیت این است که من حدود ده سال اول مهاجرتم در شوروی چیزی درباره‌ی کشتار و تصفیه‌های دوران استالین و جنایت‌های آن دوران و یا این که برادرم مرتضی پس از آمدن به شوروی جزو این قربانیان بوده، نمی‌دانستم."

در عین حال این نکته را نیز باید در خاطر داشت که ظاهراً براساس آنچه از خاطرات بازگفته شده برمی‌آید، عضویت در حزب توده برای وی حامل فعالیت‌های خطیر سیاسی و یا حضور در مجامع، نشست‌ها و روابط پیچیده و تشکیلاتی حزبی نبوده و یا دست‌کم وی در بیان خاطراتش بر ثبت آنها اصراری نداشته است. از همین روی شاید برخی تفسیقات، بی‌مهری‌ها و کاستی‌هایی را که گریبان بسیاری از پناهنده‌ها و مهاجران به شوروی سابق را گرفت، شامل حال نجمی علوی که بیشتر در قامت یک فعال اجتماعی حقوق زنان ظاهر شده بود، نگردد. البته وی نیز همانند بسیاری دیگر از منتقدان مدیریت کلان و رهبران بلندپایه حزب توده - بویژه کیانوری - فراموش نمی‌کند که قضایاتش را نسبت به وی در قالب انتقادی صریح و بی‌پروا بیان کند: "... بعد از ضربه به حزب توده و فروپاشی آن، وقتی خصلت‌های کیانوری را مرور می‌کردم، می‌بینم او همیشه در هر کاری می‌خواست جلوت بپوشد و نفر اول شود. او عاشق فکر خودش بود و همواره تلاش داشت آن را به دیگران تحمیل کند. آدمی با آن خصوصیات تکررانه، جامعه‌ای برای حزب توده ایران آفرید که منجر به پاشیدگی هزاران خانواده شد و با دنباله‌روی ماجراجویانه‌اش از "خط امام"، صدها نفر توده‌ای به اعدام، زندان و یا تبعید و مهاجرت گرفتار آمدند. او تنها به حزب توده ضربه نزد، بلکه به نوبه خود ضربه سنگینی به جنبش چپ ایران وارد آورد."

از دواخ نجمی در سال ۱۳۲۰ و در سن ۲۲ سالگی با استوان یکم مراد رزم‌آور (افسر رسته توپخانه در لشکر رضاییه) درست شش ماه پیش از شروع جنگ جهانی دوم صورت می‌گیرد؛ جنگی که نه تنها در موقعیت سیاسی و ژئوپولیتیک کشور، بلکه در سرمنشبت همه مردم ایران به تناسب متفاوت تأثیر گذاشت.

محکوم شد. نوشته‌های منتقل شده توسط نجمی به خارج از زندان که مجموعه داستان‌های کوتاه نوشته آقابزرگ بود، بعدها با عنوان "ورق پاره‌های زندان" در سال ۱۳۲۱ و به‌عنوان اولین آثار در حوزه ادبیات سیاسی در تهران منتشر شد.

دوستی و رفت‌وآمد آقابزرگ با روشنفکران مشخصی همچون صادق هدایت، تقی ارانی، عبدالحسین نوشین، مسعود فرزاد، محبتی مینوی و... ازجمله مناسباتی است که نجمی همچنان پس از گذشت دهه‌ها نسبت به آن احساس افتخار می‌کند: "من خود را در مقامی نمی‌بینم که بعضی‌اهم در وصف امثال دکتر ارانی سخن بگویم. رفت‌وآمدها و معاشرت‌های برادرم آقابزرگ در آن سال‌ها با این چهره‌ها، تأثیرات معنی را در زندگی من، دختر جوان خانواده، به همراه داشت و طبیعتاً مرا به سوی هشیاری و آگاهی بیشتر از مسائل زمان سوق می‌داد."

حزب توده در لزوم ارتقای حقوق زنان، تأثیرپذیری عاطفی از تفکرات مردان خانواده و فامیل که در کادر تشکیلاتی حزب توده فعال بودند و نیز انگیزه دادخواهی و مبارزه با ستم دوران رضاشاهی ازجمله عواملی بود که نجمی را در سال‌های ابتدای جوانی به عضویت در حزب توده ترغیب کرد. در همین پروسه انتخاب شغل آموزگاری پس از اخذ مدرک دیپلم متوسطه در هجده‌سالگی، مسیر ورود به عرصه اجتماع را برای کوچکترین عضو خانواده علوی‌ها پیش از پیش همواره کرد. خروج از خانه و اشتغال به فعالیت اجتماعی، به‌تدریج روحیه نجمی را آماده تحلیل دقیق و تبیین واقع‌گرایانه از شرایط جامعه می‌نمود؛ روحیه‌ای که وجود آن در زندگی این دختر جوان، فاکتور بسیار موثری در تحمیل ناملازیمات بعدی و سمت‌وسو دهی به مسیر زندگی آینده‌وی بود.

در فصل‌بندی‌های کتاب حاضر، بخش‌های عمده‌ای به تقریر خاطرات خانم نجمی از چگونگی زندگی و نگرش اطرافیان و آشنایانش ازجمله مادر، بزرگ‌علوی، تقی ارانی، استوان یکم قبادی، عبدالحسین نوشین، مریم فیروز، بدری علوی، جعفر پیشه‌وری، سروان تفرشیان، دایه خانواده و نیز ناگفته‌های سال‌های اقامت در شوروی اختصاص یافته است؛ اقامتی که پس از خروج از مرز ایران در روز ۲۲ آذر ۱۳۲۵ و ورود به اردوگاه "ژدانف" آغاز می‌شود: "... من در سال ۱۳۲۵ و در سن ۲۸ سالگی با تمایلات شدید شوروی‌خواهی وارد خاک این کشور شدم و ۳۴ سال از ۵۷ سال زندگی‌ام در غربت، در شوروی گذشت. ما در شرایطی وارد شوروی شدیم که حدود هفت ماه از خاتمه جنگ جهانی دوم می‌گذشت و شوروی با ۲۶ میلیون کشته در جنگ و میلیون‌ها معلول در شرایطی قرار داشت که تمام کشور

در حال جیره‌بندی غذایی بود و..."

در عین حال این نکته را نیز باید در خاطر داشت که ظاهراً براساس آنچه از خاطرات بازگفته شده برمی‌آید، عضویت در حزب توده برای وی حامل فعالیت‌های خطیر سیاسی و یا حضور در مجامع، نشست‌ها و روابط پیچیده و تشکیلاتی حزبی نبوده و یا دست‌کم وی در بیان خاطراتش بر ثبت آنها اصراری نداشته است. از همین روی شاید برخی تفسیقات، بی‌مهری‌ها و کاستی‌هایی را که گریبان بسیاری از پناهنده‌ها و مهاجران به شوروی سابق را گرفت، شامل حال نجمی که بیشتر در قامت یک فعال اجتماعی حقوق زنان ظاهر شده بود، نگردد. البته وی نیز همانند بسیاری دیگر از منتقدان مدیریت کلان و رهبران بلندپایه حزب توده - بویژه کیانوری - فراموش نمی‌کند که قضایاتش را نسبت به وی در قالب انتقادی صریح و بی‌پروا بیان کند: "... بعد از ضربه به حزب توده و فروپاشی آن، وقتی خصلت‌های کیانوری را مرور می‌کردم، می‌بینم او همیشه در هر کاری می‌خواست جلوت بپوشد و نفر اول شود. او عاشق فکر خودش بود و همواره تلاش داشت آن را به دیگران تحمیل کند. آدمی با آن خصوصیات تکررانه، جامعه‌ای برای حزب توده ایران آفرید که منجر به پاشیدگی هزاران خانواده شد و با دنباله‌روی ماجراجویانه‌اش از "خط امام"، صدها توده‌ای به تبعید و مهاجرت گرفتار آمدند. او تنها به حزب توده ضربه نزد، بلکه به نوبه خود ضربه سنگینی به جنبش چپ ایران وارد آورد."



در ایران سابقه نداشت - سرانجام به نتیجه رسید و مبارزه با بی‌سوادی زنان در آن سال‌ها که به‌گفته‌های خاطرات "تیره‌های ارتجاعی حتی کوشش می‌کردند مانع تحصیل دختران در دوره دبیرستان شوند"، پیروزی چشمگیری برای جنبش ملی زنان و اعضای فعال آن در پی داشت.

انگاس موضوعات مرتبط با مسائل زنان موفق و پیشرو ازجمله درج اخبار و تصاویر مراسم فارغ‌التحصیلی نخستین زنان پزشکی ایرانی در نشریه، ازجمله راهکارهای تشویقی مسئولان نشریه برای گام برداشتن زنان طبقه متوسط شهری در راستای باور توان خویش و همسود شدن با فرایند مدرنیزاسیون تدریجی در جامعه بود.

خانم نجمی علوی در نقب به گذشته و یادآوری خاطرات خویش، مواضع فکری بزرگان خانواده و فامیل از زمان انقلاب مشروطیت به بعد و انجام فعالیت سیاسی پدر و برادرها را عاملی موثر در شکل‌گیری تدریجی شخصیت اجتماعی خود می‌داند. "دنیای کودکی من، زندانی از سکوت بود." این عبارت، گفته زنی سالمند است که با گروش در دلان‌های تو در توی خاطرات دهه نخست زندگی خویش به یاد می‌آورد که غیبت پدر، فعالیت‌های پریش برانگیز برادرها در عرصه مسائل سیاسی، احتیاطکاری‌ها، بیخ‌بیخ‌ها و صحبت‌های درگوشی، سکوت‌های پراضطراب و منع جدی وی از انتقال اخبار و مسائل خانواده نزد دوستان و همکارانش‌ها، دوران پریشور کودکی‌اش را به دنیای پیچیده بازیگران سیاسی پیرامونش گره زده بود.

در آن سال‌ها، مهاجرت به کشورهای اروپایی - بویژه فرانسه و آلمان - برای ادامه تحصیل، ازجمله آدابی بود که نوعاً در میان خانواده‌های متمول رواج داشت و خانواده علوی هم که از موقعیت اجتماعی و مالی بااسته‌ای برخوردار بودند، از این آیین مستثنا نمانده بودند. سفر پدر، عموزاده‌ها و برادرها به آلمان برای ادامه تحصیل و نیز انجام فعالیت سیاسی علیه رژیم وقت و انتقال موثر اخبار آن فعالیت‌ها به اعضای خانواده مستقر در ایران، به‌تدریج فضای ذهنی نجمی را که در آن سال‌ها در ابتدای سال‌های نوجوانی بود تحت سیطره خود گرفت.

مهم‌ترین فرد خانواده علوی‌ها که به‌گفته نجمی تاثیر عمیقی بر وی نهاد، آقا بزرگ علوی بود؛ برادر بزرگ‌تر، مبارز سیاسی و نویسنده صاحب‌سبک که به‌گفته خواهر، نخستین‌بار وی، نوشته‌های برادر را مخفیانه و با جاسازی‌های ماهرانه به بیرون از زندان انتقال داد. بزرگ علوی در اردیبهشت ۱۳۱۶ به اتهام فعالیت در گروه آزادی و داشتن "مرام اشتراکی" توسط حاکمیت وقت دستگیر و در بهمن ماه ۱۳۱۷ در دادگاهی موسوم به محاکمات ۵۳ نفر به هفت سال زندان

به‌عنوان شعار تبلیغاتی نشریه‌ای به اسم "بیداری ما" در فاصله سال‌های ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۶ توسط گروهی از زنان روشنفکر فعال در جنبش ملی زنان ایران و با محور قراردادن موقعیت و حقوق شهروندی زنان ایرانی منتشر می‌شد و به تصریح نجمی علوی پایگاه مستحکمی در برابر فشار نیروهای متعصب مذهبی علیه زنان به‌شمار می‌آمد.

گروهی که نشریه "بیداری ما" را منتشر می‌کردند، متشکل از جمعی زنان تحصیل‌کرده متعلق به خانواده‌های سیاسی - فرهنگی آن دوران بودند که با الگو برداری از معدودی هم‌تایان خارجی، خود می‌کوشیدند جامعه سنتی و آشفته به فرهنگ و مناسبات فئودالی ایران آن روز را گامی به سمت مدرنیزاسیون اجتماعی - بویژه در حوزه حقوق اساسی زنان - رهنمون شوند.

این جمع به نوبه خود متأثر از تفکرات سیاسی سازمان‌یافته‌ترین تشکل حزبی وقت یعنی حزب توده ایران بودند؛ شکلی که بسیاری از فعالان آن وابستگان سببی یا نسبی زنان فعال در "بیداری ما" بودند. بدین ترتیب جرعه تأسیس یک تشکیلات فعال در امور حقوق زنان نخستین‌بار توسط حزب توده شعله گرفت و به همین منظور در یکی از روزهای اوایل تابستان ۱۳۲۳، گروهی از زنانی که به دعوت حزب توده در نشست در منزل یکی از اعضا حضور یافته بودند، دستور جلسه نشست را به بررسی چگونگی فعالیت زنان در برابر ارتجاع مذهبی، تأکید بر حق تحصیل دختران، کوشش در راه ایجاد یک مجله ویژه زنان و دفاع از حقوق قانونی آنان در جامعه اختصاص دادند.

از جمع هفت‌نفره حاضر در جلسه (عالیه شریعتی، زهرا اسکندری، مهرانگیز اسکندری، بدری علوی، شاه‌زنان علوی، نجمی علوی و اعظم سروش)، پنج نفر ازجمله اعضای خانواده‌های بزرگ علوی و ایرج اسکندری بودند. انتشار نشریه "بیداری ما" حاصل کوشش‌های این جمع بود.

تحلیل و بررسی

چگونگی تأسیس و فعالیت

فرقه دموکرات آذربایجان،

مبنی این نکته است که علیرغم

برخی آرماتگرایی‌ها، فرجام

تراژیک این فرقه را باید در

ماهیت اندیشه غیرقابل پذیرش

الحاق آذربایجان ایران به

آذربایجان شوروی [سابق]

دید

که رهبر فرقه (پیشه‌وروی) و افسران سازمان نظامی با وجود اعتقاد به انقلاب اکبر و نظام سوسیالیستی شوروی، هرگز خواهان زیر پا گذاشتن منافع ملی ایران، آن هم تا مرز تجزیه شدن کشورشان، نبودند و بی‌تردید مطالبه مقامات شوروی برای جدا کردن استان آذربایجان از ایران و ایجاد آذربایجان واحد به‌عنوان یک جمهوری از جماهیر شوروی، اصلی‌ترین عامل دوری‌گزینی و واکنش منفی ایرانیان به ماهیت و فعالیت‌های فرقه دموکرات بوده است.

در پی حوادث آذربایجان است که مهاجرت طولانی مدت خانواده کوچک رزم‌آور به شوروی شکل می‌گیرد. بازگشتن خاطراتی از سال‌های متمادی مهاجرت، تحمل دشواری‌های معیشتی، حضور در شهرهای مختلف از جمله باکو و مسکو، تحصیل زوج مهاجر در رشته علوم سیاسی، گویندگی نجمی در رادیو باکو و رادیو مسکو، توطئه‌افکنی‌های دستگاه‌های امنیتی شوروی علیه برخی فعالان پناهنده و مهاجر ایرانی، شرح قیام افسران بازگشتی کوتاه‌مدت به وطن پس از ۳۴ سال در سرانجام بازگشتی کوتاه‌مدت به وطن پس از ۳۴ سال در اردیبهشت ۱۳۵۸ از دیگر بخش‌های خزانگی خاطرات نجمی علوی است. وی پس از پنج‌ماه اقامت در ایران، به دلایل خانوادگی رهسپار لندن می‌شود تا به زندگی در کنار تنها دخترش که پزشک ساکن لندن است ادامه دهد. روز هفدهم فوریه ۱۹۹۷ (۲۸ بهمن ۱۳۷۵) روزی است که او، معلم بزرگ زندگی‌اش را از دست می‌دهد. در این روز آقا بزرگ علوی، برادری که به تدریج و در راستای مبارزه سیاسی به نویسندگی معروف و صاحب‌قلم تبدیل شده بود، در سن ۹۳ سالگی و پس از ۴۴ سال زندگی در مهاجرت، تن به مرگ می‌سپارد و بدین ترتیب نویسنده رمان مشهور "چشمه‌هایش" به ابدیت می‌پیوندد.

نجمی علوی علیرغم تمام فرازونشیب‌ها، در خاطراتش بر این نکته پای می‌نهد که از سرنشینی که وی را ناگزیر کرد بیش از نیم قرن در تبعید و غربت به‌سر بردگلا می‌مندی نیست؛ چرا که "در جامعه استبدادی، مردسالار و پدرسالار ایران پس از گذشت حدود صدسال از انقلاب مشروطیت هنوز در ارتباط با زنان و حقوق او شاهد صحنه‌های اسفناوری هستیم. من به‌عنوان یک زن ایرانی در شصت سال پیش با انگیزه مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی و احقاق حقوق زنان ایرانی در این مسیر گام نهادم. اگرچه تلاش‌هایمان در نیمه راه متوقف شد، ولی امیدوارم این روایت‌ها تا حدودی بتواند گوشه‌هایی از تلاش‌های زنان ایرانی را در تاریخ معاصر ایران نشان دهد. اگر توانسته باشم گوشه‌ای از آن حافظه تاز پختی را به نسل امروز منتقل کرده باشم، پاداش معنوی خود را دریافت کرده‌ام." □

نجمی در همین باره می‌گوید: "این جنگ آینده‌ای برایم رقم زد که پس از گذشت پنج سال از ورود متفقین به ایران، ناگزیر به ترکی وطن شدم."

جنگ البته به‌موارات ناملازمات، آثار مثبتی هم برای ایرانیان در برداشت که از جمله می‌توان به عفو و آزادی زندانیان سیاسی زمان رضاشاه که باقیمانده اعضای گروه اراکی - از جمله بزرگ علوی - را هم در بر می‌گرفت اشاره کرد.

پس از شهریور ۱۳۲۰ و پایان حکومت رضاشاه، وجود گرایش‌های متنوع نیروهای سیاسی زمینه‌ای را در کشور فراهم کرده بود که تا سپس و فعالیت‌احزاب و سازمان‌های سیاسی و نیز نشر مطبوعات رونق می‌گیرد. در همین روند همسر نجمی به عضویت سازمان افسری حزب توده تمایل می‌یابد. بعدها در جریان واقعه قیام افسران خراسان تعدادی از افسران سازمان نظامی - از جمله مراد رزم‌آور، همسر نجمی - شناسایی می‌شوند، ولی چون مدرک مستندی علیه وی به دست نمی‌آید، رزم‌آور از خطر زندان و تبعید رهائی می‌یابد.

انتقال محل زندگی از تهران به تبریز در پی مأموریت نظامی همسر، استقرار ناگزیر بعدی در قزوین و مخفی شدن رزم‌آور، اشتغال به کار در روزنامه "دوست ایران" که توسط روس‌ها در قزوین منتشر می‌شد، شکل‌گیری فرقه دموکرات آذربایجان در سال ۱۳۲۴ و نامه دعوت همسر از تبریز برای پیوستن به فرقه از دیگر برش‌هایی از زندگی نجمی علوی است که صفحاتی از کتاب را به خود اختصاص داده است.

تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان از جمله نقاط عطف بسیار بزرگ در تاریخ منازعات سیاسی ایران است و مروری بر برخی اسناد، مکاتبات و خاطرات منتشر شده در این زمینه گویای این نکته است که علیرغم برخی آرمانگرایی‌ها، فرجام تراژیک این فرقه را باید در ماهیت اندیشه غیرقابل پذیرش الحاق آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی جست‌وجو کرد؛ اندیشه‌ای که عموماً توسط حکمرانان شوروی سابق از جمله "باقروف" دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان شوروی و "تربیا" وزیر امنیت استالین در آن دوران مطرح و تبلیغ می‌شد، قانع از این‌که این اندیشه اساساً برای ایرانیان غیرقابل قبول و به معنای تجزیه کشور بود.

نجمی علوی در تحلیل خود نسبت به پدیده فرقه دموکرات، ضمن ارج‌گذاری بر "قصه‌های دردناک نسلی پاک‌باخته از نظامیان آرماتخواه سازمان نظامی حزب توده" این پرسش را هم قابل تأمل می‌داند که چرا فرقه علیرغم پاک‌باختگی بسیاری از اعضای خود نتوانست نظر مساعد توده وسیع مردم را جلب کند؟

او در پاسخ به پرسش خود تصریح می‌کند

داستان‌های کوتاه نوشته شده توسط بزرگ علوی در زندان، توسط نجمی و به‌طور مخفیانه به بیرون انتقال یافت و بعدها با عنوان "ورق‌پاره‌های زندان" در حوزه ادبیات سیاسی در تهران منتشر شد

خواهد آمد. در سال ۱۳۵۸ و در زمان حیات آیت‌الله خمینی نقل کرده و در نشریه و کتاب‌های زیادی از جمله "همگام با شریعتی" آمده است، در حالی که اگر این مطالب نادرست بود، حتماً دفتر آیت‌الله خمینی و نیز دوستان و شاگردان و دوستداران وی که کم هم نبودند، در آن زمان منکر می‌شدند. در حالی که این ادعا، استنباط، استدلال، "احتمال"، "شاید" و "به نظر رسیدن"‌های روحانی که در جلد سوم کتابش زیاد است. بعد از چند سال درگذشت آیت‌الله خمینی گفته و منتشر شده و بنا بر نص صریح آیت‌الله خمینی، نه روحانی و نه هیچ‌کس دیگر اجازه‌ی تأویل، تحلیل و تفسیر رفتار و گفتار وی را ندارند.

و اما راجع به ترجیح‌بندهای روحانی راجع به "مرحوم" نوشتن آیت‌الله خمینی برای شریعتی، باید گفت که: آیت‌الله خمینی خوب می‌دانست که رحمت الهی موقوف بر مرحوم گفتن هیچ‌کس نیست، اما اشاره به "فقدان" مردی چنین متفکر و متدین برای افراد زیادی روشنگر و نتیجه‌بخش خواهد بود. آری در سوگ چنین مردانی تنها و تنها می‌توان احساس فقدان و کمبود نمود. در چاپ چهارم کتاب "سیری در زندگانی استاد مطهری" آمده است که:

برخی گفته‌اند: «این که امام خمینی (ره) سخن صریحی درباره‌ی دگر شریعتی و آثارش نگفته‌اند، دلیل بر این است که امام مخالفتی نداشته‌اند». این سخن نمی‌تواند درست باشد، زیرا گاهی مطلبی را رهبر صلاح نیست بگوید، ولی فردی در دهی بعد باید بگوید و بالعکس.^{۱۹}

نویسنده‌ی کتاب از این رهگذری خواهد اثبات کند که کوپیدن شریعتی به وسیله‌ی مطهری در نامه‌ی مذکور، دلیلی بر رد شریعتی به وسیله‌ی آیت‌الله خمینی است، در حالی که اولاً آیت‌الله خمینی در تأیید شریعتی سخن‌ها گفته که در ادامه‌ی مقاله خواهد آمد. و در زمان حیاتش بارها منتشر شده، ثانیاً سخنان زیادی از "افراد در رده‌ی بعد" آیت‌الله خمینی در "زمان حیاتش" در تأیید شریعتی گفته و منتشر شده که یا از دوستان وی (مثلاً آیت‌الله‌سید محمود طالقانی)، یا از خانواده‌ی وی (از جمله خانم خدیجه قدس ایران) ثقفی - همسر آیت‌الله خمینی - و حجت‌الاسلام سید احمد موسوی خمینی) و یا از شاگردان مخصوص و دوستدارانش بوده‌اند و اکثراً از مسئولان جمهوری اسلامی ایران که از آن جمله، فقط برای نمونه، می‌توان به افراد زیر اشاره کرد: آقایان محمدجواد باهنر، مصطفی چمران، محمدتقی جعفری، حسن حبیبی، فخرالدین حجازی، علی حجتی کرمانی، محمدجواد حجتی کرمانی، سید محمد حسینی بهشتی، سید علی حسینی خامنه‌ای، سید محمد حسینی خامنه‌ای، محمدرضا حکیمی، سید محمد خاتمی، سید هادی

که آیت‌الله خمینی «از آغاز نهضت تا کنون به میدان شهادت تقدیم داشته است»^{۲۰} یاد کرده و نیز در مقاله‌ی بر خورده ساراکی با شریعتی و آریان‌پور نوشته: «بگذریم از جریان درناک مرحوم شریعتی که حضراتی که از پیشگاه ملوکانه درخواست می‌کردند زبان شریعتی را ببندد و حسینی‌های ارشاد را تعطیل کند، در مورد آریان‌پور که به اسم استاد دانشگاه به جوانان مسلمان ما، درس مارکسیستی می‌دهد، یکباره لال شدند که از پدر تاج‌دار خود بخواهند که دست کم، از تبلیغات ضد اسلامی او در دانشگاه جلوگیری به عمل آورد و نیز بگذریم از آن‌که هر روز، ده‌ها کتاب و نشریه به اسم داستان، تاریخ و... علیه خدا و اسلام از طرف مارکسیست‌ها و زیر نظر ساراکی شاه چاپ و پخش می‌گردد و نفس هیچ کدام از آنان که علیه کتاب‌های "شریعتی" و کتاب "شهید چاروی" فریاد "والسلام" بلند کرده‌اند، درمی‌آید»^{۲۱} و به تعریف و تمجید شریعتی پرداخته و آن گاه بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی، در جلد سوم کتابش به تکفیر و هدم وی پرداخته است.^{۲۲}

روحانی در شماره‌ی ۱۷ همان نشریه در جواب نامه‌ای که پرسیده:

من می‌خواستم از شما بپرسم در این میان تکلیف مردم چیست؟ نوشته‌های شما در [جلد سوم] کتاب "نهضت امام خمینی" و مجله‌ی ۱۵ خرداد را باور کنید یا گفته‌ها و نوشته‌های دیگران را؟ [مثلاً خاطره‌ی حجت‌الاسلام سید محمود دعایی مبنی بر تأسیف آیت‌الله خمینی از درگذشت شریعتی] چه کسی راست می‌گوید؟ بالاخره در این وسط مشخص نیست امام راجع به شریعتی چه دیدی داشتند و آن‌چه را امروز جناب عالی و دیگران نقل می‌کنید باید کدامی را درست دانست و قبول کرد؟^{۲۳}

پاسخ داد:

گفته‌اند که: «نشونده باید عاقل باشد». آیا شما اندیشمنداید که حضرت امام (س) چرا این تأسیف خود را سرگوشی اظهار کردند و در نامه‌ی رسمی که خطاب به آقای ابراهیم یزیدی در پاسخ به تسلیت‌نامه‌ی هواداران شریعتی دادند، علی‌رغم آن همه اصرار و پافشاری نام‌برده و همین کسی که امروز مدعی است که: «یک روز (۱۹) امام به من فرمودند: من به سه دلیل از فوت دکتر شریعتی مناسف هستم ۱) و دیگر دار و دسته‌های شریعتی، نه تنها حاضر نشدند از مرگ او اظهار تأسیف کنند، بلکه از واژه‌ی "مرحوم" نیز در حق او خودداری کردند»^{۲۴} آیت‌الله خمینی در وصیت‌نامه‌ی خود تأکید کرده که بعد از من «آن چه به من نسبت داده شده یا می‌شود، مورد تصدیق نیست، مگر آن که صدای من یا خط و امضای من باشد یا تصدیق کارشامان»^{۲۵}.

دعایی خاطره‌ی مذکور را - که متن کامل آن

آیت‌الله خمینی خوب

می‌دانست که رحمت الهی

موقوف بر مرحوم گفتن هیچ‌کس

نیست، اما اشاره به "فقدان"

مردی چنین متفکر و متدین برای

افراد زیادی روشنگر و

نتیجه‌بخش خواهد بود



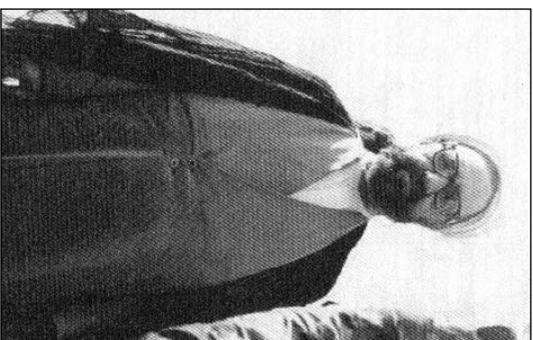
وجود تناقض بین «اخیراً نام‌های منتشر نشده‌ای از شریعتی...» به دفتر مجله‌ی ۱۵ خرداد رسید» با «عناصر وابسته به باند روشنفکری...» به پرونده‌ی او دست‌برد زده‌اند» مسایل دیگری را دامن می‌زند که در زیر می‌آوریم:

۱. چرا آن باند روشنفکری مورد ادعای روحانی، کل پرونده را برنداشت و فقط صفحه‌ی ۴۰ را دست‌برد زد تا تاریخ‌سازان، با بهانه‌ی آن بتوانند دیدگاه‌های خود را با نام تاریخ به خورد مردم بدهند؟^{۱۲}

۲. از "دست‌برد زدن باند روشنفکری" معلوم می‌شود که نامه در مرکز اسناد ساواک نگهداری می‌شد و بعد هم در مرکز اسناد انقلاب به ریاست روحانی؛ پس چرا و چگونه و به وسیله‌ی چه کسی در سال ۷۱ آن نامه به محل ماه‌نامه‌ی ۱۵ خرداد به مدیرمسئولی روحانی ارسال شده است؟ مگر این که بپذیریم آن باند، کل نامه (۴۰ صفحه‌ای) را در اول انقلاب برداشته و در سال ۷۱ با فرستادن آن به نشر به می‌خواسته شریعتی را بدنام کند! در آن صورت چرا صفحه‌ی ۴۰ را که بنا به "به نظر رسیدن" احتمالاً و "شاید"های روحانی بهترین سند ساواکی بودن شریعتی است، فرستاد؟^{۱۳}

روحانی در شماره‌ی ۸ و ۹ همان نشر به در جواب نامه‌ای آورده است: «در آن هنگام که جلد نخست کتاب "تهضت امام خمینی" را نگاشتیم، از دید امام نسبت به شریعتی، آگاهی نداشتیم»^{۱۴} و در جواب نامه‌ای دیگر می‌نویسد که با صرف امتناع آیت‌الله خمینی از به کار بردن لفظ "مرحوم" برای شریعتی "دیگر به آوردن فرموده‌ها و دیدگاه امام (سلام‌الله‌علیه) درباره‌ی او نیازی نیست"؛ و در جلد سوم کتاب "تهضت امام خمینی" مدعی شده است که دکتر ابراهیم بزرگی «پیشنهاد داد که امام، نام شریعتی را در این پیام [جواب تسلیم نامه‌های گروه‌های دانشجویی بعد از درگذشت شریعتی] با پیشوند "شهید" و "مرحوم" بیابورد، لیکن این پیشنهاد نیز از سوی امام با سرسختی رد شد و امام روی وظیفه و دیدگاه خود، سرسختانه و استوار ایستاد»^{۱۵}.

حال جای این سؤال است که چرا روحانی، علی‌رغم این اتهام حجت آیت‌الله خمینی که خود شاهد آن بود و نیز هشدارهای جدی مطهری در نامه‌اش به آیت‌الله خمینی (مبنی بر این که: «اگر خداوند از باب "و یحکرون و یحکمر الله و الله خیرالماکربین" در کمین او [شریعتی] نبود او در تأموریت خارجش چه بر سر روحانیت و اسلام می‌آورد»^{۱۶}) که خود آن را در سال ۵۶ از آیت‌الله خمینی گرفته)، باز هم در جلد یکم کتاب "تهضت امام خمینی" که بعد از درگذشت سید مصطفی خمینی (آبان ۱۳۵۶) چاپ شده - از شریعتی به عنوان «مجاهد شهید»^{۱۷} و نیز یکی از «فرزندان ارزنده‌ای»^{۱۸}



عنوان "نامه‌ای تاریخی" نوشته است: «متن این نامه در سال ۱۳۵۵ به محضر امام نوشته شده»^{۱۹} درحالی که در نامه‌ی مذکور سخن از چهلم شریعتی (۶ مرداد ۵۶) به میان آمده است، و بعد در شماره‌ی ۸ و ۹ همان نشر به و نیز در جلد سوم کتاب "تهضت امام خمینی" آورده که: «این نامه‌ی تاریخی در سال ۱۳۵۶ از سوی امام در نجف اشرف در دسترس این نگارنده قرار گرفت»^{۲۰} در این جا خوب است به جریبان "نامه‌ی منتشر نشده‌ی دکتر شریعتی به ساواک" اشاره‌ای کنم که آن هم، همزمان با این نامه، در همان نشر به به چاپ رسید و روحانی در توضیح آن آورد: «اخیراً نامه‌ی منتشر نشده‌ای از شریعتی که در سال ۱۳۴۸ نوشته شده است، به دفتر مجله‌ی ۱۵ خرداد رسید»^{۲۱} و در سال ۱۳۷۱ در

سؤالی که می‌توان در همین آغاز مطرح کرد، این است که ناشران نامه چه هدفی از انتشار تکه به تکه‌ی نسخه‌ی خطی آن داشتند و چرا آن را به همراه دیدگاه‌ها و تحلیل‌های خود به یک باره منتشر نکردند؟

جلد سوم کتاب "تهضت امام خمینی" نوشته که: «صفحه‌ی پایانی این نامه در پرونده‌ی شریعتی موجود نیست»^{۲۲} و بعد "به نظرش می‌رسد" که: «نام‌برده در پایان نامه‌ی خود پایه‌ی وفاداری، سرسپردگی و وابستگی خویش، به رژیم شاه را بیش از پیش بازگو کرده بوده است و شاید مقامات بلندپایه‌ی ساواک در پی نویسی آن نکته‌هایی را آورده بودند که می‌توانسته چهره‌ی او را به درستی بنمایاند و پیوند او را با رژیم شاه برملا سازد و دید ساواکی‌ها را پیرامون این نامه‌ی او به درستی روشن کند»^{۲۳} و ادامه می‌دهد: «از این رو عناصر وابسته به باند روشنفکری که در پی پیروزی انقلاب اسلامی بر مرکز اسناد ساواک چیره شدند، آن صفحه را برای پوشیده داشتن چهره‌های اصلی شریعتی از میان برده‌اند. نشانه‌های دیگری نیز در دست است که آنان به پرونده‌ی او دست‌برد زده‌اند»^{۲۴}



الان هم این اختلافات است. همین اختلافات سبب شده که دشمن‌های اصیل شما با دل راحت بخوابند و بگویند: «الحمدلله خودشان به جان خودشان افتاده‌اند و دارند به سر خودشان می‌زنند!»^{۲۴}

۲۹،۲ فروردین ۱۳۵۸، قم، ضرورت ابقای کمیته‌ها و تصفیه‌ی آن‌ها.

من پیش‌تر گفته بودم: زمان طغوت- [...] قبل از ماه مبارک یک غایبه درست می‌کردند! غایبه‌ی مثلاً "شهید جاوید" [...] همچو که این طرف [رو به] سردی می‌رفت و ماه محرم مثلاً نزدیک می‌شد، مسئله "شمس‌آبادی" را پیش می‌آوردند! [...] وقتی که این سرد می‌شد، نزدیک می‌شد مثلاً یا ماه رمضان یا... می‌شد قفسه‌ی "دکتر شریعتی" را پیش می‌کشیدند از آن ور، یا الله، شروع می‌کردند تبلیغات بر له او، از آن ور شروع می‌کردند تبلیغات علیه او. تمام "قوا" صرف می‌شد سراین و الان هم مشغول‌اند. الان هم آن‌هایی که می‌خواهند نگذارند که این مسائل ایران روی مصالح مسلمین [درست] بشود، حالا هم این مسائل هست. وقتی این هم سرد شد یک مسئله دیگر^{۲۷}.

آبان و آذر ۱۳۸۴

۳۱،۳ اردیبهشت ۱۳۵۸، قم، ریشه‌های انقلاب ایران و مسؤولیت سنگین دانشجویان و حوزة و شگردهای ساواک -

چنان‌چه در رژیم سابق همین مسائل بود [...] قبل از ماه محرم هم همین کار را می‌کردند. یک مسئله فرضی را پیش می‌آوردند که ما از مسائل اصلی غفلت کنیم. قبل از ماه رمضان می‌گفتند: "شهید جاوید" [...] یک قدری که این سست می‌شد، حالا می‌دید که یک وقت اجتماع دیگری است، می‌آمدند

آیت‌الله خمینی که در آن‌ها از سه موضوع مذکور یاد کرده، آورده شود:

۹،۱ آبان ۱۳۵۷، پاریس، نوفل‌لوشاتو، ضرورت حفظ وحدت و اجتناب از اختلاف -

یک سبب دیگر این است که قبل از ماه مبارک و قبل از ماه محرم که دو ماه است که اجتماعات مسلمین هست. در ماه رمضان [که] ماه اجتماعات است [در] مساجد که این مردم توجه دارند به این اجتماعات، ماه محرم هم [که] در ایران وقت اجتماعات است. این را دیگر دولت‌های خودمان آن‌ها هم کمک می‌کنند همه با هم دولت‌های خودمان - شما حالا بعدها هم امتحان کنید. در این دو موسم قبل از این که دو موسم نباید یک چیزی توی کار می‌آورند ما دیدیم که دو سال و سه سال - حالا هم تتماش هست. [۱]: کتاب "شهید جاوید"؛ چه بساطی درست کردند برای کتاب "شهید جاوید"؛ با هم اختلافات اهل منبر و اهل محراب و اهل بازار و اهل کذا. یکی از آن طرف کشید و یکی از آن طرف کشید و یک ماه مبارک، یک ماه محرم و سایر ایام خودشان را صرف کردند و "قوا" را هدر بردند. اعلیٰ حضرت با کمال آرامش اموال این ملت را خورد و سلطه‌ی خودش را تحکیم کرد بر آن‌ها، آقایان هم همه متحفظ‌اند که کجایی کتاب "شهید جاوید" چی چی نوشته، کجایش چی، چی نوشته. مقصودش این است، مقصودش آن است! دوا کردند سر این مطلب و اختلافات؛ و منبرهایی که باید صرف این بشود که این سدی که سد اسلام، برای پیشرفت اسلام، برای پیشرفت مملکت است بشکند، این سد محمدرضاشاهی را بشکند "همه‌ی قوا" صرف کتاب "شهید جاوید" شد و اختلافات سر کتاب "شهید جاوید"؛ هدر دادند "قوای" خودشان را چند سال. الان هم دنبالش هست. [۲]: بعد از آن دوباره یک چیزی را آوردند: "مرحوم شمس‌آبادی"؛ خدا رحمتش کند. رفتند مثلاً یا کشتندش یا کشته شد. یک بساطی هم آن

طور بود یک سال هم مردم را معطل این کردند که: "آن آقای شمس‌آبادی را کی کشته، کی نکشته؟" دوا سر یک همچو مسئله‌ای کردند و این بی‌نقشه نیست. شما خیال نکنید که همین طوری واقع شده، یک کسی را کشته و یک کسی هم چه کرده. خیر! این یک نقشه‌ای است که روی این نقشه حساب شده. آن وقتی که شما می‌خواهید اجتماع با هم پیدا کنید و آن‌ها می‌ترسند که مبادا در این اجتماعات چه بشود. یک همچو مطلبی را پیش می‌آورند [۳]: یک قدری کهنه می‌شود یک چیز دیگر پیش می‌آورند: "علی شریعتی"؛ چه قدر "قوای" ما را، "قوای" اسلامی را تحلیل بزنند و همه را به هم متوجه کردند و همه‌ی قدرت‌ها را کوبیدند برای اختلاف بین این اهل منبر، داد و قال و اهل محراب چه و دانشجویی چه و دانشکده‌ای چه!

دعایی:

این جوآئی که بنسنگان امام

در تأیید مرحوم دکتر

و علاقه و پای‌بندی به

مرحوم دکتر نشان می‌دهند،

دلیل بر یک نوع تلقی و

برداشتی است که خود آن‌ها

از برخورد امام

با این آثار کرده‌اند

شاید انداز ایران

غافل از این که در اصل، موضوع سخنرانی آیت‌الله خمینی در آن جا سوء استفاده‌ی رژیم از جنجال، علیه کتاب "شهید جواد"، جریان قتل "آیت‌الله سید ابوالحسن شمس آبادی" و جریان تکفیر "علی شریعتی" است که عوامل رژیم در بهترین ماه‌های سال یعنی محرم و رمضان برای این که منبرها و مردم را از موضوع اصلی آن روز که نهضت اسلامی بر ضد شاه بود- منحرف کنند با انداختن سه موضوع یادشده بر سر زبان‌ها، عده‌ای از منبری‌ها را له آن سه موضوع و عده‌ای از منبری‌ها را علیه آن سه موضوع مذکور بر می‌انگیخت و - به قول آیت‌الله خمینی- آن عوامل با مطرح کردن سه موضوع مذکور «چه قدر قوای ما را، قوای اسلامی را تحلیل بردند و همه را به هم مترجه کردند، همه‌ی قدرت‌ها را کوبیدند، برای اختلاف بین اهل منبر، داد و قال، اهل محراب چه، دانشگاهی چه و دانشکده چه و...»

این سه موضوع یعنی جنجال علیه کتاب "شهید جواد"، جریان قتل "آیت‌الله سید ابوالحسن شمس آبادی" و جریان تکفیر "علی شریعتی" و بهره‌برداری رژیم از مخالفت و دفاع از سه موضوع مذکور در مقاله‌ی سید احمد خمینی نیز تحت عنوان "تحلیلی بر حوادث انقلاب اسلامی و زندگی امام خمینی (ره)" کاملاً هویدا است.^{۲۵}

متأسفانه نویسنده‌ی نامه، آگاهانه یا ناآگاهانه بدون توجه به علاقت نقطه‌گاما (؟) بعد از "علی شریعتی"، و بدون درک کل سخنرانی و نیز چهار سخنرانی دیگر آیت‌الله خمینی که همان سه موضوع تکرار شده. کلمه‌ی "آخر یک جمله را به اول جمله‌ی بعدی اضافه کرده است و روحانی هم بدون هیچ تعدیل و تصحیح، به تأیید نظر نویسنده‌ی نامه پرداخته است. آن چه جای تأمل دارد، این است که:

۱. آیا روحانی تا آن روز - با آن همه ادعای تاریخ‌نویسی انقلاب اسلامی و زندگی‌نامه‌نویسی آیت‌الله

خمینی - این سخنرانی را ندیده بود که با خواندن نامه‌ی مذکور اینچنین به وجد آمده و در صحنه گذاشتن به آن داد سخن داده؟! که "به نظر می‌رسد" وی، "حتماً و حتماً به ناصحیح بودن آن مطلب آگاه بود، چون در غیر این صورت می‌توانست از آن به عنوان اصلی‌ترین سند در کوبیدن شریعتی در جلد سوم کتاب "نهضت امام خمینی" استفاده کند.

۲. اما چگونه می‌شود قبول کرد که آیت‌الله خمینی آن قدر از شریعتی صمیمی باشد که - به گفته‌ی روحانی - لفظ "مرحوم" را از وی دریغ کند و بعد از آن در سخنرانی خود که موضوع آن وحدت مبارزه، علیه رژیم شاه است- علیه شریعتی صحبت کند و جالب‌تر این که درباره‌ی چنین فردی افعال جمع به کار برد، آن هم سه بار پشت سر هم!^{۲۶}

در این قسمت به جاست پیچ سخنرانی

خسروشاهی، صادق خلخالی، سید محمود دعایی، عباس شیبانی، نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، موسی صدر، مهدی عراقی، هادی غفاری، مهدی کروی، حسن لاهوتی، محمد مجتهد ششتری، علی مشکینی، عبدالمجید معادی‌خواه، محمد مفتاح، حسین علی منتظری، محمد منتظری، محمدرضا مهدوی‌کنی، میرحسین موسوی تبریزی، بهزاد نبوی، سید محمد واعظ‌زاده‌ی خراسانی و علی اکبر هاشمی رفسنجانی.

با این حال تکلیف نقل قولی که دکتر علی مطهری از پدرش آورده - که: «نظر امام از نظر من تندتر است» -^{۲۷} معلوم است! گفتنی است در همین کتاب گفته‌های آیت‌الله خمینی در مورد آثار مطهری به "تأیید مطلق" مطهری به وسیله‌ی آیت‌الله خمینی تعبیر شده که نگارنده پیش از این در مورد آن سخن گفته است و در این جا نیازی به تکرار نمی‌بیند.^{۲۸}

روحانی در شماره‌ی ۱۷ ماه‌نامه‌ی ۱۵ خرداد آورده است: «دار و دسته‌ی شریعتی که در زمان حیات امام، علی‌رغم تلاش‌های پی‌گیر خود نتوانستند سخنی یا نوشته‌ای از ایشان، به جانب‌داری از شریعتی بگیرند، اکنون به "جعل" و "دروغ" دست زده‌اند»^{۲۹} و در شماره‌ی ۱۸ همان نشریه در جواب نامه‌ای که نوشته:

کلام حضرت امام (ره) مندرج در "صحیفه‌ی نور" جهت روشن شدن ادیان عمومی، نسبت به بیان امام راحل (ره) که ظاهراً [با خاطری دعایی مبتی بر تأسف آیت‌الله خمینی از درگذشت شریعتی] تعارض دارد، جهت بهره‌برداری به حضور ارسال می‌گردد. آرزوی موفقیت شما و همکارانتان را در بیان حقایق انقلاب اسلامی دام:

«علی شریعتی چه قدر قوای ما را، قوای اسلامی را تحلیل بردند و همه را به هم متوجه کردند، همه‌ی قدرت‌ها را کوبیدند، برای اختلاف بین اهل منبر، داد و قال، اهل محراب چه، دانشگاهی چه و دانشکده چه و...»

حضرت امام (رض)

صحیفه‌ی نور، چاپ دوم، ج ۲/ ۱۵۰

صحیفه‌ی نور، چاپ اول، ج ۲/ ۳۲۵

آورده است:

عده‌ای که در زمان حیات آیت‌الله خمینی توانستند عده‌ای که در زمان حیات آیت‌الله خمینی علیه شریعتی یا نوشته‌ای علیه شریعتی بگیرند، اکنون به "جعل" و "دروغ" دست زده‌اند و خود‌گو یا مصداق نوشته‌ی آیت‌الله خمینی شده‌اند که: «اکثر مورخین تاریخ را آن گونه که مایل‌اند و یا بدان گونه که دستور گرفته‌اند، می‌نویسند، نه آن گونه که اتفاق افتاده است. از اول می‌دانند که کتابشان بناست به چه نتیجه‌ای برسد و در آخر به همان نتیجه می‌رسند

۱. این سخنرانی که در این قسمت به جاست پیچ سخنرانی

نیخواستیم آن جا به آن‌ها جواب داده باشیم. گفتیم که: این کتاب قطور است. آن قسمتی که مشخصاً شما می‌گویید این مسایل درش هست، به من نشان بدهید یک جایی به من نشان دادند که من دیدم آن طوری که این‌ها می‌گویند، نیست. البته ممکن است سلیقه‌ی خاصی را اعمال کرده باشد که من قبول نداشته باشم، ولی آن طوری که این‌ها دارند رویش تبلیغ می‌کنند و به عنوان یک چیز مخالف در حدی که باید موضع گرفت مطرح می‌کنند، نیست».

این جرائی که بستگان امام در تأیید مرحوم دکتر و علاقه و پای بندگی به مرحوم دکتر نشان می‌دهند، دلیل بر یک نوع تلقی و برداشتی است که خود آن‌ها از برخورد امام با این آثار کرده‌اند. همین طور از فرزندانش امام و همسر امام مصاحبه‌هایی داشته‌ام که آن‌ها شنیدم نسبت به مرحوم دکتر شریعتی ابراز علاقه‌مندی می‌کردند[...]. صیبه‌های امام به خصوص آن دخترشان که از یک پیش و تفکر اسلامی عمیقی برخوردارند و به همین دلیل هم توفیق خدمات فرهنگی و اجتماعی زیادی را در قم دارند، مصاحبه‌ای کرده بودند که در آن با شایستگی تمام، حق مطلب را در مورد مرحوم دکتر ادا کرده بودند. درست است که ما می‌توانیم به این نتیجه برسیم که یک محیط آزادی در منزل امام حاکم بود و به اصطلاح معروف از یک دموکراسی خاصی برخوردار بودند و هر کس هر طوری که می‌خواست فکر می‌کرده ولو این که مخالف با دیگری باشد، ولی [با] شناختی که از بستگان امام داریم و علاقه و ایمانی که آن‌ها نسبت به امام دارند، یقیناً آن‌ها چیزی را که امام مخالف باشند، با این قاطعیت ازش حمایت و ستایش نمی‌کنند.^{۳۶} البته ناگفته نماند جمله‌ای نقل می‌کنم از یکی از نزدیکان امام، نزدیک‌ترین فرد به امام، همسر امام که جمله‌ی جالبی گفته‌بودند که مقایسه‌ای بود بین آثار مرحوم مطهری و مرحوم شریعتی که یکی عمیق‌تر می‌نوشته و یکی جذاب‌تر، و جالب‌تری که مادر شایسته‌ی ما نقل می‌کرد در جمع، به دلیل ضرورت نقل شوراکنیز مسایل بوده در جو اختناق گذشته که مرحوم دکتر به این ضرورت توجه داشته و به آن عمل می‌کرد».^{۳۷}

۳۳. رفتن و فاتحه خواندن سر مزار شریعتی به وسیله‌ی سید مصطفی خمینی با امام موسی صدر^{۳۸} و شرکت سید احمد خمینی در مراسم بزرگداشت شریعتی در آذر ۱۳۵۹ در منزل شریعتی و سخنرانی کردن در آن جلسه مبنی بر این که: «خدمات ایشان چیزی نبود که حالا من بخواهم راجع به آن صحبت بکنم، برای این که ایشان معلم انقلاب بودند و الان هم هستند»^{۳۹} دلپلی بر سخنان دعالی است.

۴. دکتر سید محمد مهدی جعفری می‌گوید: «آقای حاجری شیرازی نیز نامه‌ای علیه شریعتی به امام نوشته بود، اما امام پاسخ داده

سنتی نیز باید این حقیقت را دریابند که آن چه علما مطرح کرده‌اند، کلام آخرین نیست؛ پس نیاز به مرور و ارزیابی دقیق مباحثی که دکتر شریعتی طرح کرده است، احساس می‌شود».^{۳۴} ۲. دعایی که یاد می‌آورد: «یکی دیگر از خاطراتم مربوط به منتشر شدن خبر شهادت دکتر بود. خود من از نجف به عنوان روحانیت جوان خارج از کشور، می‌خواستیم در مراسم تشییع جنازهی آن مرحوم شرکت کنیم و به خدمت آقای رستم که اجازه بگیم [M]، نهی نکردند و اجازه دادند شخصاً و نه از طرف برادران روحانی نجف شرکت کنیم؛ چه آن‌که معتقد بودیم این نمایندگی از طرف دوستان روحانی در جو نجف که شدیداً دگم و مخالف افکار دکتر بود، مناسب نیست و در این مراسم شرکت کردم.

[خاطره‌ی] دوم، تأسفی بود که من از امام دیدم. فرمودند: "من از سه جهت متأسف هستم: یکی عدم توفیقی که این مرد در جمع بین قشر جوان و قشر مذهبی سنتی داشته؛ ای کاش تمام نیروی خودش را مصروف قشر جوان و تحصیل‌کرده نمی‌کرد و با یک دک واقع‌بینانه‌تری از مسایل مذهبی و اجتماعی تبلیغاتش را برای جمع این قشر جوان و سنتی دنبال می‌کرد" دوم تأسف بودند: "از برخوردها و درگیری‌های تعصب‌آمیز که باعث شد خدمت‌ش به نسل دانشگاهی توفیق کم‌تری داشته باشد؛" سوم تأسف خوردند: "از کوتاه بودن عمر این مرد که اگر حیاتش طولانی می‌بود با تجربه‌ی گذشته‌اش می‌توانست راهش را بهتر ادامه دهد"؛ و این مشاهدات من بود.^{۳۵} من معتقدم که همین تخطئه نکردن و برخورد منفی نکردن امام با مرحوم دکتر-چون امام اگر چیزی را مخالف [دین] تشخیص دهد، ضرورتاً باید اعلام کند، هیچ ملاحظه‌ای هم ندارند با هیچ کس - و این نحو برخورد با آن نحو دیگر و به آن شیوه‌ای که بسیاری از افراد در داخل تخطئه می‌کردند و به طور مطلق به عنوان یک خطری در طرز برداشت و در طرز تلقی مسایل اسلامی ذکر می‌کردند، خودش قابل تأمل است و اهمیت دارد[...].

خاطره‌ای دارم که یک روز خدمت امام بودم. ایشان فرمودند که: "از تهران کسی را مستقلاً فرستادند پیش من که بیاید این جا و علیه مرحوم مطهری و مرحوم شریعتی - البته این دو بزرگوار هر دویشان آن روزها حیات داشتند. حرف بزنند. من آقای مطهری را می‌شناسم و می‌دانم آقای مطهری چه طور فکر می‌کنند. آوردند کتاب "مسئله حجاب" اش را گذاشتند روی میز من و گفتند: آقای این کتاب، جنوب تهران را هم بی حجاب کرد در صورتی که من این کتاب را خواندم و م و این کتاب، جنوب تهران را بی حجاب نکردم، بلکه خیلی‌ها را به حجاب نزدیک کرده و "اسلام‌شناسی" شریعتی را مقدمات اسلامی است (به نظم) علیه "اسلام‌شناسی" چاپ مشهد بوده) من

این هم یک خردهای کم شد، "شریعتی" را پیش می‌کشیدند. هی دامن بزن! از این ور نکفیر! از آن ور تمجید! هر دو طایفه غافل از این که کی دارد کلاه سرشان می‌گذارند! هر دو طایفه غافل. هر دو "برای خدا". یعنی محرابی و منبری و عرض می‌کنم چیزی که اشکال می‌کرد، می‌گفت که برای خدا دارد "دین از دست می‌رود!" آن جوان چه و چه می‌گفت نه باز هم او برای خدا، "این ما را آیشنا کرد به اسلام!"^{۲۰}

هر دو کلاه سرتان رفته و آن‌ها نتیجه بردند. تکلیف منبری و محرابی این است که یک کلمه راجع به این مسایل: [شهید جاوید، شمس‌آبادی و علی شریعتی] حالا صحبت نکنند.^{۲۱} پس مشخص شد که چه کسانی به گفته‌ی آیت‌الله خمینی در سخنرانی اویش، قوای اسلامی ملت را به تحلیل بردند و بین دانشگاهی و اهل منبر اختلاف انداختند و بهترین استفاده‌ها را کردند. جالب است بدانیم که آیت‌الله خمینی در ۲۰ تیر ۱۳۵۸ در جواب یکی از حضار که گفت:

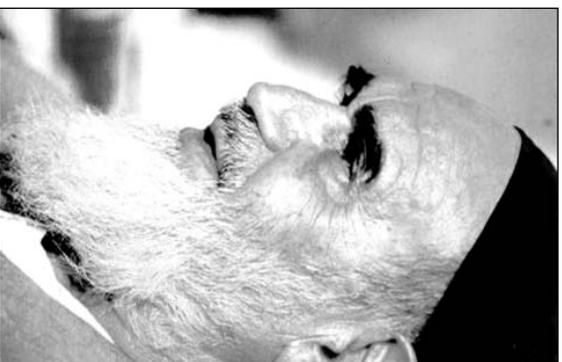
از امام تقاضا داریم برای جلوگیری از برخوردهای انحرافی و ایجاد حساسیت در قشر جوان تحصیل‌کرده‌ی مسلمان و جلوگیری از فتنه‌انگیزی افرادی که موقعیت پس از انقلاب را درک نمی‌کنند، خواهشمندیم موضع‌گیری مناسب و روشنی در قبال شخصیت اسلامی مرحوم شریعتی بیان فرمایید.^{۲۲} پاسخ داد:

من از این جواب نمی‌دهم. همین مسأله، مسئله ایجاد اختلاف است؛ همین مسأله اسباب این می‌شود که شما یک دسته بشوید، آن‌ها یک دسته‌ای بشوید.^{۲۳}

پس پرواضح است که اگر منظور آیت‌الله خمینی در سخنرانی اول، از تحلیل برنده‌ی قوای اسلامی، علی شریعتی بود، بر اساس چهار سخنرانی بعدی خود و جواب به سؤال فرد مذکور که در بالا آمد، خود، عامل ایجاد اختلاف می‌شد که این هم محال است. پس ثابت می‌شود که عده‌ای که در زمان حیات آیت‌الله خمینی نتوانستند سخنی یا نوشته‌ای علیه شریعتی بگیرند، اکنون به "جعل" و "دروغ" دست زده‌اند و خود گویا مصداق نوشته‌ی آیت‌الله خمینی شده‌اند که: «راکب مورخین تاریخ را آن گونه که مایل‌اند و یا بدان گونه که دستور گرفته‌اند، می‌نویسند، نه آن گونه که اتفاق افتاده است. از اول می‌دانند که کایشان بناست به چه نتیجه‌ای برسند و در آخر به همان نتیجه می‌رسند!»^{۲۴}

هر چند هر شخص را باید از آثارش شناخت و نه با سخن دیگران دربارش، با این حال آوردن سخنان ذیل به هیچ وجه برای تأیید شریعتی و دفاع از شریعتی نیست، بلکه برای نشان دادن بی‌اساسی سخنان پیشین در مورد شریعتی است.

۱. آیت‌الله خمینی در پاسخ این سؤال که: «آیا فکر نمی‌کنید کار مرحوم دکتر شریعتی تأثیر عظیمی در انقلاب ایران داشته» می‌گوید: «تعالیم شریعتی برخی بحث‌ها و اختلافات را در میان علما برانگیخت، ولی در عین حال نقش بزرگی در هدایت جوانان و روشنفکران به سوی اسلام ایفا کرد. پیروان شریعتی باید از آن چه دکتر شریعتی به ایشان عرضه داشته است، فراتر روند و در اسلام سنتی نیز تحقیق کنند، و به همین ترتیب پیروان علمای



مسئله "شمس‌آبادی" را پیش می‌آوردند! [...] وقت این است که باز یک ماه رضایی باشد یک ماه محرمی باشد باز اختلافاتی لازم دارند باز می‌افتند تو کار: مسئله "دکتر شریعتی" را پیش می‌آورند. از آن طرف دامن بزن به این که مثلاً چه طور است اهل منبر هم - بی توجه به مطلب که عمق قضیه چیست - منبر می‌رفتند و حرف می‌زدند. از آن طرف جوان‌های داغ هم - بی توجه به واقعیت مطلب - از این ور می‌افتادند. این دو گروه را مقابل هم قرار می‌دادند برای این که ذهنشان را از خودشان منحرف کنند.^{۲۵}

۱۴۴ تیر ۱۳۵۸، قم، نفوذ سیمده‌ساله‌ی غربی‌ها در ایران - خوب الحمدلله در این نهضت این پیروزی حاصل شد! [...] مع‌الأسف حالا باز نقشه‌ها این است که تفرقه بیندازند! [...] حالایی که قبل از ماه رمضان است و حالایی که باید قدرت‌ها با هم جمع بشود و این مقدرات مملکت را درست بکنند و اسلامی کنند حکومت را، سر یک شخصی [علی شریعتی]! دعوا می‌کنند: «آیا این مسلمان است یا نه!» مسلمان است به من چه، مسلمان نیست به تو چه! [...] چرا همه‌ی قدرت‌ها را یاد فنا می‌دهید برای این که زید مسلمان است یا غیر مسلمان؟ قضیه‌ی مرحوم "شمس‌آبادی" شما خیال کردید یک چیزی عادی بود. این هم جزو همان‌ها بود که با طریق‌های مختلف این‌ها می‌آمدند و درست می‌کردند. یک وقت "شهید جاوید" را پیش می‌آوردند و از این ور، و از آن ور، یک ماه محرم و صفر و بیش‌تر منبرها همه خرج این می‌شد که "شهید جاوید" چه! از این طرف یک دسته‌ای تأیید، از آن طرف یک دسته‌ای تکذیب. یک خورده که این سست می‌شد، یک چیز دیگر درست می‌کردند.^{۲۶}

۱۷۵ تیر ۱۳۵۸، قم، تکالیف روحانیون و اهل محراب و منبر - از سابق این طور بود که قبل از ماه رمضان و قبل از ماه محرم [...] همه‌ی حرف‌ها "شهید جاوید" بود! "شهید جاوید" چی بود که این قدر داد بکنید؟ برای چی؟ [...] حالا یک وقت دیگر نزدیک دارد می‌شود آقای "شمس‌آبادی" را پیش می‌کشیدند! [...] بعد

- پی نوشت‌ها
۱. در کتاب کتاب‌شناسی توصیفی استاد مرتضی مطهری از نامه‌ی مذکور با عنوان "نامه‌ی مسلوب به استاد..." یاد شده بود، ولی علی مطهری در نامه‌ای به نگارنده تأکید کرد که: «نامه‌ی مذکور قطعا از شهید آیت‌الله مطهری است. دست خط و سبک قلم مؤید این مطلب است.»
 ۲. ۱۵۲ خرداد، ش ۱۷، ص ۷۴.
 ۳. بهضت امام خمینی، ج ۳، ص ۲۶۷.
 ۴. ۱۵ خرداد، ش ۱۷، ص ۱۱۴.
 ۵. بهضت امام خمینی، ج ۳، صص ۱۷۶-۱۷۵.
 ۶. همان، ص ۱۷۵.
 ۷. همان جا.
 ۸. ۱۵ خرداد، ش ۸ و ۹، ص ۱۱۱.
 ۹. همان، ص ۱۴۱.
 ۱۰. نهضت امام خمینی، ج ۳، ص ۲۵۵.
 ۱۱. همان، ص ۲۶۸.
 ۱۲. همان، ج ۱، ص ۱۴.
 ۱۳. همان، ص ۴۳.
 ۱۴. همان جا.
 ۱۵. همان، ص ۶۸.
 ۱۶. ۱۵ خرداد، ش ۱۷، ص ۱۱۲.
 ۱۷. همان، ص ۲۳۳.
 ۱۸. صحیفه‌ی انقلاب اسلامی، ص ۶۱.
 ۱۹. ستوری در زندگانی استاد مطهری، ج ۴، ص ۲۳۰.
 ۲۰. همان، ص ۲۳۱.
 ۲۱. باقرزاده‌ی ارجمندی، میراحمد: «ناگفته‌هایی پیرامون استاد مطهری»، روزنامه‌ی نودروز، شماره‌ی ۱۲، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۱، ص ۷، و نیز نقد آن با مشخصات رویه‌ی پرو: مطهری، علی: «پاسخی به یک مقاله»، روزنامه‌ی نودروز، شماره‌ی ۲۳۲، ۲ خرداد ۱۳۸۱، ص ۷.
 ۲۲. ۱۵ خرداد، ش ۱۷، ص ۱۱۲.
 ۲۳. همان، ش ۱۸، صص ۱۳۵-۱۳۴.
 ۲۴. همان، ص ۱۳۵.
 ۲۵. درآمدهای برزیشه‌های انقلاب اسلامی، ص ۲۵۸.
 ۲۶. صحیفه‌ی امام، ج ۴، صص ۲۳۷-۲۳۶.
 ۲۷. همان، ج ۱۷، صص ۴۱-۴۲.
 ۲۸. همان، صص ۴۱۰-۴۰۹.
 ۲۹. همان، ج ۸، صص ۴۶۰-۴۵۹.
 ۳۰. همان، ج ۸، صص ۵۳۳-۵۳۲.
 ۳۱. همان، ج ۹، ص ۴۳.
 ۳۲. همان جا.
 ۳۳. بهضت امام خمینی، ج ۳، ص ۱۶.
 ۳۴. شریعتی در جهان، ص ۱۹۴، به نقل از پروفیسور حامد الگار.
 ۳۵. همگام با شریعتی، صص ۴۹۵۰.
 ۳۶. دکتر شریعتی از دیدگاه شخصیت‌ها، صص ۷۹۸۰.
 ۳۷. همان، ص ۷۵.
 ۳۸. شریعتی به روایت استاد ساواکا، ج ۳، ص ۲۹۱.
 ۳۹. کلامین راه سوم، ص ۲۲.
 ۴۰. عصر ماه، ش ۱۶۵، ص ۱۴.
 ۴۱. دکتر شریعتی از دیدگاه شخصیت‌ها، صص ۶۲-۶۱.
 ۴۲. بهضت امام خمینی، ج ۳، ص ۲۶۲.
 ۴۳. دکتر شریعتی در آیین‌های خاطرات، ص ۲۲۳.
 ۴۴. اطلاعات، ص ۱۸۲.
 ۴۵. اطلاعات، ش ۲۱۹۲۳، ص ۶.
 ۴۶. روزهای تاریک، ص ۳۱۰.
 ۴۷. همان، ص ۳۱۱.
 ۴۸. گفت‌وگوی چهارجانبه، صص ۵۶-۵۵.

تحت عنوان "گفت‌وگوی چهارجانبه" به قطع رقیعی در ۵۴ صفحه منتشر نمود و ناخواسته بر تمام دیدگاه‌های چاپ چهارم کتاب "سیری در زندگانی استاد مطهری" و نیز روحانی در جلد سوم کتاب "نهضت امام خمینی" خط بطلان کشید.

در مقدمه‌ی کتاب مذکور چنین آمده: «رساله‌ی حاضر متن سخنان دکتر شریعتی، آیت‌الله خامنه‌ای (رهبر گرامی انقلاب اسلامی)، استاد فخرالدین حجازی و استاد شهید آیت‌الله مطهری در مجلسی است که در حدود سال ۱۳۵۵ هجری شمسی در تهران برگزار شده است...» [بهتر است شرح آن مجلس را از زبان استاد مطهری در کتاب "نهضت‌های اسلامی در صدام‌لایه" اخیر^{۲۱} بشنویم:

در حدود یک سال و هشت ماه پیش، یعنی در شب دوازدهم محرم [۱۳هـ.ق.] به مجلسی دعوت شدم که جمعی از آقایان و خانم‌های مسلمان حضور داشتند. قبلاً پیش بینی نمی‌کردم که به چنین مجلسی دعوت شده‌ام، می‌پنداشتم به جلسه‌ای خصوصی مرکب از سه چهار نفر از "دوستان خصوصی" باید بروم. در آن جلسه سه چهار نفر از "صاحب‌نظران" و "متفکران اسلامی" هم حضور داشتند که اکنون برخی از آن‌ها "در خارج ایران" به سر می‌برند و برخی "در تبعیدند" و برخی "به رحمت حق پیوسته‌اند".

طبعاً به حکم موقعیت و زمان، و به حکم این که حضار مجلس همه مسلمان و علاقه‌مند بودند، و به حکم این که چند نفر از حضار جزو "صاحب‌نظران" به شمار می‌رفتند، از آن سه چهار نفر و از من تقاضا شد که بحثی را مطرح کنیم که برای حضار مفید و سودمند باشد. "دوستان" دیگر هر کدام "مطالب مفید و سودمندی" اظهار داشتند و من به نوبه‌ی خود از آن‌ها بهره بردم و استفاده کردم^{۲۲}.

پس مشخص شد که مطهری از شریعتی با عنوان "دوست"، "صاحب‌نظر" و "متفکر اسلامی" یاد کرده و منظور وی از این که «اکنون برخی از آن‌ها» در خارج ایران به سر می‌برند و برخی "در تبعیدند" و برخی "به رحمت حق پیوسته‌اند" به ترتیب آقایان حجازی، خامنه‌ای و شریعتی می‌باشند.

بنابراین نظر مرحوم مطهری در نامه‌ی مذکور و نوشته‌های خصوصیه‌اش، درباره‌ی شریعتی از درجه‌ی اعتبار ساقط است و نظر نهایی و رسمی وی در این باره، همان طور که در بالا آمد، "دوست"، "صاحب‌نظر" و "متفکر اسلامی" است.

و سخن آخر این که این گونه افشاگری‌ها و انتشار مطالب خصوصیه‌ی تا به حال نه بر مقام صاحب‌مطلب و یا افشاکننده افزوده و نه از شأن فرد افشاکننده کاسته است و آیا این "روش تاریخ‌نگاری" تا به حال جز "تشویش‌آذهان عمومی" سودی برای جامعه داشته است؟ با این حال چه می‌توان کرد که ذمیت جامعه به ظاهر "اصولگرای" ما در وضعیت کنونی به دنبال این گونه مباحث احساسی است؛ ذمیتی که در سطح شخصیت‌ها مانده است و زد و خورد‌هایش هم در همان حدود تعریف می‌شود.

فائضی‌روا با ابوالی‌ابصار □

خوبی هم دارد. به همه بگویند همه‌ی مطالب خویش را بخوانند»^{۲۳}.

۷. اشاره به کتاب "نیایش" دکتر شریعتی به من گفتند: کسی که کتابی به این زیبایی و جذابیت را می‌نویسد، چرا با ابتقاد از کتاب "مفاتیح الجنان" بهانه به دست مخالفین می‌دهد؟ [۰۰۰] مرحوم امام برخی از آثار دکتر شریعتی را به دقت خوانده بودند، از جمله‌ی آثار دکتر نیرایشان کتاب "کوئیز" را بسیار پسندیده بودند و با تعبیر "قلم مسحور" از آن یاد می‌کردند که بی‌انگیزه‌گرائی عرفانی دکتر است، همچنین مرحوم امام یک بار به یکی از دوستان - فکر می‌کنم دکتر خمینی - گفته بودند: "عشق به علی (ع) در آثار دکتر شریعتی موج می‌زند!"^{۲۴}.

۸. حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی نقل می‌کند: «متأسفانه در ایران بدخواهان و تنگ‌نظران زیادند. همه رفته بودند و شکایت کرده بودند [به آیت‌الله خمینی] که فالانی آثار شریعتی را به زبان‌های مختلف دنیا ترجمه کرده و پخش می‌کند. خوب معلوم است که بنده در طرف دو ماه نمی‌توانم این کار را بکنم، چیزهایی بوده که قبلاً وجود داشته و دوره‌ی [وزارت ارشاد] من هم ادامه پیدا کرده است. البته بنده معتمد نشر اندیشه‌های شریعتی به عنوان یک متفکر اسلامی، در کنار اندیشه‌های شهید مطهری و در کنار اندیشه‌هایی که هستم، وظیفه‌ی فکری و فرهنگی ماست و کار نمی‌کنم. بنده در خدمت امام گفتم: "آقا! من اصلاً هنوز برنامه‌ای برای ارشاد توانستام تدوین کنم و در حال شناسایی آن جا هستم. بله آثار مرحوم شریعتی هم منتشر می‌شود، ولی این سال دوره‌ی سابق است و من هنوز برنامه‌ریزی مشخصی نکرده‌ام. نظر شما این است که بنیاشد؟" گفتند: "من نمی‌گویم نباشد. خوب [به] هر حال دولت یک موضوع مستقل و بی‌طرفی باید داشته باشد. آن قسمت از آثار شریعتی که حرف دربرایش هست، لزومی ندارد که ما [حکومت] منتشر بکنیم، ولی آثار خوب ایشان که مشکلی هم ندارند و کسی هم رویش حرف نمی‌زند، منتشر بکنید."^{۲۵}

۹. آیت‌الله سید مرتضی عسکری طی نامه‌ای به آیت‌الله خمینی به نوشته‌های کاملاً کفرآمیز شریعتی اشاره و از وی نظرخواهی می‌کند و در جواب می‌شود: «موارد ذکرشده را مطالعه کردم، هیچ یک از انتقادات و ایرادات معقول وارد نیست».^{۲۶}

۱۰. آقای جلال‌الدین فارسی طی نامه‌ای به آیت‌الله خمینی نگارنی خود را از اجمال می‌کند، لیکن آیت‌الله خمینی پاسخ می‌دهد: «نمی‌خواهم نوشته‌های شریعتی را تایید کنم، اما شریعتی هواداران زیادی دارد و در حال خدمت به اسلام است».^{۲۷}

انتشارات صدرا در فروردین ۱۳۸۲ کتابی

بود که: "توحق‌نداری علیه شریعتی سخن بگوئیس"^{۲۸}.

۵. آیت‌الله سید علی حسینی خامنه‌ای نقل می‌کند: «من فراموش نمی‌کنم که در اوج مبارزات که می‌توان گفت مراحل پایانی قال و قیل‌های مربوط به شریعتی محسوب می‌شد، امام در ضمن صحبتی بدون این که نام آن‌کسی ببرند، اشاره‌ای کردند به وضع شریعتی و مخالفت‌هایی که در اطراف او هست. ثور این سخن همان وقت از نصف آمد و در فرونشاندن آتش اختلافات مؤثر بود. در آن جا، امام بدون این که اسم شریعتی را بیاورند، این جور بیان کرده بودند (چیزی نزدیک به این مضمون): "به خاطر چهار تا اشتباه در کتاب‌هایش بگوئیم! این صحیح نیست».^{۲۹}

س‌خن زیر همان سخنرانی مورد نظر گوینده‌ی خاطره‌ی بالاست که در آن آمده: «اشخاص راز خودتان جدا نکنید، یکی یکی کنار نگذارید.... اگر این کار را کردید، برای شما چه می‌ماند؟ گله‌ی من از آقایان علما این است که کسانی که الان برای اسلام کار می‌کنند، قلم به دست گرفته‌اند و از شیعه ترویج می‌کنند، مسائل اسلام را مسائل دینی در مورد بحث قرار می‌دهند، می‌نویسند و منتشر می‌کنند، این‌ها راز خودتان دور نکنید. در زمانی که همه‌ی قلم‌ها و همه‌ی تبلیغات بر ضد ماست، در زمانی که دست ما بسته است... نه رادیو داریم تا حرف ما را به کسی برساند، نه مطبوعات داریم و نه مطبوعات، آزاد است که یک کلمه در آن نوشته شود. در این زمان ما هر فردی را لازم داریم. فرض کنید خطایی هم کردند، "چهار تا غلط هم دارند"، شما که عالمید، خطا و غلط‌ها را رفع کنید؛ طرف نکنید؛ بیرون نکنید؛ شما این دانشگاهی‌ها را از خودتان دور نکنید... من از آقایان روحانیون می‌خواهم که این جناح بزرگی که الان فعالیت می‌کنند، زندان رفته‌اند، زجر دیده‌اند، تبعید شده‌اند، بیرون از مملکت هستند و جرأت نمی‌کنند وارد مملکتشان شوند، آن‌ها را برای خودتان نگه دارید.... این‌ها را نصیحت کنید، نه این که منبر بروید، فحش بدهید؛ فحش هم چیز شد در عالم!... با هم دست برادری دهید؛ دست برابری دهید. با هم برای ممالک اسلامی کار کنید. ممالک اسلامی نزدیک پرزگاه است. مملکت ایران هم یکی از ممالک اسلامی است».^{۳۰}

۶. دکتر ناصر میناچی از قول استاد محمدرضا حکیمی می‌گوید: «آقای فاکر که از منتقدین کتاب‌های شریعتی‌اند، روزی خدمت امام رسیده، پس از بیان موضوع و ذکر مطالبی درباره‌ی کتاب‌های شریعتی معروف می‌دارد: "این نوشته‌ها عمدتاً نسل فعلی و جوانان مسلمان این مملکت را گمراه کرده است و درخواست دارد امام دستور دهند این کتاب‌ها جمع‌آوری و معدوم شوند [۰۰۰]" امام در پاسخ تأملی مختصر فرموده بودند که: "دکتر شریعتی در بین همه‌ی مطالبی که شما می‌گویید، مطالب



ای علی که جمله عقل و دیده‌ای
شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای
تیغ حلمت جان ما را چاک کرد
آب علمت خاک ما را پاک کرد
(دفتر اول)

از سده‌های نخستین تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام، شاعران و نویسندگان ایرانی در نعت و ستایش خداوند و پیامبر و جانشیمان او و خاندان پیامبر (ص) اشعاری بس نغز و زیبا سروده‌اند و تقریباً شیوه تمام شاعران ایرانی این بوده است که پس از حمد و ستایش خدای بزرگ و یکتا به ستایش پیامبر می‌پرداختند و بنا به رسمیت مذاهب عامه از خلفای راشدین نام می‌بردند و آنان را می‌ستودند. اما سبک و سیاق مولوی در مثنوی با همه شاعران تفاوت دارد:

بشنو این فی چون شکایت می‌کند
از جدایی‌ها حکایت می‌کند

نه سخن از خداست و نه از پیامبر و نه از جانشیمان و عترت پیامبر، بلکه صحبت از انسان دورافتاده از اصل خویش است که از نیستان وجود جداگشته و روزگار وصل خویش می‌جوید و اصل خویش. کتاب تعلیمی مثنوی، شاهکاری ادبی، عرفانی است که مولوی آن را در مقدمه دفتر اول مثنوی "اصول اصول دین" و "فقه‌الله‌الاکبر" یعنی بزرگترین علم الهی می‌خواند و بی‌شک مولوی می‌داند که "کتاب الفقه‌الاکبر" بیانگر فقه ابوحنیفه است و مولوی خود به فقه ابوحنیفه از نظر مناسک و مراسم عمل می‌کرده و پیشتر آن را تدریس می‌کرده است، لیکن رگه‌های

آبان و آذر ۱۳۸۴

ندار ایران

۱۳۷

علی انسان تراز مکتب و میزان عمل

سید حامد علوی



ادبیات شعر متعهد ایران

چشن نیلوفر

دکتر محمد رضا ششمی کدکی
از کتاب هزاره دوم آجوی کدکی
دفتر "عزل برای گل آفتابگردان"

پروانه فروهر
...می روید از کویر
گلبوته های عشق
از خرمی که سوخت
سر می زند یقین
فردای بهتری
فردای بهتری

انتخاب شعر از مجموعه های معماری حیات:

شکوهِ سپه زاد
احیای رباعیات نو خیالی
عشق را صدا می کرد
صدبار مرا زمانه در هم کوید
هر پاره استخوانم از غم پوسید
تنها تو شدی بهانه بودن من
عشق تو بهاری شد و در من رو بید
*
همواره دلم هوای دیدار تو داشت
چون لاله دمید و رو به گلزار تو داشت
گفتم سر خود کجا به دلدار دهم
دیدم نظری به چو به دار تو داشت

غم بی همزبانی
علی کریمی کلاهی

مالب گشوده ایم، صدا دیر کرده است
در تارهای حنجره مان گیر کرده است
با این که آفتاب پرستیم، رنگمان
در زیر سایه هاست که تغییر کرده است
مردی که مملو از غم بی همزبانی است
خود را درون آینه تکثیر کرده است
انگشت های یخزده تنها سه نقطه را
روی بخار پنجره تحریر کرده است



آئینه دیدار و بیدار جهان بودن
آن سوی سوی خود نهان بودن
اکنون از دیروز و از فردا گسستن ها
از خواست ها برخاستن، در خود نشستن ها
اینجا
نیلوفری، در زیر باران آسمان را می برد در خویش
رفتن به اقلیم زلالی ها ز ظلمت ها
باز آمدن از هر چه و خود را جهان دیدن
آن سوی تر از آشکاری ها، نهان دیدن
اکنون
نیلوفری، در زیر باران، آسمان را می برد در خویش
خاموشی اش حرف و سخن گشته
بود و شدش "خواهم شدن" گشته
بنگر

خاطره

دکتر قیصر امین پور

با گر به های بگریز
یگریز
مثل ثانیه های گریز
با روزهای ریخته
در پای باد
با هفته های رفته
با فصل های سوخته
با سال های سخت
رفتیم و
سوختمیم و
فرو ریختیم
با اعتماد خاطره ای در باد
اما
آن اتفاق ساده نیفتاد



در نزد مولوی، علی کسی است که از بند هوا رسته و اگر پادشاهان بنده و برده قدرت و شهوت‌اند، علی آن همه را اسیر تقوا کرده است.

تن خاکی و کالبد جسمانی در نظر علی قیمتی ندارد؛ آن قدر بی ارزش است که بی زره یا زره یک رویه به استقبال دشمن می رود و از مرگ نمی هراسد:

پیش من این تن ندارد قیمتی بی تن خویشم فنی ابن الفتی
خنجر و شمشیر شد ریحان من مرگ من شد بزم و نرگستان من
(دفتر اول)

کسی که این چنین به پیشواز مرگ می رود، هرگز برای امیری حرص و آز ندارد و نمی خواهد که بر مردمان ریاست کند. اینجاست که مولوی در جواب بداندیشان که خیال می‌کردند علی هم مثل همه قدرتمداران جهان، شایسته قدرت است و تشنه حکومت، پاسخ می‌دهد که:

آنکه او تن را بدین سان بی کند حرص میری و خلافت کی کند؟
(دفتر اول)

و البته روشن می‌کند و توضیح می‌دهد که اگر به ظاهر خلافت را می‌پذیرد، برای این است که بشریت الگویی بیافریند که در همه اعصار و برای همه نسل‌ها جاویدان بماند و هرگز نغیرد: زن به‌ظاهر کوشند اندر جاه و حکم تا امیران را دهد نخل خلافت را ثمر و از این زیباتر و روشنگرانه‌تر نمی توان بیان کرد، چنانچه شاعران دیگر صرفاً برای این‌که پیامبر و جانشین پیامبر و داماد پیامبر را ستایش و مدحی کرده باشند و برحسب معمول چیزی گفته باشند شعری می‌سروده‌اند، اما مولوی همه صفات نیک انسانی علی و زندگی معنی‌دار علی (ع) را آن‌طور که شایسته او بوده توصیف کرده است؛ یعنی توصیف راهبردی انسان کامل. مولوی در جایی از روان‌شناسی علی در مثنوی سخن

می‌گوید و داستان کوتاهی را می‌آورد که زنی طفلش بر سر ناودان می‌رود و خطر افتادن او می‌رفته که از علی (ع) چاره می‌جوید:

گفت شد بر ناودان طفلی مرا
ور هلم، ترسم که او افتد به پست
گر بگویم کز خطر سویی من آ
ور بداند نشنود، این هم بد است
او همی گرداند از من چشم و رو
دستگیر این جهان و آن جهان
که به درد از میوه دل بگسلم
تا ببیند جنس خود را آن غلام
جنس بر جنس است عاشق جوادان
جنس خود خوش خوش بدو آورد و
جاذب هر جنس را هم جنس دان
وارهید او از فتادن سوی سفلی
(دفتر چهارم)

کسانی‌که در روان‌شناسی کودک پژوهش کرده باشند، می‌دانند که این‌گونه آموزش دادن به کودکان را "آموزش گروه همگن" می‌نامند و بر همین منوال مولوی با بیانی ساده و در عین حال شگفت‌آور بیان می‌کند که:

زان بود جنس بشر پیغمبران
که به جنسیت رهید از ناودان
پس پسر فرمود خود را "مفلک"
تا به جنس آید و کم گردید کم
(دفتر چهارم)

این توجه مولانا به جوانب مختلف شایستگی‌های حضرت علی تأمل‌برانگیز است. از دیدگاه مولانا جلال‌الدین، ترازویی باید که دیگر ترازوها را با آن میزان نمود و آن ترازو جز علی کسی نیست که خوی و منش پروردگار را داراست و شاهین همه ترازوهاست. تو ترازوی احد خود بوده‌ای بل زبانه هر ترازو بوده‌ای

(دفتر اول) ۱۲۹

دشمنش بیروز شده ولی دچار غرور و نخوت و باد دماغ نگشته، اندکی حتی خودش را به خودش وانگاشته که در اوج مصیبت و خشم و غضب از حیثه عدل خارج شود و حتی بر خصم خویش ستم کند که این عادت معمول همه انسان‌هایی است که به اندکی از هرگونه توان دست می‌یابند:

در غزا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری برآورد و شتافت او خلدو انداخت بر روی علی افتخار هر نرسی و هر ولسی آن خلدو زد بر رخى که روی ماه سجده آرد پیش او در سجده‌گاه در زمان انداخت شمشیر آن علی کرد او اندر غزایش کاهلی گفت بر من تیغ تیز افراشتی از چه افکندی مرا بگذاشتی؟ (دفتراول)

در صحنه نبرد علی بر عمروبن عبدود دست می‌یابد، اما او از فرط خشم بر روی علی خلدو می‌اندازد و علی از روی سینه او برمی‌خیزد و چند قدمی راه می‌رود تا خشم به‌وجود آمده از خلدو انداختن خصم را فر و خورد و آنگاه به آن پهلوان حمله برد و این یکی از دشوارترین گذرگاه‌های بشری است که علی به تعبیر مولوی توانسته است آگاهانه و مرانه از آن بگذرد و سقوط نکند. پیر بلخ به راهای نهفته در جان علی آگاهی پیدا کرده و می‌سراید:

راز بگشای ای علی مرتضا ای پس از سوره القضا حسن القضا مولانا جلال‌الدین، علی بن ابیطالب را انسانی بی نظیر و بی بدلیل می‌داند که راهای بسیار در سینه‌اش موج می‌زند، او را "باز عرش خوش‌شکار" می‌نامد و عقابیی که هیچ بلندپروازی نخواهد توانست به مرتبه او برسد و به قله رفعتی که او دست یافته دست یابد:

چون تو بایی آن مدینه‌عسلم را چون شعاعی آفتاب حلم را باز باش ای باب جو بای باب تا رسد از تو قشور اندر لباب باز باش ای بساب رحمت تا ابد "بارگاه" مالسه کسفاوا احد" (دفتراول)

عمرو از علی (ع) می‌پرسد که:

در محل قهر این رحمت ز چیست؟ ازدها را دست دادن راه کیست؟ (دفتراول)

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم بنده حقم، نه مأمور تنم شیر حقم، نیستم شیر هوا فعل من بر دین من باشد گوا بساد از جاکسی برد میخ مرا خسون نیوشد گوهر تیغ مسرا که نیم، کوهم زحلم و صبر و داد برد او را که نبود اهل نماز جز به باد او نجنبند میل من خشم بر شاهان شه و ما را غلام تیغ حلمم گردن خشمم زده‌ست غرق نورم گرچه سقمم شد خراب

چون در آمد در میان غیر خدا بنده شهوت پتر نزدیک حق

فرقه‌گرایی به هیچ عنوان در اندیشه او دیده نمی‌شود.

بر این اساس هنگامی که از علی (ع) سخن به میان می‌آید، مقصود او انسان کامل است که باید سلوک در راه طریقت را از او آموخت و به راه افتاد. تعابیری که در مثنوی از علی (ع) شده، فقط و فقط ویژه مولاناست که با ذوق و معرفت مخلصانه خود آن را دریافته است.

از صلی آموزا خلاص عمل در غزا بر پهلوانی دست یافت شیر حق را دان مطهر از دغل زود شمشیری برآورد و شتافت او خلدو انداخت بر روی علی افتخار هر نرسی و هر ولسی (دفتراول)

مولوی علی (ع) را شیر حق می‌داند و مایه مباحث هر پیامبر و پیشروایی می‌انگارد. در حقیقت پیر بلخ علی (ع) را مظهر حق می‌داند و تمام صفات زیبای انسانی همچون شجاعت و مروت و رحمت و کرامت را علی داراست و از دیدگاه مثنوی بسیار بالاتر از آنچه پیدا شده می‌شود:

در شجاعت شیر ربانستی در مروت ابرومسی به تیه کامد از وی جوان و نان بی شبیه (دفتراول)

تعابیر پر مغز مولوی در مثنوی از علی بن ابیطالب (ع) بسیار تأمل برانگیز است. همگانه‌ای که مولانا در آن می‌زیسته، خالی از اختلافات فرقه‌ای نبوده و حتی گاه اصحاب و یاران پیامبر و از جمله علی را به قدرت طلبی و مقام‌خواهی متهم می‌کردند و به گمان نزدیک به یقین، پاسخ عالمانه و عارفانه مولوی به آنها در شناختی که مولوی از علی (ع) به دست می‌دهد مشخص می‌شود: ای علی که جمله عقل و دیده‌ای شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای تیغ حلمت جان ما را چاک کرد آب حلمت خاک ما را پاک کرد بازگو دانم که این اسرار هوست زانکه بی‌شمشیر کشتن کاروست . . .

بازگو ای باز عرش خوش‌شکار تا چه دیدی این زمان از کردگار چشم تو ادراک غیب آموخته چشم‌های حاضران بر دوخته (دفتراول)

پیر بلخ در جهت لطافت و حرافتی بی‌مورد و مدیحه‌سرایی‌های بی‌اساس نیست که شنونده و مخاطب را بفریبند و با کلمات غیر حقیقی او را بستاند و شخصیتی آسمانی بسازد که عرش‌ی باشد و فرشی نباشد، بلکه می‌خواهد الگوی انسانیت را معرفی کند و بگوید که علی در "عمل" مخلص است و ریاکار نیست. علی شیر است و از رو به بازی نفرت دارد و از تظاهر و تصنع بیزار است.

مولوی می‌خواهد "انسان تمام" را در چهره علی (ع) بینماید و از این رو به یکی از نکات تاریخی استشهاد می‌کند که علی بر

منافع مشترک ایران و آمریکا، پای میز مذاکره

سخنرانی مارک کتبه در قم
برگردان: چشم‌انداز ایران



واشنگتن، ۹ ژوئن (UPI) * : انقلاب ۱۹۷۹ ایران یکی از شگفت‌انگیزترین رخدادها در دوران جنگ سرد بود. تمام پیش‌بینی‌ها در آن زمان بر این پایه قرار داشت که این انقلاب، که رژیم حامی آمریکا را سرنگون کرده بود، حکومتی مارکسیستی طرفدار شوروی را روی کار بیاورد. اما انقلاب ایران، انقلابی مارکسیستی نبود. این انقلاب، انقلابی اسلامی بود که هم با آمریکا و هم با اتحاد جماهیر شوروی رابطه‌ای خصمانه داشت.

تأثیر این انقلاب تنها در داخل ایران دیده نشد، بلکه نظم جهانی به‌گونه‌ای از این رخداد تاریخی اثر پذیرفت. آیت‌الله خمینی همواره به این نکته اشاره داشت که مردم ایران، انقلاب اسلامی خود را در سراسر جهان اسلام - و شاید خارج از مرزهای دنیای اسلام - گسترش خواهند داد. آمریکا از این موضوع واهمه داشت که مبدا این حرکت عظیم موجب از دست دادن متحدانش در کشورهای اسلامی گردد. روسیه نیز می‌ترسید انقلاب ایران روی متحدانش و حتی روی جمعیت عظیم مسلمانان داخل شوروی تأثیر منفی بگذارد.

آبان و آذر ۱۳۸۴

پیش‌انداز ایران

۱۳۱

جای مثنوی حتی تا یانه نقد برمی‌کشند و بر تن کسانی فرود می‌آورد که در کمال ناهمسانی خود را به پیامبر و یا علی منسوب می‌کنند:

شیر را بچه همی ماند بدو تو به پیغمبر چه می‌مانی؟ بگو
(دفت‌دوم)

و گاهی با کلماتی سخت‌تر و خردکننده‌تر به مدعیان دروغین و میراث‌خواران به ناصح می‌تازد که:

گفت ای خزاندرین بافت که خواند؟ دزدی از پیغمبرت میراث ماند؟
(دفت‌دوم)

که این مفهوم را در داستانی بسیار زیبا با عنوان "صوفی و فقیه و علوی" در دفت‌دوم می‌نگارد و با استادی تمام، فرقه‌گرایان و وابستگان دروغین به نبوت و ولایت را زیر سوال می‌برد.

خویشتن را بر علی و بر نبی بسته است و در زمانه بس ضعی یعنی هستند بسیار کسانی که خود را به علی (ع) و پیامبر (ص) منسوب می‌کنند و هیچ اصلاتی ندارند و جزئی‌آبرویی برای خود و زحمت برای دیگران طرفی نخواهند بست، سخن گفتن از علی در مثنوی مولوی و تعبیری که پیر بلخ از مولای موحدان و سرور عارفان دارد، در مقالته نمی‌گنجد.

رجوع به مثنوی مولوی، خود گویند بهترین سخن است. خوانندگان عزیز این مقال را بویژه به دفت‌دوم اول ارجاع می‌دهم، تا روشن‌تر شود که مولوی، تا کید در پیروی از پیشرو راستین سیر و سلوک عرفانی و هدايتگر و مرشد و راهنمای کامل که ظرایف راه را از پیامبر می‌گیرد یاد آور می‌شود. آری آن ترازوی سنجش حقیقت و فهم دین راستین از دروغین، علی است

پیتر را بگزین که نبی پیر این سفر هست بس پر آفت و خوف و خطر
آن رهی که بارها تو رفته‌ای نبی قلاووز، اندر آن آشفت‌های
از نبی بشنو ضلال رهروان که چه شان کرد آن بلیس بدروان



در اندیشه عرفانی مولوی، پیروی از پیر و مرشد از لوازم اساسی و بنیادین رسیدن به کمال است. سلاک باید از صحبت شیخ و راهنمای کامل بهره برد، هر چند به تنهایی آدمی می‌تواند سیر و سلوک عرفانی داشته باشد، در تنهایی هم خلوت گیرد و رهروی عارفانه پیشه کند، باز هم آن را از پیر و مرشد فرا خواهد گرفت یا فرآورده است.

آن‌که بر خلوت نظر بر دوخته‌ست آخر آن را هم ز بار آموخته‌ست
(دفت‌دوم)

در برخی آثار عرفانی آورده‌اند که او پس قرنی هر چند پیر و مرشد نداشت، اما سیر و سلوک و آشنایی با حقایق را از جانشینانی که از پیامبر نقل قول می‌کردند، آموخت و حتی به صراحت گفته‌اند که سیر و سلوک را از علی (ع) آموخته و در محضر حضرتش به اوج سیر معنویت و کمال رسیده است. از سوی دیگر همه صوفیه و فرقه‌های آن خود را به علی (ع) منسوب می‌کنند و علی نیز در محضر پرفیض و پربرکت نبی مکرم اسلام و رسول صادق حق کمالات را فرا گرفته و آشنای اسرار حق شده است. نگاه مولوی به علی، نگاهی متعصبانه نیست، بلکه نگاهی حقیقی است که از نوعی بینش تولاپی پاک سرچشمه می‌گیرد و درک این‌که سخن گفتن از علی کار هر کسی نیست، زیرا علی آن قدر مراقبت از خویش خویش را آموخته که حتی ذره‌ای هوای نفس در وجودش پیش مشاهده نمی‌شود و از اینجاست که شیفته‌گی و شگفت‌زدگی مولوی از حرکات و سکنات علی، او را بر آن می‌دارد که او را "شیر حق" و "ترازوی احمدخو" بنامد و گاهی در سکر و مستی عارفانه خطاب کند که:

از تو ای نبی نقش با چندین صور هم مشبه هم موجد خیره سر
گاه تو را گویند زمستی بوالحسن یا صغیرالسن یا رطب البدن
مصیح دوم این بیت البته در دیوان شمس بدین‌گونه آمده است:
یا صغیرالسن یا رطب البدن یا قریب العهد من شرب اللب
هر چند این نوع سخنان را بعضی "تسطحیات" نامیده‌اند، اما مولوی در مثنوی هرگز قصد فریفتن یا لفظ‌روازی ندارد. او مخاطب را نمی‌فریبد و با کلمات پیچیده به تردید نمی‌اندازد، بلکه قصد بیدار کردن جان مخاطب را دارد و آموخته است که:

هر چه می‌گویم به قدر فهم توست مردم اندر حسرت فهم درست
(دفت‌دوم اول)

مولوی در مثنوی معنوی شاید صدها بار به روشنی به مقام و شأن علی اشاره می‌کند و در جاهای بی‌شماری در تبیین معنایی و اشاری، نظر به علی دارد. گاهی اتفاق می‌افتد که مولوی مقالته از علی را مطالعه کرده، بویژه در پیرامون توحید ذات و صفات حق تعالی و در بیتی به آن اشارت می‌کند:

ما بری از پاک و ناپاکی همه از گران جانی و چالاکی همه
(دفت‌دوم)

به ظاهر مراد مولانا، این سخن علی در خطبه اول نهج البلاغه است که فرموده "و کمال توحید نفی الصفات عنه" کمال توحید ذات حق تعالی، نفی هرگونه صفتی از اوست؛ یعنی این‌که اسماء و صفات خدای یکتا عین ذات حق است و هیچ تنبیهی بین ذات و صفات باریتعالی نیست. مولوی آهنگ گرافه ندارد و در جای



حداکثر بهره‌برداری بشود. (نگاه کنید به مقاله ماده سیاهمی که آینده جهان به آن وابسته است. چشم انداز ایران، شماره ۳۳)

با افزایش بهای نفت در بازارهای جهانی به میزان ۶۲ دلان در هر بشکه، سران گروه هشت اعلام کردند که افزایش بهای نفت تهدیدی برای اقتصاد جهان است.

در بیانیه‌ای که در پایان دیدار سه روزه سران کشورهای عربی در شهر G8+5 در اسکاتلند اعلام شد، آمده است باید با بهره‌مندی از اطلاعات کارآمدتر و ایجاد شفافیت در بازار، مانع رشد عوامل مساعد برای افزایش بهای نفت شد. گروه هشت در ادامه این مطلب افزود به منظور ایجاد تعادل بین میزان عرضه و تقاضای نفت باید در امور بهره‌برداری، تولید و زیرساخت‌های انرژی سرمایه‌گذاری‌های اساسی انجام گیرد. ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه گفت که کشورش حاضر است به منظور جبران کمبودهایی که در اثر افزایش ۴۰ درصدی بهای نفت در آغاز سال جاری ایجاد شده است، سطح صادرات خود را بالا ببرد.

نگرانی از تخریب تأسیسات نفتی در اثر توفان در امریکا، دلیل اصلی افزایش بهای نفت خام در روز گذشته بود.

روسیه در حال حاضر در حدود ۴۷۰ تن (۴۷۰ تن متریک) نفت تولید می‌کند که ۲۳۰ تن آن صادر می‌شود. پوتین گفت این میزان در حدود ۲۵۰ تا ۲۷۰ تن افزایش خواهد داشت. وی گفت: به منظور توسعه انرژی هسته‌ای کشور باید میزان عرضه نفت خام خود را افزایش دهیم. گروه هشت در بیانیه خود اعلام کرد: توسعه و پیشرفت بیش از اندازه جهانی، میزان نیاز به انرژی را بالا برده، این عامل به همراه کمبود ظرفیت‌ها و منابع موجود، موجب افزایش ناگهانی بهای نفت می‌شود. ما در جلسه خود در مورد پیامدهای افزایش بهای نفت در اقتصاد جهانی بحث کردیم.

سران گروه هشت گفتند حفظ و کارایی منابع انرژی از اهمیت بسیاری برخوردار است و موجب می‌شود زمینه‌های جدیدی برای سرمایه‌گذاری ایجاد شود.

در این بیانیه همچنین آمده است: ها شدیداً بر لزوم

افزایش بهای نفت؛

تهدیدی برای اقتصاد جهان

نویسنده: لری الیوت

منبع: گاردین، ۹ ژوئیه ۲۰۰۵

برگردان: چشم انداز ایران



اشاره: برای نخستین بار در تاریخ تجارت و صنعت نفت، سران هشت کشور صنعتی جهان (G-8) در نشست که در اسکاتلند برگزار شد، درباره ضرورت سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های این صنعت توصیه‌هایی نمودند. به نظر می‌رسد این پدیده، نقطه‌عطفی است که در اقتصاد کلان جهان به وجود آمده است و علت اصلی آن از یک سو کاهش عرضه و از سوی دیگر افزایش تقاضا برای نفت می‌باشد، چرا که با روند کنونی امکان بالابردن عرضه برای جواب‌دادن به تقاضاها در سال ۲۰۱۰ نمی‌باشد. نشریه به اقتصاددانان ایران توصیه می‌کند که به این امر بسیار مهم توجه کافی مبذول دارند تا در نتیجه تحقیقات از چشم انداز به وجود آمده

مخالفت‌های سرسختانه بنیادگرایان سنی روبه‌رو هستند. چنانچه جنبش بنیادگرایان سنی از قدرت بیشتری برخوردار شود و طرفداران آن بتوانند در یک یا دو کشور خاورمیانه قدرت را در دست بگیرند، منافع امریکا قطعاً در معرض خطر قرار خواهد گرفت. اما دشمنی گروه‌های سنی با ایران و در کل با مسلمانان شیعه، حاکی از این است که ایران نیز در این میان متحمل زیان‌هایی خواهد شد.

گروه‌های بنیادگرای سنی، هم برای امریکا و هم برای ایران تهدید محسوب می‌شوند. ممکن است این وضعیت مشترک به تجدید روابط این دو کشور بینجامد. اما همان‌طور که همه می‌دانند، تفاوت‌ها و اختلاف‌نظرهای اساسی و عمیقی میان واشنگتن و تهران وجود دارد. در این رابطه باید خاطر نشان کرد که از زمان جنگ کره تا جنگ ویتنام نیز اختلاف‌نظرهای عمیقی میان واشنگتن و پکن وجود داشت، اما تهدید مشترک از جانب شوروی موجب شد تا این دو کشور اختلاف‌های پیشین را کنار گذاشته و روابط خود را سر بگیرند.

این امکان وجود دارد که تهدید مشترک از جانب گروه‌های سنی موجب شود تا ایران و امریکا حداقل از اختلاف‌نظرهای خود چشم‌پوشی کنند (اگر قصد حل و فصل اساسی آنها را ندارند) و همانند واشنگتن و پکن در ۳۵ سال پیش تصمیم به از سرگیری روابط بگیرند. واقعیت این است که با جدی‌تر شدن تهدید گروه‌های سنی، تجدید روابط امریکا و ایران دیگر یک احتمال نخواهد بود، بلکه ضرورتی است که باید به آن جامه عمل پوشانید.

پی‌نوشت:

* مارک ان. کتز (Mark N.Katz) استاد علوم سیاسی و دولتی دانشگاه جورج ماسون (George Mason) است.

**www.washtimes.com/upi-breaking/20050009-113536-1135Fr.htm

انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ به‌راستی همانند جرقه و قوه محرکه‌ای بود برای دیگر انقلابیون در دیگر کشورهای اسلامی از قبیل عربستان سعودی، عراق، بحرین، لبنان، سرزمین‌های اشغالی اعراب و افغانستان (پس از حمله شوروی). در آن زمان، تصور جهانیان بر این مبنا قرار داشت که چنانچه ایران بتواند در جنگ ایران - عراق فاتح میدان باشد (تصورى که دو سال پس از شروع جنگ عمومیت یافت)، هیچ‌چیزی مانع گسترش انقلاب اسلامی این کشور به دیگر کشورهای اسلامی نخواهد بود و بلوکی با عنوان بلوک انقلابیون اسلامی به‌رهبری ایران به‌وجود خواهد آمد که هم با غرب و هم با آنچه در آن دوران شرق نامیده می‌شد، به رویارویی خواهد پرداخت. اما این پیش‌بینی هیچ‌گاه واقعیت نیافت. درحالی‌که جمهوری اسلامی در داخل ایران از قدرت بسیاری برخوردار بود، جنگ ایران - عراق بدون وجود یک فاتح نهایی پایان یافت و دیگر جنبش‌های انقلابی جهان نیز بسیار ضعیف عمل کردند. بلوک انقلاب اسلامی که عده‌ای انتظار شکل‌گیری آن را می‌کشیدند و عده‌ای نیز از قدرت احتمالی آن واگرمه داشتند، هیچ‌گاه تشکیل نشد.

و حالا در سال ۲۰۰۵، پس از گذشت یک قرن از انقلاب سال ۱۹۷۹، اوضاع جهان کاملاً دگرگون شده است؛ جنگ سرد پایان یافته، اتحادیه شوروی از هم فروپاشیده و روسیه دیگر قدرت سابق خود را ندارد. امریکا نیز از نظر عده‌ای تنها ابرقدرت جهان و از دید برخی دیگر، بویژه غربی‌ها، تنها قدرت برتر جهان به‌شمار می‌رود.

هم‌اکنون جنبشی انقلابی - اسلامی در سراسر جهان در حال شکل‌گیری است که ابعاد آن تنها شامل کشورهای مسلمان نمی‌شود، بلکه تمامی کشورها را تحت‌تأثیر قرار داده است. به نظر می‌رسد هدف اصلی این جنبش، مبارزه با امریکا و متحدانش باشد؛ مبارزه‌ای که نمونه‌ای از آن را در حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مشاهده کردیم.

ممکن است این‌گونه به نظر برسد که هدف اصلی [آیت‌الله] خمینی در شرف عملی شدن قرار دارد، اما باید گفت که این تصور حقیقت ندارد. بیشتر جنبش‌های انقلابی کنونی از جانب گروه‌های سنی سرچشمه می‌گیرند. این جنبش‌ها تحت کنترل ایران قرار ندارد و از جانب ایران هدایت نمی‌شود. سران این انقلاب‌ها همانند اسامه بن لادن و ابومصعب الزرقاوی به‌همان اندازه که اندیشه‌های ضدغربی دارند با مسلمانان شیعه نیز اختلاف نظر دارند. شواهد مستندی دال بر اندیشه‌های ضدشیعه بنیادگرایان

سنی وجود دارد:

۱) در سال ۱۹۹۸ طالبان به مقر دیپلمات‌های ایرانی در افغانستان حمله کردند. اقدامی که تقریباً به بروز جنگی میان این دو مدعی بزرگ اندیشه‌های اسلامی انجامید.

۲) در پاکستان، بنیادگرایان سنی به‌طور مرتب جمعیت اقلیت نشین شیعه را تحت حملات خود قرار می‌دهند.

۳) در عراق نیز بیشتر سران شیعه و رهبران شیعه جامعه با

اگر خواهان اشتراک نشریه چشم‌انزیران هستید:

- ✓ همکار بزرگ اشتراک را کامل و فوری پر کنید.
- ✓ مبلغ اشتراک یک‌ساله داخل کشور ۶۰۰۰۰ ریال و خارج از کشور اروپا ۱۸۰۰۰۰ ریال و آمریکا ۲۱۰۰۰۰ ریال می‌باشد.
- ✓ مق اشتراک را به مساحت ۱۰۱۲۹۵ بانک‌میل شهره دانشگاه کد ۸۷ به‌نام دانشگاه میثمی و یا به شماره حساب: ۱۸۳۷۷۹۰۴ بانک ملت شهره میدان تومید کد ۶۷۵۶/۱ به‌نام دانشگاه میثمی واریز نمایید.
- ✓ بریده یا رونق‌گرفته بزرگه تکمیل‌شده را به همراه اصل رسید بانکی یا پشت سفارشی یا از طریق فاکس ارسال فرمایید.
- ✓ نشانی: تهران، صندوق‌پستی ۱۳۱۴۴۵/۸۹۵ تلفن: ۶۹۲۳۶۵۷۵ - ۰۲۱
- ✓ ۵۰٪ تخفیف به دانشمندیان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امکان رایگان برای کسانی‌که توانایی فرود نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- ✓ از مسافرت‌کنی که از توانایی مالی برخوردارند خواهشمندیم ما را از همت‌عالی خود محروم نفرمایید.

مردم درخواست اشتراک

نام و نام خانوادگی:
نشانی:
تلفن:

کدپستی:

قید کد پستی الزامی است.

ISQI

IRANIAN STANDARD & QUALITY INSPECTION CO.

شرکت بازرسی کیفیت و استاندارد ایران

شرکت ISQI با ۲۱۰۰ سرمایه سازمان گسترش و توسعه‌ی صنایع ایران سال ۱۳۶۸ تأسیس و با اعطای پروانه‌های لازم در زمینه بازرسی‌های فنی (ماشین‌آلات و تجهیزات صنعتی با ایزنی بالا) بازرسی آسانسورها، مشاوری و آموزش سیستم‌های کیفیت - کنترل آلاینده‌گی و آذیت خورد و خدمات ارزشمندی را به صنایع کشور ارائه نموده است.

از سال ۱۳۸۱ نیز فعالیت بازرسی کالا در زمینه ماشین‌آلات و تجهیزات و قطعات صنعتی را با اعطای پروانه مربوطه آغاز نموده است و بازرسان این شرکت در کلیه نقاط جهان آماده بازرسی با کیفیت یوتو در کوتاهترین زمان و قیمت رقابتی می‌باشند. این خدمات عمدتاً شامل:

- بازرسی قبل از حمل Pre-shipment Inspection (PSI) از نظر کیفیت، کمیت، بسته‌بندی، مارکینگ و نظارت بر بارگیری و صدور گواهینامه بازرسی (COI)
- بازرسی جن ساخت تجهیزات کارخانه‌ای
- بازرسی کالاهای مشمول استاندارد اجباری (VOC)

شرکت ISQI مورد تأیید موسسه استاندارد و تحقیقات صنعتی و بازرسی منتخب بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، بازرسی همین و مطمئن در تضمین کالای مورد سفارش شما در تمامی نقاط دنیا

بازرسان ما کیفیت کالای خریداری شده شما را از سراسر جهان تضمین می‌نمایند

سایت اینترنتی: WWW.ISQI.CO.IR

تهران: خیابان قائم‌مقام فرامانی، جنب تهران کفیک، کوچه آزادگان، پلاک ۴۶ صندوق پستی: ۱۵۷۴۵-۱۳۶۱

تلفن: ۰۲۱-۸۷۷۲۳۳۳۳ و ۰۲۱-۸۷۷۲۳۳۰

اخبار راهبردی



است که باز هم منتقدان را "نامرد"، "پاوه‌گو" و یا "تق‌زن" بنامند و دومین راه در مقابل آنها، این است که با درس‌گرفتن از تجربه جوامع پیشرفته، برای توسعه رسانه‌های منتقد و استقلال از انتقادهای آنها، بسترسازی کنند. برای انتخاب هریک از این دو راه نیز، نیازی به تحقیق و بررسی وجود ندارد، زیرا نتایج گام نهادن در هر یک از دو راه، به روشنی در جلوی چشمان همه ما قرار دارد.

شرق، ۳ شهریور ۸۴

عماد افروغ: دستور قلع و قمع می‌دادند زیرا...

... من یادم نرفته در سال ۱۳۷۲ جنبش‌های شهری را در شیراز، مشهد، اراک و در مبارکه چگونه قلع و قمع کردند و به خاک و خون کشیدند، چون فهمی نداشتند، اگر ما همین جنجال ۱۸ تیر را متوجه می‌شدیم دستور حمله صادر نمی‌کردیم. اینها واقعیت است.

هفته‌نامه امید جوان، ۲۷ شهریور ۸۴

ده نمکی: پیام سوم تبر شهید می‌شود

مسعود ده‌نمکی گفت: ... اراده مردم در دروم خرداد حتی یک رأی واکنشی بود ولی سطح تکامل یافته این مطالبات و اعتراض مردمی، یک رأی جهت‌دار بود که انتخاب احمدی‌نژاد بود. یعنی گفتن نه به هر دو جناح رسمی کشور... ارزیابی آقای دکتر احمدی‌نژاد پیام‌های بسیار مهمی دارد. من معتقدم پیام سوم تبر دارد شهید می‌شود آن موحی که برخاسته بود دارد به روزرگی کشیده می‌شود. توقعی که من داشتیم از این موج، در هم کوفتن ساحل بی‌عدالتی بود، نه مدارای با آن...

آفتاب یزد، ۷ شهریور ۸۴

دخالت دودرصد از مسئولان در امر مواد مخدر؟!

محمد علی مقینان نماینده بیچار در گفت‌وگو با ایلنا در مورد سخنان هاشمی، رئیس ستاد مبارزه با مواد مخدر مبنی بر دخالت دودرصد از مسئولان درون نظام در امر مواد مخدر گفت: اگر آقای هاشمی مدعی چنین بحثی هستند، چرا الان چنین حرف‌هایی را می‌زنند و پیش از این خبری از این مسائل نبود؟ وی گفت: آقای هاشمی اگر واقعاً می‌توانند چنین مسئله‌ای را اثبات کنند باید رو راست باشند و اگر می‌خواهند به نظام خدمت کنند، باید حداقل نام چند نفر از مسئولان برجسته‌ای که در امر مواد مخدر دخیل هستند را معرفی کند. □

آفتاب یزد، ۲۲ شهریور ۸۴

قاضی دیوانعالی کشور: امروز باید رنسانس دینی رخ دهد

رئیس شعبه ۲۴ دیوانعالی کشور معتقد است: عشق مفرط اما بدون اندیشه برخی دوستان اهل بیت (ع)، علت اصلی ورود خرافات و اوهام در دین و مذهب شیعه است. وی افزود: حضرت امام (ره) در دوره تاریخی بعد از فوت فرزندشان حاج آقا مصطفی در نجف فرمودند که از دانشمندان و استادان و همچنین از آقایان گله دارم؛ گله ایشان از آقایان برای تأکید بر این موضوع بود که اگر برخی نویسندگان از روی علاقه دینی مطلبی درباره اسلام می‌نویسند نباید آنها را طرد کرد. آل اسحاق ادامه داد: اگر فرضاً ناخاجری به خاطر برخی مسائل آن حرف‌ها را زدند، هر چند ممکن است اشتباهاتی هم داشتند ولی نباید متهم می‌شدند. البته معتقدم اگر امروز و بعد از سخنان مقام معظم رهبری آن حرف‌ها را می‌زدند چنین حکمی برایشان صادر نمی‌شد. وی تصریح کرد: برای حل این مسئله نیاز است که کارشناسان دینی در زمینه مسائل اخلاقی و اعتقادی چون مسائل فقهی احادیث صحیح را از ناصحیح جدا کنند و معتقد امروز باید انقلاب فرهنگی و رنسانس دینی رخ دهد و دانشمندان که از این وضعیت نگرانند جلوی این خرافات را بگیرند.

شرق، ۴ مهر ۸۴، سرمقاله

آیین دوست‌یابی

... گروه مذاکره‌کننده می‌تواند با توانی افزون و تجربه‌ای دوچندان بهترین دوستان را در جهان به یاری گیرند تا هم اقتدار ملی ایران (دستیابی به انرژی اتمی) حفظ شود و هم امنیت ملی (پرهیز از جنگ). تنها کافی است که به شکل‌گیری این اجماع ملی در داخل کمک کنیم و از شکل‌گیری اجماع بین‌المللی علیه خود جلوگیری کنیم. اجماع اول با دموکراسی به دست می‌آید و اجماع دوم با انتخاب دوستان خوب و وفادار در جهان از بین می‌رود. چنین تصمیمی به معنای آن است که ایران توانایی انتخاب نهایی در سیاست خارجی خویش را دارد. انتخابی که با عبور از واسطه‌ها به هدف خواهد رسید. آنگاه است که آیین دوست‌یابی را نه فقط در اخلاق که در روابط بین‌الملل می‌توان اجرا کرد: با دوستان مروت، با دشمنان مدارا.

آفتاب یزد، ۱۹ شهریور ۸۴، سرمقاله

سانسور داوطلبانه!

۱۳۴



از این‌که خودش - و خانواده‌اش - از طرف همسایگان و آشنایان طرد شوند، دست به خودکشی بزنند. از نظر آنها

بیماری ایدز نماد گناه و شرمساری است. اما از نظر مردم امریکا، خودکشی

واکشی غیرعقلانی به بیماری ایدز

(HIV) است هرچند که با گسترش این

بیماری در کشورهای اسلامی، پدیده

خودکشی پس از آن بسیار رایج شده

است. در شهرهای مختلف ایران، ۶۰٪

افراد مبتلا یک سال پس از آگاهی از

بیماری خود اقدام به خودکشی می‌کنند.

در کرمان، واقع در جنوب ایران، پدری

که از ابتلای فرزند خود به ویروس ایدز

بسیار خشمگین بود، با ضربات تبر

فرزند ۲۳ ساله خود را تکه تکه کرد. تنها

به این جرم که این بیماری را به خانه راه

داده بود.

با گذشت چندین سال از شیوع این

بیماری در جهان، هنوز امکان توجیه و توضیح صحیح

وچهار مشکلات اساسی ناشی از آن در کشورهای

اسلامی مقدور نیست. طبق آمار "برنامه

مشترک سازمان ملل درخصوص ویروس

HIV و بیماری ایدز"، ۱۰۰میلیون نفر در ایران،

۱۸۰۰۰۰ نفر در اندونزی و ۱۵۰۰۰۰ نفر در

پاکستان به ویروس ایدز مبتلا هستند. در

کشورهای آفریقایی مسلمان، این آمار از

این ارقام نیز فراتر می‌رود: در مالی

به‌تنهایی ۴۲۰۰۰۰ مبتلا وجود دارد. اما

اطلاعات آماری سازمان ملل در این مورد

هنوز کامل نیست - تعداد بسیاری مبتلا

وجود دارند که در آمار ثبت نشده‌اند و

عدم اطلاع در این زمینه همواره به‌منزله

نیود افراد مبتلا به این بیماری تفسیر شده

است.

دلیل شیوع ویروس HIV کاملاً واضح

است: ویروس ایدز با سرعتی بالا در حال

انکار کشنده: مسلمانان و ایدز

نویسنده: لورا ام. کلی (Laura M.Kelly) و
نیکلاس ابرستاد (Nicholas Eberstadt)
منبع: La Time
تاریخ: ۱۲ جولای ۲۰۰۵ (۲۱ تیرماه ۱۳۸۴)
برگردان چشم انداز ایران



اشاره: از آنجا که گسترش بیماری ایدز در منطقه و کشور ما به یک مسئله چشمگیر و راهبردی تبدیل شده است، بر آن شدیم تا با ترجمه مقاله "مسلمانان و ایدز" گامی در جهت آگاهی بخشی و پیشگیری از آن، در این باره برداریم. اهمیت این مسئله در امریکا به اندازه‌ای بوده است که دو ماهنامه راهبردی فارن پالیسی (Foreign Policy) به درج کامل تر این مقاله به قلم نیکلاس ابرستاد اقدام نموده است. گفتنی است نیکلاس ابرستاد از محققان موسسه امریکن اینترپرایز (American Enterprise Institute) است.

لورا ام. کلی یکی دیگر از نویسندگان این مقاله از محققان برجسته پروژه تحقیقاتی "شورای ملی اطلاعات امریکا" در سال ۲۰۰۲ می باشد که موضوع این پروژه "موج دیگر HIV/ایدز در نیجریه، اتیوپی، روسیه و هندوچین" است.

"از خدا می خواهم که قبل از بروز عوارض بیشتر مرا از دنیا برد. نمی خواهم خانواده ام را به دردسر بیندازم."

اینها صحبت های یک نوجوان مصری است که پیش از ابتلا به بیماری ایدز، تصور می کرد این بیماری تنها گرینانگیر خارجی ها می شود. وی هیچ گاه تصور نمی کرد این بیماری همه گیر جهانی به محل زندگی او نیز راه پیدا کند. حالا که او نیز مبتلا به ایدز است ترجیح می دهد قبل



آزادی یا نفت: واقعیت جنگ عراق پس طرح (Plan B) چه می‌شود؟

نویسنده: جان تالتون (Jon Talton)
منبع: Tre Arizon a Republic

پس از گذشت چهارسال از جنگی که اصطلاحاً "جنگ علیه تروریسم" لقب گرفت، گروه‌های مجاهدین (Mujadists) نشان دادند که می‌توانند در مرکز تجاری یکی از امن‌ترین شهرهای کشوری که از تداوم شدید امنیتی برخوردار است، حمله‌های طراحی شده و چندجانبه انجام دهند. متفقان معتقدند جنگی که در عراق صورت گرفت نه تنها مانعی در پیشبرد برنامه مبارزه با تروریسم نبود، حتی باعث شد این کشور به مرکزی جهت رشد تروریسم تبدیل شود. اما واقعیت این است که علیرغم انکار توطئه‌چینان مبارزه با تروریسم، جنگ عراق اصلاً با هدف مبارزه با تروریسم صورت نگرفت؛ مسئله اصلی در عراق نفت بود.

کارشناسان امور نفتی کاخ سفید به‌خوبی به این امر واقف‌اند که منابع عظیم نفت جهان، این نعمت انبوه، زمانی به پایان خواهد رسید. کارشناسان پیش‌بینی می‌کنند که سطح تولیدات نفتی جهان با افزایش شدید روبه‌رو خواهد شد. این افزایش چه در آینده‌ای نزدیک به‌وقوع نپیوندد، چه ظرف یک یا دو دهه آینده باز هم جهان با کمبود شدید منابع نفتی روبه‌رو خواهد شد. امریکا در اوایل دهه ۱۹۷۰ با کاهش شدید منابع نفتی روبه‌رو بود و اخیراً این وضعیت در مورد منابع نفتی دریای شمال نیز دیده می‌شود. ملاحظه می‌کنیم که به همراه این کاهش شدید، افزایش تولیدات نفتی به‌وقوع می‌پیوندد.

به عبارت دیگر، ظرف چندسال آینده نیمی از منابع نفتی موجود در عمق زمین مورد بهره‌برداری و استفاده قرار خواهد گرفت. اما این مسئله به این معنا نیست که ما تا ۱۵۰ سال آینده، منابع نفتی کافی در اختیار خواهیم داشت. در حال حاضر، میزان مصرف جهانی نفت سر به فلک می‌کشد. چنین درصدها است تا همانند امریکا فرهنگ استفاده از اتومبیل را میان مردم گسترش دهد، برنامه‌ای که به‌شدت میزان مصرف نفت را افزایش می‌دهد. بهره‌برداری از دیگر منابع نفتی باقیمانده نیز کار دشواری است و مراحل تصفیه آن هزینه‌گراقی دربردارد. انرژی صرف‌شده برای بهره‌برداری از برخی از این منابع از سود حاصل بیشتر است. بیشتر منابع "نفت شیرین" جهان نیز - که از نظر بهره‌برداری آسان‌تر هستند - در کشورهای واقع شده‌اند که اغلب با امریکا روابط خصمانه‌ای دارند.

درمان و خرید سرنگ‌های درمانی و دیگر برنامه‌های معاملاتی درجانه ترتیب داده شده است.

متأسفانه چنین اقدامات مشابهی در بسیاری از کشورهای اسلامی انجام نمی‌گیرد. اطلاعات چندانی در مورد جمعیت کشورهای بسیاری که در معرض خطر ابتلا به این ویروس هستند - از جمله افغانستان و عراق - موجود نیست. عربستان سعودی و بسیاری دیگر از کشورهای حوزه خلیج فارس، مدت‌ها کارکنان خارجی و توریست‌ها را عامل اصلی شیوع این بیماری در کشورهایشان می‌دانستند و به تازگی نقش عوامل داخلی در ابتلا به این ویروس را پذیرفته‌اند. حکومت‌های نامتعالی نیز علیرغم آمار بالای روابط نامشروع و شمار مبهم همجنس‌بازان و افراد دو جنسه در جوامع خود، تلاش چندانی برای مبارزه با مشکلات مطرح، نمی‌کنند.

کشورهای اسلامی باید برنامه‌های نظارتی گسترده خود را در مورد تمامی اقشار جامعه به اجرا درآورند. - از جمله خودفروران عامل فساد جنسی و معتادان به مواد مخدر - و برنامه‌های خود را تنها به آن دسته از افرادی که برای معاینه رجوع می‌کنند و یا افراد ناقل محدود نکنند.

چنانچه ویروس HIV و بیماری ایدز تحت کنترل صحیح قرار نگیرد، همچنان به گسترش و رشد خود در سطح جوامع کشورهای اسلامی ادامه خواهد داد، تا جایی که بنیان خانواده‌ها را ویران می‌کند و موجب هرچه فقیرتر شدن این جوامع می‌گردد و در نهایت تمام پایه‌های اساسی زندگی در این جوامع آسیب‌پذیر را از ریشه برمی‌کند. هم‌اکنون، بیماری ایدز دیگر تنها از موضوعات قابل بحث در محافل و انجمن‌های بشری نیست، بلکه این بیماری همه‌گیر به یک مسئله امنیتی جهانی تبدیل شده که باید مورد توجه تمامی کشورهای واقع شود، در غیر این صورت جهان، مغلوب ویروس HIV خواهد بود.

گسترش است و عدم وجود راه حل مناسبی جهت پیشگیری و درمان آن موجب می‌شود تا هر روزه تعداد بسیاری از جمعیت کشورهای مسلمان مبتلا شده و جان خود را از دست بدهند.

بیماری ایدز برای جهان اسلام پدیده جدیدی نیست؛ اولین مورد ابتلا به این بیماری در اواسط دهه ۱۹۸۰ گزارش داده شد. اما کشورهای اندکی برنامه‌های نظارتی جهت کنترل آن تدوین کرده‌اند و حتی تنها تعداد معدودی اقدامات درمانی و پیشگیرانه در این خصوص انجام می‌دهند. از دلایل اصلی عدم اتخاذ چنین اقدامات اساسی، عقیده این کشورها بر این باور مضحک است که ملت آنها هیچ‌گاه مرتکب اعمالی نظیر روابط نامشروع پیش از ازدواج، فساد جنسی، همجنس‌بازی یا تزریق مواد مخدر نمی‌شوند و یا این‌که آنها معتقدند درصدا ارتکاب چنین اعمالی آنقدر پایین است که احتمال ابتلا به ویروس ایدز از طریق آنها بسیار کم است.

آنچه در این بین احتمال شیوع بیماری را بیشتر می‌کند، عدم اتخاذ اقدامات پیشگیرانه و در نتیجه سرایت این ویروس از جمعیت ناقل به جمعیت سالم می‌باشد. به‌عنوان مثال در منطقه تامان راست (Tamanrasset) در الجزیره، یک درصد زنانی که به‌طور دائمی برای انجام معاینات کلی به کلینیک‌های درمانی پیش از زایمان مراجعه می‌کنند، حامل ویروس HIV هستند. این امر نشان می‌دهد که این بیماری آنقدر در جامعه ریشه دوانیده است که حتی زنان متأهل را که هیچ‌گونه سابقه این بیماری را نداشته‌اند، مبتلا کرده است.

امروزه از میان کشورهای

اسلامی دو کشور بنگلادش در ایران در زمینه مبارزه با بیماری

ایدز/ ویروس HIV به

موفقیت‌های اندکی دست یافته‌اند. در بنگلادش بخش اعظم این فعالیت‌ها توسط

سازمان‌های غیردولتی هدایت می‌شود، در ایران نیز محمد

خاتمی، رئیس‌جمهور پیشین این کشور و دولت وی مبارزه با

این بیماری را آغاز کردند



امروزه از میان کشورهای اسلامی دو کشور بنگلادش در ایران در زمینه مبارزه با بیماری ایدز/ ویروس HIV به موفقیت‌های اندکی دست یافته‌اند. در بنگلادش بخش اعظم این فعالیت‌ها توسط سازمان‌های غیردولتی هدایت می‌شود، در ایران نیز محمد خاتمی، رئیس‌جمهور پیشین این کشور و دولت وی مبارزه با این بیماری را آغاز کردند. در تهران، برنامه‌هایی در سطح ملی جهت ارتقای سطح آگاهی جوانان در رابطه با راه‌های انتقال و پیشگیری از این بیماری تدوین شده است. همچنین برنامه‌های آزمایشی جهت ارتقای سطح



ایران و مطبوعات خارجی



مایکل لدین

آیا زمان جنگ فرا رسیده؟

اشاره: به طوری که گفته می شود و تاکنون مشاهده شده، محافظه کاران جدید امریکا از دو جناح عمده تشکیل شده اند: الف) جناحی که نماینده افکار آنها نشریه ویکلی استاندارد با مسئولیت ویلیام کریستول می باشد.

ب) جناحی که اندیشه هایشان در روزنامه نشنال ریویو با مسئولیت کامل مایکل لدین منتشر می گردد. در قضیه حمله به عراق این دو جناح با یکدیگر متحد بودند اما اکنون درباره ایران آنچه در نشنال ریویو نوشته می شود با تحلیل های ویکلی استاندارد متفاوت است. صاحب نظران سیاسی بر این باورند، تا زمانی که این دو جناح در مورد ایران متحد نشوند، جنگی رخ نخواهد داد، البته این دلیل نمی شود که ایران را به حال خود واگذارند.

تلخیص دو مقاله از نشنال ریویو و ویکلی استاندارد (که پیاپی مواضع دو جناح است) تقدیم خوانندگان می شود؛ اولی نوشته مایکل لدین و دومی به قلم امیر طاهری است.

به نظر می رسد، موضع امریکا درباره ایران علیرغم فرازونشیب های موجود به تدریج در راستای گزارش گروه کاری شورای روابط خارجی امریکا (زیر نظر برژینسکی و رابرت گیتس) پیش می رود. رجوع شود به برگردان این گزارش در چشم انداز ایران، شماره ۳۲، (صفحات ۱۳۱



وضعیتی بسیار حیاتی و در عین حال - به لحاظ همسایگان - نامساعد دارد."

گرچه ایجاد این پایگاه نظامی به علت برنامه ریزی های غلط و کمبود نیرو با مشکل رو به رو شد، اما راه های واقع گرایانه دیگری نیز وجود داشت. همان طور که دیک چنی، معاون ریاست جمهوری امریکا می گوید با در نظر گرفتن شیوه مرسوم امریکا مبنی بر "عدم مذاکره"، برنامه ای با عنوان طرح B (Plan) وجود نخواهد داشت. متأسفانه کاخ سفید نتوانسته است در مورد اهداف اصلی این جنگ، مردم امریکا را قانع کند. به علاوه، دولت امریکا قصد ندارد از ملت خود بخواهد که برای جنگیدن در دو جبهه متفاوت - جبهه جنگی برای تصاحب نفت و جبهه جنگ دیگری برای مبارزه با تروریسم - جان خود را به خطر بیندازد.

می باشد درمی یابیم چرا برای برنامه مبارزه با تروریسم طرح B در نظر گرفته نمی شود. با فرض دستیابی به نفت، امریکا به دخالت های خود در خاورمیانه پایان خواهد داد و به این ترتیب عمده ترین محرک ناآرامی های گروه های مجاهدین (Jihad) نیز از بین می رود و در نهایت کشورهای خاورمیانه این فرصت را خواهند داشت که خود مشکلات خود را حل کنند. اما این تصور قطعا به وقوع نخواهد پیوست. واقعیت این است که وضعیت کنونی یعنی گرفتاری در باثلاق عراق، تنش های موجود با بیش از یک میلیارد مسلمان و احتمال یک جنگ دیگر در آینده ما را بر آن داشته تا روابط خود را با حکومت دیکتاتوری عربستان سعودی ادامه دهیم.

همواره به ما توصیه می شود که هوشیار باشیم و مراقب پیرامون خود باشیم. شاید دیگر زمان آن رسیده که واقعا آگاهانه و از روی احتیاط عمل کنیم.

نباید به امید "بهره برداری از هیدروژن" (Economy)

Hydrogen) یا هرگونه فناوری جدید یا معجزه دیگری نشست. هیچ کدام از این منابع پیشنهادی نمی توانند جایگزین مناسبی برای نفت در تأمین نیازهای کنونی جهان مدرن باشند، بویژه در پیشبرد برنامه های حومه محوری Far-Flung Suburbs و در پاسخ به سطح بالای رانندگی Driving in SUVs. بدون تکیه به پایگاه صنعتی نفتی محکمی پیشبرد هیچ کدام از این برنامه ها در سطح گسترده ممکن نیست.

این واقعیت که امریکا برای رویارویی با شرایطی که پس از دوران کنونی بهره برداری عظیم از نفت در جهان حاکم خواهد شد به هیچ وجه آمادگی لازم را ندارد. ضرورت ازان شدن بهای نفت را توجیه می کند. بنابراین به زودی شاهد رقابت بی سابقه جهان برای تصاحب نفت خام باقیمانده خواهیم بود. پیشنهاد شرکت چینی CNOOC (شرکتی با مسئولیت محدود) به شرکت "یونیکال" (Unical) امریکا نقطه آغاز این رقابت هاست. چنانچه وضعیت موجود از این هم بحرانی تر شود، بحث و جملات و اختلاف نظرها به خارج از اتاق مذاکرات پیش روی خواهد کرد.

**این واقعیت که
امریکا برای رویارویی با
شرایطی که
پس از دوران کنونی
بهره برداری عظیم از نفت
در جهان حاکم خواهد شد
به هیچ وجه آمادگی لازم را
ندارد**

تنها با توجه به چنین موقعیتی است که دلیل واقعی برنامه بوش و چنی مبنی بر حمله به عراق را درمی یابیم. حتی اگر برقراری دموکراسی و ثبات در کشور عراق تا مدت زمانی به طول بینجامد، امریکا باید راهی برای تأمین حیات آینده جهان مدرن پیدا کند. همان طور که جیمز هاوارد کانستلر (James Howard Kunstler) مولف کتاب "ضرورت درازمدت" (The Long Emergency) عنوان کرده است: "برنامه ها بر این قرار بود که عراق پایگاه ژاندارمی (Police Station) مادر درون منطقه ای باشد که از نظر استراتژیکی

مجری آن هستند، در جهت مقابله با تلاش ایران جهت دستیابی به فناوری هسته‌ای، با ناکامی روبه‌رو شده است. سه کشور اروپایی یادشده، مشی خود را در برابر ایران بر سه فرض استوار کرده‌بودند:

فرضیه نخست آن بود که تهران صرفاً بدان جهت مسئله هسته‌ای را بیه بازی گرفته تا از دستاوردهای سیاسی کوتاه‌مدت ناشی از آن بهره‌مند شود و با جلب توجه همگان، "احترام" بین‌المللی را برانگیزد. لیکن ما اکنون می‌دانیم که تصمیم به افزایش توان هسته‌ای از ده سال پیش اتخاذ شده و بخشی از یک دکترین جدید دفاع ملی را تشکیل می‌دهد و آیت‌الله علی خامنه‌ای، رهبر انقلاب، آن را امری مقدس توصیف کرده است.

فرضیه دوم آن بود که در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران (سال ۲۰۰۵) هاشمی رفسنجانی، روحانی دارای ارتباطات تجاری و اهل مذاکرات سیاسی با قسطنطنیه به پیروزی، خسواهد رسید و در زمان ریاست جمهوری خود پروژه هسته‌ای ایران را به کلی کنار گذاشته و در برابر آن جایگاهی قابل احترام و قراردادهایی تجاری برای مردم کشور خود به دست خواهد آورد. اما اوضاع در مسیری کاملاً متفاوت پیش رفت.

فرضیه سوم بر این اساس بود که جمهوری اسلامی در برابر امکان ارجاع مسئله ایران به شورای امنیت مرعوب شده و احتیاط خواهد کرد. اما به نظر می‌رسد که مدیریت جدید ایران مصمم است کاری کند که پرونده ایران به شورای امنیت ارجاع داده شود، زیرا این امکان به‌وضوح وجود دارد که روسیه و چین هرگونه قطعنامه علیه ایران را وتو کنند. دولت بوش نیز به سهم خود به اندازه این سه کشور اروپایی در وضعیت ناخوشایندی قرار دارد و اکنون هرگونه دستاویزی را علیه ایران از دست داده است.

اروپا و واشنگتن ظاهراً کل این قضیه را کم اهمیت جلوه می‌دهند تا افکار عمومی را متقاعد کنند که خطر هسته‌ای ایران آن قدرها هم جدی و اضطراری نیست. گزارش‌های تهیه شده توسط موسسه ملی ارزیابی اطلاعات تجسمی آمریکا و نیز موسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک در انگلستان و کارشناسان فرانسوی در پاریس [با فاصله زمانی اندک] همگی بر این نکته تأکید دارند که ایران از ۱۰ سال دیگر می‌تواند به بمب هسته‌ای دست یابد.

با این همه، هیچ یک از ادعاهای فوق این نکته را نفی نمی‌کند که کل مسئله هسته‌ای ایران هدفی جز سلب توجه جهانیان از خصوصیت بنیادی ایران به غرب ندارد.

در برنامه میان مدت و درازمدتی که آقای احمدی نژاد به

بخواهد که سه انقلاب را نام ببرند که بدون حمایت خارجی به وقوع پیوست و از آن اندیشمندان زمانی که نتوانستند به این پرسش پاسخ دهند باید سوال شود که آنان چگونه، بدون بحث درباره حمایت یا عدم حمایت ما از یک انقلاب، به چنین برآوردهایی مبادرت می‌ورزند.

جامعه متخصصان و کارشناسان ما در داخل و خارج از دولت یکسره هشدار می‌دهند که اگر ما به حمایت از اپوزیسیون جویای دموکراسی در ایران بپردازیم، این حمایت ما به روحانیان در یک تشنج کور ناسیونالیستی آسیب می‌رساند و آنان را زجر خواهد داد.

... روحانیان مشکلات خود را همیشه به گردن بیگانگان می‌افکنند... در واقع اگر قصد دارید پشت میز مذاکره باقی بمانید، ممکن است حتی این نکته را مطرح کنید که: رئیس‌جمهور احمدی نژاد در سال ۱۹۷۹ میلادی در سفارت آمریکا در تهران حضور نداشت، اما در آن هنگام در زندان او این سخت مشغول کار بود. در همان زندان اوین، چندتن از گروگان‌ها مورد بازجویی قرار گرفته بودند. شما از هر لحاظ دلیل موجهی دارید که به [آقای] احمدی نژاد بگوید که آمدن به نیویورک در پاییز آینده جهت جبهه‌گیری در سازمان ملل متحد را فراموش کند.

... درخواست از سازمان ملل جهت به اجرا درآوردن چند فقره تحریم مسلماناناف نبرو محسوب می‌شود، زیرا چنین و روسیه چنین درخواستی را وتو خواهند کرد (و در واقع، تحریم‌ها تنها اقداماتی هستند که ما نباید تمایلی به آن نشان دهیم، زیرا اجرای تحریم‌ها مردم ایران را مجازات خواهد کرد و به آنان لطمه خواهد زد، نه روحانیان حاکم را که بر مسند قدرت تکیه زده‌اند). روحانیان را آسیب پذیر سازید و پیشنهاد کنید که اروپایی‌ها نیز به شمار بیوندند و ایران را از شرکت در همه مسابقات بین‌المللی ورزشی محروم کنید. از سازمان‌های بین‌المللی مرتبط با اتحادیه‌های کاری بخواهید که از برادران و خواهران خود در ایران پشتیبانی کنند، برادران و خواهرانی که بسیاری از آنان ماه‌هاست دستمزد کار و حقوق خود را دریافت نکرده‌اند، هر چند دل‌های نفتی همچون سیلی، بی‌وقفه به داخل ایران سرازیر شده است. دیگر بس است، بیاییم دست به کار شویم.

منبع: نشنال ریویو، ۱۹ اوت ۲۰۰۵ (۲۸ مرداد ۱۳۸۴)
نویسنده: مایکل لدین

احتمال مذاکره با ایران نسبت به دوران کلینتون بیشتر است
آشکارا است که استراتژی اروپا که بریتانیا، فرانسه و آلمان

(۱۳۸۱۶۱)

دیگر پس است، علیه ایران دست به کار شویم

... اگر ما یک استراتژی در مورد ایران داشتیم که ارزش و اعتباری داشت، رهبران ما که چهار سردرگمی شده‌اند به مصاحبه قابل توجهی که با حسین موسویان، رئیس هیئت مذاکره‌کنندگان در زمینه امور هسته‌ای انجام شد اشاره می‌کردند. آن مصاحبه روز چهارم اوت ۲۰۰۵ از تلویزیون ایران پخش شد و کاملاً آشکار ساخت که ایرانیان به اروپایی‌ها تعمداً تیرنگ زده‌اند تا آنان را وادار کنند که یک سال دیگر به روحانیان فرصت دهند که یک بخش حیاتی از برنامه هسته‌ای خود را در اصفهان به اجرا درآورند. او در مصاحبه‌اش گفت: "به یمن مذاکرات خود با اروپا، ما یک سال دیگر فرصتی یافتیم و در طول آن، تأسیسات اصفهان را تکمیل کردیم. ... ما برنامه غنی‌سازی اورانیوم را در ماه اکتبر ۲۰۰۴ میلادی در شهر اصفهان به حالت تعلیق درآوردیم، هر چند که ما ملزم بودیم که در اکتبر سال ۲۰۰۳ میلادی این کار را انجام دهیم. اکنون ما در وضعیت برتری به سر می‌بریم. برنامه هسته‌ای اصفهان تکمیل شده است و گازهای یو اف - ۴ و یو اف - ۶ در حال تولید است. ما دارای انباری پراز فرآورده‌های شیمیایی در ارتباط با این برنامه‌ایم و موفق شده‌ایم ۳۶ تن کیک زرد (اکسید اورانیوم) را به گاز تبدیل کنیم و آن را ذخیره نماییم."

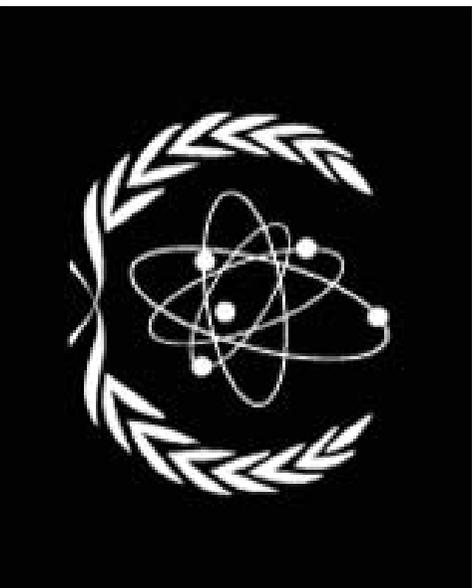
حال روی سخن ما با رئیس‌جمهور شیراک، صدر اعظم شرودر و نخست‌وزیر بلر است و از آنان می‌پرسیم که: شما همگی قصد دارید چه پاسخی به پرسش‌های پارلمان‌های خود بدهید؟ شما همگی فریب روحانیان را خوردید. (با بهتر بگوییم، همگی شما به میل و اراده خود با ایران همدست شدید.) روحانیان در حال قتل و کشتار ما هستند. مجله‌تایم گزارشی طولانی را که از بغداد ارسال شده بود در شماره روز ۱۴ اوت خود، باعنوان "جنگ سری در راه تسلط بر عراق در داخل ایران" انتشار داد که کوشش‌های درازمدت روحانیان خارج از عراق را فصل به فصل و جمله به جمله شرح داده است، کوشش‌هایی که خارج از عراق و اغلب اوقات هماهنگ با تلاش‌های سوریه تحت حاکمیت اسد به انجام رسیده است... برنامه‌ریزی به اجرا درآوردن یک جنگ تروزیستی علیه نیروهای ائتلافی در عراق "قبل از تجاوز امریکا به آن کشور آغاز شد." مجله‌تایم از یک افسر اطلاعاتی ارتش بریتانیا درباره بی‌توجهی به فعالیت‌های جاسایکارانه ایران نقل قول کرده است. گویی که ما در خواب در حال راه رفتن می‌باشیم.

... نخست این اعلامیه پخش شد که نیروهای امریکا در

عراق، یک انبار اسلحه ایرانی را کشف کرده‌اند و کامیونی را نیز توقیف نموده‌اند که مواد منفجره ساخته‌شده‌ای را حمل می‌کرد و در حال ورود به عراق از خاک ایران بود. سپس، رامسفلد در گفت‌وگو با روزنامه‌نگاران در داخل هواپیمایش در طول پروازی بر فراز امریکا، جنوبی در تاریخ هفدهم اوت ۲۰۰۵ گفت که نیروهای امریکا در عراق "در بیش از یک مورد طی دو ماه گذشته" سلاح‌های ایرانی کشف کرده‌اند... رئیس‌جمهور بوش، رایس و رامسفلد، دوتن از وزرای امریکا و هملی، مشاور امنیتی، باید سرانجام پس از سیری شدن این همه مدت، سیاستی جدی تدوین کنند و جنگ تروزیستی را به تهران منتقل نمایند، یعنی همان کاری که شخص رئیس‌جمهور باید روز ۱۳ سپتامبر [یک روز پس از روز مصیبت یار ۱۱ سپتامبر] خواستار آن می‌شد.

... در ماه ژوئیه، دیوید ولش، معاون وزارت خارجه در کمیته روابط بین‌المللی مجلس نمایندگان شهادت داد که پرسنل ایران در حال آموزش حزب الله هستند. حزب الله در عراق به‌شدت فعالیت دارد و عصاد مقبیه، رهبر عملیاتی معروف آن سازمان کماکان خارج از زندان، آزادانه به هر کار که مایل است مبادرت می‌کند، هرچند که دولت امریکا ده‌ها سال است که برای سر او جایزه بسیار گرانی تعیین کرده است... بالتازار گارزون، رئیس مشهور دادگاه‌های اسپانیا علناً تصریح کرد که پس از آزادشدن افغانستان، القاعده قادر رهبری خود را در ایران بازسازی کرد. آنان در آن کشور، یک کنفرانس استراتژیک در سطح عالی به تاریخ نوامبر ۲۰۰۲ تشکیل دادند.

... ایران در حال جنگ با ماست و ما نیز کاملاً به این واقعیت وقوف داریم و هیچ واکنشی نیز به آن نشان نمی‌دهیم... بی‌عملی و بی‌تحرکی امریکا اخیراً به سبب دو برآورد مبتنی بر اوهام و تخیلات از جانب تشکیلات اطلاعاتی امنیتی کشور شدت یافته است. نخستین پیش‌بینی اطمینان‌بخش عبارت از آن است که ایران تا زمان تولید سلاح‌های هسته‌ای ده سال فاصله دارد. پیش‌بینی دوم بر این نکته تأکید دارد که هیچ انقلابی در فعالیت‌ها و عملیات مربوط به ایران وجود ندارد... پیش‌بینی در مورد عدم وجود "هیچ‌گونه انقلابی در فعالیت‌ها و عملیات" به‌طوری‌که ایالات، لیک، نویسنده نشریه نیویورک‌سان در تاریخ ۱۸ اوت ۲۰۰۵ نوشت ازجانب همان اشخاصی نشأت می‌گیرد که مشابه آن پیشگویی را پیش از سقوط شاه نیز به عمل آوردند و با اطمینان قاطع به روزالد ریگان گفتند که امپراتوری شوروی برای همیشه باقی خواهد ماند. کسی باید از آن اندیشمندانی که چنین افکار صمیقی در سر دارند



هاشمی رفسنجانی به او گفته که ایران حتی از طریق جنگ و سرنگونی رژیم صدام هم نمی‌توانسته حکومتی بهتر از این در عراق روی کار آورد.

ایران و اعراب

پیشنهاد ایران درخصوص این‌که خاورمیانه به منطقه‌ای عاری از سلاح‌های هسته‌ای مبدل شود درحالی مطرح می‌شود که اسرائیل همچنان در این زمینه به پنهان‌کاری مشغول است، اگرچه "مردحای وانونو"، کارشناس اسرائیلی، با شجاعت تمام موجب گشت که حقایق بر ملا شود. البته او به خاطر همین شجاعت بهای سنگینی پرداخت و مدت هجده‌سال کامل را در زندان اسرائیل سپری کرد. او بر این نکته تأکید داشت که بمب هسته‌ای هرگز نمی‌تواند اسرائیل را مورد حمایت قرار دهد و وجود بمب هسته‌ای نه فقط منطقه خاورمیانه‌که حتی کل جهان را مورد تهدید قرار می‌دهد، ازجمله خود اسرائیل را.

از دید وانونو، صالح، عدالت و حق طلبی می‌تواند بقای اسرائیل را تضمین کند. از دیگر سو ایرانیان به خوبی می‌دانند که وضعیت موجود در عراق به امریکایی‌ها اجازه نخواهد داد که به ماجراجویی جدیدی وارد شوند. همچنین، کشورهای جهان سوم و تعدادی از رهبران فکری و سیاسی جهان ازجمله جک استراو (وزیر امورخارجه انگلیس) با حمله نظامی به ایران مخالف‌اند. جک استراو با تأکید بر این نکته که راه حل بحران هسته‌ای ایران، نظامی نیست موجب شد که تونی بلر از موضع خود مبنی بر تهاجم به ایران عقب‌نشینی کند. آنچه مانع اندوه است، منفی‌نگری کشورهای عربی در برابر حوادث ایران است. ایران که درمقابل دروازه شرقی جهان عرب قرار گرفته، وزنه

برنامه حساب شده درازمدت، از تضادهای موجود بهره‌برداری کرده و توانسته‌اند به کمک امریکا و انگلیس که با روش‌های نابخردانه خود باعث تقویت ایران شده‌اند، دشمنان طالبانی و بعضی خود را نابود سازند. صدهای نیز می‌گویند که ایران ناآگاهانه در بستر این تضادها قرار گرفته و حضور امریکا را در منطقه مشروعبیت می‌دهد. آنچه در مقالات نشریات عربی به وضوح به چشم می‌خورد نگرانی و واژه آنها از جداسازی عراق از اعراب و تبدیل آن به یک کشور غیرعرب شیعه‌مذهب است و تحقیق این امر را تنها در نتیجه تلاش‌های ایران میسر می‌دانند. کشورهای همچون عربستان سعودی از گسترش مذهب تشیع و در پی آن ایجاد حکومت‌های شیعی در کشور خود به واسطه نفوذ ایران در عراق واژه دارند و از همین رو انتقاد گسترده‌ای را از بی‌کفایتی امریکا در عراق آغاز نموده‌اند. با تمام این تفاسیر همان‌طور که در مقاله عبدالباری عطوان در روزنامه القندس العربی مورخ ۲ مهر ۱۳۸۴ به خوبی اشاره شده است، بعید نیست که این موضع‌گیری اعراب و بخصوص عربستان سعودی، هم پیمان قدیمی امریکا، حربه‌ای باشد که خود ایالات متحده برای به انزو اکشیدن ایران و رو در رو ساختن آن با کشورهای عرب همسایه به کار گرفته، تا با استفاده از آن راه‌های دخالت خود را برای مهار ایران در زمینه هسته‌ای باز گذارد.

ناگفته نماند که جلال طالبانی در سفر اخیر خود به لندن در کنار تونی بلر و در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام داشت که بهترین دوستان ایران در حاکمیت کنونی کشور عراق هستند و دلیلی ندارد که ایران در شورش‌های درون عراق مداخله جوید. وی در همان کنفرانس مطبوعاتی افزود؛ چندی پیش

جنگ‌های محدودی خواهد بود که نمایندگان دو حریف در افغانستان، عراق، حوزه دریای خزر، حوزه خلیج فارس و سرزمین‌های محل سکونت کنونی اسرائیل و فلسطینیان می‌باشد.

در گزینه جنگ سرد، در پایان به طور قطع جمهوری اسلامی بازنده خواهد بود. اما هزینه و زمان دستیابی به پیروزی برای امریکا بسیار زیاد خواهد بود، بویژه این که سنگینی آن روی دوش همپیمانان منطقه ای امریکا از جمله عربستان سعودی و اسرائیل قرار خواهد گرفت.

۳- گزینه سوم توسط به زور است؛ استفاده از نیروی نظامی را هیچ‌گاه نباید منتفی دانست. جمهوری اسلامی در جایگاهی قرار ندارد که بتواند یک بازی پرهزینه قدرت را در سطح بین‌المللی به انجام برساند.

سیاست توسل به زور احتمالاً تا پیش از خاتمه دوران ریاست جمهوری بوش با موفقیت به اجرا در نخواهد آمد. اما حداقل این حسن بزرگ را دارد که روحانیان را در موضعی تدافعی قرار دهد.

منبع: ویکی‌استاندارد، ۲۶ سپتامبر ۲۰۰۵ (۴ مهر ۱۳۸۴)
نویسنده: امیر طاهری

ایران در عراق ۱۴

اشاره: حضور موثر ایران در عراق، بحثی است که توجه اغلب رسانه‌ها و مفسران خارجی را به خود جلب کرده و به صورت موجی جدید در میان آنها به چشم می‌خورد. در همین راستا می‌توان مطالب مطبوعات جهان را به سه دیدگاه طبقه‌بندی کرد:

عده‌ای اول حضور ایران را در عراق نه امری اجباری و نظامی بلکه طبیعی و در نتیجه "نفوذ" فرهنگی، دینی، تاریخی و اجتماعی میان این دو کشور می‌دانند. اما عده دوم به "دخالت" ایران در امور عراق معتقدند و نظرشان بر این است که ایران با دخالت در عراق و دامن زدن به اختلافات داخلی سعی در به اختیار گرفتن اوضاع در این کشور بحران زده دارد. آخرین گروه بر این عقیده‌اند که ایالات متحده امریکا برای پیش بردن خط مشی جاو میانه‌ای اش و نفوذ در این منطقه، نیازمند حمایت بخشی از مسلمانان می‌باشد و بدین جهت با انتخاب کرد‌ها و شیعیان به تقویت آنها پرداخته که نتیجه اش ایجاد شکاف بین عربیت و اهل سنت از یک سو با شیعه، کرد و غیرعرب از سوی دیگر است.

در این میان برخی بر این عقیده‌اند که ایرانیان نیز با یک

مجلس شورای اسلامی ارائه نمود، ایالات متحده یک قدرت در حال افول توصیف شده و ایران قدرتی در حال طلوع! در این سند ۶ هزار کلمه‌ای عنوان شده که ایران نیروی مرکزی اسلام را تشکیل می‌دهد و در نبرد تن به تن علیه ایالات متحده به طور قطع پیروز خواهد شد، این سند "زهبری جهان اسلام را حق بلامناع مردم ایران" می‌داند.

اگرچه بخشی از این سخنان به‌منزله مبالغه و اغراق، قابل صرف نظر هستند اما در واقع شک نیست که مدیریت جدید ایران از هم‌اکنون در جنگی با شدت، علیه ایالات متحده اشتغال یافته است. با ریختن روزی ۲۰۰ میلیون دلار به جمهوری اسلامی ایران تقویت عمده نیروهای مسلح خود را و بویژه استقرار نیروها را نزدیک مرز عراق، آغاز کرده است و کنترل تمام مناطق مرزی به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی واگذار شده است.

ازسوی دیگر، ایالات متحده امریکا با سرنگون کردن رژیم طالبان در افغانستان و حزب بعث در عراق، دو دشمن مصمم ایران را نابود کرده است.

همچنین امریکا با بیرون راندن سوریه از لبنان، ایران را به منزله منبع عمده افعال نفوذ منطقه‌ای در بیروت به حال خود رها کرده است.

امریکا حتی با تضعیف رژیم‌های مستبد دیرینه عرب، به جمهوری اسلامی یاری رسانده و ایران سخت مشغول احیای شبکه خود در عربستان سعودی، حوزه خلیج فارس و حتی مصر و آفریقای شمالی است. پیام ایران مفهوم ساده‌ای در بر دارد: "امریکایی‌ها فرار خواهند کرد، لیکن ما همواره حضور خواهیم داشت!" این پیام حتی بین رهبران جدید کابل و بغداد طنین افکن شده است.

واشنگتن برای برخورد با یاران سه گزینه پیش رو دارد:

۱- با سعی و کوشش ایران را در مذاکرات و امور بین‌المللی مشارکت دهد، بدان امید که نقطه‌ضعف‌های این کشور را در مقابل اعطای امتیازات دیپلماتیک و امنیتی تغییر دهد. این نسخه تازه‌ای از همان "معامله بزرگی" است که در سال ۱۹۹۹ کلبیتون کوشید آن را به اجرا درآورد، اما ناکام ماند. معامله مذاکره با ایران نسبت به سال ۱۹۹۹ شانس بیشتری برای تحقق خواهد داشت زیرا حکومت اکنون یکدست شده است. گرچه، چنین امری به معنای فداکردن چشم‌اندازهای

تحقیق دموکراسی در ایران خواهد بود.

۲- اجرای نسخه بسیار کوچک جنگ سرد بزرگی که ده‌ها سال به طول انجامد و همانند جنگ سرد بزرگی که ضد شوروی سابق جریان یافت، به طور قطع شامل

البته قضیه فقط به کمک مالی محدود نمی‌شود، بلکه سلاح‌هایی نیز از مرزهای ایران عبور می‌کند. البته ما تا این لحظه سند و مدرکی در این ارتباط به دست نیاورده‌ایم، اما منطق حکم می‌کند که ایران در این کمک‌های مالی و تسلیحاتی دست دارد."

... پس زمینه اصلی "نفوذ"، نفوذی مبتنی بر اندیشه‌ها و آرمانگرایی‌ها و مبتنی بر تاریخ مشترک و فرهنگ مشترک و روابط میان دو کشور است. برعکس، "دخالت" بر نیروهای نظامی و اشغال توسط کشور دیگری، متکی است... وقتی دو کشور همانند ایران و عراق ضمن داشتن تاریخی مشترک، مرزهایی طولانی به مساحت ۱۵۰۰ کیلومتر دارند، اینها عناصر مشترکی برای نفوذ به‌شمار می‌روند و باید از تاریخ و جغرافیا که دو کشور و دو ملت را برای همزیستی برگزیده‌اند، تشکر کرد.

افزون بر اینها، ایرانی‌ها و عراقی‌ها به‌مدت بیش از پنج‌دهه در یک جبهه علیه رژیم صدام مبارزه کرده‌اند... به اعتقاد من، ایران در ارتباط با عراق، از یک سو از استقلال، ثبات و یکپارچگی عراق دفاع می‌کند، اما از سوی دیگر نمی‌خواهد این ثبات با نظارت نیروهای امریکایی تحقق یابد. همچنین ایران از بی‌ثباتی عراق نگران است، زیرا بحران در عراق ممکن است به فروپاشی این کشور بینجامد. پس ایران چگونه می‌تواند این مشکل پیچیده را حل کند؟ سعدی شاعر نام‌آور ایرانی می‌گوید: "سر ما را به دست دشمن به طاق بکوب". ولی ایران نمی‌خواهد دشمن قدرتمندی که حکومت‌های صدام و طالبان را سرنگون کرد، در همسایگی اش باشد. به اعتقاد من این مسئله، عنصر اصلی سیاست ایران در عراق است، ایران برگ‌های متعددی برای استفاده از آنها در این ستارو در اختیار دارد، اما ایالات متحده موضوع را نادیده گرفته و از نقش آفرینی ایران جلوگیری می‌کند. آنچه ماایلم بگویم این است که نفوذ، نتیجه تاریخی و نه پیامد صمیمات نظامی است.

تا زمانی‌که شیوه امریکایی در اداره بحران با ایران به شکل کنونی ادامه یابد، گزینه واشنگتن در مورد "تهی‌سازی" ایران از برگ‌دار بودن قدرت هسته‌ای، با بن‌بست روبه‌رو خواهد شد. گزینه نظامی که واشنگتن گاه و بیگاه به شکل غیرمستقیم به آن تمسک می‌ورزد، ناممکن است. زیرایران عراق نیست و ازسویی پروزنده عراق باز است و نفوذ قدرتمندانه ایران در آن کشور در حال افزایش است.

... آنچه موضع بین‌المللی را تضعیف می‌کند و بیش از پیش نفوذ و تأثیرگرایی واشنگتن را محدود می‌سازد، فقدان سیاست مشخص در ارتباط با منع گسترش سلاح‌های

همیشگی خود مبنی بر این‌که وضعیت کنونی عراق بهتر از وضعیت پیش از جنگ است را تکرار نمی‌کند. میلیاردها دلار از خزانه کشور عراق به سرعت رفته و ازسوی حکام جدید عراق به امان و بیروت و دبی منتقل شده، درحالی‌که ملت عراق نه آب و برق دارد و نه امنیت و حتی برای کشتگان خود که روزانه با بیماران امریکایی‌ها و یا با اتومبیل‌های بمب‌گذاری شده کشته می‌شوند، کفن ندارد.

اظهارات کنونی شاهزاده سعودالفیصل شاید ناشی از دو احتمال اساسی باشد: اول آن‌که عربستان تصمیم گرفته خود را از سیاست‌های شکست‌خورده امریکا در عراق دور نگاه دارد و دوم آن‌که واشنگتن دستور داده که چنین اظهاراتی بیان دارد. احتمال دوم منطقی‌تر به نظر می‌رسد زیرا طبیعی نیست که هیئت حاکم عربستان سعودی با دولت امریکا در افتد و آنچه این احتمال را تقویت می‌کند این است که بوش در حال حاضر بر سر پروزنده هسته‌ای ایران به بن‌بست رسیده و از این طریق خواستار آن است که اعراب و هم‌پیمانان ایران حاکم در عراق در صلیبه ایران تحریک کند. برنامه هسته‌ای ایران دست‌کم تا به حال خطری برای اعراب نداشته و نشانه‌هایی نیز وجود ندارد که در آینده خطر ساز خواهد شد. جنگ آینده علیه ایران فقط سود اسرائیل را تأمین خواهد کرد. عرب‌ها نباید از این‌که ایران در امور عراق دخالت می‌کند شاکی باشند، بلکه باید خود نیز در امور عراق وارد شوند.

منبع: القدس المرینی، ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۵ (۳ مهر ۱۳۸۴)
نویسنده: عبدالباری عطاوان

جدال نفوذ و دخالت

ما هر زمان که سعی می‌کنیم مفاهیم را از زوایای مشخص - مقصود زاویه امنیتی یا سیاسی - تحلیل و تفسیر نماییم، معمولاً از نقطه نظر دیگری غافل می‌شویم: "چیزی را فراگرفتی و در عوض چیزهای دیگری از ذهنت دور شد...". ما چگونه می‌توانیم میان سیاست و فرهنگ، تفاوت قائل شویم؟ تفاوت میان نفوذ و دخالت، دقیقاً همان تفاوت میان دو مفهوم است. از همین رو ماایلم بر دو مفهوم "نفوذ" و "دخالت" تکیه کنم. در زمان حکومت دولت موقت [در عراق] رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر و وزیر دفاع این کشور، ایران را بارها مورد اتهام قرار دادند... همچنین محمدالشهبازی رئیس سابق سازمان اطلاعاتی عراق، ایران را به کمک مالی به شورشیان متهم می‌کرد و می‌گفت: "مبالغ کلانی وارد کشور می‌شود و شورشیان میلیون‌ها دلار خرج می‌کنند. پس باید منابع مالی عظیمی در پس آنها باشد.



تجاوز پس از آن و یا حتی حمایت از تبدیل عراق به الگویی از دموکراسی، آن هم در حالی که دموکراسی را کفر و بدعتی بیش نمی دانند، می توان نام برد. ایران بدون شلیک حتی یک گلوله، دو دستاورد راهبردی در کل تاریخ خود را محقق ساخت؛ دستاورد اول، سرنگونی نظام اصولگرای سنی منسب تندروی مخالف در افغانستان، یعنی طالبان و دستاورد دوم، تضعیف دشمن تاریخی یعنی عراق و تحویل آن به مردانی که آنها را آموزش داده و حمایت کرده و مسلح نموده و گروه‌های مسلحی که برای سرنگون سازی نظام بعثی و انتقام گرفتن از جنگ خونینش علیه آنها، تأمین مالی کرد. جلال طالبانی رئیس جمهور عراق، هم پیمان قابل اعتماد ایران در کردستان عراق بود. دکتر ابراهیم جمفری نخست وزیر و حزب الدعوة‌ای که او آن را رهبری می کند از دل انقلاب ایران بیرون آمده است. دکتر جمفری بیشتر از آن که در عراق باشد در ایران زندگی کرده و سید علی سیستانی مرجع شیعیان، هنوز هم شناسنامه ایرانی دارد و حتی سید عبدالعزیز حکیم رهبر مجلس اعلا و لشکر بدر تا چندی پیش، حقوق شبه نظامیان خود را از خزانه دولت ایران پرداخت می کرد.

این همه در حالی است که طرح امریکا در عراق به طور کلی به فروپاشی گرایده و رئیس جمهور بروش دیگر از دموکراسی عراق به عنوان نمونه‌ای قابل صدور به کشورهای منطقه سخن نمی گوید و تونی بلر همکار او نیز دیگر جمله‌های

اقتصادی، سیاسی و دینی مهمی است که امکانات نظامی در اختیار دارد و در نیمه راه میان جهان عرب واقع شده و حلقه وصل این کشورها با جمهوری های مسلمان تازه استقلال یافته در قفقاز و آسیای میانه، به شمار می آید. ایران همواره با صلابت کامل در کنار فلسطینی ها ایستاده و با تمام توان برای بازپس گیری قدس شرقی در حال تلاش است. از این رو و کشورهای عربی باید تلاش کنند که ایران با پذیرش جهانی رو به رو شود و از دایره محاصره و تهدیدها خارج شود.

منبع: الشرق، ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۵ (۶ مهر ۱۳۸۴)

نویسنده: محی الدین عبدالصالحیم

اعراب و نیاز به مشارکتی فعالانه در عراق

با شناسیدن گفته‌های شاهزاده سعود الفیصل، وزیر امور خارجه عربستان سعودی، مبنی بر این که سیاست ایالات متحده امریکا آن قدر انشعابات طائفه‌ای را در عراق عمیق کرده که این کشور را عملاً به ایران تسلیم نموده، لازم است یادآوری نماییم که کشور عربستان سعودی که در حال حاضر به شدت از سیاست‌های امریکا انتقاد می کند، در طی پانزده سال پشتیبان اصلی سیاست‌های ایالات متحده امریکا بود. برای نمونه از حمایت عربستان از امریکا پس از اشغال عراق و یا حمایت از محاصره عراق و تبلیغات رسانه‌ای اصم از نوشتاری و گفتاری و دیداری در توجیه

کلیت نظام، اختلاف خواهد افتاد و این شکاف‌ها به برخوردهایی میان آنها خواهد انجامید.

کلیدهای بغداد و کابل در ازای تحویل قاتلان

ایالات متحده به علت نداشتن راه دیگری، آگاهانه به نفع ایران عمل کرده و مخالفتی نداشتنه است که ارتش جدید افغان به‌طور گسترده تحت سلطه تاجیک‌هایی باشد که از "اتحاد شمال شاه‌مسعود" ناشی شده‌اند، همچون ژنرال فهیم که به‌طور علنی به همسایه ایرانی نزدیک است.

در صورت به‌قدرت رسیدن هاشمی رفسنجانی و با کمی سادگه‌کردن مسئله، قرار بود که ایران با پذیرفتن محدودیت‌های بیشتر و بازرسی‌های پراز مزارعت آژانس وین، گذر خود را به مرحله سلاح‌هسته‌ای به‌قدری به‌تعمیق بیندازد تا گرمی روابط با واشنگتن، تسلیحات متعارف را به اندازه سلاح‌های هندوستان برای جامعه غرب قابل قبول نماید.

در ازای آن امریکا با لغو تحریم‌ها و تشویق سرمایه‌گذاری‌ها از جمله در بخش‌های نفتی، افزایش حضور ایران در بغداد، کابل و حتی بحرین و دبی را می‌پذیرفت. اما پس از انتخابات ریاست‌جمهوری در ژوئن ۲۰۰۵ میلادی، وضعیت کاملاً برعکس شده است؛ اکنون مسئله بیشتر جنبه سیاسی دارد تا فنی. اگرچه وضعیت واقعی آن‌قدر که به نظر می‌رسد بد نیست. پیشنهاد منطقی از سوی غرب، می‌تواند این باشد که در ازای استرداد کسانی که قتل‌هایی را انجام داده‌اند، کلیدهای بغداد و کابل و تضمین ادامه فعالیت‌های هسته‌ای به ایران داده خواهد شد.

منبع: فیگارو، ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۵ (۶ مهر ۱۳۸۴)
نویسنده: الکساندر آدر

زنگ‌ها را به صدا در آورید

آیت‌الله هاشمی شاهرودی، رئیس قوه قضاییه ایران، اعلام داشته که در حال حاضر ده‌هزار شرکت ایرانی در دنیای فعال‌اند و ممکن است ۳۵۰۰ شرکت دیگر نیز به این تعداد اضافه شوند. او برآورد کرد که ارزش سرمایه‌ایرانی در خارج که طی ۲۵ سال گذشته جمع شده است، افزون بر ۷۰۰ میلیارد دلار امریکایی است و این همه در حالی است که رئیس‌جمهور جدید ایران در نیویورک با اتخاذ موضع جدید، نه تنها اوضاع را آرام ساخت بلکه دشمنی اروپایی‌ها را نیز به جان خرید.

این موضع جدید تهران از یک غرور و اعتماد به نفس سرچشمه می‌گیرد که در نظر خیلی‌ها نشانه آن است که رهبران ایران برای یک رویارویی محدود با ایالات متحده تلاش

ایران و انرژی هسته‌ای

هند کدام را برمی‌گزیند؟

اگرچه ایران و هند، به تازگی، در ماه ژوئن قراردادی را به تصویب رسانده بودند که به موجب آن هند در سال ۲۰۰۹ میلادی به مدت ۲۵ سال، هرساله ۵ میلیون تن گاز مایع از ایران وارد کند، اما پس از موضع‌گیری هند در برابر فعالیت‌های هسته‌ای ایران، روابط دو کشور در پرده‌ای از ابهام قرار دارد.

تام لانتوس، یکی از نمایندگان صاحب‌نام قشر منتقد هند در واشنگتن، این نکته را در آغاز ماه سپتامبر چنین ادا کرد: "هند باید تصمیم بگیرد که طرفدار کدام است؛ حامیان تروویست در تهران یا ایالات متحده امریکا."

از سوی دیگر جناح مخالف دولت و جناح چپ ائتلاف دولت هند، از نخست‌وزیر به‌شدت انتقاد می‌کنند، زیرا از متحد قدیمی خود کشیده است.

منبع: دی ولت، ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۵ (۷ مهر ۱۳۸۴)
نویسنده: سوفی مولمان

مقابله با غرب از مصدق تا احمدی‌نژاد

آقای یوسف عزیزی در مقاله‌ای در روزنامه‌المنبر به تاریخ اول اکتبر ۲۰۰۵ (۹ مهر ۱۳۸۴) به مقایسه دوران مصدق و دوره کنونی پرداخته است. وی در این مقایسه به عامل نیروهای نظامی توجه نداشته و فقط به عامل حمایت مردمی تأکید دارد و در تشریح این موضوع می‌گوید: آقای علی لاریجانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی، برای کسب هرچه بیشتر حمایت مردمی، دستیابی ایران به انرژی اتمی را با ملی‌شدن نفت توسط مصدق مقایسه کرده است. یوسف عزیزی اضافه می‌کند که این مقایسه دو وجه دارد؛ وجه اول حمایت مردمی و وجه دوم بی‌تفاوتی مردم در برابر کودتا که تأکید وی در مقاله بر وجه دوم متمرکز شده است.

از دید او، همان مردمی که در تظاهرات از مصدق حمایت کامل کرده و روح و جانانشان را فدای وی می‌کردند، پس از تحریم نفت و بروز نارضایتی‌های اقتصادی و اختلاف در بین سران نهضت ملی، روند تردید‌آمیز و بی‌تفاوتی خود را در برابر کودتای نظامی توسط امریکا و انگلیس نشان دادند.

در شرایط کنونی وی تحلیل غربی‌ها از ایران را این‌گونه می‌داند که ایران روی کاغذ بورژوازی تجاری (عمدتاً نفت) می‌چرخد و با اعمال تحریم اقتصادی بر ایران، از یک‌سو بین جناح اصلی محافظه‌کاران با بخش تندروی محافظه‌کاران و از سوی دیگر بین لیبرال‌های اسلامی (مخالف با پروژه اتمی) با

شدت یابد و گاهی هم فروکش کند، اما به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های صحنه خاورمیانه‌ای در آینده قابل پیش‌بینی خواهد ماند.

منبع: الشرق الاوسط، ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۵ (۲۷ شهریور ۱۳۸۴)
نویسنده: معطاء، الله مهاجرانی

نگرانی از گسترش قدرت ایران

... به تدریج مسلم شده است که اعتماد مردم و سرمداران خاورمیانه به توانایی امریکا در زمینه مهار بلندپروازی‌های ایران در حال کاهش است... روز ۲۱ سپتامبر، وزیر امور خارجه عربستان سعودی به شورای روابط خارجی امریکا هشدار داد که واشنگتن اساساً در حال تسلیم عراق به ایران در یک سینی نقره‌ای است. شاهزاده سعود الفیصل به امریکا گفت که اقداماتش در عراق موجب تشویق تفرقه میان شیعه و سنی می‌شود و چنین چیزی ممکن است به جنگ داخلی در عراق بینجامد. وقوع چنان جنگی در را به روی مداخله باز هم بیشتر ایران در آن کشور می‌گشاید، شاهزاده سعودی به واشنگتن یادآور شد که در پیگیری جهت بیرون نگاه داشتن ایران از عراق پس از بیرون راندن عراق از خاک کویت با عربستان سعودی هم‌پیمان شده بود و اکنون ما "کل خاک عراق را دودستی به ایران تقدیم می‌کنیم"، بی‌آن‌که دلیل موجهی برای این کار خود داشته باشیم."

استرانفور ادعا می‌کند که نگرانی‌های گوناگون در مورد وقوع جنگ داخلی در عراق ممکن است اندکی مبالغه‌آمیز باشد، اما ترس و نگرانی عربستان سعودی از گسترش نفوذ ایران در سرزمین عراق که نتیجه سیاست‌های امریکا است، مسلماً مبالغه‌آمیز نیست... ایالات متحده مذاکراتی را در پشت صحنه با ایران ادامه داده است تا از آن طریق همکاری ایران را در کمک به تثبیت اوضاع عراق تضمین نماید. چرا کل این قضا یا موجب نگرانی عربستان سعودی شده است؟... اخیراً یکی از مفسران اعلام کرد، ناحیه "احصاء" که در شمال شرقی عربستان سعودی واقع است و از کویت به سمت جنوب تا مرز قطر امتداد دارد حاوی بخش اعظم نفت سعودی می‌باشد و هفتاد درصد شیعیان عربستان سعودی ساکن همین منطقه هستند. نگرانی خاندان حاکم بر عربستان سعودی از این بابت است که مبادا یک عراق تحت کنترل ایران در آن سوی مرز مملکت سعودی ایجاد شود که دارای پتانسیل کافی جهت برانگیختن شیعیان آن کشور به قیام در منطقه حساس نفت خیز استان شرقی‌اش باشد.

منبع: ترامپیت، ۴ اکتبر ۲۰۰۵ (۱۲ مهر ۱۳۸۴)

هسته‌ای است، زیرا برای نمونه هند هنوز توافقنامه ممنوعیت گسترش و کاربرد تسلیحات هسته‌ای را امضا نکرده است و جنگ افزار هسته‌ای در اختیار دارد و توافقنامه‌هایی با واشنگتن برای دستیابی به فناوری حساس هسته‌ای به امضا رسانده است و کره شمالی با این‌که از توافقنامه خارج شده است اما با آن کشور گفت‌وگو‌هایی در حال انجام است، درحالی‌که ایران هنوز عضو توافقنامه است اما مورد تهدید واقع می‌شود.

تفاوت این است که ایران در اندیشه دستیابی به یک جایگاه هسته‌ای است درحالی‌که قدرت خلیجی دیگر یعنی عراق که تعادل بازدارنده‌ای با ایران ایجاد می‌کند، به یک کشور تقریباً از هم پاشیده تبدیل شده است و این امر، وضعیت خطرناکی از عدم تعادل نظامی در خلیج [فارس] ایجاد کرده و نگرانی کاملاً به جای کشورهای حاشیه خلیج [فارس] را برانگیخته است و ممکن است موجبات شفافیت برنامه‌های هسته‌ای برخی دیگر را فراهم سازد.

عنوان بحران امریکا و ایران، هسته‌ای است اما این بحران چندین بعد دارد که از جمله آنها البته بعد هسته‌ای است. مسئله اصلی در اینجا تعادل تفعاد بین دو دیدگاه و دو طرح برای منطقه و نحوه ترتیب اولویت‌ها و اداره مسائل در آنهاست.

ایران، قدرت بازدارنده اصلی در برابر واشنگتن در خاورمیانه است، در نتیجه لازمه حل این بحران، انتقال از حالت برخورد شدید به حالتی از گشایش و همزیستی میان اهداف دو طرف است و صرف نظر کردن واشنگتن از رویکرد تغییر نظام ایران، سرآغازی برای عادی‌سازی حداقل اوضاع میان دو طرف است.

اتفاق نظر در چارچوب تشکیلات اطلاعاتی امریکا در تابستان جاری نشان می‌دهد که ایران برای دستیابی به بمب هسته‌ای به ده سال دیگر نیاز دارد، درحالی‌که برآورد‌های پیشین، نصف این مدت را نشان می‌داد.

سازگاری برآورد‌های جدید همراه با نظریاتی که از سوی انگلیس و اسرائیل ابراز می‌شود، می‌تواند مجال بیشتری برای واشنگتن جهت رفع و رجوع بحران فراهم سازد، بوژه آن‌که خاورمیانه دیگر تحمل تنش بیشتری را ندارد.

در برابر محدودیت قدرت طرف‌های امریکایی و ایرانی بر تشدید بحران و یکسره کردن آن براساس گزینه‌های خودشان و در برابر پس رفت دو طرف از رویکرد ایدئولوژیک و سیاسی، به نظر می‌رسد که بحران در سطحی از رکود تنش‌زا، اما منوط به ضوابط دو طرف، براساس نوعی همزیستی و تفاهم رفتاری میان آن دو خواهد ماند و ممکن است زمانی

چشم انداز خوانندگان



به گفته‌های آقای معاد یخواره در پاسخ به پرسش مجله چشم انداز ایران در مورد مارکسیست‌ها که در آن بیانیه چه گفته شده بود؟^۱ جواب می‌دهد: "گفته بودند ما نجاست اینها را تأیید می‌کنیم، در واقع این هفت نفر (آقایان منتظری، طالقانی، هاشمی رفسنجانی، مهدوی کنی، ربانی شیرازی، انواری و لاهوتی) در این بیانیه به این جمع بندی رسیده بودند که ما نباید در مورد مارکسیست‌ها مسامحه می‌کردیم و از قتلای فقهی موجود که مارکسیست‌ها را نجس می‌دانست عدول می‌کردیم تا کار به اینجا نکشد. البته من در سیر جزئیات تصمیم‌گیری این هفت نفر نبودم که بدانم چه شد که اینها این فرع فقهی را جزو مواضعشان اعلام کردند." (مجله چشم انداز ایران، شماره ۳، ص ۱۷) در آن مقطع تاریخی، جهان دو قطبی بود؛ جهان سرمایه‌داری آزاد به سردمداری امریکا و جناح به اصطلاح سوسیالیستی به سردمداری شوروی. وجود دو قطبی بودن در جهان باعث شده بود که در اثر تنش‌های این دو ابرقدرت جنبش‌های رهایی‌بخش بتوانند نفسی بکشند و عرض اندامی بکنند. امریکا سیاست کمربند سبز را برای مهار شوروی و سرکوب جنبش کمونیستی و جنبش‌های رهایی‌بخش طراحی کرده بود. منظور از کمربند سبز ایجاد حکومت‌های اسلامی در کشورهای پیرامون شوروی از جمله ایران، افغانستان، پاکستان و... بود. زیرا اسلام فقهی، مارکسیست‌ها را نجس می‌داند و محارب با خدا و واجب‌القتل. چنان‌که در

سی‌خرداد ۶۰، نقطه عطف سناریوی امپریالیستی جناب آقای میثمی مدیرمسئول محترم مجله چشم انداز ایران! با عرض سلام و خسته نباشید و با تشکر از جنابعالی که در جهت بررسی تاریخ معاصر ایران قبول زحمت فرموده‌اید. بنده نیز بر خود واجب دانستم که روند بررسی ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ را جهت روشن شدن نقاط کور مورد نقد و بررسی قرار دهم ولی نه مثل شما. به گفته شما به امید آن روزی که بشریت حق را در همان مقطع خودش تأیید کند. جناب آقای میثمی، متأسفانه مجله چشم انداز ایران به صورت یک‌سویه به بررسی پرداخته و نهایتاً به آنجا می‌رسد که اعلام کند حقیقت همان است که من می‌گویم. با آرزوی این‌که حداقل ظرفیت تحمل یک دگراندیش را داشته باشید و این نوشته را جهت قضاوت افکار عمومی چاپ کنید.

۳۰ خرداد ۱۳۶۰ نقطه عطف سناریویی بود که امپریالیسم جهانی برای سرکوب جنبش کمونیستی ایران تدارک دیده بود، چنان‌که در مصاحبه شاه که بعد از فرار از ایران با خبرنگاران خارجی انجام داده بود آمده "آیا به دلیل نقض حقوق بشر شما را کنار گذاشتند؟ او می‌گوید: نه، حقوق بشری‌ها همیشه با ما فرارزنبینی داشتند ولی یک پدیده اسلام انقلابی به وجود آمده که اینها بیش از من ضد کمونیست بودند. پادگان و اسلحه هم نمی‌خواستند، به همین دلیل ناتو به این جمع بندی رسید که من کنار بروم." (مجله چشم انداز ایران، دی و بهمن ۱۳۷۰، ص ۱۴) و با توجه

منبع: الشرق الاوسط، ۳۰ سپتامبر (۸ مهر ۱۳۸۴)
نویسنده: علی نوری زاده

کارروایی ایران و سودرگمی دشمن

تهران ببه علت فقدان هرگونه راهبرد و روش نرد "انتلاف‌گران" درخصوص آینده سیاسی عراق و نیز به دلیل موقعیت راهبردی ممتاز در افغانستان، دارای بیشترین نفوذ و نه ضرورتاً بیشترین دخالت است. از سوی دیگر، تهران در صحنه لبنان از طریق هم‌پیمانان خود بیشترین حضور و تأثیر را دارد. در فلسطین نیز با وجود تلاش فراوان اسرائیل این تهران است که همچنان حاضر غایب به‌شمار می‌رود. و اینها همه در حالی است که اروپا سعی دارد با ارائه

پیشنهادهای فروش پنجاه‌ساله قدرت هسته‌ای به ایران، این کشور را از تولید سوخت هسته‌ای منصرف نماید. امریکا و اسرائیل نیز با به میان‌کشیدن بحث خطر هسته‌ای ایران در منطقه به دنبال تغییر قواعد بازی می‌باشند.

در واقع آنچه ایران را از کره‌شمالی متمایز می‌سازد این است که ساختار بمب ایران، هسته‌ای نیست. بلکه این بمب پیروزی‌های مجانی است که سر درگمی‌ها و حماقت‌های دشمن تا دندان مسلح اما درمانده از رویارویی با اعراب و مسلمان‌ها را فراهم می‌سازد.

می‌کنند و اطمینان دارند که این رویارویی را به نفع خودشان رقم خواهند زد.

آنچه این پیش‌بینی‌ها را تقویت می‌کند نظامی‌کردن ملموس دولت ایران، از طریق انتصاب افسران سپاه پاسداران در پست‌های مدنی در نقاط مختلف کشور است. دولت جدید ایران ناآگاهانه به سمت جنگ حرکت می‌کند. به همین خاطر همه وظیفه دارند رنگ‌های خطر را پیش از فوت وقت به صدا درآورند.

منبع: الشرق الاوسط، ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۵ (۱ مهر ۱۳۸۴)

نویسنده: امیر طاهری

محافظةکاران در ایران

سوال این است، آیا سیطره محافظةکاران با طیف‌های مختلف بر تمام موسسات حکومتی به مفهوم سازگاری مواضع و منافع آنها با یکدیگر است؟

توجه به این امر ضروری می‌نماید که محافظهکاران دیدگاه‌های مختلفی در زمینه‌های:

الف) آزادسازی تجارت، ب) روابط با خارج، ج) پرونده هسته‌ای دارند. دولت جدید سعی دارد که نظام جمهوری منتخب را به یک حکومت دینی مبدل سازد یعنی حکومتی که منبع مشروعیت آن، امام زمان (ص) است و نه ملت ایران، آن‌گونه که اصلاح‌طلبان و لیبرال‌ها تأکید می‌کنند.



مقالات ایبنتان دادم، بهتر دیدم چند نکته را به این مقاله پر بار و راهبردی اضافه کنم. به نظر می‌رسد که دیدگاه مقاله بسیار کلی می‌باشد و کمتر به واقعیات مربوط به روند اصلاحات و جنبه اصلاح‌طلبی در ایران پرداخته است و بیشتر از واقعیات جامعه امریکا پرده برداشته است.

سوم تیر ماه ۸۴ اتفاقی شگرف در ایران روی داد که بسیاری را در بهت و حیرت فرو برد. جریان رادیکالیسم مذهبی در پشت جنبه اصولگرایی جدید سنگر گرفت و با شعارهای عدالت خواهانه توانست تکنوکرات‌هایی که در این سال‌ها در پشت سنگر "لیبرالیسم اقتصادی" پنهان شده بودند را شکست دهد. ۱۷ میلیون نفر، برای خروج از وضعیت کنونی، آقای احمدی‌نژاد را انتخاب کردند. شعار این ۱۷ میلیون نفر بر پایه خواست‌های به حقی بود که در این سال‌ها با مورد بی‌توجهی و یا اسیر جنگ‌های زرگری جناح‌های سیاسی داخل حاکمیت قرار گرفت. جنگ فرسایشی که در دوران اصلاحات بین نیروهای اصلاح‌طلب حکومتی و تندروهای مذهبی انجام شد ملت ایران را از گزینته دوم خرداد ۷۶ به سمت گزینه سوم تیرماه ۸۴ سوق داد. اصلاح‌طلبان حکومتی که مورد حمایت برخی از نخبگان و روشنفکران مذهبی بودند، هیچ‌گاه سعی نکردند شعارهای خود را از سیاست‌زدگی خارج سازند و دیدگاهی واقع‌گرایانه به مسائل پیش رو در مملکت داشته باشند و از سویی آرای حاصله در سال‌های ۷۶، ۷۷، ۷۸ و ۸۰ آنان را به خود غره کرد و چشم و گوششان را بر روی واقعیات بست. می‌توان به جرأت گفت که اصلاح‌طلبان داخل هیئت حاکمه می‌توانستند به برخی اهداف اصولی دست یابند. اما به دلیل خودبترتربینی و محافظه‌کاری روزافزون در عمل و رادیکالیسم تبلیغاتی در به وجود آوردن شعارهای بدون زمینه نه تنها به این اهداف نرسیدند بلکه همان امکانات و اختیاراتی را هم که داشتند به سادگی از دست دادند.

مقاله "فرایند یک انتخاب" بر این اعتقاد استوار است که یکی از دلایل عمده شکست اصلاح‌طلبان در انتخابات، نداشتن یک هرم ساختاری است و این هرم شباهت زیادی به هرم مورد نظر "بیل برولی" دارد. آقای میثمی با نگاهی دقیق و آگاهانه به مقایسه این دو هرم در امریکا و ایران می‌پردازد. اما نکته‌ای مهم در این مقایسه از قلم می‌افتد و آن این‌که شاید محافظه‌کاران جدید ایرانی داشته باشند، اما دموکرات‌های اصول‌گرایان جدید ایرانی با اصلاح‌طلبان حکومتی (و نه امریکایی تفاوت‌های اساسی با اصلاح‌طلبان حکومتی) بسیار مستقل در ایران دارند و ساختار حاکمیت در ایران بسیار متفاوت با سیستم حکومتی فدرال امریکاست. حتی این

قرار گرفته بود و کلاً امریکای مرکزی از جمله کوبا، نیکاراگوئه، برزیل و السالوادور و... قلب تپنده جنبش کمونیستی بود، به ضد حمله‌ای این جنبشی دست یازید. در این میان مجاهدین خلق نیز قربانی رادیکالیسم و همکاری نزدیکش با جریانات چپ شد و از نظر امریکا جهت اجرای سناریوی فوق مهوره مطمئن نبود، زیرا در آن مقطع هرگز حاضر به سرکوب جنبش کمونیستی نمی‌شد، لذا حذف گردد. از نظر جنبش چپ حرکت آنا‌رشی‌گری خرد-بورژوازی مجاهدین جنبش را به فازی کشاند که نه تنها جنبش چپ بلکه خود مجاهدین نیز آمادگی چنین فازی را نداشتند، زیرا همه چیز و همه‌کس علنی بود کافی بود یک محصل هوادار یک تشکیلات را دستگیر کنند و تا آخر تشکیلات بریزند، بنابراین بدترین موقعیت برای جنبش چپ و بهترین و ایدئال‌ترین موقعیت جهت سرکوب و اجرای کامل سناریوی امریکا بود. بنابراین جرف‌های که توسط مجاهدین زده شد به آتش عالمگیر توسط سپا تبدیل گردید.

اکنون نیز امیر یالینیم جهانی سناریوی دیگری را برای خاورمیانه تدارک دیده که متأسفانه در نتیجه عدم آزادی بیان توسط عوامل انحصار طلب بعد از نقطه عطفش باز هم مورد بحث قرار خواهد گرفت، زیرا در این مرحله عوامل انحصار طلب تاب و تحمل هیچ نقد و بررسی را ندارند و خود نیز قربانی همین خفقان خواهند شد. در نتیجه همین خفقان و محور حافظه تاریخی جامعه است که امریکای جنایتکار و عامل قتل عام وحشیانه و پیتام هیروشیما، ناکازاکی به ناجی بشریت و سمبل آزادی و دموکراسی در منطقه تبدیل شده است، پوش جنایتکار و زندانبان گوانتانامو به سمبل رهایی بشریت تبدیل گردیده و گناه این نیز به عهده انحصار طلبان می‌باشد. حال آن‌که روشنفکران جامعه خوب می‌دانند که هدف اصلی امریکا در منطقه نه مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی و نه عدم رعایت حقوق بشر از طرف حاکمان، بلکه حفظ منافع سرمایه‌داری تجاری جهان و ایجاد تغییراتی در منطقه در جهت همین سیاست می‌باشد که خود بحث مفصلی است.

س. احمدیان

نقدی بر مقاله "فرایند یک انتخاب"

در شماره ۳۳ نشریه (شهرتور و مهر ۸۴) مهندس لطف‌الله میثمی در مقاله‌ای با عنوان "فرایند یک انتخاب" به بررسی وضعیت جنبه اصلاحات و نتایج انتخابات ۸۴ پرداخته بود که مقاله‌ای منصفانه و واقع‌گرایانه بود. بنده با شناختی که از

هستند. اینها وقتی دیدند همه چیز به غیر از دانشگاه در اختیار آنهاست نقشه کشیدند و آن مسائل و توطئه‌ها پیش آمد که آقای آیت که دیر سیاسی حزب جمهوری اسلامی بود گفته بود که باید دانشگاه‌ها بسته شود. ازسوی آقای موسوی اردبیلی ریاست وقت شورای عالی قضایی کنایی به نام چهارده اسفند منتشر شد که در آن گفته شده بود تنها یک قبضه اسلحه از دانشگاه کشف شد که آن هم متعلق به نگهبانی دانشگاه بود. (مجله اندیشه جامعه شماره ۲۵، ۲۶ و ۲۷ سال ۸۱، ص ۱۹، سخنرانی دکترمحمد ملکی در باشگاه اندیشه در پیگیری همایش بحران مدیریت در ایران عنوان سخنرانی، ریشه‌ها و پیامدهای انقلاب فرهنگی.)

در بازی شطرنج سیاسی دو ابرقدرت نیز شوروی مغلوب رقیب گشت. شوروی با رفتن شاه از شادی با دمش گردو می‌شکست و آن را به حساب زوال امپریالیسم می‌گذاشت زیرا شاه را نماینده بورژوازی کمپرادور و وابسته به امریکا و سگ زنجیری او در منطقه می‌دانست و جمهوری اسلامی را جریان خردبورژوازی که فاقد نظام اقتصادی مستقل بوده و معتقد بود با نزدیکی به آن یا راه رشد غیرسرمایه‌داری به صورت گذار مسالمت‌آمیز جزو اقمار او خواهد شد. از این رو سازمان‌های مارکسیستی مخالف جمهوری اسلامی را گروه‌های چپ‌نما و تریچه‌های امریکایی می‌دانست و صواهلش در ایران ازجمله حزب توده و اکثریت فدائیان خلق نیز به تبعیت از او به هواداران خود رهنمود می‌داد در هرجا حرکت مشکوک ضدانقلاب را مشاهده کردند فوری به سپاه و کمیته اطلاع دهند. اوج نقطه خوش بینی شوروی زمانی بود که سفارت امریکا به اشغال درآمد. او این حرکت را یک حرکت ضدامپریالیستی و ریشه‌کنی امریکا از منطقه ارزیابی می‌نمود و سرمرست از ففتح قلعه رقیب بود، غافل از این‌که امریکا خود مهره پیشکش می‌کند جهت ردگم‌کردن تا شوروی سرمرست گردد، زیرا در عالم مستی به کیش و مات شدن نزدیکتر می‌شود. حتی کسانی‌که آگاهی اندکی از رسم بازی و سناریوی فوق داشتند به گورباچف اعلام شکست و آخر بازی‌اش را گوشزد می‌کردند اما او سرمرست از فتوحات کاذبش بود که به فروپاشی‌اش انجامید. (البته شوروی از زمان استالین راه زوال می‌پیمود که بحث دیگری است و مرحله فروپاشی نیز نقطه‌صلف زوال شوروی بود) و امریکا نیز توانست یک‌تاز میدان شود و جنبش چپ را در خاورمیانه تارواز نماید. در حالی‌که زمانی ظفار و فلسطین و گروه‌هایی مثل جبهه خلق و جبهه دموکراتیک و... در منطقه فعال بودند، با تشکیل گروه‌های حزب‌الله و جریانات چپ‌ایزوله شدند و امریکایی که خود زمانی در محاصره کمونیست‌ها

افغانستان بدون این‌که از رویداد ضربه ۱۳۵۴ لطمه خورده باشند و یا انشعاب درون‌سازمانی و مسئله تغییر ایدئولوژی رخ داده باشد، مجاهدین اسلامی افغانستان کمونیست‌ها را قتل‌عام و اجساد کمونیست‌ها را از درختان آو برزان نمودند که چندین روز در ملأ عام قرار گرفت^{۱۴} و در ایران نیز طبق سناریوی سیا چنین تسویه‌خوینی باید انجام می‌گرفت. فقط بحث بر سر انتخاب کاراکترها و کارگردانان این سناریو بود که به گفته شاه ترجیح دادند توسط پدیده اسلام انقلابی که گویا از شاه ضدکمونیست‌تر بودند و از اظهارات معادپخواه نیز چنین امری روشن می‌شود. زیرا در صورت اجرا توسط شاه، احتمالاً با واکنش تند شوروی روبه‌رو می‌شدند و منطقه به تنش کشیده می‌شد. از طرفی نیز مردم از حکومت سلطنتی به‌سئوه آمده بودند و خواهان تغییر نظام بودند؛ امپریالیسم از خواست مردم سوءاستفاده نمود و با تمام امکانات اطلاعاتی و تبلیغاتی زمینه به قدرت رسیدن اسلام فقهاتی را در ایران فراهم نمود.

حال مسئله ضربه ۱۳۵۴ و انشعاب مجاهدین توجیحی بیش نیست، زیرا طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر که پیش از صدسال قبل تدوین شده تغییر ایدئولوژی نه تنها جرمی محسوب نمی‌شود، بلکه حق مسلم و طبیعی و در عین حال حق اولیه هر انسان می‌باشد و هیچ‌کس را نمی‌توان به خاطر عقیده و باورهایش و با اعتقادات دینی و یا ضددینی‌اش مورد بازداشت و یا بازجویی یا آزار و اذیت قرار داد، چه رسد به حکم قتلش^{۱۱} در سال ۱۳۵۷ حاکمان جدید بدون این‌که وابسته به امریکا باشند و یا مزنی بگیرند و بدون این‌که خودشان بدانند و یا بخواهند در جهت اجرای آن سیاست‌ها گام برمی‌داشتند. ۳۰ خرداد ۶۰ نقطه‌صلف بود، زیرا پایه‌های ۳۰ خرداد از سال ۵۸ تدارک دیده می‌شد، ازجمله کشتار توماج و مختم از رهبران ترکمن صحرا و مسئله کردستان و حمله به دانشگاه‌ها به رهبری بنی‌صدرها که به‌عنوان رئیس‌جمهور، مردم را از نمازجمعه به دانشگاه تهران کشاند تا به‌قول خودش ستادهای جنگ کردستان و ترکمن صحرا را ففتح کند و انقلاب فرهنگی را به راه انداختند. بستن دانشگاه، خیانت به انقلاب و در جهت خواست امپریالیسم است. قضیه اتاق‌های دانشجویی و بحران‌ها و توطئه‌های گنبد و کردستان و ترکمن صحرا یک اتهام است که اتاق‌های دانشجویی و سازمان‌ها منشأ و ریشه‌های بحران بود. این بهانه به‌عده‌ها گفته شد و هیچ سند و مدرکی در این زمینه ارائه نشد. قدرت سیاسی در اختیار حزب جمهوری اسلامی و قدرت امنیتی و اطلاعاتی و سپاه در اختیار مجاهدین انقلاب اسلامی، قرار گرفت که اکنون بیشتر سران دوم خردادی و اصلاحاتی از آن گروه

مسئله دین، سکولاریسم و نواندیشی دینی اختصاص دادید فوق العاده مفید و آموزنده بود. بخصوص مقاله دکتر پیمان که در شماره گذشته مجله با عنوان سکولاریته دینی چاپ شده نکاتی بسیار راهگشا داشت. پیشنهاد می‌کنم یک مصاحبه اختصاصی به منظور بسط بیشتر نظرات جناب آقای پیمان با ایشان داشته باشید... به نظر می‌رسد زمانی که بتوانیم تکلیف خود را از یکسو با فرهنگ و سنت و تاریخ و ارزش‌های اعتقادی خویش و از سوی دیگر با فکر و فرهنگ و تکنولوژی مدرن جهان غرب به خوبی روشن کنیم و تعادل منطقی میان آنها پیدا بیاوریم و همچنین تا زمانی که تعریف جامع و علمی و منطقی و به دور از هرگونه تعصب و همراه با پیش‌زمینه‌های غلط ذهنی از مفاهیمی چون دین، شریعت و سنت از یکسو و مدرنیسم و سکولاریسم، لائیسزم و... از دیگر سو نداشته باشیم و نتوانیم موقعیت و جایگاه حقیقی خود را در جهان بیابیم، باز هم گرفتار همین دور باطل خواهیم بود و هر جنبش تاریخ سازی منتهی به جوی راکد و پأس‌آلود خواهد شد. برای نمونه می‌بینیم که دکتر پیمان با چه نگاه دقیقی تفاوت مفهوم دین با شریعت و یا سکولاریته با سکولاریسم را تبیین می‌کند و نتیجه می‌گیریم که هیچ دلیل ندارد که با اجابت هر مفهوم سکولاری را دقیقاً مترادف با بی‌دینی و ضدیت با تفکر معنوی بدانیم بدون این‌که به خود زحمت داده و دست‌کم پیشینه تاریخی این مفاهیم و شیوه‌ها و شرایط پیدایش آنها را مطالعه کنیم...
مجمید شفیع زاده

بیشتر به مباحث دینی بپردازید

... تاکنون بیشتر نشریات شما را خریداری نموده و مطالعه کردم و پس از هر بار خواندن آن لذت فراوانی بردم، مخصوصاً در قسمت موضوعات دینی که خیلی خوب کار شده است ولی چند شماره است که این بخش ضعیف شده. تقاضا دارم به این مقوله بیشتر بپردازید. چون هم خردم و هم سایر جوانان اطلاعات اندکی دارند بنابراین بسیار مفید خواهد بود. از دکتر مصدق و یارانش - به خصوص شهید فاطمی - بیشتر بنویسید و دلایل شکست نهضت ملی و دوم خرداد را بیشتر بررسی و مورشکافی کنید...
علیرضا بابایی - زنجان

بهترین راهبرد در شرایط کنونی کدام است؟

امیدواریم روز به روز بر قابلیت‌های این نشریه و زین افزوده شود و بر اندوخته‌های پر بارش هیچ‌وقت مهر و قفلی نزنند که بر ما نمایان نباشد. حدود دو سال است که از طریق

بسیاری از تاکتیک‌ها رنگ و بوی امیتی و پارتیزانی به خود بگیرد و اهداف اصلی در این میان گم شود. اصلاح‌طلبان حکومتی باید نخست به جای اجاره‌کردن اتاق‌های فکری کشورهای غربی از اتاق‌های فکری‌ای استفاده می‌کردند که سالیان طولانی است در این مروزوم بلا استفاده باقی مانده است. همچنین باید استراتژیست‌هایی برای ایجاد تاکتیک انتخاب می‌شدند که جامعه ایران را با جبهه جنگ اشتباه نگیزند و هواداران غیرخودی را طرد و حذف نکنند. ایجاد یک نظام دموکراتیک نیازمند یک دیدگاه دموکراتیک است و این مهم‌ترین نکته‌ای بود که اصلاح‌گرایان حکومتی آن را با درک نکردند و یا نادیده انگاشتند.

۰۴ رفتی - خوانسار

اینها یک مشت اطلاعات بیات شده نیست!

درخصوص مطلب آقای حبیب نورمفیدی با عنوان "سرگردانی در مباحث کهنه چه سودی دارد" (شماره ۳۲، چشم‌انداز خوانندگان) باید به عرض این دوست گرامی برسانم دوست عزیز! شناخت آینده به جز با درک کامل از روزگار گذشته میسر نخواهد شد، اما کسانی که سرگذشت دکتر محمدی گرگانی را خوانده و آگاهی کامل به آن دارند می‌دانند دکتر محمدی هیچ نیازی به این‌که خود را به آیت‌الله طالقانی بچسباند ندارد و آنچه گفته و نوشته شده چیزی جز واقعیت نیست و کم لطفی است. کسانی که زمانی با خط مشی سازمان خود مخالف و از طرف بزرگان سازمان اپورتونیست خطاب می‌شدند، در چنین هنگامه‌ای ما به آنها بتازیم و بگوئیم خاطرات گرانبهای آنها "جز یک مشت اطلاعات و مطالب بیات شده پیش پا افتاده، تکراری و خسته‌کننده است که نه تنها بر معلومات خواننده نمی‌افزاید، بلکه هیچ‌گونه ابهامی را رفع نمی‌کند." نمی‌دانم ایشان دنبال رفع چه ابهاماتی در این گفت‌وگو بودند و چه راهی می‌خواستند از این گفت‌وگو به دست آورند.

اگر برایتان امکان دارد در سلسله مباحث سی خرداد با خانم اعظم طالقانی نیز گفت‌وگویی داشته باشید. از آیت‌الله طالقانی مطالب بیشتری بنویسید...
۰۴ آتش پیچه - زابل

چشم‌انداز ایران: گفت‌وگو با خانم اعظم طالقانی پیرامون سی خرداد ۶۰ در شماره ۳۵ نشریه به چاپ رسیده است.

موضوع "نواندیشی دینی" را پیگیری کنید

مجموعه گفت‌وگوها و مقالاتی که در چند شماره اخیر به

سعی کردند در انتخابات سالیان اخیر از مواضع تند و افراطی فاصله بگیرند و دست‌کم به مطرح شدن شعارهایی بپردازند که کمتر حساسیت برانگیز است. علت اصلی رویکردانی ملت ایران در هنگام انتخابات دوره اخیر نه لایالی دانستن اصلاح‌طلبان که ناتوانی آنان در پیشبرد اهداف مورد نظر مردم بود. اصولگرایان نوین دریافتند اگر بخواهند از تاکتیک "تیغ و قیچی" برای حفظ موقعیت خود استفاده کنند، خیلی زود از سوی مردم طرد خواهند شد و به همان سرزنش‌زمن دوم خرداد ۷۶ دچار خواهند گشت. البته هم‌اکنون نیز حدود ۲۰ میلیون نفری که رأی ندادند مقبولیت و مشروعیت اصولگرایان نوین را به چالش کشیدند.

نکته چهارم این‌که اصلاح‌طلبان حکومتی می‌توانستند در فرصت هشت‌ساله‌ای که ملت ایران در اختیار آنان قرار داد، در ایجاد یک هرم ساختاری تلاش نمایند و بتوانند قشر عظیمی از مردم را سازماندهی کنند. شخصیت‌کاربرمای خاتمی باید در دوره دوم ریاست‌جمهوری تنها به بیفای نقش رئیس‌جمهوری اکتفا می‌کرد و در درون جبهه اصلاحات باید یک گروه قوی و منسجم جای یک شخصیت‌کاربرما را می‌گرفت و از طرفی اصلاح‌طلبان با توجه به امکاناتی که در اختیار داشتند باید آموزش فرهنگی و اجتماعی افراد جامعه را در سرلوحه کار خود قرار می‌دادند. هرچند که این حرکت تا به دست‌آوردن نتیجه، زمان طولانی می‌طلبید، اما دست‌کم می‌توانست اثرات ابتدایی خود را در همین انتخابات اخیر نشان دهد.

آقای میثمی به نقل از "بیل بردلی" آورده که یکی از بخش‌های قاصده هرم ساختاری (سطح سوم) استراتژیست‌هایی هستند که دستاوردهای علمی سطح دوم که متشکل از موسسه‌های تحقیقاتی و اتاق‌های فکری است را به استراتژی و تاکتیک تبدیل می‌کنند. حال اگر بخواهیم قاعده هرم ساختاری ایران را با امریکا مقایسه کنیم یک تفاوت در آن احساس می‌کنیم: جبهه اصلاحات ایرانی دارای استراتژیست بوده و هست، اما این استراتژیست‌ها که اغلب هم در روزنامه‌ها و نشریات وابسته به تکنوکرات‌های حکومتی قلم‌فرسایی می‌کنند دستاوردهای علمی "موسسات تحقیقاتی و اتاق‌های فکری" دیگر کشورها را به تاکتیک تبدیل کرده‌اند و این درحالی است که افکار ناب ایرانی دست نخورده باقی مانده است. کمی‌بردارهای فراوان از سوی استراتژیست‌های سرشناس اصلاح‌طلب، روند حرکت اصلاحات را با چالش روبه‌رو کرد و همین امر باعث سرخوردگی بخش عظیمی از توده مردم شد. ازسویی نیز سابقه امنیتی اغلب این استراتژیست‌ها باعث شد

نکته مورد غفلت واقع شده که جبهه‌بندی‌های مذهبی که در ساختار سیاسی و مالی امریکا تأثیرگذار است، تفاوت‌های اساسی با مکالیسم مذهبی در ایران دارد. بنابراین مقایسه دو هرم ساختاری در این دو کشور باید با توجه به دیدگاه و خط‌مشی اصلاح‌طلبان حکومتی و روند اصلاحات در سالیان اخیر صورت گیرد. برای روشن‌تر شدن قضیه یادآوری چند نکته ضروری به نظر می‌رسد:

اولین نکته که باید مورد توجه قرار گیرد مشخص شدن مواضع اصولی اصلاح‌طلبان است؛ این‌که اصلاح‌طلبان، دقیق و بدون هرگونه مصلحت‌اندیشی روشن سازند تعریفشان از اصلاحات چیست و قرار است در کدام بخش یا حوزه دست به اصلاحات بزنند؟ پس از گذشت هشت سال، اصلاح‌طلبان نتوانستند بر سر یک تعریف مشترک از اصلاحات به تفاهم برسند. جبهه دوم خرداد که پس از حادثه دوم خرداد ۷۶ در ایران شکل گرفت، متشکل از طیف ناهمگون و ناهماهنگی بود که هیچ‌گاه نتوانست در برابر اتفاقاتی نظیر فاجعه کوی دانشگاه، تعطیلی فله‌ای روزنامه‌ها و نشریات، معرفی کابینه خانمی در سال ۸۰، نتیجه‌پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و اتخاذ سیاست‌های اقتصادی دولت و... موضعی واحد و منسجم اتخاذ کند. در انتها نیز گروه‌های ۱۸‌گانه این جبهه هرکدام سیاست مستقلی پیش گرفتند و باعث اضمحلال پایداری این جبهه شدند. هرکدام از اصلاح‌طلبان سعی کردند بر مواضع خود پای فشازند و حقیقت وجودی خود را به اثبات رسانند. هیچ‌کدام از اصلاح‌طلبان داخل گروه‌ها حاکمیت نتوانست یا نتوانست دیدگاه‌ها و نظرها را اصلاح‌طلبان مستقل (خارج از حاکمیت) را در مورد روند اصلاح‌طلبی در ایران بپذیرد و یا حتی آن را مورد بررسی قرار دهد. بنابراین این اصلاحات همیشه مبهم و نامشخص باقی ماند.

نکته دوم بهره‌مندی گروه‌کثیری از اصلاح‌طلبان حکومتی از امکانات سیاسی و اقتصادی بود. درحالی‌که در دوران اصلاحات بسیاری از آقایان اصلاح‌طلب حکومتی می‌توانستند به دلیل پشتوانه حکومتی از امتیازاتی چون روزنامه، حزب، تریبون مجلس و برخی پست‌های دولتی و شبه‌دولتی استفاده کنند، بسیاری از اصلاح‌طلبان مستقل از ابتدایی‌ترین حقوق شهروندی محروم بودند و همین شکاف باعث فاصله‌گرفتن اصلاح‌گرایان مستقل از مصلحان حکومتی شد....

نکته سوم این است که جوان‌گرایی و جمعیت ایران، دیدگاه‌های سنتی و مذهب را با چالش جدی روبه‌رو کرده است و این وضعیت چنان گسترده شده که اصولگرایان نوپا

بهشت فراموش شده - را با زندگی راحت و مال پرستی و ثروت اندوزی عوض کنیم.

تالش سرزمین شقایق های وحشی، درختان انبوه و بزرگ، دشت های سرسبز و بی انتها، کوه های استوار و مقاوم که همه از شناسه های یک تالش آزاد است. جمال عبدالناصر در فصل سوم کتاب "انقلاب در عمل" می گوید: نقش مثبت ما در این دنیای پر آشوب چیست و در کدام ناحیه ظاهر می شود؟ آیا می توانیم وجود کسانی را که در تاریخ و زبان با ما مشترک اند به هیچ انگاریم؟

... من مطمئن هستم که در این ناحیه که ما زندگی می کنیم نقش مهم و بزرگی بر عهده ما گذاشته شده است.

به امید این که روزی ایران چشم بینای جهان شود

اینجانب یکی از خوانندگان نشریه صادق و مبین پرست شما در یکی از شهرستان های گرم و زرخیز خوزستان هستم. خدمتتان عرض کنم که دو ماهنامه شما تنها کاغذ و خط نوشته نیست، بلکه صدایی است از خاک و دل مردم ایران و ناحقی ها و چپاول هایی بر تاریخ گذشته و معاصر از جمله تجاوز بر خاک و عصارت درون آن و نهادن تیغ بر روی گلوی هر دادرسی که با قلم و هنر و اندیشه و زحمت و گلرله از این خاک رسته اند و دفاع کرده اند.

... پیشنهاد می کنم تحلیلی از تاریخچه شهرستان مسجد سلیمان که نقطه صنعت ایران در آنجا بسته شد و نابسامانی های آن و چغاهای مستمر که در یک قرن گذشته بر این شهر رفته و چشم پوشی مسئولین بر روی آنها و بحران های فعلی که مجموعه ای از فقر، بیکاری، تورم و اوضاع دردناک این شهر است... بنویسید.

سیدحجت الله سیدی - مسجد سلیمان

چشم انداز ایران: دوست گرامی، مقاله ای با عنوان "آقای رئیس جمهور فردا دیر است" در شماره ۴ نشریه به تفصیل به موضوع محرومیت مسجد سلیمان پس از نفت پرداخته است.

حکومت ها، دولت ها و وظایف آنها

دوست عزیز آقای مهدی محمدطاهری از خمین در مقاله کوتاهی با عنوان یاد شده پس از بررسی نظریات نظریه پردازان بزرگ تاریخ مثل افلاطون، ارسطو، جان لاک، ماکیاول، مائو، هگل، لنین و... در تعریف این مقوله، چنین نتیجه می گیرد که "یکی دیگر از کارهایی که می بایستی دولت ها رعایت کنند تأمین زندگی خوب و ایدئال برای

احمد بیگدلی - قم

پیشنهاد و توصیه

به نظر من جوان ها با آدم های مسن تر در اساس تفاوت دارند، اینها تمام مسائل جوان ها و دنیای جدید را استنباط نمی کنند، از طرفی جوانان با مسائل و مشکلاتی بزرگ شده اند که عمیقاً درباره آنها نگران اند، سازمان های تجاری، تعلیم و تربیت، دولت و... همچنان در اختیار و نظارت آدم های مسن تر است. جوان ها می خواهند در این حوزه ها تغییراتی ایجاد کنند که متناسب با جامعه نوین گردد. برای پایان بخشیدن به این اختلاف ها، هر دو، افراد مسن تر و جوان ها باید درک کنند که دنیا تغییر کرده و برای بسیاری از مسائل جامعه کنونی پاسخ ها و راه حل های تازه ای ضروری است. خواهشی که از نشریه چشم انداز ایران دارم این است که اخبار مربوط به نهضت آزادی و ملی - مذهبی ها را دنبال کنند.

فرشاد حاتمی - مسجد سلیمان

از "تالش باستان" تا "تالش امروز"

نامه ای از طرف آقای سید محمد سعید حسینی نژاد از تالش دریافت نمودیم. ایشان در بخشی از نامه خود آورده است: تالش، قوم باستانی که در طول تاریخ به کرات از رشادت ها و دلیری های آنها نامبرده شده، تالش روپایی که تصاحب آن آرزوی هر حکومتی و شاهی بوده است ولی تالش امروز یادآور مردمانی فقیر و زحمتکش است که حاصل دسترنجشان را اغنیا به کمترین بها می برزند. به طوری که مرد تالشی در پاییز محصول نکاشته را می فروشند و در فصل تابستان در حالی که قیمت برنج برابر پولی است که گرفته بدون در نظر گرفتن این نوسان به خریدار می دهد. بسیاری از زنان و دختران آواره خیابان ها هستند و از اعتیاد مردان و پسران تالشی هر چه بگوئیم کم گفته ام تا جایی که خانواده های اصیل تالشی فرار را بر قرار ترجیح داده اند. چند وقتی است که یک NGO صمیمیت از محیط زیست با عضویت ۵۵ نفر از دانشجویان، دانش آموزان، بازاریان، دختران و پسران تشکیل شده است؛ ما جوانان تالشی نمی خواهیم نسبت به پیرامون خود نقش منفی داشته باشیم و به خاطر سرزمینمان که نگاه ای از بهشت ایران است و به خاطر آرمان هایمان وارد این راه نشدیم. چون نمی خواهیم هنگام مرگ جوانان تالشی همچنان در ظواهر رسومات غلط اجتماعی و فرهنگی که در نهایت آنها را از اصل خودشان دور می سازد غوطه ور باشیم. ما نمی خواهیم آزادی تالش - این

۱- در خصوص ایدئولوژی درون‌زا (در سرمقاله) خوب است بیشتر توضیح داده شود که جوهر انقلاب ما نیز همین بوده است.

۲- در خصوص مقاله نفت و دولت نفتی، بدیهی است که با افزایش قیمت نفت یک فرصت طلایی در اختیار کشور قرار گرفته است و طرح این مسئله در نشریه یکی از مهم‌ترین مسائل استراتژیک کشور است.

۳- در خصوص مصاحبه دانشمند محترم جناب آقای کدیور در بازکردن مفهوم سکولاریسم و هم‌فهم کردن روشنفکران در به‌کار بردن یک مفهوم واحد واقعاً شاهکار بود.

۴- در مورد مصوبه تشخیصی مصلحت نظام در مورد کثرت شقایق و مباحث مطرح‌شده و مطرح‌کردن اختلاف این دیدگاه با دیدگاه انجمن معتادان گمنام، این بحث تبدیل به نوعی بحث استراتژیک شده است.

۵- در خصوص مقاله "پایان سرمایه‌داری عقلایی"، مقاله و ترجمه در نوع خود شاهکار است که چهره حقیقی راست و حشی را نمایان می‌سازد.

۶- در ارتباط با مقاله حیات، پیچیدگی و تکامل، به نظر می‌رسد نویسنده مفهوم رشد و پیچیدگی را یکسان گرفته است. لذا به خوبی تبیین نشده است.

۷- در خصوص نقد وارده به مهندس سبحانی و پاسخ ایشان باید بگویم کمتر مقاله‌ای باستان‌شناسانه به این صمق در نشریات دیده‌ام. تاریخچه شهر سوخته و تمدن شرق ایران و تمدن ایلامی و بنیادهای کهن ملی را به خوبی تصویر کرده است، واقعا باید به ایشان تبریک گفت.

۸- در مورد قسمت ادبی، چه اشعار و چه پرادختین به زندگی شهید فرخی یزدی و چه بررسی نظریات مولانا، تحولی اساسی ایجاد شده است. بخصوص حقی که شهید فرخی یزدی و به دنبال آن میرزاه عشقی و همچنین بزرگانی چون جهانگیرخان صوراسرافیل و محمد مسعود و... برگردن این ملت دارند که ضمن تحلیل از این گرایش، امیدوارم این موضوع فتح بابی باشد.

۹- دو ترجمه مهم، "گزارش گروه کاری شورای روابط خارجی امریکا درباره ایران" و دیگری "شهادت گری سبیک در مقابل کنگره امریکا"، بسیار حساس و مهم بود. برای اولین بار دیده می‌شود که از برخورد شعاری با امریکا پرهیز شده است، ضمن آن‌که هر پاراگراف آن قابل بررسی و ساعت‌ها بحث می‌باشد.

۱۰- میحث معرفی کتاب به‌مثابه دریایی است که خانم امامی تنها جامی از آن را به ما نشان داده‌اند که این جام وجود دریا را در خاطر‌ها زنده نگه می‌دارد.

معرفی دوستان با این نشریه آشنایی پیدا کردم و خیلی خوشحالم که تنها این مجله در بین صدها مجله رنگارنگ دیگر در روزنامه‌فروشی‌ها توجه مرا به خود جلب می‌کند و از آن موقع بی‌درزی مشغول مطالعه مطالب قسمت‌های مهم البته به نظر خورم می‌باشم. ابتدا سی خرداد ۶۰، سرمقاله یا به قولی دیگر نظرات و راهبردهایی که آقای میثمی تنظیم می‌نمایند، زنان خیابانی که در شماره ۳۲ منتشر شده است، چشم‌انداز خوانندگان، ادبیات متعهد و الی آخر.

حدود چندسال است که من و همفکرانم دنبال چند راهبرد و چه باید کرد می‌گردیم. پس از جست‌وجو در مطالب نوشته شده از طرف شما و بحث و گفت‌وگو روی آن متوجه شدم که شما همیشه بهترین راهبرد را "استفاده از ظرفیت‌های قانون اساسی" معرفی کرده‌اید.

آیا به نظر شما قانون اساسی ایران در حالت تئوری و گفت‌وگو خوب است یا در عمل به آن هم ثابت شده است، پس چرا به آن عمل نمی‌شود و اگر اصول این قانون اجرا می‌شود، پس نتیجه کجاست؟

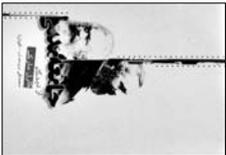
مرحوم شریعتی در سخنرانی "مسئولیت روشنفکر در جامعه"، می‌گوید روشنفکران مسئولیت و وظیفه خطیر و سنگین و رسالت پیامبری را برعهده دارند، آیا در جامعه کنونی ایران ما روشنفکر نداریم و یا اگر داریم صلا‌ایشان به گوش نمی‌رسد؟

به‌رحال آقای میثمی! این سوال و صدها سوال دیگر مهم‌تر از اینها همیشه در ذهن من و امثال من که نه انقلابی دیدند و نه جنگی و تنها امید و راهنمایان چند کتاب و چند سخنرانی می‌باشد می‌گذرد. منظور من این است که مهم‌ترین راهبردی که شما عرضه می‌کنید آیا به نظر شما همگانی و فراگیر است؟ آیا کل طبقات جامعه و همه ملت می‌توانند از این راهبرد استفاده نمایند؟ راهبرد شما تقریباً فرهنگی - سیاسی می‌باشد. کسانی‌که بی‌سوادند چه کنند؟ کسانی‌که سواد دارند و نان ندارند چه کنند؟ کسانی‌که سواد دارند و نان دارند ولی مطالعه ندارند چه کنند؟ و خلاصه هر کس به هر طریقی نتواند این نشریه را پیدا و مطالعه کند، چه کند؟ ما که تشکل نداریم، با توجه به این‌که دنبال راه درست برای اصلاح وضع موجود خود و کشورمان هستیم چه کنیم؟
سیاوش غریبی - اردیبهل

ارزیابی سی‌ودومین شماره نشریه

در خصوص نشریه شماره ۳۲ باید بگویم که این شماره شاه‌بیت چکامه بلند چشم‌انداز تاکنون می‌باشد که به همین خاطر جا دارد از زحمات شما قدردانی شود:

معرفی کتاب



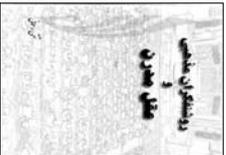
انتشارات پازی تیگر، چاپ اول ۱۳۷۴
۲۶۸ صفحه، قیمت ۲۷۰۰ تومان
این کتاب، جنگی از مقاله‌هاست و به مقوله‌هایی چون دولت، دموکراسی و عدالت که در تاریخ دیرپای اندیشه فلسفی، سیاسی و اجتماعی بشریت همواره موضوع بحث و گفت‌وگو و نظر به‌پردازی بوده‌اند، پرداخته شده است. فهرست موضوعی این کتاب: مفهوم دولت حقوقی و جنبه‌های گوناگون آن ...، آموزه‌های مارکس درباره پیدایش دولت مدرن: دولت سیاسی و جامعه مدنی، ویژگی تاریخی دولت در آسیا و مسئله شیوه تولید آسیایی، تأمل درباره دولت در ایران باستان: نمونه دولت هخامنشی، تأمل درباره دولت، ملت و توسعه در جنوب، جامعه مدنی و دموکراسی، سه مفهوم درباره آزادی: لیبرالی، دموکراتیک و سوسیالیستی، مسئله آزادی از نظر مارکس و...

روش‌ها و آرای قرآنی طالقانی



نویسنده: علی خوشگوار
انتشارات قلم، چاپ اول ۱۳۸۴
۲۰۴ صفحه، قیمت ۲۰۰۰ تومان
در عصر حاضر تحقیق در قرآن، بدون یاری جستن از روش‌های تحقیق طالقانی که آغازگر نهضت باگشت به قرآن بوده، به‌سادگی امکان‌پذیر نیست. لازم است در تفسیر و تأویل قرآن به روش‌ها و برداشت‌های وی توجه جدی شود تا بتوان تأویلی دقیق‌تر و نزدیک‌تر از قرآن ارائه داد. هدف اصلی نویسنده، بررسی روش او در برداشت از قرآن است و در مواردی که به شرح و بسط بیش از حد وی در ادوار مختلف پرداخته است بیشتر برای روشن کردن روایای کار قرآنی طالقانی است.

روشنفکران مذهبی و عقل مدرن



نویسنده: تقی رحمانی
انتشارات قلم، چاپ اول ۱۳۸۴
۳۴۴ صفحه، ۳۲۰۰ تومان
این کتاب در ردیف سلسله مطالبی است که جریان روشنفکران در ایران را با نگاهی انتقادی مورد بررسی قرار می‌دهد. شناخت مدرنیته و عصر روشنفکری به‌عنوان یک پارادایم، بررسی گرایش روشنفکری مذهبی و دینی با عقل مدرن و علوم، بررسی دو جریان مذهبی در قالب نقد دیدگاه دکتر شریعتی به‌عنوان نوآندیش مذهبی و دکتر سروش به‌عنوان روشنفکر و نقد دیدگاه‌های سید جواد طباطبائی بر آرای شریعتی از جمله مباحث این کتاب می‌باشد.



جراحی با تبر
نویسنده: سید مصطفی تاج‌زاده
انتشارات قلم، چاپ اول ۱۳۸۴
۳۲۸ صفحه، قیمت ۳۲۰۰ تومان
جراحی با تبر مجموعه‌ای از نوشته‌ها و سخنرانی‌های سید مصطفی تاج‌زاده - عضو فعال جبهه اصلاحات - است که دربرگیرنده تحولات مهرماه ۱۳۸۲ تا اردیبهشت ۱۳۸۳ می‌باشد. تاج‌زاده امیدوار است این مقالات که در یکی از پرفراز و نشیب‌ترین ادوار حیات سیاسی ایران زمین نگاشته شده است، بتواند به سهم خود تجربیات نسل انقلاب و اصلاحات را به نسل‌های بعدی منتقل کند.

دین، دموکراسی و روشنفکری در ایران امروز



نویسنده: محمدرضا تاجیک
ناشر: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۴
۲۶۴ صفحه، ۲۵۰۰ تومان
این مجموعه شامل: پیشگفتار، دیرینه‌شناسی آگاهی و تمایلات مذهبی در ایران؛ حکومت‌های دینی حداکثری "واقعا موجود" در ده‌ه‌هایشان؛ جهانی‌شدن و دین: عرفی‌سازی یا قدسی‌سازی؛ شریعتی، دین‌داری و روشنفکری؛ خانی، دین، اجتماع و سیاست؛ روشنفکر دینی، گنگمان و قدرت؛ دین و دموکراسی؛ به‌سوی یک گفت‌وگو مسلمان؛ انقلاب آرام؛ فراز و فرود ارزش‌های دینی در جامعه امروز ایرانی؛ اسلام سیاسی؛ وحدت دینی و تکثر سیاسی و دینداران و استراتژی‌های قرائت متون دینی می‌باشد.

شناخت شخصیت‌های شاهنامه



گردآوری: مجید امرایی
انتشارات آژان، چاپ اول ۱۳۸۲
۱۲۰ صفحه، ۸۰۰ تومان
در مقدمه کتاب آمده: شاهنامه در تعریف کلی به سه بخش اساطیری، پهلوانی و تاریخی تقسیم می‌شود که در این راستا گنجینه‌ای گران‌قیمت از تاریخ گذشته فرهنگ و هنر سرزمین کهن و اسطوره‌های ایران است. در این پژوهش سعی بر آن بوده است تا با محور قراردادن اصل حکایات و اشعار شاهنامه با زبانی ساده و امروزی به معرفی شخصیت‌های کتاب از کیبورت تا شغاد پرداخته شود.

جامعه مدنی از دیدگاه کارل مارکس
نویسنده: محمد تقی برومند (ب - کیوان)

خاطر اتانان به این نکته اشاره فرمودید که طرح اولیه تأسیس سازمان مجاهدین از یک نامه ۹ صفحه‌ای ۹ نفری که همگی از اعضای نهضت آزادی بودند تشکیل شد که این مسائل با یکدیگر همخوانی ندارند....

نظارت دقیق بر درآمد نفت

پیشنهاد می‌شود هیئتی مرکب از علاقه‌مندان به نهضت ملی و ملی‌کردن نفت با مجوز بین‌المللی یا معتبر تشکیل و در موارد زیر فعالیت نماید:

دفاع از حقوق نفت برای شهروندان، بازگردن وضعیت درآمد نفت برای مردم، جلوگیری از مصارف تشریفاتی و درآمد نفت و زیر ذره‌بین نگاه‌داشتن اصرار وزارت نفت. امیدوارم این طرح عملی‌گشته و یک روز خبر آن را از طریق نشریه چشم‌انداز ایران مطلع گردیم.

رحیم نیک‌رو- تربت جام

دعوت دبیرکل حزب توسعه سیاسی خوزستان

اینجانب مصطفی فتوحی زاده، دبیرکل حزب توسعه سیاسی استان خوزستان از دست‌اندرکاران نشریه چشم‌انداز ایران به خاطر انعکاس اخبار تشکر می‌نمایم. ما اقدام به راه‌اندازی سایت اینترنتی حزب توسعه سیاسی استان خوزستان به نشانی www.hezbollahouzeestan.com کرده‌ایم که شما دوستان گرامی با مراجعه به این سایت می‌توانید از اهداف حزب بیشتر آگاهی پیدا نمایید.

شهروندان است. برای توضیح این مطلب توضیحی به فلسفه‌چینی نیست چرا که هرکسی می‌تواند از جنوب شهر تهران به سوی شمال رود و زندگی و آسایش خوب را ببیند. مگر اسلام به ما نیاموخته است که بیت‌المال برای همه است. آیا این مسئله به‌درستی رعایت می‌شود؟

«درصد بودجه به داخل شکم تهران ریخته می‌شود، دیگر شهرها اصلاً به چشم نمی‌آید، پارتی‌بازی در ادارات پیدا می‌کند و رشوه‌گیری و رشوه‌دهی می‌رود که جزو هنجارها می‌شود. کشورهای عربی همواره به خاطر اختلاف و حساب‌های سنگین بانکی مورد سرزنش جهانیان قرار می‌گیرند. کاری نکنید که خود نیز مثال‌زدنی شویم. جوانان اصیل کشور به‌مثل آبی روان که می‌توانند مناطق زیادی را آباد کنند به راحتی هرز می‌روند و همواره در بحث‌های مخصوص از آنها صحبت می‌شود. چه بسیار دانشمندان بزرگی که به خاطر مسائل بسیار کوچک راه غربت را در پیش می‌گیرند و با خروج هر کدام، ۳۰۰ هزار دلار به مملکت خسارت وارد می‌شود. در صورتی‌که می‌شود با فراهم‌کردن امکانات، بیشترین استفاده را از این عزیزان کرد. تن‌فروشی دختران و زنان، دیگر امری عادی شده است که به خاطر مسائل مادی از همه چیز خود می‌گذرند و هیچ‌کس خود را در این زمینه مسئول نمی‌داند و هر از چندگاهی تعدادی به دار مجازات آویخته می‌شوند آن هم به چه جرمی تنها به خاطر بیکاری و فقر.... آیا به راستی اسلام نمی‌تواند پاسخگوی این بحران‌ها باشد؟»

آقای محمد ظاهری در نامه دیگری می‌نویسد:

بدون شک نشریه با وجود تخصصی بودن در سال‌های اخیر توانسته است جای خود را میان مردم باز کند. بنده نیز یکی از خوانندگان بی‌شماری هستم که به‌طور جد مسائل و نوشته‌ها را دنبال می‌نمایم. اما چند نکته و در واقع چند سوال وجود دارد که همواره ذهنم را به خود مشغول داشته است از جمله:

- ۱- در میان تمام نوشته‌هایی که از سوی نشریه به چاپ رسیده این نکته وجود دارد که اعضای سازمان مجاهدین صرفاً اهدافی اسلامی را دنبال می‌کردند، درحالی‌که این مسئله از سوی بسیاری از آگاهان سیاسی رد شده، از جمله دکتر صادق زیناکلام بر این باورند که مجاهدین از همان ابتدا صادقانه و بی‌پنداری در پی رسیدن به اهداف اولیه، خط‌مشی مارکسیستی را دنبال می‌کرده‌اند و هدف اولیه، مبارزه با امپریالیسم امریکا بوده است.

- ۲- دکتر یزدی در مصاحبه خود فرمودند که ابتدا ما در مصر اقدام به تعلیم جوانان برای مبارزه مسلحانه می‌کردیم و بعدها متوجه شدیم که جوانان دیگری نیز اقدام به تشکیل چنین سازمانی کردند. این درحالی است که شما در

آبان و آذر ۱۳۸۴

چشم انداز ایران

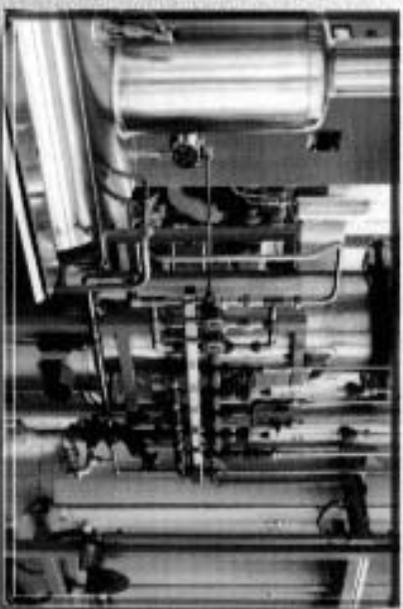
۷۶



DARMAN GAZ
PRODUCTION CO.

درمان گاز
شرکت تولیدی (سهامی خاص)

دارمان



پارس گل ۸۸۴۶۳۰

تولیدکننده:

- ۱- گاز بیهوشی (N_2O) نیتروس اکساید
- ۲- گاز تسکین درد (ENTONOX)
- مخلوط ۵۰٪ اکسیژن و ۵۰٪ گاز بیهوشی

مورد استفاده گاز ENTONOX:

- ۱- زایمانهای طبیعی و بدون درد
- ۲- ارتویدی بدون درد و بدون هوش ببری
- ۳- پانسمانهای سوختگی در بیمارستانهای سوانح سوختگی
- ۴- آمبولانسهای اورژانس برای جلوگیری از درد مصدومین تا زمان رسیدن به اتاق عمل و غیره

Producers:

N_2O GAS & ENTONOX *Iran* *Production* (50% O_2 + 50% N_2O)

84E Karimkhan Zand Ave.

First floor Zip code: 15848

P.O.Box 14155-4736 Tehran - Iran

Tel:(021)8829818 Fax:(021)8309347

دفتر مرکزی: تهران، کریمخان زند، جنب خردادمنگ جنوبی

شماره ۸۴، طبقه اول صندوق پستی: ۱۴۱۵۵-۴۷۳۶

کد پستی: ۱۵۸۴۸ تلفن: ۸۸۲۹۸۱۸ فکس: ۸۳۰۹۳۴۷

آبان و آذر ۱۳۸۴

چشم انداز ایران

۷۶





آبان و آذر ۱۳۸۴

چشم انداز ایران

۷۶

